

سلسله درس‌های آیات الاحکام / ۱

---

▽

# خمس، انفال و فيء در قرآن کریم

---

حضرت آیت الله

حاج شیخ محمدجواد فاضل لنگرانی دامت برکاته

تقریر و تنظیم سید جوادحسینی خواه

نشر مرکز فقیه ائمه اطهار علیهم السلام

فاضل لنکرانی، محمدجواد، ۱۳۴۱ - .

سلسله درس‌های آیات الاحکام / ۱؛ خمس، انفال و فیء در قرآن کریم / تألیف محمدجواد

فاضل لنکرانی. قم: مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام، ۱۳۹۲.

۳۰۴ ص.

ISBN: 9786005694543

فهرستنويسي بر اساس اطلاعات فبيا.

كتابنامه: ص ۲۸۷ - ۲۹۶؛ همچنین به صورت زيرنويس.

چاپ اول.

۱. خمس - جنبه‌های قرآنی. ۲. انفال - جنبه‌های قرآنی. ۳. غنائم (اسلام) - جنبه‌های قرآنی.

الف. مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام. ب. حسینی خواه. سیدجواد، مقرر. ۱۳۵۵ - . ج. عنوان.

۲۹۷ / ۱۰۹

BP ۱۰۴ / خ ۸۲ / ۱۳۹۲

شماره کتابشناسی ملی: ۳۱۳۲۵۳۷



انتشارات مرکز فقهی ائمه اطهار

سلسله درس‌های آیات الاحکام / ۱

## خمس، انفال و فیء در قرآن کریم

مؤلف : ..... حضرت آیت‌الله محمدجواد فاضل لنکرانی دامت برکاته

نشر : ..... مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام - قم

نوبت چاپ : ..... اول / ۱۳۹۲ ش - ۱۴۳۴ ق

ليتوگرافی و چاپ : ..... اعتماد، قم

قيمت: ..... ۹۰۰۰ تومان

شمارگان: ..... ۱۰۰۰ نسخه

شابک : ..... ۹۷۸-۶۰۰-۵۶۹۴-۰۵۴-۳

## حق چاپ محفوظ

مرکز پخش: قم، میدان معلم، مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام، تلفن: ۷۷۴۹۴۹۴ و ۷۸۳۲۳۰۳

قم شعبه ۱: خیابان ارم، جنب مدرسه کرمانی‌ها، تلفن: ۷۷۴۴۲۸۱ و ۷۷۴۴۲۷۱

شعبه تهران: سه راه ضرایخانه، پاسداران، خیابان شهید کاشی‌ها، پلاک ۶، تلفن: ۰۲۶۴۳۹۶۵

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ



## پیش‌گفتار



حمد و سپاس بی‌پایان خداوندی را که بشر را آفرید و برای هدایتش سفیرانی را برگزید و به رسالت مفتخر گردانید و درود بی‌حدّ بر پیامبر خاتم و خاندان پاکش که به آنان عالم زینت گرفت و هدایت محقق گردید و نفرین ابدی بر آنان که از این مسیر مردمان را منحرف کرده و موجب حرمان فوج عظیمی از بشریت شدند.

بی‌تردید هدایت بشر بدون امر و نهی‌الهی و تبعیت از آن میسر نیست و قرآن کریم که آخرین کتاب آسمانی است و به عنوان «هدی للناس» بر قلب مطهر رسول اکرم ﷺ نازل شده، مشتمل بر بخش عمده‌ای از این دستورات هدایتگر است که برخی از اندیشمندان آن‌ها را پانصد آیه و بعضی حدود ششصد آیه و گروهی بیش از این احصاء کرده‌اند.

اهمیت این بخش از قرآن کریم در حدّ است که برخی از استوانه‌های علمی ما آن را به صورت مستقل تحت عنوان آیات الاحکام یا احکام القرآن تفسیر و تبیین و کتب ارزشمندی در زمینه آن تألیف کرده‌اند؛ چرا که در بین

منابع فقهی و ادله‌ای که فقیه به آن تمسک می‌جوید، قرآن مهمترین دلیلی است که مورد وفاق همهٔ فرق اسلامی، حتی اخباریون است؛ زیرا آنان نیز در نهایت، ذهن خود را در فهم قرآن متهم و یا ناتوان می‌دانند و بدون استمداد از تفسیر و تبیین معصومین (علیهم صلوات الله) به ظواهر قرآن اعتماد نمی‌کنند. کتاب حاضر نمونه‌ای از استمرار این سعی وافر است. استاد گرانقدر حوزه علمیه قم، حضرت آیت‌الله حاج شیخ محمدجواد فاضل لنکرانی دامت برکاته در سلسله مباحثی که در زمینه «آیات الاحکام» داشته‌اند، در سال تحصیلی ۸۶ / ۸۷ آیات خمس را به صورت استدلایلی و علمی برای جمعی از فضلای درسشان که در دفتر مرحوم آیت‌الله العظمی فاضل لنکرانی رض در قم برگزار می‌شد، تبیین فرموده‌اند. این دروس پس از پیاده شدن از نوار و ویرایش مقدماتی، به قلم جناب حجت‌الاسلام سید جواد حسینی خواه منظم و به رشتۀ تحریر درآمده است و پس از بازنگری مجدد و افروzen نکات و توضیحات لازم و تکمیل مباحث و تأیید نهایی استاد معظم، مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام با توجه به تقاضای جمع کثیری از فضلاء آن را به طبع رسانده و در اختیار علاقمندان قرار داده است. امید است مورد استفاده اندیشمندان حوزه‌های علمیه و مرضی صاحب شریعت قرار گیرد.

مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام  
محمد رضا فاضل کاشانی

۱۳۹۲/۱/۲۰



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآلله الطاهرين  
ولعنة الله على أعدائهم أجمعين.

## اهمیت و ضرورت موضوع

از خصوصیات و ویژگی‌های قرآن کریم، جامعیت آن است. این کتاب عزیز برخلاف سایر کتب آسمانی، از جامعیت خاصی برخوردار است. آنچه را که بشر به آن نیاز دارد، در آن بیان شده است: «فِيهِ تَبْيَانٌ لِكُلِّ شَيْءٍ». از خصوصیات این کتاب آن است که متنضمّن احکام و بلکه قواعد فقهی است. در این کتاب، آیات متعدد و فراوانی وجود دارد که فقهاء در کتب فقهی به آن استدلال نموده‌اند. از این آیات، در میان اهل فن، به «آیات الاحکام» تعبیر می‌شود. در این‌که تعداد این آیات چه مقدار است نظرهای مختلف و متعددی بیان شده است، اما آنچه که باید به آن توجه کرد، آن است که هنوز برخی از آیات قرآن وجود دارد که قابلیت استدلال فقهی را دارد که فقهاء به آن تمسّک ننموده‌اند. از این رو، کنکاش در این موضوع امری است لازم و ضروری.

بحث از آیات الاحکام تأثیر بسیار مهمی در فقه دارد. در یک نگاه، می‌توان دریافت فقهایی که در مباحث فقهی به موضوع آیات الاحکام توجه بیشتری

داشته‌اند، بحث‌های فقهی آنان دقیق‌تر، عمیق‌تر و گسترده‌تر است.  
علاوه آن که مستند اولی و اصلی در همه امور قرآن است. از این‌رو، طرح  
این بحث لازم و ضروری به نظر می‌رسد.

یکی از نکاتی که والد راحل حضرت آیت‌الله العظمی آقای حاج شیخ  
محمد فاضل لنکرانی - رضوان الله تعالیٰ علیه - همیشه در مورد آن تأسف  
می‌خوردند، این بود که در حوزه‌های علمیه به صورت شایسته و باسته،  
موضوع آیات الأحكام مورد توجه قرار نمی‌گیرد. لذا، خود ایشان در مباحث  
فقهی، هرگاه به آیه شریفهای می‌رسیدند، تأمل زیادی کرده و نکاتی را استنباط  
می‌کردند که ما این نکات را در کلمات دیگران، و قبل از آن ندیده بودیم.  
بنابراین، تردیدی نیست که فقیه لازم است تسلط کافی بر آیات مربوط به  
احکام و مسائل حقوقی داشته باشد و بدون آن، هیچ‌گاه استنباط صحیحی  
نخواهد داشت.

مباحث در این کتاب را در سه بخش و یک خاتمه دنبال می‌کنیم:

**بخش اوّل:**

## **کلیات و نکات مقدّماتی**





قبل از بررسی آیات شریفه قرآن کریم پیرامون خمس، لازم است نکاتی به عنوان مباحث مقدماتی ذکر شود.

### نکته اوّل: ملاک و ضابطه در آیات الأحكام

اوّلین نکته این است که عنوان آیات الأحكام در خود قرآن کریم وارد نشده است؛ بلکه بزرگان علما و مفسران به مناسبت‌های مختلف، آیات قرآن را تقسیم نموده‌اند؛ به عنوان مثال، بیان کرده‌اند که فلان آیات مربوط به معارف و عقاید است، یا آیات دیگری مربوط به تاریخ است، یا آیات معین دیگری مربوط به تهذیب و اخلاق است، و یا مربوط به امامت است و ... .

به این ترتیب، برخی آیات که از آنها می‌توان احکام فقهی را به دست آورد، آیات الأحكام خوانده‌اند و کتاب‌هایی که در این باره تألیف شده را «آیات الأحكام» یا «الأحكام القرآن» و یا «فقه القرآن» نامیده‌اند.

اوّلین سؤال این است که برای آن که آیه‌ای جزو «آیات الأحكام» باشد، چه ملاکی لازم است؟ و آیا ضابطه‌ای برای آن وجود دارد؟

به عنوان مقدمه جواب باید روشن شود که برخی از آیات قرآن کریم به وضوح دلالت روشنی بر حکم فقهی دارد، اما برخی دیگر محل اختلاف است که بیان ضابطه و ملاک برای چنین آیاتی لازم است. در این قسمت به عنوان نمونه به دو مورد اشاره می‌کنیم:

## ۱. آیه ۱۰۵ سوره نساء

﴿إِنَّا أَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَيْكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا﴾<sup>۱</sup>

[ای پیامبر!] به راستی ما این کتاب [قرآن] را به حق به سوی تو نازل کردیم، تا بدان‌چه خدا به تو ارائه کرده است میان مردم حکم کنی، و مبادا به سود خیانت کاران [و از جانب آنان، با طرف مقابلشان که صاحبان حق‌اند به مخاصمه برخیزی و] ستیزه‌گر باشی!

در این که آیا از این آیه می‌توان حجّیت قول قاضی را استفاده کرد؟ اختلاف است و فقهاء بر دو گروه‌اند. عده‌ای<sup>۲</sup> می‌گویند: آری، از این آیه استفاده می‌شود حکم رسول خدا<sup>علیه السلام</sup> در میان مردم به استناد آن‌چه خداوند در اختیار او قرار داده، اعتبار و حجّیت دارد؛ دیگران که جانشین رسول می‌شوند نیز همین صلاحیت را دارند. به عبارت دیگر، این آیه شریفه هدف از نزول قرآن را حکم و قضاؤت در میان مردم قرار داده است؛ و در نتیجه، آیه دلالت التزامی بر این مطلب دارد که اگر رسول خدا<sup>علیه السلام</sup> حکم و قضاؤتی کرد، آن حکم معتبر است و مردم باید به آن عمل نمایند. و به عبارت سوم، از این قسمت آیه شریفه اصل مشروعیت قضا و نفوذ آن برای مردم فهمیده می‌شود.

در مقابل، گروه دیگری می‌گویند: مقصود از «حکم» در این آیه شریفه قضاؤت نیست، و لاقل، دلالت آن بر این معنا روشن نیست؛ به خصوص با توجه به آن‌چه که در ذیل آیه شریفه آمده است و می‌فرماید: «وَلَا تَكُنْ

۲. للخائني خصيما﴾. این قسمت از آیه بیان می‌کند: پیامبر<sup>علیه السلام</sup> باید در طرف و جانب خائنان قرار گیرد و با آنان همراه باشد؛ و در موردی که خائن بودن گروهی روشن باشد، مسئله از وادی قضاؤت خارج می‌شود. و به عبارت دیگر، قضاؤت در مواردی است که مردم با یکدیگر اختلاف حقوقی داشته

۱. نساء، ۱۰۵.

۲. به عنوان نمونه ر.ک: المھاذب البارع، ج ۴، ص ۴۵۱؛ مسالک الافہام، ج ۱۳، ص ۳۲۶؛ جواهر الكلام، ج ۴۰، ص ۱۱؛ کتاب القضاة (طبع قدیم)، ص ۲؛ العروة الوثقی، ج ۶، ص ۴۱۹.

باشند، و موردی که روش باشد یک طرف خائن است، دیگر از عنوان قضاوت خارج می‌شود؛ و در نتیجه، نمی‌توان از این آیه شریفه حجیت قول قاضی را فهمید.<sup>۱</sup>

نتیجه این می‌شود که بنا بر قول اول، از آیه شریفه حکم فقهی مشروعیت و نفوذ قضاوت فهمیده می‌شود؛ اما بنا بر قول دوم، چنین حکمی استفاده نمی‌شود.

## ۲. آیه ۷۹ سوره واقعه

فقهاء در مباحث کتاب الطهارة آیه شریفه «لَا يَمْسُهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»<sup>۲</sup> را مطرح کرده و بحث می‌کنند: آیا از این آیه می‌توان استفاده کرد طهارت ظاهريه - حتی طهارت از حدث - در مس قرآن و تماس بدن با کتاب خدا و آيات شریفه قرآن معتبر است یا خیر؟

برخی از فقهاء<sup>۳</sup> بر حسب ظاهر این آیه شریفه می‌گویند: شرط جواز مس قرآن کریم، طهارت از حدث است. اما برخی دیگر<sup>۴</sup> می‌گویند: این آیه در مقام بیان این مطلب است که برای مس ظاهري قرآن طهارت لازم است؛ بلکه آیه در مقام بیان این مطلب است که مس واقعی قرآن، رسیدن به باطن آن و فهم حقیقت آن بدون طهارت باطنی ممکن نمی‌شود. کسانی که اهل فسق‌اند، کسانی که اهل ریا هستند، و یا کسانی که اهل گناه، ظلم و ... هستند، به حقیقت قرآن نمی‌رسند؛ بلکه انسان باید طهارت باطنی داشته باشد تا بتواند به حقیقت قرآن برسد.

البته ممکن است گفته شود جمع میان دو مطلب امکان دارد؛ یعنی: هم

۱. زیادة البیان، ص ۶۸۴.

۲. واقعه، ۷۹.

۳. ریاض المسائل، ج ۱، ص ۲۸۳؛ المعتبر، ج ۱، ص ۱۷۵ و ۱۹۱ و ۲۳۴؛ کشف الرمز، ج ۱، ص ۷۰؛ تلذكرة الفقهاء، ج ۱، ص ۱۳۴ و ۲۳۸، و مختلف الشیعة، ج ۱، ص ۳۰۴ و ۳۰۵؛ جامع المقاصل، ج ۱، ص ۲۳۲.

۴. الخلاف، ج ۱، ص ۹۹؛ جامع الخلاف والوفاق، ص ۲۱؛ متنی المطلب، ج ۲، ص ۲۲۲، و ایضاح الفوائد، ج ۱، ص ۴۲؛ زیادة البیان، ص ۲۹؛ مدارک الاحکام، ج ۱، ص ۲۴۱.



معنای اوّل از آیه مذکور فهمیله می‌شود، و هم معنای دوم. نتیجه آن‌که اختلاف برداشت از آیه شریفه سبب شده است طبق برخی از احتمالات، از آیه حکم فقهی استفاده می‌شود، اماً طبق دیگر احتمالات، حکم فقهی از آیه استفاده نشود.

با ذکر این دو نمونه، روشن شد که در استفاده حکم فقهی از برخی آیات قرآن کریم، اختلاف وجود دارد، به طوری که برخی آن آیات را از آیات فقهی می‌شمرند و در مقابل، برخی دیگر آنها را از آیات احکام و فقه به حساب نمی‌آورند. لذا، دلیل این‌که برخی از فقها و مفسران تعداد «آیات الأحكام» را پانصد آیه، و برخی دیگر هزار آیه بر شمرده‌اند، و حتی به نظر برخی تعداد آن، دو هزار آیه است، همین مطلب است که فقیهی از یک آیه، حکمی فقهی استنباط می‌کند، اماً دیگران چنین حکمی را استخراج نمی‌کنند.

بنابراین، این سؤال به وجود می‌آید که ضابطه و ملاک در این که آیه‌ای عنوان «آیات الأحكام» یا «آیه فقهی» را داشته باشد، چیست؟

با دقت و تأمل می‌توان دو ملاک را ذکر نمود که با وجود هر کدام از آن دو در آیه‌ای از آیات، می‌توان آن را جزء آیات الاحکام قرار داد:

### ملاک یکم: در مقام بیان حکم فقهی بودن

به نظر می‌رسد ملاک این است که بتوان از آیه به دلالت مطابقی و یا به دلالت التزامی یک حکم فقهی را استفاده کرد. به عبارت دیگر، خداوند تبارک و تعالی به دلالت مطابقی و یا به دلالت التزامی در مقام بیان حکم فقهی باشد. چرا که فقیه در فقه به حجّت و دلیل نیازمند است؛ و حجّت عبارت است از: استناد حکمی به خداوند تبارک و تعالی. این معنا تفسیری است که شیخ اعظم انصاری<sup>علیه السلام</sup> برای حجّت ذکر نموده است.<sup>۱</sup> اماً مرحوم آخوند حجّت را به منجزیت و معدّلیت تفسیر نموده است؛<sup>۲</sup> و بر طبق این تفسیر، روشن است

۱. فرائد الاصول، ج ۱، ص ۳۰.

۲. کفاية الاصول، ص ۴۶۹.

این عنوان در موردی وجود دارد که شارع در مقام بیان حکم باشد تا آن کلام بتواند منجز حکم شود.

به عنوان مثال، آیات شریفه «أَقِمُوا الصَّلَاةَ»<sup>۱</sup> و «كُتبَ عَلَيْكُمُ الصَّيَّامُ»<sup>۲</sup> به دلالت مطابقی، صریح در این است که خداوند در مقام بیان حکم فقهی است. بنابراین، در صورتی که آیه به دلالت مطابقی و یا التزامی بر حکم فقهی دلالت نداشته باشد، نمی‌توان آن آیه را به عنوان «آیات الاحکام» یا «آیه فقهی» تلقی نمود.

اما نکته قابل توجه این که در قرآن کریم آیاتی وجود دارد که در مقام بیان ملاکات احکام و یا حکمت‌ها هستند؛ که به نظر ما، از این گونه آیات نمی‌توان حکم فقهی را استفاده کرد. چند نمونه از این آیات عبارتند از:

## نمونه اول: آیه ۸ سوره مائدہ

از جمله احکامی که در فقه ما با ادلهٔ متقن و محکم اثبات شده، تفاوت میان زن و مرد، و یا مسلمان و غیرمسلمان، در بحث ارث، شهادت و یا دیات است. از سوی دیگر، یکی از آیات شریفه قرآن، آیه «**اعْدُلُوا هُوَ أَفْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ**» است. بر طبق ظاهر ابتدایی این آیه شریفه، هر حکمی می‌باشد مطابق با عدالت و بر اساس آن باشد. در حالی که پذیرش این مطلب صحیح نیست و نمی‌توان گفت که تمام احکام باید با رعایت آیه شریفه «**اعْدُلُوا هُوَ أَفْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ**» باشد و چنان‌چه تشخیص دادیم یک حکم فقهی با عدالت مطابق نیست، بر اساس این آیه شریفه آن را نفی نماییم!!

به عبارت دیگر، به نظر ما این آیه شریفه نمی‌تواند مورد استناد فقیهه قرار گیرد. زیرا، آیه شریفه «اعْدُلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ» در مقام بیان حکم شرعی نیست؛ چرا که:

اولاً: از این آیه شریفه نمی‌توان استفاده کرد تمام احکام شرعیه در تمام

٥٦ نور، ١١٠ و ٨٣ و ٤٣ بقره.

١٨٣، بقر٥

. ۳. مائده، ۸

ابواب فقه بر مبنای عدالت است. آیا می‌توان گفت تشریع عبادیات - مثل تشریع نماز صبح - بر اساس این ملاک است؟ و همین گونه بسیاری از امور عبادی دیگر.

ثانیاً: این آیه هیچ ارتباطی به خداوند و کیفیت جعل احکام و ملاکات آنها ندارد، بلکه آیه در مقام خطاب به عموم مردم می‌فرماید: در تعامل و ارتباط با یکدیگر بر اساس عدالت رفتار کنید. این آیه شریفه، کیفیت ارتباط مردم با یکدیگر را ضابطه‌مند می‌سازد که انسان‌ها با یکدیگر و یا در میان خانواده، پدر نسبت به اولاد، همسر نسبت به همسر خود، همسایه نسبت به همسایه، و به طور کلی، انسان نسبت به انسان دیگر بر اساس عدالت رفتار نماید و چه بسا بتوان گفت آیه شریفه به اعمال و موضوعات خارجی مربوط است، نه به احکام و مسئله تشریع و شاهد بر این ادعا، آن است که غالباً تعبیر عدالت و رعایت آن، به صورت گسترش در استعمالات عرب و آیات و روایات در موضوعات به کار برده شده است؛ مثلاً در روایات قرعه تعبیر شده است که حقیقت قرعه مطابقت با عدالت است. در برخی روایات آمده است: «وَأَيُّ<sup>۱</sup> قَضِيَةٌ أَعْدَلُ مِنْ قَضِيَةِ يُجَالُ عَلَيْهَا بِالسَّهَامِ».<sup>۱</sup> و در جای خود روشن است که قرعه به اجماع فقهاء در موضوعات است و در احکام جریان ندارد. بنابراین، آیه شریفه «اعْدُلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ»<sup>۲</sup> به احکام فقهی ارتباطی نداشته و فقط در مورد موضوعات خارجی است.

ثالثاً: بر فرض پذیرش این که آیه شریفه به احکام مربوط است، اما این مطلب روشن است که آیه شریفه فقط دلالت می‌کند اصل و اساس احکام بر پایه عدالت استوار است؛ اما به هیچ عنوان دلالت ندارد که مردم بر تشخیص وجود عدالت و عدم آن قادر هستند.

به عبارت دیگر، آیا می‌توان گفت شارع مقدس در این آیه شریفه ملاک را - که بر حسب فرض، عدالت است - در اختیار بشر قرار داده و به آن‌ها فرموده است هر حکمی که از سوی من صادر می‌شود بر اساس عدالت بوده،

۱. الکافی، ج ۸ ص ۳۵۷، ح ۹؛ وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۲۹۲، ح ۱.

و تشخیص مصدق آن با شما مردم است؟

تشخیص عدالت نیاز به احاطه کامل بر مجموعه مصالح و مفاسد در طول تاریخ بشریت از ازل تا ابد دارد؛ انسانی که در یک برهه از زمان موجود است، هرگز نمی‌تواند در قوانین مورد تصویب خویش در همان زمان، عدالت نسبی را درست تشخیص دهد، تا چه رسد به این که بخواهد عدالت کامل را، آن هم در مجموعه نظام بشری تشخیص دهد.

البته اساس حسن و قبح عقلی مورد پذیرش است، و برخی از مصاديق آن را نیز نمی توان انکار کرد. لذا، انسان به روشنی می تواند برخی از موارد عدالت را تشخیص دهد؛ اما سخن در تشخیص عدالت نسبت به تمام قوانینی است که بشر برای دنیا و آخرت خویش به آنها نیازمند است.

نتیجه این که، آیه شریفه سوره مائدہ در مقام بیان حکم فقهی نیست. هرچند که شاید بتوان از جهات دیگری - (غیر از مسئله دخالت عدالت در ملاک احکام فقهی) - این آیه شریفه را در مقام بیان حکم شرعی دید؛ مثل اینکه بگوئیم خداوند در مقام بیان وجوب رعایت عدالت برای همه مکلفین است. مثلاً بر پدر لازم است در تقسیم محبت و اموال بین فرزندان، عدالت را رعایت نماید. لیکن انصاف آن است که با توجه به کلمه اقرب للتقوی نمی‌توان از آیه شریفه حکم لزومی را استفاده نماییم، بلکه این امر به قرینه‌ای که ذکر شد، از آن اصل رجحان و مطلوبیت استفاده می‌شود.

## نمونه دوم: آیات آمره به تقوا

مورد دوم، آیات شریفهای است که در آن‌ها به تقوای الهی امر شده، و عبارت **﴿اتَّقُوا اللَّهَ﴾** در آن‌ها آمده است.<sup>۱</sup>

آیا فقیه به عنوان فقیه می‌تواند بگوید: چون آیه به «تقوا» امر کرده است، پس تمام احکام شرعیه باید با «تقوا» منطبق باشد؟

۱. از جمله این آیات عبارتند از: بقره، ۲۷۸؛ آل عمران، ۱۰۲؛ نساء، ۱؛ مائدہ، ۳۵؛ توبه، ۱۱۹؛ شعراء، ۱۰۸ و ۱۱۰ و ۱۲۶ و ۱۳۱ و ۱۴۴ و ۱۵۰ و ۱۶۳ و ۱۷۹؛ احزاب، ۷۰ و...

با اندک تأملی معلوم است این آیات شریفه قرآن کریم در مقام بیان حکم فقهی نیستند؛ بلکه در مقام بیان یک اصل کلی در همه امور است. تا اینجا معلوم گردید یکی از ضوابط و ملاک‌های آیات فقهی آن است که خداوند متعال در آیه شریفه در مقام بیان حکم فقهی باشد.

### ملاک دوم: داشتن متعلق خاص

ملاک دوام که در تشخیص آیات فقهی می‌تواند مؤثر باشد، آن است که در احکام فقهیه برای یک حکم، باید متعلق خاصی وجود داشته باشد، یعنی باید متعلق به صورت معین ذکر شود و به یک عنوان کلی که دارای مصاديقی است اکتفا نشود. اگر شارع بگوید: «واجب است» و متعلق وجوب را بیان نکند، و یا آن را به صورت کلی و اجمالی بیان نماید، این «حکم» معنا ندارد. اما اگر فرمود: «**تَجِبُ الصَّلَاةُ**»؛ یعنی متعلق وجوب را معین و مشخص نمود، این را می‌توان از مصاديق حکم فقهی قلمداد نمود. بنابراین، در آیات گذشته که به عنوان نمونه بیان شد، از آنجا که متعلقی خاص ذکر نشده است، نمی‌توان گفت عدالت و پرهیزگاری به صورت خاص و معین، متعلق وجوب هستند؛ چرا که ممکن است مراد از عدالت، موارد معینی باشد که شارع مقدس آن‌ها را معین فرموده باشد. هم‌چنان مراد از تقوا همان انجام واجبات و ترک محرمات است، و گویا **«أَقْوِوا اللَّهَ**» به معنای لزوم انجام واجبات و ترک محرمات است. و بدیهی است اگر شارع از ابتدا می‌فرمود: «واجبات را انجام دهید» نمی‌توانستیم از آن یک حکم فقهی معین را استفاده نمائیم.

پس، در پاسخ به این سؤال که چه ملاکی برای «آیات الأحكام» وجود دارد؟ می‌گوییم: آیه فقهی در موردی است که حکم فقهی موجود باشد و حکم فقهی نیز در جایی است که متعلق معینی وجود داشته باشد، به طوری که مخاطب به صورت واضح تکلیف را تشخیص دهد. آری، در برخی موارد شارع عنوان عام را مطرح می‌کند، اما در ادله دیگر خصوصیات را ذکر می‌کند.

در آیه شریفه «مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»<sup>۱</sup> یک قاعدة کلی به نام «عدم جعل حکم حرجی» وجود دارد که متعلق آن هرچند به صورت عام مشخص شده، اما معلوم است که متعلق «مَا جَعَلَ» همن عنوان حرج است. همچنین در آیه «بِرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ»،<sup>۲</sup> متعلق مشخص بوده، و آن «ال فعل الميسور و الفعل المقدور» است.

اما در آیات شریفه «اَعْدُلُوا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ»<sup>۳</sup> و «اَتَقْوَا اللَّهَ» متعلق معینی ذکر نشده و به عنوان عام عدالت و تقواً اکتفا شده است. لذا، در این آیات شریفه جایگاهی برای وجود حکم فقهی نیست.

از این رو، از صدر اسلام تاکنون شنیده نشده است که فقهی برای بیان حکم فقهی به «اَعْدُلُوا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ»<sup>۴</sup> تمسک کرده باشد. این قسمت از آیه شریفه به دنبال این مطلب است که خداوند می‌فرماید: «وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلَيْا تَعْدُلُوا»<sup>۵</sup> و شاید اگر به این آیه شریفه در فقه استدلال نشده، به جهت آن بوده که قبل و بعد آن با مسائل اخلاقی مرتبط است.

با توجه به این مطالب، ضابطه قرار گرفتن آیه‌ای در زمرة «آیات الأحكام» و نیز علت اختلاف در تعداد آیات احکام مشخص می‌شود؛ اینکه چرا برخی تعداد آیات الأحكام را پانصد آیه دانسته و بر اساس آن کتابی به نام «النهاية في تفسير الخمسة آية» تأليف نموده‌اند؛ و عده‌ای نیز تعداد آیات را منحصر به عدد پانصد ندانسته و آیات بیشتری را به عنوان آیات الأحكام ذکر نموده‌اند، با توجه به نکته‌ای که ذکر نمودیم، روشن می‌شود.

#### نکته دوم: تاریخ نگارش «آیات الأحكام»

فقهای بزرگ از صدر اسلام اهتمام ویژه‌ای نسبت به نگارش «آیات الأحكام»

- 
۱. حج، ۷۸
  ۲. بقره، ۱۸۵
  ۳. مائدہ، ۸
  ۴. مائدہ، ۸
  ۵. مائدہ، ۸



داشته‌اند. طبق آن‌چه ابن نديم در الفهرست نقل می‌کند، اوّل کسی که در میان شیعه «آيات الأحكام» را نگاشت، «نسابة کلبی» است. وی کتابی به نام أحكام القرآن به رشته تحریر درآورده. مرحوم آقا بزرگ تهرانی در کتاب الدریعة آورده است: «هُوَ أَوَّلُ مَنْ صَنَفَ فِي هَذَا الْفَنِّ».<sup>۱</sup>

دومین شخصی که در این زمینه قلم زده، محمد بن ادريس شافعی، متوفّای ۲۰۴ هجری قمری است. وی نه سال بعد از رحلت نسبّة کلبی متولد شده است.

کتاب‌هایی که دانشمندان شیعه در بحث «آيات الأحكام» نگاشته‌اند، طبق آن‌چه مرحوم آقا بزرگ تهرانی در الدریعة آورده، حدود سی اثر است.

در میان مذاهب دیگر - همچون شافعی و حنبلی - نیز «آيات الأحكام» وجود دارد. حتی در غیر مذاهب اهل سنت نیز «آيات الأحكام» وجود دارد؛ مثلاً زیدیه حدود پانزده اثر در «آيات الأحكام» دارد.

از میان کتاب‌هایی که شیعیان در بحث آیات الأحكام نوشته‌اند، چند اثر بسیار مورد توجه قرار گرفته است، عبارتند از:

۱. «فقه القرآن» تأليف مرحوم قطب راوندی متوفّای ۵۷۳ هجری قمری؛

۲. «كنز العرفان» فاضل مقداد؛

۳. «زیادة البيان»، تأليف مرحوم مقدس اردبیلی؛

۴. «مسالك الأفهام إلى آيات الأحكام»، به قلم فاضل جواد، شمس الدين کاظمی که در قرن یازدهم می‌زیسته و از شاگردان شیخ بهایی است.

۵. از دیگر کتاب‌هایی که آیت الله العظمی آقای فاضل لنکرانی - رضوان الله

تعالیٰ علیه - نسبت به آن عنایت خاصی داشتند، کتابی است به نام «قلائد  
الدرر فی بیان آیات الأحكام بالأشعر»؛ تأليف مرحوم شیخ احمد جزایری متوفّای  
۱۱۵۱ قمری. ایشان می‌فرمودند: نکاتی در این کتاب هست که در سایر  
کتاب‌های «آيات الأحكام» نیست.

اما کتاب‌هایی که در میان اهل سنت معروف است، عبارتند از:

۱. الدریعة إلى تصانیف الشیعه، ج ۱، ص ۴۰.

۱. «أحكام القرآن»، تأليف جصاص، متوفى ۳۷۰ هجري قمري. این کتاب از مهمترین تفاسیر فقهی نزد حنفی‌ها است.
۲. «أحكام القرآن»، تأليف طبری که از فقهای معروف شافعیه است.
۳. «أحكام القرآن»، تأليف ابن عربی که مالکی مذهب است. وی غیر از محی‌الدین ابن عربی صاحب «فتورحات» است.

نکته سوم: روش نگارش «آیات الأحكام»

## ۱. روش ترتیب سوره‌ها

تفاوتی که در روش نگارش «آیات الأحكام» میان شیعه و اهل سنت مشاهده می‌شود، این است که «آیات الأحكام» میان اهل سنت غالباً به روش ترتیبی است و بیشتر بر اساس ترتیب سوره‌ها پیش رفته‌اند. به عنوان مثال، از اولین سوره قرآن که «فاتحة الكتاب» است، بحث می‌کنند که آیا خواندن «بسم الله الرحمن الرحيم» در قرائت نماز واجب است یا خیر؟ سپس آیات فقهی سوره بقره را ذکر کرده‌اند؛ و همین طور به ترتیب، آیات فقهی سایر سوره‌ها را آورده و در مورد آن بحث کرده‌اند.

۲. روشن ترتیب ابواپ فقهی

علمای شیعه در این بحث بر اساس ابواب فقهی پیش رفته‌اند. مثلاً مرحوم قطب راوندی در فقه القرآن به ترتیب ابواب کتب فقهی، یعنی «کتاب الطهارة»، «کتاب الصلاة»، «کتاب الصوم»، و ... آیات مربوطه را ذکر کرده است. کنز‌العرفان فاضل مقداد، زبده‌البيان مرحوم اردبیلی، و مسالک الافهام مرحوم فاضل جواد کاظمی نیز این گونه است.

۳. روش موضوعی

روش سوّمی را نیز می‌توان برای «آیات الأحكام» در نظر گرفت. و آن این که: آیات شریفه موضوع‌بندی شود. به عنوان مثال: آیات مربوط به احکام حجاب،

آیات مربوط به احکام زکات و صدقات، آیات مربوط به احکام جنگ، آیات مربوط به احکام مسجد، و آیات مربوط به احکام خانواده، و ... را جداگانه ذکر نمود. این نوع بحث از «آیات الأحكام» به روش موضوعی است. چه بسا اگر آیات فقهی به روش موضوعی مطرح شود، بتوان از ضمیمه کردن برخی آیات به آیات دیگر نکاتی را استفاده کرد، که اگر این ضمیمه نباشد، چنین استفاده‌ای ممکن نیست.

### روش برگزیده

ما در این کتاب «روش موضوعی» را انتخاب کرده، و تصمیم داریم - إن شاء الله - آیات مربوط به «خمس» - که یکی از واجبات قطعیه و مسلمه است و در قرآن کریم در مواردی به آن تصریح یا اشاره شده و از موضوعات مهم و مورد ابتلا است - را مطرح کنیم؛ به ویژه با تهاجم شدیدی که امروزه علیه شیعه وجود دارد و شباهت بسیار بی‌اساسی را در مورد خمس مطرح کرده‌اند. در این اواخر وهابی‌ها جزووهایی را در مورد بحث خمس تهیّه و تنظیم کرده، و در ایام حج و عمره نیز میان زائران ایرانی و سایر شیعیان توزیع کرده‌اند. آن‌چه در آن جزووهای مطرح شده این است که: در کدام آیه قرآن بیان شده است که از سود تجارت باید خمس پرداخته شود؟ به نظر آنان چنین چیزی در قرآن وجود ندارد. ما در این کتاب، برخی از شباهات آنان را مطرح کرده و پاسخ محکم آن را نیز از قرآن کریم ذکر نموده‌ایم.

### نکته چهارم: فایده و آثار بحث مستقل از «آیات الأحكام»

پیش از شروع به بحث و بررسی آیات خمس در قرآن کریم، مناسب است این پرسش مورد توجه قرار گیرد که: چنانچه روایات به آیات شریفه قرآن ضمیمه نشود، و ادله دیگر برای فهم آیات شریفه وجود نداشته باشد، بحث از «آیات الأحكام» به خودی خود چه فایده‌ای دارد؟

به عبارت دیگر، در مقام استنباط احکام نمی‌توان فقط بر طبق مطلب

مستفاد از یک یا چند آیه به نتیجه رسید، و تا زمانی که ادله دیگر به آیات شرifeه ضمیمه نشود، نمی‌توان نتیجه‌ای صحیح و نهایی از آیات شرifeه استخراج نمود. به خصوص، با توجه به این روایت معروف که از امام باقر علیهم السلام نقل شده است.

«دَخَلَ قَاتِدَةُ بْنُ دَعَامَةَ عَلَى أَبِي جَعْفَرَ عَلَيْهِ الْفَضْلَ فَقَالَ يَا قَاتِدَةُ أَنْتَ فَقِيهُ أَهْلُ الْبَصْرَةِ فَقَالَ هَكَذَا يَزْعُمُونَ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرَ عَلَيْهِ الْبَلَاغَيْنِ أَنَّكَ تُفَسِّرُ الْقُرْآنَ فَقَالَ لَهُ قَاتِدَةُ نَعَمْ فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرَ عَلَيْهِ الْبَلَاغَ فَإِنْ كُنْتَ تُفَسِّرُهُ بِعِلْمٍ فَأَنْتَ أَنَّا وَأَنَا أَسْأَلُكَ إِلَى أَنْ قَالَ أَبُو جَعْفَرَ عَلَيْهِ الْبَلَاغَ وَيَحْكُمْ يَا قَاتِدَةُ إِنْ كُنْتَ إِنَّمَا فَسَرَّتِ الْقُرْآنَ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِكَ فَقَدْ هَلَكْتَ وَأَهْلَكْتَ وَإِنْ كُنْتَ قَدْ فَسَرَّتِهُ مِنَ الرِّجَالِ فَقَدْ هَلَكْتَ وَأَهْلَكْتَ وَيَحْكُمْ يَا قَاتِدَةُ إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مِنْ خُوطَبَ بَهِ»<sup>۱</sup>

قاتده بر امام علیهم السلام داخل شد. حضرت به او فرمود: آیا تو فقیه اهل بصره هستی؟ عرض کرد: مردم اینچنین می‌پندارند. حضرت فرمود: به من گفته‌اند که تو قرآن را تفسیر می‌کنی؟ قاتده در جواب عرض کرد: آری. حضرت فرمود: چنانچه از روی علم و یقین تفسیر نمایی، پس در این صورت مشکلی نیست. اما این مجرد یک ادعا است و من از تو سؤال و پرسش خواهم کرد و سپس فرمود: وای بر تو ای قاتده؛ اگر قرآن را از پیش خودت تفسیر کنی، هم خود را هلاک کرده‌ای و هم دیگران را؛ و اگر از مردمان دیگر اخذ نمائی، باز همینطور است. وای بر تو ای قاتده، قرآن را فقط کسی که مخاطب واقعی آن شده می‌تواند بفهمد و تفسیر کند.

برخی از فقهاء که بحث از «آیات الأحكام» را به صورت مستقل ذکر نمی‌کنند، چنین استدلال می‌کنند که: از آیات قرآن نمی‌توان حکم نهایی را استفاده کرد؛ بلکه باید دید آیا در میان روایات، مقید و مخصوصی وجود دارد؟ آیا قرینه‌ای بر خلاف ظاهر آیات در روایات وجود دارد یا خیر؟ بنابراین، تا روایات به آیات شرifeه قرآن ضمیمه نشود؛ نمی‌توان حکمی را استفاده کرد. و اگر قرار بر ضمیمه شدن روایات باشد، همان مباحث متعارف در علم فقه

می شود؛ پس، چه نیازی به بحث جداگانه «آیات الأحكام» هست؟

برای این سؤال، پاسخ‌های متعددی می‌توان ذکر کرد:

### پاسخ اول

بحث آیات الأحكام نظیر بحث قواعد فقهیه و قواعد اصولیه است.

در این علوم دو جهت مطرح است:

جهت اول آنکه با بحث مستقل از یک قاعدة فقهی و یا یک قاعدة اصولی، فقیه به دنبال تشكیل و تأسیس یک کبرای کلی است که به عنوان دلیل عام مطرح باشد تا از آن بتوان به عنوان یک ضابطه کلی استفاده نمود.

در بحث آیات الأحكام نیز فقیه به دنبال آن است که آیا از یک آیه مشخص می‌توان یک ضابطه کلی استخراج کرد و آن را به عنوان دلیل برای مصاديق متعدد قرار داد؟

جهت دوم آن است که یک اصولی به مجرد استنباط قاعدة اصولی نمی‌تواند بلا فاصله حکم را صادر کند. همچنین یک فقیه به صرف اینکه در یک قاعدة فقهی بحث کند، مثلاً راجع به قاعدة نفی عسر و حرج - «ما جَعَلْتُ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»<sup>۱</sup> بحث نماید - نمی‌تواند حکم فقهی را استنباط نماید. بلکه مانعی ندارد که بعداً دلیل و یا روایت معتبری موجب تخصیص گردد، و در نتیجه مواردی از قاعدة مذکور استثنای شود.

در بحث آیات الأحكام نیز همین دو جهت وجود دارد. در آیات فقهی قرآن باید دید چگونه می‌توان از خود آن آیات، حکمی را به دست آورد و بر طبق آن عمل کرد؟ و آیا می‌توان از آیه‌ای یک حکم کلی و عام استفاده نمود؟ هر چند هنگام مراجعه به فقه و با اعتماد به روایات و سائر ادلّه، توجهی به خصوص آیه و قرائت موجود در آیه و قبل و بعد آن نمی‌شود، بلکه باید مجموع آیه و غیر آن را ملاحظه نمود.

ثمره این روش آن است که اگر روایت مخالف و معارضی وجود نداشت،

بر طبق همان حکم مستفاد از آیه عمل می‌شود. و اگر روایت معتبری وجود داشت، هم آیه و هم روایت بایستی مد نظر قرار گیرد و سپس به حکم مستفاد از آن دو عمل شود.

این نکته نیز باید مورد توجه قرار گیرد که فقهاء هنگام پرداختن به مسائل فقهی غالباً مجالی برای بررسی کامل و تبیین خصوصیات تمام آیات مربوط به موضوع آن مسئله را ندارند. و همان‌گونه که به مناسبت به «قواعد فقهی» و «قواعد اصولی» اشاره می‌کنند، اشارات کوتاه و اجمالی به آیات شریفه نیز دارند و چه بسا از برخی قرائیت موجود در آیه غفلت بورزند. از این جهت، لازم است آیات فقهی به صورت مستقل و جامع مورد بحث قرار گیرد.

در زمان گذشته بحث اصول فقه از فقه جدا نبوده، و بزرگان در لابالای مسائل فقهی، مثلاً هنگامی که به صیغه امر می‌رسیدند، به صورت اجمالی تصریح می‌کردند که صیغه امر ظهور در وجوب دارد. اما اندک اندک و با گذشت زمان، و به وجود آمدن شباهات و سؤالات متعدد، مباحث اصولی مستقل و کامل شد.

فقیه به مجرد یک قاعدة فقهی نمی‌تواند فتوا بدده؛ زیرا، ممکن است در مقابل آن قاعدة فقهی روایات مخالف در خصوص آن مسئله وجود داشته باشد. همچنین به مجرد یک قاعدة اصولی نمی‌تواند فتوا بدده. مثلاً در بحث اجتماع امر و نهی، هرچند ممکن است نتیجه این شود که اجتماع امر و نهی جایز است، و لذا، «نمایز در مکان غصبی صحیح است»، اما فقیه به مجرد این نتیجه نمی‌تواند فتوا بدده؛ بلکه باید روایات مربوطه در «باب صلاة» را مورد بررسی قرار دهد، و دقّت کند که از آن روایات چه مطلبی استفاده می‌شود.

مرحوم سید یزدی با این‌که رساله‌ای در بحث اجتماع امر و نهی دارد و قادر به جواز اجتماع امر و نهی است، اما فتوا می‌دهد: «نمایز در دار غصبی باطل است».<sup>۱</sup> بزرگان دیگری نیز مانند: مرحوم آقای بروجردی<sup>۲</sup> و نیز والد

۱. العروة الوثقى، ج ۲، ص ۳۶۲.

۲. نهاية الاصول، ص ۲۵۹.



را حل<sup>۱</sup> که در باب اجتماع امر و نهی، قائل به جواز آن هستند، اما در مقام فتوا با استفاده از روایات خاصه‌ای که وجود دارد، معتقدند که: «نماز در دار غصبی باطل است».<sup>۲</sup>

بنابراین، همان‌گونه که فقیه به مجرد بحث از قواعد فقهی، و یا قواعد اصولی، نمی‌تواند فتوا بدهد، روشن است که به مجرد بحث از «آیات الأحكام» نیز نمی‌تواند به نظر قطعی و نهایی برسد. اما این بدان معنا نیست که بحث «آیات الأحكام» به صورت مستقل مطرح نشود.

## پاسخ دوم

پاسخ دیگر این است که آن‌چه در روایت قتاده آمده، بدان معنی نیست که انسان را از مراجعه به ظواهر قرآن - که مورد فهم توده مردم آشنا به لسان عربی است - و خصوصاً «آیات الأحكام» به طور کلی باز دارد.

توضیح مطلب آن است که اخباری‌ها معتقدند ظاهر قرآن حجت ندارد، اما نتوانسته‌اند این ادعا را در «آیات الأحكام» پیاده کنند. از این‌رو، قائل به استشنا شده و پذیرفته‌اند ظاهر «آیات الأحكام» حجت دارد.<sup>۳</sup>

در این روایت زید شحام<sup>۴</sup>، امام علی<sup>۵</sup> به قتاده می‌فرماید: حق نداری بر طبق قرآن فتوا بدھی، و سپس علت آن را این‌چنین ذکر فرموده‌اند که: «إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوَطَبَ بِهِ»؛ یعنی قرآن کریم را فقط کسانی می‌فهمند که مستقیماً این کتاب در بیت آنان نازل گشته است. روشن است که این تعلیل به تنها یک نمی‌تواند کسی را از مراجعه به آیات الأحكام به طور کلی باز دارد.

اما سؤال اساسی این است که آیا بدون روایات می‌توان به سراغ قرآن رفت؟ و آیا بدون روایات، امکان فهم قرآن وجود دارد؟ مثلاً در روایت زید شحام که امام باقر علی<sup>۶</sup> به قتاده فرمود: «إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوَطَبَ بِهِ» یا در

۱. دراسات فی الأصول، ج ۲، ص ۳۱۶.

۲. رسالہ توضیح المسائل (لنکرانی)، ص ۱۴۷، م ۸۷۳.

۳. الفصول الغروریة فی الأصول الفقهیة، ص ۲۴۰؛ فرائد الأصول، ج ۱، ص ۱۳۹ به بعد.

۴. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۸۵، ح ۳۳۵۶.

بعضی از روایات، ائمّه اطهار علیهم السلام نسبت به فقهای اهل سنت قسم یاد می کردند که «وَاللهِ مَا وَرَثْكَ مِنْ كَتَابِ اللهِ مِنْ حَرْفٍ»، آیا باید گفت: فهم قرآن منحصر به افرادی معین همچون ائمّه معصومین علیهم السلام است؟ آیا می توان گفت: برای فهم هر آیه‌ای - اعم از محكمات و متشابهات - باید سراغ روایات رفت و بررسی نمود که آیا از معصومین علیهم السلام روایتی در مورد آن آیه وجود دارد یا خیر؟ و اگر روایتی وجود نداشت، آیا آیه قابل فهم نخواهد بود، و در نتیجه نمی توان هیچ ظاهری از آیات شریفه را اخذ کرد؟

ظاهر این گونه روایات<sup>۱</sup> سبب شده که اخباری‌ها به عدم جواز تمسک به ظاهر قرآن (عدم حجیت ظواهر کتاب) استدلال نمایند. ما در مباحث خارج اصول به صورت مبسوط و مفصل به این ادعای اخباری‌ها پاسخ داده‌ایم که در این قسمت به صورت خلاصه به آن‌ها اشاره خواهیم نمود:

### پاسخ اول به ادعای اخباری‌ها

این استفاده از حدیث «إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوطِبَ بِهِ» که برای فهم تمامی آیات و عمل بر طبق آن باید به سراغ روایات وارد شد از معصومین علیهم السلام رفت، و اگر تفسیری از سوی آن بزرگواران وجود نداشت، آن آیه مجمل و غیر قابل فهم و عمل خواهد بود، قابل التزام نیست. زیرا، لازمه این معنا آن است که تمام آیات قرآن متشابه باشد؛ در حالی که روشن است که این مطلب، برخلاف صریح قرآن است؛ چرا که قرآن کریم آیات را به دو دسته «محکم و متشابه» تقسیم نموده است.<sup>۲</sup>

### پاسخ دوم به ادعای اخباری‌ها

استدلال اخباری‌ها با آیاتی که مردم را به تدبیر در قرآن فرمان داده، و یا مردم

۱. این روایات را مرحوم صاحب وسائل در جلد ۲۷ کتاب وسائل الشیعه، باب ۱۳ از ابواب صفات القاضی آورده‌اند و در مورد آن‌ها ادعا کرده است که این روایات از حد تواتر گذشته است.

۲. آل عمران، ۷: «هُوَ أَنَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُّحْكَمٌتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَآخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ».

را نسبت به عدم تدبیر در قرآن توبیخ کرده است، منافات دارد. زیرا، جملاتی همچون «أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْءَانَ»<sup>۱</sup> عموم مردم را در این مورد توبیخ و مؤاخذه می‌کند و اختصاص به علماء و دانشمندان ندارد. از این رو، معلوم می‌شود قرآن کتابی است که مردم معمولی نیز می‌توانند در حد فکر خودشان در محدوده ظواهر از آن استفاده کنند.

### پاسخ سوم به ادعای اخباری‌ها

خود ائمه اطهار علیهم السلام فرموده‌اند: اگر روایاتی از ما به شما رسید، آن را بر قرآن عرضه کنید، و روایتی را که مخالف با قرآن است، کنار بگذارید.<sup>۲</sup>

روشن است تحقیق این مقصود متوقف است بر این مطلب که امکان فهم معانی قرآن کریم وجود داشته باشد تا بتوان مخالفت و موافقت حدیث با آن معنا را به دست آورد؛ و اگر کسی بگوید: آیات قرآن بدون مراجعه به روایات قابل درک نیست، در این صورت، این دسته از روایات را باید کنار گذاشت و معنای روشنی برای آن‌ها نخواهد بود.

### پاسخ چهارم به ادعای اخباری‌ها

پاسخ چهارم این است که در میان روایات امامان معصوم علیهم السلام مواردی یافت می‌شود که خود ایشان اصحاب را در مقام استدلال به قرآن ارجاع داده‌اند.

در اینجا دو روایت که ائمه معصومین علیهم السلام اصحاب خویش را به استدلال به قرآن کریم ارجاع داده‌اند را ذکر می‌نماییم:

۱- در بحث «قاعدة لاحرج» روایت «عبدالاًعلى مولى آل سام» به طور مفصل مورد بحث قرار گرفته است:

«عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنَ مُحَمَّدَ عَنْ أَبْنَ مَحْبُوبِ عَنْ عَلَيِّ  
بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رِبَاطِ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى مَوْلَى آلِ سَامٍ قَالَ فُلْتُ لَأَبِي

۱. نساء، ۸۲؛ محمد، ۲۴.

۲. ر.ک: الكافی، ج ۱، ص ۶۹، باب الأخذ بالسنّة وشواهد الكتاب؛ وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۰۶، باب وجوه الجمع بين الأحادیث المختلفة وكيفية العمل بها.

عبدالله عَزَّ وَجَلَّ عَرْتُ فَانْقَطَعَ ظُفْرِي فَجَعَلْتُ عَلَى إِصْبَعِي مَارَةً فَكَيْفَ أَصْنَعُ بِالْوُضُوءِ؟ قَالَ عَلَيْهِ يُعْرَفُ هَذَا وَأَشْبَاهُهُ مِنْ كِتابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ

«ما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»<sup>۱</sup> امسح عَلَيْهِ؛

راوی می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کرد: زمین خوردم، پس ناخن انگشتمن قطع شد؛ لذا، بر روی انگشتمن پارچه‌ای (جبیره‌ای) بستم. وظیفه من برای وضع چیست؟ حضرت در پاسخ فرمودند: حکم این مورد و موارد شبيه آن از قرآن کريم که خداوند می‌فرماید: «در دین کار سنگین و سخت برای شما وضع نشده است»، دانسته می‌شود؛ بر جبیره مسح کن.

از این روایت به خوبی استفاده می‌شود برخی از احکام را می‌توان از قرآن استفاده کرد. در قرآن کریم قواعدی کلی، مانند «ما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»<sup>۲</sup> - قاعده نفی عسر و حرج - وجود دارد؛ و در این گونه موارد نیازی به مراجعه به ائمه اطهار علیهم السلام و روایات آن بزرگواران نیست.

بنابراین، پس از بررسی روایات معلوم می‌شود که ائمه اطهار علیهم السلام در صدد بوده‌اند اصحاب را به کتاب الله ارجاع دهند؛ و سلوک آنان بر این بوده که به اصحابشان گوشزد نمایند که حتی در خصوص مسائل فقهی - همچون روایت «مولی آل سام» که در مورد وضع است - آیاتی مانند «ما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»<sup>۳</sup> وجود دارد و از آن‌ها قاعده‌ای کلی برای فقه استفاده می‌شود.

۲. عَلَيْ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَيْهَ وَ مُحَمَّدَ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنْ الْفَضْلِ بْنِ شَادَانَ جَمِيعًا عَنْ حَمَّادَ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرَيْزَ عَنْ زُرَارَةَ قَالَ ثُلَّتُ لَأَبِي جَعْفَرِ عَلَيْهِ: أَلَا تُخْبِرُنِي مِنْ أَيْنَ عَلِمْتَ وَ قُلْتَ إِنَّ الْمَسْحَ بِعَضِ الرَّأْسِ وَ بَعْضِ الرِّجْلَيْنِ؟ فَضَحَّكَ، ثُمَّ قَالَ: يَا زُرَارَةُ قَالَ رَسُولُ اللهِ عَلَيْهِ وَ نَزَلَ بِهِ الْكِتَابُ مِنَ اللَّهِ، لَأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: «فَاغْسِلُوا

۱. حج، ۷۸.

۲. الفروع من الكافي، ج ۳، ص ۳۳؛ وسائل الشيعة، ج ۱، ص ۴۶۴، باب ۳۹ از ابواب الوضوء، ح

۵ (۱۲۳۱).

۳. حج، ۷۸.

۴. حج، ۷۸.



وَجُوهَكُمْ فَعَرَفْنَا أَنَّ الْوَجْهَ كُلُّهُ يُبَغِي أَنْ يُغْسَلَ ثُمَّ قَالَ: «وَأَيْدِيكُمْ إِلَى الْمَرَاقِقِ» ثُمَّ فَصَلَّى بَيْنَ الْكَلَامِ فَقَالَ: «وَامْسَحُوهَا بِرُوسِكُمْ» فَعَرَفْنَا حِينَ قَالَ «بِرُوسِكُمْ» أَنَّ الْمَسْحَ يَبْعَضُ الرَّأْسَ لِمَكَانِ الْبَاءِ...<sup>١</sup>

در این روایت زراره از امام باقر علیه السلام سؤال می‌کند از کدام قسمت قرآن دانستید که در وضو مسح بر بعضی از سر و پاها انجام می‌شود؟ امام علیه السلام فرمودند: به علت وجود حرف «باء» در آیه شریفه که می‌فرماید: «وَأَمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ»<sup>۲</sup>.

تمام این‌ها قرائی و واضح و روشنی است که می‌توان مستقیماً به سراغ ظواهر قرآن رفت و از آیات شریفه قرآن کریم - که بخشی از آن‌ها «آیات الأحكام» است - نتیجه‌گیری و استنباط نمود.

پس از ذکر جواب‌های چهارگانه، این سؤال مطرح می‌شود که روایت زید شَحَّام: «أَنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوَطَبَ بِهِ» را چگونه باید معنا کرد؟ در پاسخ به این سؤال می‌گوییم: در معنا و مقصود از این عبارت بایستی دقّت بیشتری داشته باشیم.

کلمه «یَعْرُفُ» به قرینه عبارت قبلی آن، که حضرت فرمود: «بَلَغَنِي أَنَّكَ تُفَسِّرُ الْقُرْآنَ»، به معنای تفسیر و بیان باطن آیات است. بنابراین، معنای جمله «أَنَّمَا يَعْرُفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوَطَبَ بِهِ» این نیست که حتی ظاهر قرآن را هم فقط آئمه اطهار عليهم السلام می‌فهمند. زیرا، روشن است که ظاهر قرآن را همه می‌فهمند؛ مثلاً ظاهر آیه شریفة «كُتُبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتُبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ»<sup>۳</sup> را همه کسانی که کمترین آشنایی به لغت عرب دارند می‌توانند بفهمند. آیا می‌توان گفت: زمانی که پیامبر اکرم صلوات الله علیہ و آله و سلم آیه «كُتُبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ»<sup>۴</sup> را برای مردم بیان نمودند، هیچ کس چیزی از آن نفهمیده است؟ مسلم است مخاطبین

١. الكافي، ج ٣، ص ٣٠، باب مسح الرأس والقدمين، ح ٤؛ من لا يحضره الفقيه، ج ١، ص ١٠٢، باب التيمم، ح ٢١٢؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ٤١٣، باب ٢٣ از ابواب الوضوء، ح ١٠٧٣.

۲. مائده، ۶

١٨٣، قرآن

٤٠٨٣

در آن زمان، مقصود خداوند از این آیه شریفه را فهمیده‌اند.  
همچنین ظاهر آیه شریفه «وَلَّهُ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ»<sup>۱</sup> را همه فهمیده‌اند.  
در تأیید این مطلب می‌توان به یک نمونه تاریخی اشاره کرد:

عده‌ای از یهودی‌ها که مسلمان شده بودند، پس از نزول آیه «وَلَّهُ عَلَى  
النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ أَسْطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا»<sup>۲</sup> - که وجوب حجّ را بر هر کسی که  
استطاعت داشته باشد به وضوح بیان نموده است - چون نمی‌خواستند به حجّ  
بروند، از اسلام روی بر تافتند. پس روشن می‌شود که مردم ظواهر آیات قرآن  
را می‌فهمیدند.

از این‌رو، به نظر می‌رسد کلمه «إِنَّمَا يَعْرِفُ» به معنای «إنما يُفَسِّرُ» است؛ و معنای  
تفسیر، غیر از ظاهر آیه است؛ چرا که تفسیر به معنای کشف باطن آیه است.  
آری، تفسیر قرآن که کشف حجاب از آیات شریفه، و شناخت بطنهای،  
حقائق و تأویلات قرآن کریم است، فقط در شأن امامان معصوم عليهم السلام است؛ و  
دیگران بدون استفاده از روایات و احادیث، توان دستیابی به آن را ندارند.  
زیرا، تفسیر بدون استفاده از روایات، از مصاديق تفسیر به رأی است؛ اما همه  
- چه مجتهد و چه غیر مجتهد - می‌توانند ظواهر آیات را بفهمند.

هدف از بحث آیات الأحكام این است که در ابتدا معلوم شود از ظواهر  
آیات شریفه چه استفاده‌ای می‌شود؛ و سپس، با ضمیمه نمودن روایات وارد  
چه نتیجه‌ای بر آن مترب می‌شود؟

پس از اشاره‌ای گذرا به نکات مذکور، بحث آیات کریمه مربوط به خمس  
را - با استمداد از خداوند سبحان - در پی می‌گیریم.



- 
۱. آل عمران، ۹۷.
  ۲. آل عمران، ۹۷.



بخش دوم:

## بررسی آیات خمس





◀ در مورد خمس و آنچه که با این موضوع مرتبط است، شش آیه در قرآن کریم وجود دارد که یا به صورت قطعی بر خمس و وجوب آن دلالت دارد، و یا دلالت آن بر این فرضیه احتمالی است. برخی از این آیات نیز در مورد «انفال» و «فیء» هستند که با بحث خمس ارتباط دارند.

این آیات شریفه عبارتند از:

۱. آیه ۴ سوره انفال.

۲. آیه ۱ سوره انفال.

۳. آیه ۱۷۷ سوره بقره.

۴. آیه ۲۶۷ سوره بقره.

۵ و ۶. آیه ۶ و ۷ سوره حشر.

ابتدا مباحث مربوط به آیه ۴ سوره انفال را بیان می‌کنیم.





## آیه اول:

﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُم مِّن شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِسْنُهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِن كُنْتُمْ آمَنْتُم بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلَنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقْيَىِ الْجَمِيعَنِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ عَقِيدَرُ﴾.

و بدانيد که غنيمت و فايده‌اي از هر چيزی را که به دست آوريد، پس يک پنجم آن برای خدا و برای رسول [خدا] و برای ذی القربی [امام معصوم علیهم السلام] و يتيمان و مسکینان و در راه ماندگان است، اگر به خدا ايمان داريد و نيز بر آنچه که بر بنده خود [=پیامبر اکرم ﷺ] در روز جدایی [حق از باطل] – روزی که آن دو گروه [کافر و مسلمان، در جنگ بدر] با یکدیگر رو برو شدند – نازل کردیم، ايمان آورده‌اید. و خدا بر هر چيز توانا است.(انفال، آیه ۴۱)



## ۱. آیه ۴۱ سوره انفال

در این آیه شریفه چهار مطلب وجود دارد که بایستی مورد بررسی و دقّت قرار گیرد که عبارتند از:

۱. مراد از غنیمت چیست؟
۲. مصارف خمس کدام است؟
۳. تقسیم خمس از لحاظ کمی چگونه است؟
۴. خمس از نظر کیفی به چه صورتی تقسیم می‌شود؟

### بررسی معنای غنیمت

با مراجعه به کتب لغت استفاده می‌شود که مقصود از «غنیمت»، هرگونه فایده و سود است؛ یعنی هر نوع فایده‌ای که به دست می‌آید، «غنیمت» است. در این معنای لغوی بین شیعه و سنتی اختلافی وجود ندارد. در ادامه برخی از کلمات لغویین را ذکر خواهیم کرد.

شیعه امامیه، آیه شریفه را بر همین معنای لغوی عام حمل می‌کند، و از

«آنما غنِّتم» استفاده می‌کند که خمس در هر فایده‌ای وجود دارد؛ در معادن،

غنائم جنگی، آن‌چه که با غواصی از دریاها استخراج می‌شود، گنج، و سود

تجارت، صنعت و کشاورزی؛ و تمام این موارد را می‌توان از عموم این آیه

شریفه استفاده نمود.<sup>۱</sup> البته برخی از موارد، مانند زمینی که ذمّی از مسلمان می‌خرد، در عموم این آیه نیست.

اگر اختلاف امامیه با اهل سنت در اصل این معنای لغوی بود، مسئله مشکل می شد؛ اما در معنای لغوی هیچ اختلافی نیست؛ و آنها نیز تصریح دارند معنای لغوی «غنیمت»، عام است.

صاحب «المنار» تصریح می کند:

«غمیت» در لغت، فایده‌ای است که بدون مشقّت به دست آید.<sup>۲</sup>

قرطبی در تفسیر «الجامع لأحكام القرآن» که از مهمترین کتاب‌های تفسیری اهل سنت به شمار می‌رود، معنای لغوی «غニمت» را عام و به نحو کلی ذکر کرده است، ولی می‌گوید: این آیه شریفه چون در سیاق آیات جهاد واقع شده است، از این رو، «آنما غنِّمْتُ» به قرینه سیاق بر خصوص غنائم جنگی حمل می‌شود.

وی در ادامه به نکته دیگری اشاره کرده و می‌نویسد: کلمه «غنیمت» در عرف شرع و متشرعه در غنائم جنگی استعمال می‌شود.<sup>۳</sup> از اینجا روشن می‌شود که اهل سنت از راه فرینه سیاق و نیز استدلال به عرف شرع و متشرعه به دنبال اثبات عقیده خود هستند - البته تحقیق مسأله در این دو مطلب خواهد آمد - ؟ اما همه معتقدند لفظ غنیمت از نظر لغوی عام و کلی است.

خلیل فراهیدی در «العین» که یکی از کتاب‌های قدیمی لغت و بسیار مورد اعتمای بزرگان عامه و خاصه است، آورده است:

١. المقنعة، ص ٢٧٦؛ الأخلاف، ج ٢، ص ٩١، م ١٠٥ و ص ١١٧، م ١٣٨ و ج ٤، ص ١٨١، م ١؛ غنية النزوع، ص ٢٩؛ المعتبر، ج ٢، ص ٦٢٣؛ مختلف الشيعة، ج ٣، ص ٣١٣ و ٣٢٠؛ كتاب الخمس، ص ٨١ و ٢٩٧؛ الخمس، ص ٤٠.

٢. تفسير المنار، ج ١٠، ص ٥.

٣. الجامع لأحكام القرآن، ج ٨ ص ١. عبارت تفسير قرطبي چنین است: «واعلموا إنما غنمتم من شيء» الغنية في اللغة ما يناله الرجل أو الجماعة بسعى... واعلم أن الانفاق حاصل على أن المراد بقوله تعالى: «غنمتم من شيء» مال الكفار إذا ظفر به المسلمين على وجه الغلبة والقهر... ولكن عرف الشرع قيد اللفظ بهذا النوع وسمى الشرع الواثل من الكفار إلينا من الأموال باسيمن: غنية وفتناً.

## «الْغُنْمُ الْفَوْزُ بِالشَّيْءِ فِي غَيْرِ مَشَقَّةٍ»<sup>۱</sup>

غُنم يعني به دست آوردن چیزی بدون زحمت و سختی.

برخی از فقهاء که در هدیه و جایزه قائل به خمس هستند، این معنا را در نظر داشته، و می‌گویند: چون از لحاظ لغوی بر هدیه و جایزه، غنیمت صدق می‌کند، بنابراین، از آیه شریفه سوره انفال استفاده می‌شود که در این‌ها نیز خمس وجود دارد.

معنای غنیمت در «لسان العرب»<sup>۲</sup>، «قاموس المحيط»<sup>۳</sup>، و «تاج العروس»<sup>۴</sup> نیز بدون هیچ اختلافی به همین صورت آمده است.

فیومنی در «مصابح المنیر» آورده: «الْغُنْمُ بِالْغُرمِ» و گفته است: «غنیمت» در مقابل «غرامت» است. این مطلب همان است که در قاعدة معروف «مَنْ كَانَ لَهُ الْغُنْمُ فَعَلَيْهِ الْغُرمُ» از آن یاد می‌شود.<sup>۵</sup>

در این کتاب، عبارتی افزون بر آن‌چه در چهار کتاب پیشین ذکر شده، وجود دارد، و آن این است:

فَكَانَ أَنَّ الْمَالِكَ يَخْتَصُ بِهِ وَلَا يُشَارِكُ فِيهِ أَحَدٌ.

بنابراین، «غنیمت» فایده‌ای است که به خود شخص اختصاص دارد و غیر از او در آن مشارکت ندارد. بنابراین، اگر چیزی به صورت شراکت میان افرادی قرار گرفت، «غنیمت» بر آن مال صدق نمی‌کند.

ابن فارس نیز در «المقايس» در مورد غنیمت چنین می‌نویسد:

إِفَادَةُ شَيْءٍ لَمْ يَمْلِكْ مِنْ قَبْلِهِ.

به نظر می‌رسد آن‌چه در «مصابح المنیر» و «المقايس» آمده، چنین نیست که بخواهند برای «غنیمت» قید و خصوصیتی را ذکر کنند، و با این قید، از

۱. كتاب العين، ج ۴، ص ۴۲۶.

۲. لسان العرب، ج ۱۱، ص ۹۳.

۳. القاموس المحيط، ج ۴، ص ۱۲۳.

۴. تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۱۷، ص ۵۲۷.

۵. المصباح المنیر، ج ۱، ص ۴۵۴ و ۴۵۵.

۶. معجم مقاييس اللغة، ج ۴، ص ۳۹۷، باب العين والنون وما يثلثها.

مواردی احتراز کنند؛ بلکه مقصود این است که غنیمت عبارت است از (چیزی که قبلًا مال شخص نبوده است و اینک مال او شده است). در برخی از تعابیر فقه‌ها آمده است:

غنیمت آن چیزی است که بدون انتظار و توقع به دست انسان برسد.<sup>۱</sup>

به نظر می‌رسد این تفسیر با هیچ یک از کتاب‌های لغت مطابقت ندارد. زیرا، در کتاب‌های لغت آمده است: «الْفَوْزُ بِالشَّيْءِ بِلَا مَشْقَةً» بدون آنکه قید «بدون انتظار و توقع» در آن‌ها ذکر شده باشد. آری، اگر مقصود از عدم انتظار همان عدم مشقت باشد، در این صورت صحیح خواهد بود. در اینجا ممکن است برخی سؤالات واشکالات به ذهن برسد که پاسخ به آن‌ها ضروری است.

#### ۱. تهافت بین معنای لغوی غنیمت و صدق آن بر غنائم جنگی

روشن شد «غنیمت» در لغت به معنای چیزی است که بدون مشقت و زحمت به دست آمده باشد. از طرف دیگر، در صدق عنوان غنیمت بر غنایم جنگی نیز اختلافی وجود ندارد.

فخر رازی در تفسیر «غنیمت» گفته است:

«ما دَخَلَتِ فِي أَيْدِي الْمُسْلِمِينَ مِنْ أَمْوَالِ الْمُشْرِكِينَ عَلَى سَبِيلِ  
الْقَهْرِ بِالْخَيْلِ وَالرِّكَابِ؟»<sup>۲</sup>

غنیمت آن مقدار از اموال مشرکین است که در اختیار مسلمانان از طریق جنگ و غلبه قرار می‌گیرد.

حال، این سؤال و اشکال مطرح است که چگونه عنوان «غنیمت» با توجه به معنای لغوی‌اش، بر غنائم جنگی - که با سختی و زحمت به دست می‌آید - صدق می‌کند؟

در پاسخ به این اشکال، دو جواب می‌توان ذکر نمود:

۱. ر.ک: کتاب الخمس، ص ۸.

۲. تفسیر الكبير، ج ۵، ص ۴۸۴.

## پاسخ اول

معلوم شد در کتاب‌های لغت غالباً معنای مطلقی برای «غニمت» ذکر شده که مفاد آن چنین است: «غニمت» به معنای دستیابی به چیزی بدون تحمل زحمت و مشقت است. عموم مردم نیز در مورد چیزی که بدون زحمت و مشقت به دست آید، می‌گویند: غنيمت است.

اما تحمل سختی و مشقت در خصوص جهاد و جنگ، نسبت به اصل درگیری و نبرد و غلبه بر دشمن است، و نسبت به اموال و وسائلی که پس از پیروزی به دست می‌آید، زحمت و مشقت وجود ندارد. به عبارت دیگر، هدف اصلی از جنگ، غلبه بر دشمن و مغلوب نمودن او است، اعم از اینکه غنائمی به دست آید یا نیاید.

البته ممکن است گفته شود در عرف به کاری که دارای مقدمات طاقت‌فرسا باشد به گونه‌ای که انسان مجبور است جان خود را به خطر بیاندازد، کار بی‌زحمت و مشقت نمی‌گویند. بنابراین، چنین پاسخی نمی‌تواند تام باشد.

## پاسخ دوم

تفسران در این مورد - همچون برخی موارد دیگر - اصطلاح فقهی «غنيمت» را با معنای لغوی آن خلط کرده‌اند.

کلمه «غنيمت» در اصطلاح فقهی بر مالی اطلاق می‌شود که با جنگ و نبرد به دست می‌آید؛ و در مقابل آن، «فیء» است که در اصطلاح، به دست آوردن اموال بدون جنگ و نبرد است.

البته در برخی از کتاب‌های لغت نیز چنین آمده است:

«الغَنِيمَةُ» مَا نَيَلَ مِنْ أَهْلِ الشَّرْكِ غَلْبَةٌ وَّ قَهْرًا وَّ الْحَرْبُ قَائِمٌ.  
وَ «الْفَيْءُ» مَا نَيَلَ مِنْهُمْ بَعْدَ أَنْ تَضَعَّ الْحَرْبُ أَوْ زَارَهَا.<sup>۱</sup>

۱. «غنيمت» چیزی است که از مشرکین با غلبه و جنگ به دست آید، در حالی که هنوز جنگ برقرار است؛ و «فیء» چیزی است که بعد از تمام شدن جنگ، خود به خود و بدون مقاومت به دست آید. ر.ک: مجمع البحرين، ج ۳، ص ۳۴۴.

یعنی غنیمت آن است که از مشرکین به صورت قهر و غلبه به دست آید، در حالی که جنگ برپاست، اما فی، آن چیزی است که از مشرکین به دست آید، بعد از آن که جنگ تمام شده باشد.

لیکن می‌توان گفت: این مورد هم اشاره به معنای اصطلاحی دارد.

## ۲. علت اضافه شدن قيد به تعریف غنیمت توسط برخی از فقهاء

با توجه به معنای «غنیمت» - که دستیابی به چیزی بدون مشقت است - چگونه است که برخی از فقهاء در مباحث خمس برای «غنیمت»، قيد و خصوصیتی را ذکر کرده و فرموده‌اند:

«غنیمت» آن چیزی است که بدون توقع و انتظار به دست انسان برسد. [و به عبارت دیگر: «غنیمت» نعمتی است غیرمتربّه. [و گویا عنوان «بلاتوقع و انتظار» در معنای «غنیمت» اشراب گشته است].<sup>۱</sup>

### پاسخ

اولاً، با مراجعه به کتاب‌های لغت معلوم می‌شود که در معنای «غنیمت» چنین قيد و خصوصیتی وجود ندارد.

و ثانياً، اگر هدف کسی از شرکت در جنگ، به دست آوردن غنائم جنگ باشد، و به امید آن جنگید و چیزی را به دست آورد، آیا به آن «غنیمت» گفته نمی‌شود؟ و آیا شرط استعمال «غنیمت» بر آن دستاورده عدم ترقّب است؟

قطعاً نمی‌توان به این معنا ملتزم شد؛ چرا که اگر چنین باشد و عدم انتظار سود در معنای غنیمت اشراب شده باشد، هیچ‌یک از معاملاتی که مردم به امید سود انجام می‌دهند، نباید عنوان غنیمت داشته باشد؛ در حالی که این مطلب به طور قطع باطل است و اگر معامله‌ای به امید سود انجام شود، به آن غنیمت نیز گفته می‌شود.

۱. کتاب الخمس، ص ۱۶.



### ۳. اعتبار قیود اضافه شده در کتاب المنجد

در کتاب «المنجد» در تعریف و توضیح واژه «غم» و «غنیمت» آمده است:

غِنَم، غُنْمًا الشَّيْءُ فَازَ بِهِ وَنَالَ بِلَا بَدْلٍ.<sup>۱</sup>

چیزی را که انسان بدون بدل و بدون آن<sup>۲</sup> که در مقابلش عوضی پرداخت کند، به دست بیاورد، «غنیمت» نام دارد.

سؤال این است که آیا چنین قیدی - بدون عوض و بدون بدل بودن - در معنای غنیمت معتبر است؟

#### پاسخ

در کتب متقدمین از اهل لغت، کلمه «بِلَا بَدْلٍ» در تعریف «غنیمت» وجود ندارد؛ و معلوم نیست صاحب «المنجد» این مطلب را از کجا آورده است؟ مگر این که گفته شود: عوض و معوض در تمام مبادلات تجاری از نظر واقعی باهم برابرند، و سودی که از آن به دست می‌آید «بِلَا بَدْلٍ» است. اما این توجیه صحیح نیست. زیرا، در معاملات، مجموع ثمن و عوض در مقابل مجموع مبیع و معوض قرار می‌گیرد و هیچ‌گاه علاوه چنین تفکیکی را بین سود و خود عوض و معوض انجام نمی‌دهند.

باید توجه داشت که چنانچه غنیمت به معنای به دست آوردن مال بدون زحمت باشد، فقط شامل منافع کسب‌های بی‌دردسر مثل برخی از دلایل‌ها می‌شود که شخص به آسانی منافع بالایی را کسب می‌کند؛ اما «غنیمت» شامل منافع شغل‌هایی که پردردسر، پرمخاطره و با زحمت است، نمی‌شود. بنابراین، <sup>۳</sup> مثل منافع معادن، کشاورزی، باغداری و ... نباید متعلق خمس باشند. مگر آن‌که بتوانیم قید «بدون زحمت» را از معنای غنیمت حذف کنیم.

#### نظر برگزیده در معنای «غنیمت»

طبق آن‌چه از لغت استفاده می‌شود، «غنیمت» به هرگونه سود، بهره، و فایده‌ای

۱. المنجد، فی اللغة، ص ۵۶۱.

گفته می شود که به دست می آید، از هر راهی که باشد؛ خواه از طریق جنگ باشد یا غیر جنگ؛ و خواه، مورد انتظار باشد یا نباشد، خواه با مشقت باشد یا بدون مشقت. لذا، این معنا شامل جایزه، ارث و هدیه هم می شود. در مقابل این تعریف، تعریفی است که در کتاب «التحقیق فی کلمات القرآن الکریم» ذکر شده است. در این کتاب آمده است:

وَيُشَرِّطُ فِي صَدْقَ مَفْهُومِ الْفُتْنَمِ أَنْ يَتَحَصَّلَ فِي نَتْيَاجَةِ عَمَلٍ  
وَمُجَاهَدَةٍ، وَأَمَّا مَا يَصْلُ إِلَى شَخْصٍ مِنْ دُونِ الْعَمَلِ فَلَا يَصُدُّ  
عَلَيْهِ غُنْمٌ. كَمَا فِي الْهَبَةِ وَالْعَطْيَةِ وَالْإِرَثَ.<sup>۱</sup>

در صدق مفهوم غنیمت شرط شده است که محصول عمل و کوشش باشد؛ اما بر آن چه که بدون هیچ عمل و کوششی به شخص می رسد، مانند: آن چه که از طریق هبه، یا عطیه و یا ارث به انسان برسد، غنیمت صدق نمی کند.

از آنچه که از لغوین نقل نمودیم، روشن می شود که این قید در هیچ کدام از آن کتب وجود ندارد. به عبارت دیگر، نهایت مطلبی که استفاده می شود، آن است که مالی بدون مشقت به دست آید، اما این اعم از آن است که با عمل و یا بدون عمل باشد.

### ادله اهل سنت در انحصار غنیمت به غنائم جنگی

اهل سنت «غنیمت» را منحصر به «غنائم جنگی» می دانند؛ آنها برای این مطلب چند دلیل آورده اند که در ادامه به بررسی آنها می پردازیم.

#### دلیل اول: سیاق

اینان می گویند: قبول داریم که «غنیمت» از نظر لغوی، مطلق و عام است، اما فرینه سیاق در این آیات شریفه سبب می گردد که مراد از غنیمت، خصوص غنائم جنگی باشد.

۱. التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۷، ص ۲۷۳.

آیه شریفه «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ...»<sup>۱</sup> در جایی قرار گرفته که آیات قبل و بعد همگی در مورد جهاد است. از این‌رو، «غَنِمْتُمْ» به قرینه سیاق یعنی آیات قبل و بعد، فقط شامل غنائم جنگی است؛ و در نتیجه، خمس به همین مورد اختصاص دارد.

### رد دلیل سیاق

برای این که معلوم شود این استدلال اهل سنت درست است یا خیر؟ باید به چگونگی قرینیت سیاق و این که آیا «سیاق» همان «مورد» بوده و یا برتر از «مورد» است، اشاره کرد. قبل از آن مناسب است «سیاق» و «مورد» هر دو توضیح داده شود تا ورود به پاسخ آسان باشد.

عنوان «مورد» به شان نزول آیات و یا مورد سؤال از چیزی گفته می‌شود و پیشینه‌ای است که بر اساس آن کلام متکلم و یا آیه قرآن نازل شده است؛ ولی «سیاق» با ظهور الفاظ آیات قرآن ارتباط دارد و امکان دارد که از سیاق آیه شریفه – یعنی از مجموعه قبل و بعد الفاظ مورد نظر – عدم کلیت استفاده شود.

آیا «قرینیت سیاق» به «قرینیت مورد» بازمی‌گردد؟

سؤال این است که آیا «قرینیت سیاق» به «قرینیت مورد» باز می‌گردد؟ و اگر در روایتی از یک مورد سؤال شده باشد، آیا این «سیاق» است؟ و آیا «سیاق» به منزله «مورد» است؟

مسلم است که اگر «قرینیت سیاق» به «قرینیت مورد» بازگردد، همه بزرگان قبول دارند که «مورد» نمی‌تواند مخصوص باشد و در این مطلب هیچ اختلافی نیست؛ لذا، «سیاق» نیز نمی‌تواند مخصوص باشد.

آیا «قرینیت سیاق» برتر از «قرینیت مورد» است؟

پرسش دیگر این است که: آیا «قرینیت سیاق» نزد عرف، عامه مردم و عقلا، از «قرینیت مورد» بالاتر است؟ و آیا می‌توان گفت: «مورد» مخصوص نیست، اما

## «قرینه سیاق» مخصوص است؟

به عنوان مثال، در بحث اصول، درباره قرینه متصل و منفصل می‌گوییم: قرینه متصل از ابتدا نمی‌گذارد برای کلام در غیر معنای بیان شده توسط قرینه، ظهوری منعقد شود؛ لیکن در قرینه منفصل، از ابتدا ظهور در غیر از آن معنایی که قرینه بر آن دلالت دارد منعقد می‌شود، اما حجتیش از بین می‌رود.

حال، آیا «قرینه سیاق» مانند «قرینه متصل» است، که از ابتدا نمی‌گذارد لفظ «آنما غَنْتُمْ» در عموم ظهور پیدا کند، یا این که چنین اثری بر آن مترتب نیست؟

پاسخ:

اولاً، این سخن مطلبی است غیر قابل قبول، و بطلان آن واضح است. زیرا، در صورت پذیرش این مطلب، باید در تمام شأن نزولها و آنچه در آیات شریفه قرآن وجود دارد، قائل شویم که از ابتدا در عموم ظهور ندارد.

در این صورت، باید گفت: در قرآن کریم حتی یک قاعدهٔ عام و یک حکم کلی وجود ندارد؛ چرا که در اکثر عمومات قرآن، قبل و یا بعدش، «قرینهٔ سیاق» وجود دارد. به عنوان مثال، در آیهٔ صوم: «مَنْ كَانَ مَرِيضاً أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعُدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخْرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ»<sup>۱</sup> - یعنی: کسی که بیمار یا در سفر، پس [به همان اندازه] تعدادی از روزهای دیگر را [روزه بکیرد]. خدا برای شما آسانی می‌خواهد و دشواری برای شما نمی‌خواهد -

نمی توان گفت: «**يَرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ**» فقط مربوط به روزه، سفر و بیماری است، و عمومیت ندارد. همچنین نمی توان گفت: مراد از «عسر» فقط «بیماری» است. زیرا، در کتاب های لغت، «بیماری» به عنوان یکی از مصادیق «عسر» شمرده شده است؛ نه این که «عسر» منحصر به «بیماری» باشد.

حق این است که تمام اعتبار، عظمت و جاودانگی قرآن به قوانین عام و دائمی آن تا روز قیامت است؛ و گرنه باید گفت: بسیاری از احکام قرآن به همان زمان نزول قرآن مربوط است.

بنابراین، «قرینه سیاق» مانند «قرینه متصل» نیست که ظهور در عموم را از بین ببرد.

کسی که با قرآن مأتوس است، به این امر اذعان دارد که در قرآن کریم، پس از ذکر یک جزئی، بلافصله قاعدة عامش نیز بیان می‌شود.

در آیه شریفه **﴿مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِّنْ حَرَجٍ﴾**<sup>۱</sup> ابتدا جزئیاتی مربوط به بعضی از واجبات ذکر می‌شود، و سپس به عنوان یک ضابطه کلی این عبارت آورده شده است؛ و همچنین در آیه شریفه **﴿مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾**<sup>۲</sup>.

در آیه صوم نیز عبارت **﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾**<sup>۳</sup> به عنوان یک ضابطه کلی ذکر می‌شود.

ثانیاً، کسانی که سیاق را قرینه قرار داده و «غنیمت» را در «غنایم جنگی» منحصر می‌کنند، نمی‌توانند «غنیمت» را مطلق غنایم جنگی بدانند؛ زیرا، به قرینه سیاق – که همه خصوصیات آن باید لحاظ شود – مراد از «غنیمت»، غنیمت جنگی در خصوص جنگ بدر است. اما اهل سنت از خصوص غنائم جنگ بدر تعددی کرده و گفته‌اند: مراد، مطلق غنائم جنگی است.

بنابراین، باید «سیاق» را کنار گذاشت. و نمی‌توان «سیاق» و حتی «وحدت سیاق» را در همه موارد به عنوان قرینه‌ای که ایجاد ظهور عرفی نماید، پذیرفت. البته نمی‌توان انکار نمود که قرینه سیاق در برخی از موارد می‌تواند چنین ظهوری را ایجاد کند؛ لیکن این مطلب به صورت موجبه جزئیه است و در مقام استدلال فائده ندارد.

توجه به این نکته مهم نیز ضروری است که اگر در سائر کلمات و کتب، وحدت سیاق از نظر عرف به عنوان یک قرینه تلقی شود، اما در مورد قرآن کریم نمی‌توان چنین ادعا کرد؛ زیرا، علاوه بر این که شواهد فراوانی بر عدم اعتنا

۱. مائده، ۶.

۲. حج، ۷۸.

۳. بقره، ۱۸۵.

به سیاق در قرآن کریم وجود دارد. برخی از روایات نیز بر این نکته دلالت دارد، که در برخی از آیات شریفه قرآن مجید، ابتدای آیه بر یک موضوع دلالت دارد، و وسط آن در مورد موضوع دیگر و انتهای آیه شریفه در موضوع سومی است. لازمه چنین مطلبی نفي اعتبار وحدت سیاق در قرآن کریم است.

خلاصه مطلب این‌که: آنچه که اعتبار و حجت دارد، ظهور آیات شریفه است؛ و روشن شد که کلمه «غمتم» ظهور روشی در فایده به نحو مطلق دارد و اختصاص به غنایم جنگی ندارد و چنانچه وحدت سیاق بخواهد این ظهور را از بین ببرد، باید خود به حد ظهور، آن هم ظهور قوی‌تر از ظهور این لفظ باشد، در حالی که این چنین نیست.

دلیل دوم: استعمال لفظ غنیمت در غنائم چنگی در دیگر آیات قرآن

مطلوب دومی که اهل سنت به طور جدی بر آن تکیه می‌کنند - و به نظر می‌رسد عکس مطلوبشان است - این است که می‌گویند: در قرآن هر موردی که کلمه «غایمت» و سایر مشتقات آن آمده - که تعداد آن‌ها به شش مورد می‌رسد - تنها در «غنائم جنگی» استعمال شده است. از این‌رو، نمی‌توان مورد ذکر شده در آیه شریفه «أَتَمَا غَنِمْتُمْ» را استثنای کرد؛ بلکه در این آیه نیز لفظ غایمت باید بر غنائم جنگی اطلاق شود.

رد دلیل دوّم

اولاً، دلیلی نداریم بر این که اگر لفظی در قرآن تکرار شده است، در تمام موارد، در یک معنا استعمال شده باشد. برای این ادعای شواهد و نمونه‌های فراوانی در قرآن کریم وجود دارد که به چند نمونه از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

نمونه اوّل: در یک آیه از قرآن می‌فرماید: «أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ»، و در جای دیگر نیز می‌فرماید: «الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ». مسلم است لفظ «فتنه» در

١٥ تغابن، ١٩١

آیه اوّل به یک معنا است و در آیه دوم معنای دیگری دارد؛ در غیر این صورت، باید نتیجه گرفت که اموال و فرزندان انسان از کشتن بدتر هستند، در حالی که مسلم این معنی باطل است.

نمونه دوم: همان‌گونه که در بحث قاعدة «لاحرج» بیان نمودیم، لفظ «حرج» در قرآن کریم در سه معنا استعمال شده است. و این‌چنین نیست که این واژه در تمامی موارد ذکر شده در قرآن کریم، به یک معنا باشد.<sup>۱</sup> بنابراین، نتیجه این می‌شود که بر فرض، مراد از «غニمت» در سایر آیات شریفه قرآن کریم «غニمت جنگی» باشد، اما ملازمه‌ای نیست که در آیه سوره انفال - «غَنْمُتُمْ» - نیز به معنای «غニمت جنگی» باشد.

ثانیاً، با بررسی آیات شش‌گانه‌ای که لفظ «غニمت» یا یکی از مشتقاش در آن‌ها استعمال شده - که یک آیه در سوره نساء، دو آیه در سوره انفال و سه آیه در سوره فتح است - معلوم می‌شود مراد از «غニمت» در برخی از این آیات، «غニمت جنگی» نیست.

### بررسی آیات مشتمل بر واژه غنیمت و مشتقات آن

در این قسمت به بررسی چهار آیه از آیات شش‌گانه مشتمل بر لفظ «غニمت» و یا یکی از مشتقات آن می‌پردازیم.  
ابتدا آیات سوره فتح را مورد بررسی و دقّت قرار می‌دهیم.

#### ۱ و ۲. آیات ۱۵ و ۱۹ سوره فتح

خداؤند متعال در آیه ۱۵ از سوره فتح می‌فرماید:

«سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا أَنْطَلَقْتُمْ إِلَى مَغَانَمَ لَتَّاَخُذُوهَا ذَرُونَا تَتَّبَعُكُمْ»؛  
به زودی بر جای ماندگان [از سفر حدیبیه] هنگامی که [شما] به سوی غنیمت‌های [خیبر] حرکت کنید تا آن را برگیرید، خواهند گفت: ما را بگذارید از پی شما بیاییم.

۱. برای اطلاع بیشتر ر.ک: قاعده لا حرج، تقریرات دروس استاد معظم حاج شیخ محمدجواد فاضل لنکرانی، ص ۲۶ - ۳۰.

در آیه ۱۹ نیز می‌فرماید:

﴿وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا...﴾

و غنیمت‌های بسیار را [نصیب‌شان کرد] که آن را خواهند گرفت.

مراد از «مغانم» در این دو آیه، «غنیمت جنگی» است که برخی از مفسران آن را مربوط به «مغانم خبیر»، و برخی دیگر مربوط به «مغانم هوازن» می‌دانند.<sup>۱</sup> در هر صورت، واژه «مغانم» در این دو آیه به معنای غنائم جنگی است.

### ۳. آیه ۲۰ سوره فتح

خداؤند متعال در آیه ۲۰ سوره فتح خطاب به رسول گرامی‌اش می‌فرماید:

﴿وَعَدَكُمُ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَلَ لَكُمْ هَذِهِ...﴾

خدا غنیمت‌های بسیاری را به شما و عده داده است که آن را خواهید گرفت.

طبق آن‌چه در تفاسیر آمده، کلمه «هذه» در آیه شریفه به «مغانم خبیر» اشاره دارد.<sup>۲</sup>

سؤال این است که آیا «مغانم کثیره» که خداوند وعده آن را به مسلمانان داده است، اختصاص به غنایم جنگ و جهاد دارد، یا توسعه دارد و شامل همه نعمت‌ها و موهبت‌های الهی تا روز قیامت خواهد شد؟

آل‌وسی در «روح المعانی» می‌نویسد:

«هِيَ عَلَىٰ مَا قَالَ أَبْنُ عَبَّاسٍ وَمُجَاهِدٍ وَجُمَهُورُ الْمُفَسِّرِينَ: مَا وَعَدَ اللَّهُ تَعَالَى الْمُؤْمِنِينَ مِنَ الْمَغَانِمِ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ؟»<sup>۳</sup>

۱. از باب نمونه: ارشاد الاذهان إلى تفسير القرآن، ص ۵۱۸؛ التبيان في تفسير القرآن، ج ۹، ص ۳۲۸؛ جوامع الجامع، ج ۴، ص ۱۳۹؛ أنوار التنزيل وأسرار التأويل، ج ۵، ص ۱۲۹؛ روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم، ج ۱۳، ص ۲۶۳.

۲. به عنوان نمونه: الميزان فى تفسير القرآن، ج ۱۸، ص ۲۸۶؛ الوجيز فى تفسير القرآن العزيز، ج ۳، ص ۲۱۹؛ البرهان فى تفسير القرآن، ج ۵، ص ۸۹؛ تفسير القرآن العظيم، ج ۷، ص ۳۱۶.

۳. روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم و السبع المثانى، ج ۲۶، ص ۳۶۶.

بنا بر آن‌چه که ابن عباس و مجاهد و تمامی مفسرین گفته‌اند، مراد از مغانم در این آیه شرife چیزهایی است که خداوند متعال به مؤمنین تا روز قیامت وعده داده است.

مسلم است مغانمی که تا روز قیامت وجود دارد، منحصر به «غニمت‌های جنگی» نیست؛ بلکه شامل همه نعمت‌ها و موهبت‌های الهی می‌شود. در این آیه دو نکته وجود دارد که لازم است مورد توجه قرار گیرد: نکته اوّل: خداوند متعال در این آیه شرife به کسانی وعده مغانم می‌دهد که در جنگ خیر شرکت کرده‌اند، پس، مقصود از «مغانم» باید غیر از غنیمت‌های به دست آمده در جنگ باشد.

نکته دوم: زمانی که خداوند متعال مؤمنان را به خیر کثیر، ثواب عظیم و رزق کثیر وعده می‌دهد، مراد از «عظیم» و «کثیر» این است که قابل شمارش نیست، و حتی بیشتر آن‌ها به قیامت مربوط می‌شود. در این صورت، کلمه «مغانم» مذکور در این آیه شرife را نمی‌توان منحصر در «غニمت‌های جنگی» دانست؛ هر چند یکی از مصادیق آن «مغانم جنگی» است.

نتیجه بحث در آیه شرife ۲۰ سوره فتح این می‌شود که واژه «مغانم» مذکور در آیه بر غیر از «غニمت جنگی» نیز اطلاق شده و از عمومیت برخوردار است؛ لذا، لفظ «غنيمت» اختصاص به «غنيمت جنگی» ندارد.

#### ۴. آیه ۹۴ سوره نساء

از دیگر آیاتی که کلمه «مغانم» در آن ذکر شده، آیه ۹۴ سوره نساء است. خداوند متعال در این آیه می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ...﴾

ای گروهی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که [برای خدا، گام] در راه خدا زدید، پس [هنگام سفر درباره افرادی که دشمن بودنشان مشکوک است] تحقیق کنید، و مبادا به کسی که [به نشانه مسلمان بودن، طرح] سلام به

سویتان درافکند، بگویید: [تو] مؤمن نیستی، تا [با کشتن او، و به غنیمت گرفتن مالش، متاع] نایابیدار زندگی دنیا را طلب کنید، چرا که غنیمت‌های فراوان فقط نزد خداست.

هر چند ابتدای این آیه به جهاد مربوط است، اما آیه شریفه در این معنا که مراد از «مغانم»، «غنیمت جنگی» نیست، از آیه قبل روشن‌تر است؛ زیرا کلمه «عند الله» به دنیا و جنگ اختصاص ندارد و در مقابل متاع نایابیدار دنیا است. از این آیه استفاده می‌شود هر چیزی که عنوان ثواب اخروی دارد، «غنیمت» است. و اساساً ثواب اخروی را واقعاً می‌توان «غنیمت» شمرد؛ چرا که شخص آن را بدون مشقّتی که مناسب با آن باشد، به دست می‌آورد. وقتی به انسان گفته می‌شود: پاداش یک رکعت نماز یا یک روز روزه به اندازه پاداش هزار حج است، به طور حتم، چنین چیزی «غنیمت» است؛ زیرا، آن عمل در واقع، هرگز استحقاق این مقدار پاداش را ندارد؛ بلکه خداوند از روی تفضل خویش چنین پاداشی را عنایت می‌فرماید.

بنابراین، دلیل دوم اهل سنت در این که مراد از «غنیمت» در آیات قرآن، «غنیمت جنگی» است، مردود است؛ و همان طور که معلوم گشت، آیه ۹۴ سوره مبارکه نساء، به طور روشن بر عکس مطلوب آنان دلالت دارد.

### «غنیمت» در سایر استعمالات عرب

پس از این که معلوم شد لفظ «غنیمت» در قرآن، در مطلق فائده و مطلق غنایم استعمال شده است، وقتی به سایر استعمالات عرب - به ویژه استعمالاتی که در کلمات اهل لسان وجود دارد - مراجعه می‌کنیم، این معنا و استعمال تقویت می‌شود.

### «غنیمت» در «نهج البلاغه»

یکی از متونی که از نظر الفاظ و لغات برای همه مرجعیت دارد، نهج البلاغه مولا امیر المؤمنین علیه السلام است؛ در این کتاب شریف نیز «غنیمت» در خصوص «غنیمت جنگی» استعمال نشده و مقصود از آن «مطلق غنیمت» و «مطلق فائده» است.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید:

«فَوَاللهِ مَا كَنَزْتُ مِنْ دُنْيَاكُمْ تِبْرًا وَلَا ادْخَرْتُ مِنْ غَنَائِمَهَا وَفْرًا؛<sup>۱</sup>  
به خداً قسم، من از دنیا شما طلا و نقره‌ای نیندوخته، و آز غنیمت‌های  
آن چیزی ذخیره نکردام.

در این عبارت، مراد از «غنیمت»، مطلق اموال دنیا است و اختصاص به  
غنیمت جنگی ندارد.

### واژه «غمتم» در روایات

بعد از روشن شدن معنای غنیمت از نظر لغوی، باید بیینیم در روایاتی که در  
تفسیر آیه شریفه سوره انفال وارد شده، «غمتم» چگونه معنا شده است؟

ابتدا باید دانست ائمه طاهرین علیهم السلام در مقام بیان احکام، چند روش دارند:

۱. ایشان گاهی حکم را به صورت مستقل بیان کرده، و به آیه‌ای از آیات  
کریمه قرآن استدلال نمی‌نمایند. مثلاً سائل سؤال می‌کند: اگر کسی نمازش را  
به این شکل خواند، وظیفه‌اش چیست؟ آن بزرگواران نیز در پاسخ می‌فرمایند:  
باید اعاده یا قضا کند؛ و به همین مقدار اکتفا می‌نمایند.<sup>۲</sup>

۲. گاه بعد از بیان حکم، به آیه‌ای از آیات قرآن استدلال می‌کنند. به عنوان  
مثال، در روایت «عبدالاعلی مولی آل سام»<sup>۳</sup> آمده است:

از امام علی علیه السلام سؤال شد: شخصی زمین خورد و انگشت پای او زخم شده  
است. برای وضو چه وظیفه‌ای دارد؟ حضرت فرمودند: از جبیره استفاده کند.  
[سپس در ذیل روایت، در یک بیان کلی، می‌فرمایند:] «إِنَّمَا يُعْرَفُ هَذَا وَ

۱. نهج البلاغه، نامه ۴۵، ص ۵۵۲.

۲. به عنوان نمونه: محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند: «أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ رَجُلٍ دَخَلَ مَعَ الْأَمَامِ فِي صَلَاتِهِ وَقَدْ سَبَقَهُ بِرَكْعَةٍ، فَلَمَّا فَرَغَ الْأَمَامُ خَرَجَ مَعَ النَّاسِ، ثُمَّ ذَكَرَ بَعْدَ ذَلِكَ أَنَّهُ قَدْ فَاتَتْهُ رَكْعَةٌ؟ قَالَ عَلِيًّا: يُعِيدُ رَكْعَةً وَاحِدَةً». (من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۳۵۰، ح ۱۰۲۰)؛ و یا مرحوم  
شیخ طوسی در جلد اول استبصار، صفحه ۳۵۱ روایتی را از زواره به این صورت نقل می‌کند:  
«سَأَلَتُ أَبَا جَعْفَرَ عَلِيًّا عَنِ الرَّجُلِ يَنْسِي تَكْبِيرَةَ الْأَحْرَامِ؟ قَالَ عَلِيًّا: يُعِيدُ».

۳. الفروع من الكافی، ج ۳، ص ۳۳، کتاب الطهارت، باب الجباائر والقروح، ح ۴؛ متن این روایت در  
صفحه ..... ذکر گردیده است.

أَشْبَاهُهُ مِنْ كِتَابِ اللهِ». [وَ در ادامه حضرت در مقام استدلال، به آیه قرآن اشاره می فرمایند که:] «مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»<sup>۱</sup>.

۳. امامان معصوم علیهم السلام در برخی از موارد نیز به عنوان «اهل لسان» خود آیه را تبیین و تفسیر می کنند. مثلاً در روایت زراره که از امام باقر علیهم السلام سؤال می کنند: از کدام قسمت قرآن فهمیدید که مسح به بعض سر هست؟ حضرت فرمود: «المَكَانُ الْبَاءُ».<sup>۲</sup>

یعنی کلمه باء دلالت دارد که مسح بر بعض سر کافی است. در ذیل آیه شریفه غنیمت، روایاتی وارد شده است که از آنها استفاده می شود ائمه طاهرين علیهم السلام لفظ «غنیمت» را به عنوان آشنای کامل به لغت و اهل لسان تبیین فرموده اند. موارد زیر برخی از این روایات است:

۱. در روایتی از امام صادق علیهم السلام راجع به معنای «غَنَمْتُمْ» در آیه شریفه «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنَمْتُمْ...» سؤال شده است. حضرت فرمودند:

«هِيَ وَاللهُ الْإِلَفَادَهُ يَوْمًا بِيَوْمٍ»<sup>۳</sup>

به خدا قسم، غنیمت، همان فائده ای است که در هر روز انسان به دست می آورد.

بر طبق این روایت، غنیمت بر هر چیزی که انسان به دست آورده اطلاق می شود و اختصاص به فائده خاصی ندارد؛ به عبارت دیگر، غنیمت یعنی «مطلق الفائدة».

۲. در روایت دیگری از امام رضا علیهم السلام نقل شده است که آن حضرت فرمودند:

۱. حج، ۷۸.

۲. الفروع من الكافي، ج ۳، ص ۳۰، كتاب الطهارة، باب مسح الرأس، ح ۴.

۳. الاستبصار، ج ۲، ص ۵۴، ح ۱۱۷۹، و تهذيب الأحكام، ج ۴، ص ۱۲۱، باب الخمس والغثائم، ح ۱؛ وسائل الشيعة، ج ۹، ص ۵۴۶، باب ۴ از ابواب قسمة الخمس، ح ۸؛ «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنَ باسْنَادِهِ عَنْ عَلَيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلَيِّ بْنِ يُوسُفَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَنَانَ، عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ بَشِيرٍ، عَنْ حُكَيمِ مُؤَذِّنِ بَنِي عَبْسٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلِيِّ بْنِ عَطَى، قَالَ: قُلْتُ لَهُ «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنَمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ الْحُمْسَةَ...؟ قَالَ عَلِيُّ بْنِ عَطَى: هِيَ وَاللهُ الْإِلَفَادَهُ يَوْمًا بِيَوْمٍ إِلَّا أَنَّ أَبِي جَعْلَ شِيعَتَنَا مِنْ ذَلِكَ فِي حِلٍّ لَيْرَكُوا».

**«كُلُّ مَا أَفَادَهُ النَّاسُ فَهُوَ غَنِيمَةٌ»<sup>۱</sup>**

هر چیزی که مردم به عنوان فایده به دست می‌آورند، عنوان «غنیمت» را دارد.

مطلوب مسلم این است که امامان معصوم علیهم السلام خود، اهل لسانند، و لغوین نیز برای استخراج معنا از موارد استعمال در میان اهل لسان استفاده کرده و معنا را نقل می‌کنند. در این دو روایتی که ذکر شد، هیچ‌گاه نمی‌توان گفت ائمه طاهرین علیهم السلام به عنوان حجت خدا و بیان کننده احکام از طرف خداوند این تفسیر را بیان فرموده‌اند.

بنابراین، با مراجعه به نهجه البلاغه و روایات، روشن می‌شود مقصود از «غنیمت» خصوص «غنیمت جنگی» نیست؛ بلکه مراد، «مطلق فایده» است.

### دلیل سوم اهل سنت: حقیقت شرعیه

اگر اهل سنت بگویند: شما چگونه واژه «صلوة» را که در لغت به معنای «دعا» است، در قرآن کریم به همین معنا استعمال نمی‌کنید، بلکه در هر موردی که لفظ «صلوة» در قرآن کریم استعمال شده است، مانند: **(أَقِيمُوا الصَّلَاةَ)**<sup>۲</sup> و **(الَّذِينَ يُقْيِمُونَ الصَّلَاةَ)**<sup>۳</sup> آن را به معنای واجب معهود می‌دانید. همین مطلب در مورد واژه «غنیمت» نیز می‌آید؛ به این صورت که «غنیمت»، حقیقت شرعیه در غنائم جنگی است و در هر موردی که در قرآن کریم این واژه استعمال شده باشد، مقصود از آن همین معناست.

### پاسخ دلیل سوم اهل سنت

پاسخ این است که: بر فرض پذیریم واژه «غنیمت»، حقیقت شرعیه در «غنائم جنگی» است، اما این بدان معنا نیست که هر لفظ تشکیل شده از ماده (غ، ن، م)، حقیقت شرعیه در این معناست.

۱. فقه الرضا، ص ۲۹۴.

۲. بقره، ۴۳ و ۸۳ و ۱۱۰؛ نور، ۵۶.

۳. مائدہ، ۵۵؛ انفال، ۳؛ نمل، ۳؛ لقمان، ۴.

در مورد کلمه «صلوة»، باید گفت: درست است که این لفظ در قرآن کریم به معنای تکلیف معهود است، اما این مطلب دلیل نمی‌شود هر جا لفظی از این ماده مشتق شود، آن لفظ نیز به همین معنا - فریضه معهود - باشد. به عنوان مثال: در آیه شریفه **«إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلِّونَ عَلَى النَّبِيِّ...»**<sup>۱</sup>، به طور حتم واژه **«يُصَلِّونَ»** به معنای فرضه و تکلیف معهود نیست.

در این بحث نیز باید این نکته مورد توجه قرار گیرد که بر فرض بپذیریم «غینیمت» حقیقت شرعیه در «غنایم جنگی» است، اما در آیه شریفه سوره انفال، لفظ «غَنِمْتُمْ»، و در آیات دیگر لفظ «مَغَانِمَ» آمده است، نه لفظ «غینیمت». بنابراین، نمی‌توان لفظ «غَنِمْتُمْ» را با چنین دلیلی بر «غینیمت جنگی» حمل کرد.

دلیل چهارم اهل سنت: استدلال به کلمه «من شیء» در آیه شریفه

برخی از اهل سنت عبارت «منْ شَيْءٌ» در آیه شریفه «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِّثْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ خُمُسُهُ...»، را مؤید نظریه خویش قرار داده‌اند. توضیح استدلال این است:

از آن جا که مراد از «غَنْمٌ» در آیه شریفه «غینیمت جنگی» است، ممکن است این توهّم پیش آید که «غینیمت» منحصر در خصوص ابزار جنگی مانند: زره، اسب و اسلحه‌ای باشد که از دشمن به دست می‌آید؛ و بنابراین، خمس فقط در این اموال وجود دارد. به جهت دفع این توهّم، خداوند متعال کلمه «منْ شَيْءٌ» را در آیه شریفه آورده و فرموده است: «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنْمٌ مِّنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ الْخُمُسَهُ»، یعنی غینیمت منحصر در این امور نیست، بلکه هرچیزی که در جنگ به دست آید، خمس دارد؛ حتی نخ و سوزن - حتی الخيط والمختلط - و اختصاص، به این از جنگ ندارد.<sup>۳</sup>

حال، اگر **«غَنِمْتُمْ»** به معنای «مطلق فایده» باشد، عبارت **«مِنْ شَيْءٍ»** در آیه

۱. احزاب، ۵۶

۲. انفال، ۱۴.

<sup>٣</sup>. التفسير المظہری، ج ٤، ص ٦٨؛ لباب التأویل فی معانی التنزیل، ج ٢، ص ٣١٣؛ محسن التأویل،

ج ٥، ص ٢٩٤

شریفه اثر و معنای خودش را از دست می‌دهد؛ چرا که خود لفظ «غمتم» دارای معنای عام و وسیعی است. به عبارت دیگر، بر اساس تفسیر اهل سنت، عبارت «منْ شَيْءٌ» به عنوان قید احترازی محسوب می‌شود، اما بر طبق تفسیر شیعه، تأکید ماقبل محسوب می‌شود؛ و اصل و قاعده اوّلی در قیود، احترازی و عدم تأکید بودن است.

### پاسخ دلیل چهارم اهل سنت

به نظر می‌رسد حقیقت عکس این مطلب است. به این معنا که خداوند چون در مقام بیان قانون و ضابطه کلی است، برای دفع این توهّم - که خمس فقط در برخی از فوائد واجب است و در غیر آن‌ها خمس واجب نیست، چرا که در جنگ به طور معمول ابزارهای جنگی و مقداری مواد خوراکی به غنیمت گرفته می‌شود، - فرموده است: «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لَهُ هُمْسَةً»<sup>۱</sup> و عبارت «منْ شَيْءٌ» را در آیه شریفه آورده است تا این مطلب را تفهیم فرماید که خمس در همه فواید لازم است.

نظیر این مطلب، کلمه «فِي الدِّينِ» در آیه حرج است، خداوند در آیه ۷۸ سوره حج می‌فرماید: «مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»؛ عبارت «فِي الدِّينِ» در این آیه شریفه دلالت می‌کند بر این‌که شارع مقدس در این آیه شریفه در مقام تفهیم این مطلب است که: در هیچ حکمی از احکام دین، حکم حرجی وجود ندارد.

در آیه شریفه مورد بحث نیز خداوند در مقام بیان قاعده کلی بوده، و برای اثبات کلیت آن، عبارت «منْ شَيْءٌ» را آورده است. یعنی، هر فائده‌ای که به دست آید، اعم از این‌که از جنگ، تجارت، زراعت، ارث، هدیه و یا جایزه به دست آمده باشد؛ و به طور کلی، هر چیزی که در عرف بر آن فایده صدق کند، خمس واجب است. البته این مطلب منافات ندارد با این‌که در برخی از موارد، مانند ارث، بر طبق ادله خاص، خمس واجب نباشد.

بنابراین، به نظر می‌رسد اضافه شدن عبارت «منْ شَيْءٌ» در آیه شریفه درست عکس مطلوب و مدعای اهل سنت را دلالت می‌کند. بنا بر این مطلب، بر طبق نظریه امامیه نیز این قید، احترازی است و تأکیدی نخواهد بود. به این معنا که این عبارت در آیه شریفه آمده است تا از اختصاص خمس به برخی از فوائد احتراز کند؛ و کسی توهمند خمس فقط در برخی از فوائد، واجب است.

## بيان ضابطه در آیه شریفه

نکته دیگر در مورد آیه شریفه سوره انفال آن است که از چه طریقی می‌توان اثبات کرد آیه در مقام بیان قاعده و ضابطه است؟

پاسخ: در جواب این سؤال باید گفت: توجه به کلمه «واعلَمُوا» که فعل امر است و معمولاً در مواردی که مطلبی در نزد متكلم از اهمیت فراوانی برخوردار است و باید مخاطب آن را مورد غفلت و یا نسیان قرار دهد، از این تعبیر استفاده می‌شود. همچنین تأکید مطلب به وسیله واژه «آنما» در آیه شریفه و همچنین نکات دیگری که در ادامه آیه ذکر شده است، تردیدی باقی نمی‌گذارد که این آیه شریفه در مقام بیان ضابطه و قانون است.

اشکال: ممکن است اشکال شود که گرچه آیه شریفه در مقام بیان ابلاغ یک قاعده و ضابطه است، لکن قواعد از نظر وسعت و گستره با یکدیگر تفاوت دارند؛ به عنوان مثال: «قاعده لاحرج» ضابطه‌ای است که تقریباً در همه ابواب فقهی جریان دارد؛ ولی «قاعده طهارت» تنها در بحث طهارت، و «قاعده امکان» فقط در بحث حیض کاربرد دارند. در مورد این قاعده نیز می‌توان گفت فقط مربوط به جنگ است، اما در ابزار جنگی منحصر نیست؛ بلکه بیان می‌کند هر چیزی که در جنگ به دست آید، مشمول خمس است.

پاسخ: در پاسخ این اشکال خواهیم گفت: تعبیر «من شیء» در آیه شریفه  
در یک معنای وسیعی ظهور دارد؛ و با انحصار به غنائم جنگی - که شاید در  
چند عنوان محدود خلاصه می‌شود - تناسب ندارد. بلکه با معنای وسیع و  
کلّی تری، - یعنی همه فوائد و نیز تمام اقسام غنائم - مناسبت دارد.

## دیدگاه اهل سنت در موارد وجوب خمس

با این که اهل سنت در آیه شریفه «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا عَنْمَتْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ  
خُمُسَةً»<sup>۱</sup> («غنیمت») را منحصر به «غنیمت جنگی» می دانند، اما در کتاب های  
فقهی شان خمس را در «غنیمت جنگی» منحصر نکرده اند؛ بلکه در برخی از  
موارد دیگر، مثل «معدن»، فتوا به وجوب خمس داده اند.

مرحوم شیخ طوسی در کتاب «خلاف» می نویسد:

الْمَعَادِنُ كُلُّهَا يَجْبُ فِيهَا الْخُمُسُ، مِنَ الْذَّهَبِ وَالْفَضَّةِ وَالْحَدِيدِ...  
وَقَالَ الشَّافِعِيُّ: لَا يَجْبُ فِي الْمَعَادِنِ شَيْءٌ إِلَّا الْذَّهَبُ وَالْفَضَّةُ، فَإِنَّ  
فِيهِمَا الزَّكَاةَ. وَقَالَ أَبُو حَنِيفَةَ: كُلُّ مَا يَنْطَبِعُ مِثْلُ الْحَدِيدِ وَالرَّصَاصِ  
وَالْذَّهَبِ وَالْفَضَّةِ فَفِيهِ الْخُمُسُ، وَمَا لَا يَنْطَبِعُ فَلَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ.<sup>۲</sup>  
در همه معادن طلا، نقره، آهن و ... خمس واجب است... و شافعی گفته  
است: در معادن چیزی واجب نیست به جز طلا و نقره که در آنها  
زکات واجب است... و ابوحنیفه گفته است: هر چیزی که ساخته و  
پرداخته می شود، مثل آهن، سرب، طلا و نقره، خمس دارد؛ و در هر  
معدنی که ساخته و پرداخته نمی شود، چیزی واجب نیست.

مطابق این عبارت که مرحوم شیخ طوسی بیان داشته، معادن از نظر  
ابوحنیفه - حنفی ها - بر دو نوع اند؛ که در بخشی از آنها - معادنی که قابل  
انطباع و شکل پذیری هستند - خمس واجب است، و در بقیه موارد خمس  
واجب نیست. لیکن جزیری در کتاب «الفقه علی المذاهب الاربعة» آورده  
است که: «معدن» و «رکاز» در حقیقت یک چیز است؛ و از نظر شرع عبارتند  
از مالی که زیر زمین یافت می شود.

وی تقسیم دیگری را برای معادن از نظر حنفی ها نقل می کند که بر اساس  
آن، معادن به سه دسته تقسیم می شوند:

۱. معادنی که مایع نیستند؛ مثل: آهن، سرب، قلع، طلا، نقره و امثال این ها

بر اساس  
آن که  
از اشیا  
می باشد

۱. انفال، ۴۱.

۲. کتاب «خلاف»، ج ۲، ص ۱۱۶، مسئله ۱۳۸.

که با آتش ساخته و پرداخته می‌شوند.

۲. معادنی که مایع‌اند؛ مثل: نفت، قیر، گاز و مانند این‌ها.

۳. معادنی که نه مایع‌اند و نه نیاز به آتش دارند؛ مثل: یاقوت، نمک، گچ و امثال آن.

وی در ادامه نظر حنفی‌ها می‌نویسد: اگر کسی گنج یا معدنی را در زمین و خانه‌اش پیدا کند، هم مالک آن است و هم خمس ندارد؛ اما اگر گنج یا معدنی را در زمینی که علامت کفر روی آن است، به دست آورده، باید خمس آن را بپردازد. و اگر در زمینی که علامت مسلمانان در آن زمین وجود دارد، گنج یا معدنی به دست آورده – هرچند خودش مالک آن نباشد – خمس ندارد. وی از قول حنفی‌ها نقل می‌کند: خمس در معادنی که منطبع هستند – یعنی برای ساخته و پرداخته شدن نیاز به آتش دارند – واجب است؛ و در مابقی معادن خمس واجب نیست؛ البته «جیوه» از میان معادنی که مایع هستند، استثنای شده و در آن نیز خمس واجب است.

مالکی‌ها بر عکس حنفی‌ها بین «معدن» و «رکاز» فرق گذاشته و گفته‌اند: چیزهایی که خداوند متعال در دل زمین قرار داده است، مثل: طلا، نقره، مس و سرب، «معدن» نام دارند؛ اما چیزهایی که در دل زمین یافت می‌شود و دفینه‌های مردم جاهلی است، «رکاز» نام دارد. بر طبق نظر مالکی‌ها، در صورتی که معدن از طلا و نقره باشد، زکات در آن‌ها واجب است به شرط آن‌که شروط زکات را داشته باشند؛ اما در معادن غیر از طلا و نقره، چیزی واجب نیست.

لیکن «رکاز» متعلق خمس است؛ چه از طلا و نقره باشد و چه جنسی غیر از این‌ها داشته باشد.

حنبلی‌ها نیز مانند مالکیه بین «معدن» و «رکاز» فرق گذاشته و قائل‌اند که در «معدن»، زکات واجب است و اگر از جنس طلا و نقره باشد باید به حد نصاب برسد و اگر از غیر طلا و نقره است، باید قیمت آن به حد نصاب برسد؛ و در «رکاز» نیز خمس را واجب می‌دانند.

شافعیه «معدن» را مختص به طلا و نقره می‌دانند، و در آن، با داشتن شرایط، قائل به زکات هستند؛ و در «ركاز» نیز قائل به خمس هستند.<sup>۱</sup>

بنابراین، اهل سنت از آیه شریفه **«وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لَهُ خُمُسَةً»** که طبق نظر خودشان منحصر به «غینیمت جنگی» است، تجاوز کرده؛ و اجمالاً در «معدن» و «ركاز» قائل به خمس هستند.

اگر مستند آنان در وجوب خمس در معدن و رکاز، روایتی از پیامبر

۱. الفقه على المذاهب الأربعة ومنهاب أهل البيت عليه السلام، ج ۱، ص ۷۹۲ - ۷۹۴. عبارت كتاب چنین است: «الحنفية - قالوا: المعدن والركاز بمعنى واحد، وهو شرعاً مالاً وجد تحت الأرض سواء كان معدناً خلقياً، خلقه الله تعالى بدون أن يضعه أحد فيها، أو كان كنزًا دفعه الكفار... وتنقسم المعادن إلى أقسام ثلاثة: ما ينطبع بالنار، ومائع، وما ليس بمنطبع ولا مائع، فالمنطبع ما كان كالذهب والفضة والنحاس والرصاص وال الحديد، والمائع ما كان كالقار - الزفت - والنفط ونحوهما، والذى ليس بمنطبع ولا مائع ما كان كالنورة والجواهر والبيوقيت. فأما الذى ينطبع بالنار فيجب فيه إخراج الخمس... وما بقى بعد الخمس يكون للواحد إن وجد في أرض غير مملوكة لأحد كالصحراء والجبل، وإنما يجب فيه الخمس إذا كان عليه عالمة الجاهلية، أما إن كان من ضرب أهل الإسلام فهو بمثابة اللقطة ولا يجب فيه الخمس، أما إن وجد في أرض مملوكة، ففيه الخمس المذكور وبالباقي للمالك، ومن وجد في داره معدناً أو ركازاً فإنه لا يجب فيه الخمس ويكون ملكاً لصاحب الدار... وأما المائع كالقار والنفط والملح، فلا شيء فيه أصلًا، ومثله ما ليس بمنطبع ولا مائع كالنورة والجواهر ونحوهما فإنه لا يجب فيهما شيء؛ ويستثنى من المائع الرثيق، فإنه يجب فيه الخمس...»

المالكية - قالوا: المعدن هو ما خلقه الله تعالى في الأرض من ذهب أو فضة أو غيرهما كالنحاس والرصاص فهو غير الركاز الآتي بيانه، وحكمه أنه يجب زكاته إن كان من الذهب أو الفضة بشروط الزكاة السابقة... وأما معادن غير الذهب والفضة كالنحاس، فلا يجب فيها شيء... وأما الركاز فهو ما يوجد في الأرض من دفائن أهل الجاهلية من ذهب أو فضة أو غيرهما، ويعرف ذلك بعلامة عليه... ويجب في الركاز إخراج خمسه سواء كان ذهباً أو فضة أو غيرهما...

الحنابلة - قالوا: المعدن هو كلّ ما تولد من الأرض و كان من غير جنسها سواء كان جاماً كذهب وفضة، أو مائعاً كزرنين ونفط ونحو ذلك، فيجب على من استخرج شيئاً من ذلك وملكه العشر، بشرطين: الأول: أن يبلغ بعد تصفيته وبشكه نصاباً إن كان ذهباً أو فضة، أو تبلغ قيمته نصاباً إن كان غيرهما، الثاني: أن يكون مخرجه ممن يجب عليه الزكاة... وأما الركاز فهو دفين الجاهلية أو من تقدم من الكفار ويلحق بالمدفون ما وجد على وجه الأرض وكان عليه أو على شيء منه علامه كفر... ويجب على واحد الركاز إخراج خمسه إلى بيت المال.

الشافعية - قالوا: المعدن ما يستخرج من مكان خلقه الله تعالى فيه، وهو خاص هنا بالذهب والفضة، فلا يجب شيء فيما يستخرج من المعادن كالحديد والنحاس والرصاص... ويجب فيه ربع العشر كزكوة الذهب والفضة بشروطها المتقدمة... وأما الركاز فهو دفين الجاهلية ويجب فيه الخمس حالاً بالشروط المعتبرة في الزكاة.

اکرم ﷺ باشد، مستند ما نیز روایات ائمّه معصومین علیهم السلام است که فرموده‌اند: آن‌چه ما می‌گوییم سخن جدمان پیامبر گرامی اسلام ﷺ است. و به طور قطع و یقین، آن بزرگواران به عنوان مُخْبِر عادل مورد قبول همگان هستند؛ هرچند که ما معتقد به امامت ایشان نیز هستیم.

بنابراین، مراد از «غニمت» فقط «غنایم جنگی» نیست، بلکه «مطلق غنائم» را شامل می‌شود.

### نظر محقق اردبیلی در مورد «غニمت»

مرحوم محقق اردبیلی در کتاب «زیادة البیان»<sup>۱</sup> در مورد آیه شریفه و واژه «غニمت» نکاتی ذکر نموده‌اند که به نظر ما قابل مناقشه است. ایشان ابتدا می‌فرمایند:

ثُمَّ إِنَّهُ يُفَهَّمُ مِنْ ظَاهِرِ الْأَيَّةِ وُجُوبُ الْخُمُسِ فِي كُلِّ الْغَنِيمَةِ وَهِيَ فِي الْلُّغَةِ بَلِ الْعُرْفِ أَيْضًا: الْفَائِدَةُ ...

همانا از ظاهر آیه واجب خمس در هر غنیمتی فهمیده می‌شود؛ و غنیمت در لغت و بلکه در عرف، به معنای فائده – مطلق الفائدة – است.

سپس در رد این مطلب می‌فرماید:

گرچه به حسب اولی و ابتدایی از آیه شریفه استفاده می‌شود که در هر فایده‌ای خمس واجب است، اما سه نکته وجود دارد که سبب می‌شود به این مطلب ملتزم نشویم:

### نکته اول: عدم وجود قائل

مرحوم محقق اردبیلی فرموده‌اند: «أَنَّ الظَّاهِرَ أَنَّ لَا قَائِلَ بِهِ»؛ ظاهر این است که واجب خمس در هر فایده‌ای، قائل ندارد.

وی در ادامه توضیح می‌دهد: از میان اهل سنت که خمس را در غنایم دارالحرب منحصر کرده‌اند، برخی قائل‌اند که در معادن و کنز نیز خمس

۱. زیادة البیان فی أحكام القرآن، ج ۱، ص ۲۱۰ و ۲۱۱.

وجود دارد.

امامیه نیز در هفت مورد به خمس قائل شده‌اند: ۱. غنیمت دارالحرب، ۲. سود تجارت، صنعت و کشاورزی، ۳. معادن، ۴. گنج، ۵. چیزی که به وسیله غواصی از دریا خارج می‌شود، ۶. مال حلال مخلوط به حرام، و ۷. زمین ذمّی که از مسلمان خریداری می‌شود.

مرحوم حلبی، در میراث، هدیه، هبه، و صدقه نیز قائل به خمس شده است.<sup>۱</sup> مرحوم شیخ طوسی علاوه بر این‌ها، دو مورد دیگر را نیز اضافه کرده است.<sup>۲</sup> مرحوم علامه حلی و محقق حلی نیز مورد دیگری را اضافه کرده‌اند.<sup>۳</sup>

مرحوم اردبیلی می‌فرماید:

بنابراین، در میان فقهاء کسی را نداریم که قائل باشد در همه فوائد خمس لازم است. حال که چنین است، پس غنیمت در آیه شریفه را به مطلق الفائده معنا نکنیم.

### اشکال نکته اول

درست است تعبیر «إِلَّا أَنَّهُ لَا قَاتِلٌ بِهِ» در مقام فتوا، یکی از اموری است که مفتی باید آن را مورد توجه قرار دهد، اما آن‌گاه که آیه‌ای از آیات شریفه قرآن کریم را بر حسب ظهورات لفظیه و ظواهر لغت معنا می‌کنند، وجهی ندارد گفته شود: این معنا در میان مفسران و یا فقهاء دارای قائل هست یا نه.

بنابراین، فرمایش مرحوم اردبیلی در اینجا کاربرد ندارد؛ چرا که بحث ما فعلًا در تفسیر آیه شریفه است و در مقام فتوا نیستیم. عنوان «لا قاتل به» نیز

مانع از فتوا می‌شود، نه تفسیر آیه شریفه.

علاوه آن که مرحوم شیخ طوسی در این زمینه فرموده است:

۱. الكافی فی الفقہ، ص ۱۷۰.

۲. المبسوط، ج ۱، ص ۲۳۷ و ۲۳۸؛ دو موردی که مرحوم شیخ طوسی اضافه کرده است، عبارتند از: عسل کوهی و المَنْ - غذایی است که بر بنی اسرائیل نازل می‌شده و شبیه عسل بوده است. (كتاب العین، ج ۸، ص ۳۷۴).

۳. مختلف الشیعة فی أحكام الشريعة، ج ۳، ص ۳۱۷؛ آنچه که ایشان اضافه کرده، «صحّ» است.

وَيُمْكِنُ الإِسْتِدْلَالُ عَلَى ذَلِكَ بِهَذِهِ الْآيَةِ، لَأَنَّ جَمِيعَ ذَلِكَ يُسَمَّى  
غَيْرَةً<sup>۱</sup>

وَمُمْكِنُ اسْتِدْلَالُ عَلَى ذَلِكَ بِهَذِهِ الْآيَةِ، لَأَنَّ جَمِيعَ ذَلِكَ يُسَمَّى  
غَيْرَةً<sup>۱</sup> اَيْهُ شَرِيفَهُ اَسْتِدْلَالُ نَمُودُ؛ چَرا کَهْ تَعَامِي اِينَ اَمُورَ غَيْرَتَ نَامِيدَهُ مَنْ شَوَنَدُ.  
لَذَا، اِينَ سُخْنَ مَرْحُومَ مَحْقُوقَ اَرْدِبِيلِيَ کَهْ مَنْ فَرمَايَدَ: اِينَ مَطْلَبَ دَارَى قَائِلَ  
نَيْسَتَ، صَحِيقَ نَمِيْ باشَدَ.

#### نَكْتَهُ دُومُ: اِجمَالَ آيَهُ شَرِيفَهُ

مَرْحُومَ اَرْدِبِيلِيَ مَنْ فَرمَايَدَ: آيَهُ شَرِيفَهُ «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمَتْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لَهُ  
خُمُسَهُ»<sup>۲</sup> اَز اِينَ جَهَتَ کَهْ درِ مَطْلَقِ فَوَائِدِ خَمْسَ وَاجِبَ اسْتِ بَيَادِهِ اَيْ  
خَاصَ؟ اِجمَالَ دَارَدَ.

اِجمَالَ نَيْزَ درِ قَرَآنَ كَرِيمَ بِسِيَارِ وَجُودِ دَارَدَ؛ هَمَانِندَ: آيَاتِ صَلَاتَ، زَكَاتَ،  
حَجَّ وَصُومَ کَهْ درِ اِينَ آيَاتِ شَرِيفَهُ نَيْزَ اِجمَالَ وَجُودَ دَارَدَ.<sup>۳</sup>  
بَنَابِرَاءِينَ، بَا وَجُودَ اِجمَالَ نَمِيْ تَوانَ بِهِ اِينَ آيَهُ شَرِيفَهُ بِرَ وَجُوبَ خَمْسَ  
درِ مَطْلَقِ فَوَائِدِ اَسْتِدْلَالُ نَمُودَ.

#### اِشْكَالُ نَكْتَهُ دُومُ

جَایِ تَعْجِبَ اسْتِ کَهْ مَرْحُومَ اَرْدِبِيلِيَ مِيَانَ اَطْلَاقِ وَاجِمَالِ، يَا عَمُومَ وَاجِمَالِ،  
فَرقَى نَگَذاشتَهَ اَنَدَ. درِ حَالِيَ کَهْ روْشنَ اسْتِ مِيَانَ آنَهَا فَرقَ وَجُودَ دَارَدَ. بَيْنَ  
اِينَ کَهْ آيَهَى بِرَ حَسْبَ مَعْنَى لَغُويِ اِجمَالَ دَاشَتَهَ باشَدَ، يَا عَمُومِيتَ، فَرقَ  
اسْتِ؛ وَ نَبَايِسْتَى اِينَهَا رَا با يَكْدِيْگَرَ خَلَطَ کَرَدَ. درِ آيَهِ خَمْسَ اَز نَظَرِ مَعْنَى  
لَغُويِ اِجمَالِيَ نَيْسَتَ، وَ مَعْنَى «غَيْرَتَ» هَمَانَ «مَطْلَقَ فَایِدَه» اسْتِ.

۱. التَّبَيَانُ فِي تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ، ج ۵، ص ۱۲۳.

۲. اَنْفَال، ۴۱.

۳. زَيَادَةُ الْبَيَانِ، ص ۲۱۰، «وَأَيْضًا الْإِجْمَالُ فِي الْقُرْآنِ الْعَزِيزِ كَثِيرٌ، أَلَا تَرَى كَيْفَ ذُكْرُ الزَّكَاةِ بِقَوْلِهِ  
«وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الْذَّهَبَ» الْخُ، وَالْمَرَادُ بَعْضُ الْكَوْزَ مَعَ النَّصَابِ وَسَائِرِ الشَّرَائِطِ الَّتِي ذُكْرُهَا الْفَقَهَاءُ  
وَكَذَا آيَاتُ الصَّلَاةِ وَالصُّومِ وَالْحَجَّ».

اشکال دیگر این نکته مرحوم اردبیلی در تشییهاتی است که ذکر کرده‌اند؛ چرا که هیچ فقیه یا مفسری نگفته است «أَقِمُوا الصَّلَاةَ»،<sup>۱</sup> یا «وَلَلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا»<sup>۲</sup> از نظر لغوی اجمال دارند؛ بلکه این آیات شریفه به عنوان کلیاتی در مقام اصل تشریع وجوب حج و نماز هستند.

البته، برخی از فقهاء، از نظر دخالت یا عدم دخالت برخی از قیود، اطلاق این آیات شریفه را پذیرفته‌اند، و بنابراین، از این جهات هم اجمال ندارد؛ لیکن کسانی که اطلاق آیات شریفه را نپذیرفته‌اند، آیات از این جهت اجمال پیدا می‌کند؛ اما این «اجمال» به معنای «اجمال» در معنای لغوی نیست.

اگر گفته شود: آیه شریفه «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لَلَّهَ خُمُسَهُ»<sup>۳</sup> اصلاً در مقام بیان این مطلب نیست که در چه مواردی خمس واجب است و در چه مواردی خمس نیست؛ بلکه دلالت دارد در کلی فائده، به صورت اجمال خمس هست، اما معلوم نیست مراد کدام فایده است.

پاسخ این است که مسلم است آیه شریفه چنین مطلبی را بیان نمی‌کند؛ چرا که این مطلب برخلاف ظاهر آیه است. ظاهر آیه آن است که در هر چیزی که فائده بر آن صدق کند، خمس واجب است. همان‌طور که در مباحث پیشین نیز ذکر شد، خداوند در این آیه شریفه در مقام بیان ضابطه است، و از کلمه «مِنْ شَيْءٍ» در آیه شریفه استفاده می‌شود در هر فائده‌ای که تحصیل می‌شود، خمس واجب است. حال، چگونه ممکن است متکلم در مقام بیان ضابطه و قاعده کلی باشد و در عین حال، اجمال‌گویی کند؟ و به عبارت دیگر، در مقام بیان

. ضابطه بودن، اقتضا دارد مطلب به روشنی ذکر شود.

از سوی دیگر، قول کسانی که گفته‌اند: مراد از «مِنْ شَيْءٍ» در آیه شریفه، هر غنیمتی است که در جنگ به دست آید، نه هرگونه فائده‌ای را نیز رد کردیم؛ و گفتیم: این آیه ناظر بر تشریع خمس در جمیع موارد است.

۱. بقره، ۴۳ و ۸۳ و ۱۱۰؛ نور، ۵۶.

۲.آل عمران، ۹۷.

۳. انفال، ۴۱.



البته مقیدات و مخصوصاتی نیز داریم. ممکن است فقیهی بگوید: در ارث خمس نیست، و یا هبه خمس ندارد؛ اما چنین چیزی تخصیص و تقیید است، و به معنای اجمال نیست.

بنابراین، آیه شریفه عمومیت و اطلاق دارد، و از این جهت، هیچ‌گونه اجمالی در آن وجود ندارد.

نکته سوم: شاق بودن تکلیف

مرحوم اردبیلی در اشکال سوم خویش فرموده است:

اگر بخواهیم بگوییم آیه شریفه دلالت دارد که در همه فوائد خمس هست، این تکلیفی است شاق بر مکلفین. و چنان‌چه در چنین تکلیفی شک داشته باشیم، اصل برائت است.

علاوه بر آن، اساس دین و شریعت ما، شریعت سمحه و سهله است. و تکلیف شاق در شریعت سمحه و سهله منتفی است.<sup>۱</sup>

اشکال نکته سوم

این مطلب نیز از افرادی مانند مرحوم اردبیلی جای تعجب دارد؛ چرا که درست است مسئله مشقت، به طور قطع در شریعت منتفی است، اما این نفی به عنوان ثانوی است و نه اولی.

مسئله «حرج» و «مشقت» در احکام به عنوان اوّلی راه ندارد؛ اماً به عنوان ثانوی، فقهاء نیز فتوا داده‌اند: اگر تکلیفی حرجی شد، از عهده مکلف ساقط است؛ به عنوان مثال: در باب سرمایه، گفته‌اند: اگر کسی بخواهد خمس سرمایه را بددهد و موجب حرج باشد، خمس آن واجب نیست.

بنابراین، نفی مشقت به عنوان ثانوی است، و نمی‌توان از حکمی که به عنوان ثانوی است، به حکم اوّلی تجاوز نمود، و مفاد آن را در حکم اوّلی نیز قائل شد.

١. زيارة البيان في أحكام القرآن، ص ٢١٠؛ وَأَنَّهُ تَكْلِيفٌ شَاقٌ، وَإِلَزَامٌ شَخْصٍ بِإِخْرَاجِ خَمْسٍ جَمِيعٍ مَا يَمْلِكُ بِمِثْلِهِ مُشْكِلٌ، وَالْأَصْلُ وَالشَّرِيعَةُ السَّهْلَةُ السَّمْحَةُ بِتِينِيَانَهُ.

## نتیجهٔ بحث در کلام محقق اردبیلی

از مطالب و مباحث فوق چنین نتیجه‌گیری می‌شود که این نکاتی را که مرحوم اردبیلی اشاره کرده‌اند، هیچ کدام صحیح نیست.

بنابراین، آیه شریفه به عنوان حکم اویی می‌گوید: در همه موارد فایده و غنیمت، خمس وجود دارد. و این منافات ندارد که به عنوان «حرج» یا به دلیل دیگری مانند سیره – که به عنوان مثال، متشرّعه در هدایا به صورت مطلق و یا در خصوص هدایای کوچک خمس نمی‌دادند – مواردی از خمس استشنا شده باشد.

## بررسی مصارف خمس

مطلوب دومی که در آیه شریفه ۴۱ سوره انفال بیان شده، و بایستی مورد دقت قرار گیرد، مصارف خمس است. آیه شریفه می‌فرماید:

﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ الْخُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ أَمْنَتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ الْتَّقَى الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾

و بدآنید که هر آن‌چه به دست آوردید، پس یک پنجم آن برای خدا و برای رسول [خدا] و برای ائمه معصومین علیهم السلام [او] و یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان است، اگر به خدا و آن‌چه بر بنده خود [= پیامبر اکرم] در روز جدایی [حق از باطل] – روزی که آن دو گروه [کافر و مسلمان، در جنگ بدر] با یکدیگر رو برو شدند – نازل کردیم، ایمان آورده‌اید. و خدا بر هر چیزی توانا است.

در این آیه شریفه علاوه بر اصل وجوب خمس، موارد شش گانه‌ای به عنوان مصرف خمس بیان شده است؛ به این صورت که باید یک سهم آن را برای خداوند، یک سهم برای پیامبر اکرم علیه السلام، یک سهم برای ائمه معصومین علیهم السلام، سهمی برای یتیمان، یک سهم برای مساکین و سهم دیگری را

برای کسانی که در راه مانده‌اند، قرار داد.  
مواردی که ذکر شد، به صورت اجمال موارد مصرف خمس است. برای روشن شدن باید نکاتی را مورد بحث قرار دهیم:

### ۱- در مقام تقسیم یا ترتیب بودن آیه شریفه

نکته اول این است که آیا آیه شریفه در بحث مصارف خمس در مقام تقسیم است، یعنی خمس باید به شش قسمت تقسیم شود یا آنکه آیه شریفه در مقام ترتیب است؟

احتمال اول این است که آیه شریفه در مقام تقسیم باشد؛ به این معنا که خمس را باید به شش قسمت تقسیم کرد:

سهم اول برای خداوند تبارک و تعالی، سهم دوم برای رسول خدا<sup>علیه السلام</sup>، سهم سوم برای ذی القربی (امامان معصوم<sup>علیهم السلام</sup>)، سهم چهارم برای یتیمان، سهم پنجم برای مسکینان و سهم ششم برای ابن السبیل (در راه‌ماندگان) است.

احتمال دوم آن است که اصلاً از آیه شریفه تقسیم استفاده نمی‌شود، و بلکه آیه بر ترتیب دلالت دارد. توضیح مطلب آن است که در آیه شریفه کلمه «الله» را قبل از کلمه «خمسه» آورده است، یعنی آیه نفرموده است: «فَإِنْ خُمْسَةُ اللَّهِ وَالرَّسُولِ وَلَذِي الْقُرْبَى ...» بلکه فرموده است: «فَإِنَّ اللَّهَ خُمْسَةُ وَلَلرَّسُولِ وَلَذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى...»، و این از قبیل «تقديم ما حقه التأخیر» است؛ زیراً «خمسه» مبتدای مؤخر و «الله» خبر مقدم است و تقديم ما حقه التأخیر نیز مفید حصر است. بنابراین، معنای آیه شریفه این می‌شود که تمام خمس فقط برای خدا است. و در طول خداوند متعال، نوبت به رسول خدا<sup>علیه السلام</sup> می‌رسد؛ زیراً رسول خدا<sup>علیه السلام</sup> از سوی خدا ولایت دارد. بنابراین، تمام خمس از برای رسول خدا<sup>علیه السلام</sup> می‌شود. و پس از رسول خدا<sup>علیه السلام</sup>، نوبت به ذی القربی<sup>علیهم السلام</sup> که قائم مقام رسول خدا<sup>علیه السلام</sup> هستند، و از سوی ایشان ولایت دارند، می‌رسد. – دلیل این که مقصود از ذی القربی، امامان معصوم<sup>علیهم السلام</sup> است، خواهد آمد –. بنابراین، تمام خمس به ذی القربی می‌رسد؛ پس از آن، به ترتیب سه گروه دیگر قرار دارند.

بنابراین، بر فرض پذیرش این مطلب که آیه شریفه مفید ترتیب است، دیگر خمس اموال به شش قسم تقسیم نمی‌شود و بلکه همه خمس مربوط به خداوند متعال بوده، و در طول او، همه خمس به رسول خدا<sup>ع</sup> می‌رسد؛ و همین طور در نبود رسول خدا<sup>ع</sup> ائمه معصومین<sup>ع</sup> مالک خمس هستند. قبل از آن که به بررسی دو احتمال فوق بپردازیم، مطلب دیگری در آیه شریفه وجود دارد که بایستی آن را مورد دقت و بررسی قرار دهیم:

### نیامدن لام جاره بر سر «یتامی، مساکین، و ابن السبیل»

آیه شریفه می‌فرماید: **«وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لَهُ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ ...»** سؤال این است که چرا حرف «لام» جاره - خواه برای اختصاص باشد یا ملکیت - بر کلمات «الله»، و «الرسول»، و «ذی القربی» داخل شده، اما بر سر کلمات «یتامی»، «مساکین»، «ابن السبیل» نیامده است؟

از سوی دیگر، مسلم است که در آیه شریفه نمی‌توان حرف ادبی و مسئله عطف را مطرح کرد و گفت: کلمه «یتامی» بر «ذی القربی» عطف شده است؛ و لام جاره که در «ذی القربی» وجود دارد، بر کلمه «الیتامی» نیز داخل شود؛ زیرا، اگر چنین بود، باید بعد از کلمه «الله» حرف «لام» بر دیگر کلمات آیه شریفه داخل نمی‌شد، در حالی که بر «رسول» و «ذی القربی» هر کدام به صورت مستقل داخل شده است. پس، باید دید علت این‌که حرف لام بر سه واژه آخر داخل نشده است، چیست؟

پاسخ اوّل: مسأله «مالکیت غیر اشخاص حقیقی» مورد اختلاف فقهاء است و با روشن شدن آن اختلاف، روشن می‌شود که چرا در آیه شریفه، حرف جر بر سه قسم اخیر داخل نشده است.

برخی از فقهاء مانند مرحوم آقای خویی و برخی از شاگردان ایشان قائل‌اند: ملکیت مربوط به اشخاص است، و فقط اشخاص حقیقی می‌توانند مالک باشند؛ اما «عنوان»، مالک نمی‌شود، مگر برخی از عناوینی که شارع مقدس آن

را مورد تأیید قرار داده است، مانند عنوان مسجد.

حال، در این آیه شریفه، «خدا»، «رسول خدا<sup>علیه السلام</sup>»، و «ذی القربی<sup>علیه السلام</sup>» اشخاص حقیقی و مالک هستند؛ اما سه طایفه دیگر، یعنی: «یتامی»، «مساکین»، و «ابن السبیل» شخص حقیقی نیستند، و بلکه عناوین اند، و «عنوان»، مالک نمی شود.

برخی دیگر از فقها مانند مرحوم امام، والد راحل - رضوان الله علیهما - بر این نظر هستند که همان گونه که «شخص» مالک می شود، «عنوان» نیز صلاحیت مالک شدن را دارد. به عنوان مثال، «بانک»، «حوزه علمیه»، و «دولت» نیز مالک می شوند.

فقهایی که «عنوان» را مالک نمی دانند، در مورد علت عدم دخول لام جاره بر کلمات «یتامی»، «مساکین»، و «ابن سبیل» می توانند بگویند: عدم دخول حرف جر از این جهت است که این ها مالک خمس نمی شوند، و بلکه موردي برای مصرف خمس هستند؛ ولی فقهایی که «عنوان» را هم مالک می دانند، نمی توانند این دلیل را مطرح کنند.

پاسخ دوم: خواه آیه شریفه در مقام تقسیم باشد و خواه در مقام ترتیب، تحقیق مطلب آن است که در مورد سه گروه آخر - یتیمان، مسکینان و در راه ماندگان - لازم است که شخصی مسئولیت تقسیم و صرف خمس میان آنان را بر عهده داشته باشد؛ و به نظر صحیح، کسی که اختیار مصرف خمس در گروههای سه گانه «یتامی»، «مساکین»، و «ابن سبیل» را دارد، «ذی القربی» است.

به نظر می رسد مراد از «ذی القربی»، امام<sup>علیه السلام</sup> باشد. این ادعا بر طبق احتمال دوم که آیه شریفه در مقام ترتیب باشد، واضح است؛ «فَإِنَّ اللَّهَ خُمُسَهُ»، یعنی همه خمس مال خدا است؛ کسی که ولایت اویی و اصلی بر خمس دارد، خداوند متعال است؛ چرا که وی حاکم مطلق است، و خمس برای کسی است که حاکم مطلق باشد. و پس از خدا، رسول خدا<sup>علیه السلام</sup> به عنوان نماینده و جانشین خدا قرار دارد. در نتیجه، تمام اختیار خمس با او است. سپس، امام معصوم<sup>علیه السلام</sup> جانشین رسول خدا<sup>علیه السلام</sup> است. پس، «حق حکومت» را که خدا و رسول خدا<sup>علیه السلام</sup> دارند، امام معصوم<sup>علیه السلام</sup> نیز دارد. و پس از امام معصوم<sup>علیه السلام</sup>، فقها

جانشین آن بزرگواران هستند، و همان حقی را که امام معصوم علیهم السلام دارد، فقیه نیز - بما هو فقیه - دارد.

بنابراین، بر طبق معنای ترتیبی بودن مصارف خمس، روشن است که اختیار مصرف خمس در گروه‌های سه‌گانه «یتامی»، «مساکین»، و «ابن سبیل»، با «ذی القربی» است. به این صورت که اصل خمس حقی است به عنوان امامت، و امام علیهم السلام که «ذی القربی» است، آن را در مورد «یتیمان»، «مسکینان» و «ابن السبیل» صرف می‌کند. این سه گروه، نه مالک هستند و نه ابتداءً حق دارند خمس را مصرف کنند؛ بلکه مطابق با این معنا که از آیه استفاده می‌شود، مصرف بایستی با نظر امام علیهم السلام باشد.

اما بر طبق احتمال اوّل که آیه شریفه در مقام تقسیم است، و خمس را به شش قسمت مساوی تقسیم می‌کنند، گفته می‌شود: هرچند «لام» بر کلمات «یتامی»، «مساکین»، و «ابن السبیل» داخل نشده است، ولی این سه گروه مالک خمس هستند. لیکن تا اذن «ذی القربی» نباشد، حق تصرف و مصرف خمس را ندارند.

پس، آیه شریفه چه در مقام تقسیم باشد و چه در مقام ترتیب، دلالت روشن دارد که مصرف خمس در بین سه گروه اخیر، توسط ذی القربی باید انجام گیرد؛ و همین امر، علت عدم دخول لام جاره بر این کلمات است.

### اشکالات ترتیبی بودن آیه شریفه

به نظر ما، احتمال دوم که آیه شریفه در مقام ترتیب مصارف خمس است، دو اشکال دارد:

#### اشکال اوّل: نیاز به تقدیر

این احتمال که آیه در مقام ترتیب باشد، محتاج تقدیر است؛ و در محل خود ثابت است تقدیر نیاز به قرینه دارد. اگر گفته شود: تقدیم کلمه «الله» بر لفظ «خمسة» قرینه است برای مسأله ترتیب، می‌گوییم: چنین نیست؛ زیرا، «تقدیم

بِعْدِ اَنْتَ وَرَبُّكَ

▽

۷۲

ما حَقَّهُ التَّأْخِيرِ يَفِيدُ الْحَصْرَ» در کلام واحد قابل قبول است، اما در این آیه شریفه بعد از «فَإِنَّ اللَّهَ خُمُسَهُ» بلا فاصله آمده است: «وَلَلَّهُسُولُ وَلَذِي الْقُرْبَى و...». بنابراین، در خود آیه بلا فاصله دیگران نیز ذکر می‌شوند؛ و این بدان معناست که خمس منحصر به خدا نیست.

بله، اگر جمله «فَإِنَّ اللَّهَ خُمُسَهُ» را به عنوان یک آیه مستقل داشتیم و به همین مقدار کلام تمام می‌شد، می‌توانستیم از این کلام مستقل استفاده حصر کنیم؛ اما وقتی به دنبال آن «وَلَلَّهُسُولُ وَلَذِي الْقُرْبَى و...» آمده است، دیگر نمی‌توان گفت: «تقديم ما حَقَّهُ التَّأْخِيرِ يَفِيدُ الْحَصْرَ».

علاوه آن که این قاعده ادبی در مواردی جریان دارد که ملاک دیگری برای تقدیم نباشد. اما در آیه شریفه این احتمال وجود دارد که تقدیم «الله» از باب تعظیم و اکرام نسبت به ذات مقدس خداوند باشد. بنابراین، نمی‌توان قاعده «تقديم ما حَقَّهُ التَّأْخِيرِ» را در آیه شریفه جاری کرد. نتیجه آن که: برای مسأله ترتیب هیچ قرینه‌ای نداریم.

#### اشکال دوم: خلاف ظاهر بودن

اشکال دیگری که در احتمال ترتیب وجود دارد، این است که: ترتیب، خلاف ظاهر آیه است. ظاهر آیه این است که موارد ذکر شده در آیه شریفه در عرض و در کنار یکدیگرند، نه در طول یکدیگر.

#### نتیجه

بنابراین، همان‌گونه که ظاهر آیه شریفه دلالت دارد و بسیاری از فقهای شیعه، و مفسران و علمای عامه بیان کرده‌اند و روایاتی که در ذیل آیه شریفه آمده، آیه شریفه سوره انفال در بحث مصارف، خمس در مقام تقسیم است؛ و احتمال ترتیبی بودن مصارف متغیر است.

بنابراین، از آیه شریفه استفاده می‌شود که: خمس را باید شش قسمت کرد.  
نکته قابل توجه این است که بعد از این که از آیه شریفه اصل تقسیم را استفاده نمودیم، باید بررسی نماییم آیا خمس بایستی بین این شش گروه به

صورت مساوی تقسیم شود یا این که از آیه شریفه فقط نفی ترتیب و اصل جواز تقسیم استفاده می شود نه تقسیم به صورت مساوی؟

با توجه به علتی که برای عدم داخل شدن لام جاره بر سر کلمات یتامی، مساکین و ابن السبیل بیان شد، اصل تقسیم مساوی بین دو قسم از آیه استفاده می شود؛ به این صورت که یک قسم برای خدا و رسول و ذی القربی بوده، و قسم دوم مربوط به سه گروه دیگر است. و می توان گفت: چون نسبت به سه گروه اخیر، خمس عنوان مصرف را دارد، لازم نیست که حتماً بین همه افراد این سه گروه تقسیم شود. البته در مباحث آینده خواهد آمد مصرف خمس به این سه گروه نیز منحصر نیست.

### نظر اهل سنت در تقسیم و ترتیب

ابوحنیفه معتقد است که گرچه آیه شریفه دلالت دارد بر این که خمس برای خدا و رسول و ذی القربی است، اما هیچ یک از این سه گروه در زمان فعلی موضوع ندارد. زیرا، سهم خدا برای رسول است، و رسول خدا عَلَيْهِ السَّلَامُ از دنیا رفته است، پس موضوعی برای سهم خدا و رسول خدا عَلَيْهِ السَّلَامُ باقی نمی ماند. ذی القربای رسول خدا عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز از دنیا رفته اند. بنابراین، آیه فقط نسبت به گروه های سه گانه «یتامی»، «مساکین»، و «ابن سبیل» معنا دارد. با این حال، ابوحنیفه اصل مسأله تقسیم را قبول دارد.<sup>۱</sup>

شافعیه نیز اصل مسأله تقسیم را پذیرفته اند، اما مانند برخی از علمای امامیه<sup>۲</sup> می گویند: تقسیم خمس بر پنج قسم است؛ زیرا، سهم خدا مربوط به رسول خدا عَلَيْهِ السَّلَامُ است.<sup>۳</sup>

تنها گروهی که در میان اهل سنت گفته اند: تقسیم خمس به نظر امام مسلمین بستگی دارد، مالکیه است. این گروه ظاهر آیه را به طور کلی کنار

۱. بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع، ج ۶، ص ۱۰۲.

۲. محقق حلی در شرائع الاسلام، ج ۱، ص ۱۸۲؛ و صاحب جواهر در جلد ۱۶ جواهر الكلام، ص ۸۹ این قول را نقل نموده اند.

۳. بدایة المجتهد و نهایة المقصود، ج ۱، ص ۴۰۷؛ فتح القدیر، ج ۲، ص ۷۰۳.

گذاشته و گفته‌اند: خمس باید با اجتهاد و رأی و نظر امام مسلمین تقسیم شود. اینان معتقدند که مقداری از خمس را باید در نزدیکان پیامبر ﷺ صرف نمود و بقیه را در مصالح عمومی تقسیم کرد.<sup>۱</sup>

نتیجه آن‌که، اساس مسأله تقسیم، میان علمای عالمه پذیرفته شده است. در «مجمع البیان»<sup>۲</sup> و «کنز العرفان»<sup>۳</sup> مسأله تقسیم را به امامیه نسبت داده و می‌گویند: «إِنَّهُ مَذَهَبُ أَصْحَابِنَا».

بنابر آنچه ذکر نمودیم، روشن می‌شود که این نسبت صحیح نیست و علاوه بر امامیه، اصل مسأله تقسیم را هم اهل سنت پذیرفته‌اند.

### تکمیل مطلب

در بحث خمس نزاعی وجود دارد که آیا خمس عنوان «اشاعه» را دارد، یا به عنوان «کلی فی الذمة» است، و یا به عنوان «کلی فی المعین» است؟ مرحوم سید یزدی در عروة الوثقی قول سوم را اختیار نموده، و شرکت ارباب خمس با مالک را به صورت «کلی فی المعین» می‌داند. به این معنا که مالک می‌تواند در مالی که متعلق خمس است تصرف کند تا زمانی که به مقدار خمس باقی بماند.<sup>۴</sup>

برخی قول دوّم را که همان شرکت در مالیت است، اختیار نموده‌اند. به این معنا که در عین مال خمس وجود ندارد؛ بلکه به اندازه مالیت و ارزش یک پنجم، بین مالک و ارباب خمس اشتراک وجود دارد.

مشهور فقهاء نیز قول اوّل که شرکت به نحو اشاعه است را اختیار نموده‌اند؛ یعنی خمس در عین مال به صورت اشاعه وجود دارد، به این صورت که در هر جزئی، یک پنجم از آن مربوط به ارباب خمس است.<sup>۵</sup>

۱. الفقه المالکی الميسّر، ج ۲، ص ۷۰۳.

۲. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۸۳۵ و ۸۳۶.

۳. کنز العرفان فی فقه القرآن، ج ۱، ص ۲۴۹ - ۲۵۴.

۴.عروة الوثقی، ج ۴، ص ۲۹۸، م ۷۶.

۵. تعلییة علی العروة (آفاضیاء عراقی)، ص ۲۰۵؛ کتاب الخمس، ص ۳۳۷؛ المکاسب المحرمہ، ج ۲، ص ۲۰۷؛ سید ابوالقاسم موسوی خوئی، تعلییه شماره ۴ مسأله ۷۶، کتاب العروة، ص ۲۹۸.

باید توجه داشت که چنانچه بپذیریم آیه شریفه بر تقسیم دلالت دارد، این نزاع معنا پیدا می‌کند؛ به این صورت که سهم ذی القربی و امام علیهم السلام در اموال مردم، آیا به نحو اشاعه است، یا به نحو کلی فی المعین و یا به نحو کلی فی الذمه است؟ اما اگر معتقد شویم خمس به صورت ترتیبی و به عنوان «حق الحكومة» است، دیگر تصویر مسأله اشاعه یا کلی فی المعین مشکل است. چرا که در این صورت، نسبت به ارباب خمس، شخص معینی وجود ندارد تا با مالک به نحو اشاعه، یا مالیت و یا به نحو کلی فی المعین شریک شود؛ بلکه کسی که مالی دارد و بر حسب ضوابط به آن مال خمس تعلق گرفته باشد، این خمس به عنوان یک حق مطرح است که باید استیفا شود. البته این مطلب قابل تأمل است؛ و تفصیل آن بایستی در کتب مفصل فقهی مورد بررسی قرار گیرد. بنابراین، این مطلب که مشهور فقها در این مسأله به شرکت به نحو اشاعه قائل هستند، تأیید می‌کند که آیه شریفه در مقام تقسیم است، نه ترتیب. زمخشری در «کشاف» کلمه للہ را به «قربة إلى الله» معنا کرده و گفته است: تقسیم از الرسول شروع می‌شود.<sup>۱</sup>

این مطلب به نظر ما، هم بر خلاف ظاهر آیه است و هم بر خلاف روایاتی است که در برخی از آن‌ها آمده است: هرگاه غنیمتی را خدمت پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله و سلم می‌آوردن، حضرت قبضه‌ای را به عنوان سهم خداوند متعال برمی‌داشتند و آن را برای خصوص کعبه صرف می‌کردند.<sup>۲</sup> بنابراین، این مطلب نیز کلام درستی نیست.

### بررسی معنای «ذی القربی»

در کلمه «ذی القربی» در آیه شریفه ۴۱ سوره انفال و این‌که مقصود چه کسانی هستند، چهار احتمال وجود دارد:

۱. الكشاف عن حقائق غواص التنزيل، ج ۲، ص ۲۲۲.
۲. این روایت در جوامع حدیثی شیعه وجود ندارد؛ اما در جوامع روایی اهل سنت چنین آمده است: «عن أبي عالية الرياحي: كان رسول الله صلوات الله علیه و آله و سلم يؤتى بالغنية فيقسمها على خمسة، يكون أربعة أخماس لمن شهدها، ثم يأخذ الخمس، فيضرب بيده فيه، فيأخذ منه الذي قبض كفه، فيجعله للكعبة، وهو سهم الله...». ر.ک: عمدة القارئ، ج ۱۵، ص ۳۷؛ تحریج الأحادیث والآثار، ج ۲، ص ۳۱.

احتمال اوّل: «ذی القربی» تمام اقربای پیامبر ﷺ کسانی که با پیامبر ﷺ خویشاوندی دارند را شامل می‌شود.

احتمال دوم: «ذی القربی» فقط منسوبین به هاشم را شامل می‌شود؛ یعنی کسانی که از طرف عبدالملک به هاشم بن عبدمناف برسند.

احتمال سوم: «ذی القربی»، خصوص امام معصوم علیه السلام است.

و احتمال چهارم: «ذی القریبی»، نزدیکان کسی است که می‌خواهد خمس پردازد. در این صورت، کسی که بر عهده‌اش خمس واجب است، در مقام تقسیم، یک سهم را برای خدا، یک سهم برای رسول خدا<sup>صلی الله علیہ و آله و سلم</sup> و یک سهم برای نزدیکان خودش، و بقیه را هم برای «یتامی» و «مساکین» و «ابن السبیل» مصرف می‌کند.

## نظر فقهای امامیه در مورد «ذی القربی»

مشهور بین فقهای امامیه این است که مراد از «ذی القریبی»، امام معصوم علیه السلام است. در میان فقهاء، ابن جنید<sup>۱</sup> و شیخ صدوق در «المقنعم»<sup>۲</sup> و «من لا يحضره الفقيه»<sup>۳</sup> گفته‌اند: مقصود از «ذی القریبی» همه کسانی است که به هاشم منسوب‌اند، نه خصوص امام معصوم علیه السلام.

مرحوم علامه طباطبائي در مورد «ذى القربى» هر دو احتمال را مطرح کرده‌اند؛ هم به نزديکان پیامبر ﷺ اشاره کرده و هم گفته‌اند: روایات معتبری وجود دارد که دلالت می‌کند مراد از ذى القربى، امام معصوم علیه السلام است.<sup>۴</sup>

اگر مراد از «ذی القربی»، امام معصوم علیہ السلام باشد، نتیجه همین است که فقهاء امروزه در مقام عمل انجام می‌دهند و خمس را به دو قسمت تقسیم می‌کنند: یک قسمت را سهم امام علیہ السلام، و یک قسمت را سهم سادات قرار می‌دهند.

١. به نقل از: مختلف الشیعه، ج ٣، ص ٣٢٧.

٢. المقنع، ص ١٧١، باب الخمس.

<sup>٣</sup> من لا يحضره الفقيه، ج ٢، ص ٢٩، باب الخامس.

٤. الميزان في تفسير القرآن، ج ٩، ص ٨٩؛ «والمراد به قرابة النبي ﷺ أو خصوص أشخاص منهم على ما يفسّره الآثار القطعية».

در بررسی این مطلب و استفاده آن از آیه شریفه - با قطع نظر از روایات -  
باید گفت:

سهم خداوند متعال از برای رسول او ﷺ است، و سهم خدا و رسول - بر طبق سیاق آیه شریفه باید تمام آن به ذی القربی یعنی به امام معصوم علیه السلام برسد؛ بنابراین، امام علیه السلام دارای سه سهم است: دو سهم آن به عنوان نیابت و وراثت است، و یک سهم آن بالاصلة است. در نتیجه، نیمی از خمس به امام علیه السلام مربوط است و نیم دیگر آن به «یتامی» و «مساکین» و «ابن السبیل» می‌رسد. از دیگر سو، شواهدی وجود دارد بر این که مراد از «یتامی»، «مساکین»، و «ابن السبیل»، یتیمان، مستمندان و در راه ماندگان از نزدیکان پیامبر ﷺ - سادات - می‌باشد و در مباحث بعد به آن اشاره خواهیم نمود.

### مفرد و یا جمع بودن «ذی القربی»

نکته دیگری که در مورد کلمه «ذی القربی» در آیه شریفه وجود دارد، این است که آیا منظور از این کلمه یک نفر و آن امام معصوم علیه السلام است و یا آن که این کلمه جمع است و دلالت بر بیش از یک نفر دارد؟ در پاسخ به این سؤال باید گفت: دو احتمال وجود دارد: احتمال اول آن است که این کلمه دارای معنای مفرد باشد؛ و احتمال دوم این که کلمه «ذی القربی» اسم جنس بوده، هم بر مفرد و هم بر جمع اطلاق می‌شود. بر طبق احتمال اول، کلمه «ذی القربی» مفرد است، و جمع آن «ذوی القربی» است. بنا بر این احتمال، این کلمه دلالت می‌کند که «ذی القربی» یک نفر است، و به یقین، آن یک نفر، جز امام معصوم علیه السلام شخص دیگری نمی‌تواند باشد.

البته، واژه «ذی القربی» در آیات دیگر قرآن نیز استعمال شده، و ممکن است مقصود از آن جمع باشد؛ به عبارت دیگر «ذی القربی» در آن آیات، اسم جنس است که بر افراد زیادی قابل اطلاق است. اما مسئله مهم این است که در آن آیات شریفه قرینه وجود دارد براین که این کلمه در معنای جمع

استعمال شده است؛ لذا، اگر در موردی قرینه‌ای بر جمع بودن آن وجود نداشته باشد، باید آن را بر ظاهرش که مفرد است، حمل نماییم.

این نظریه که واژه ذی القربی مفرد بوده و منظور از آن فقط امام معصوم علیه السلام است، نظر مشهور علمای امامیه به جز ابن جنید و شیخ صدوq می‌باشد؛ شیخ صدوq و ابن جنید قائل‌اند که «ذی القربی» جمع بوده و مقصود از آن همه اقربای نسبی پیامبر صلوات الله علیہ و آله و سلم است که به هاشم منسوب‌اند.<sup>۱</sup>

مرحوم محقق حلی نیز می‌نویسد:

این لفظ مفرد است و بیش از یک نفر را دلالت ندارد و این یک نفر، انصراف به امام معصوم علیه السلام دارد و شاهد بر این انصراف، اجماع است.<sup>۲</sup>

سؤال: ممکن است سؤال شود: چه اشکال دارد کلمه «ذی القربی»، هرچند مفرد است، اما مفردی باشد که معنای جنسی از آن اراده شده است؟ همان‌گونه که کلمه «ابن السبیل» در این آیه شریفه مفرد بوده، و جمع آن «ابناء السبیل» است؛ اما بر جنس حمل می‌شود؛ و می‌گویند: مراد از «ابن السبیل» کسی است که در راه مانده است، به نحو کلی و مطلق؛ و شخص معینی مراد نیست.

پاسخ: بین عنوان «ابن السبیل» و «ذی القربی» فرق است؛ چرا که اراده مفرد در «ابن السبیل» امکان ندارد؛ زیرا، اگر خداوند از «ابن السبیل» واحد معینی را اراده می‌کرد، تکلیف قابلیت امثال را نداشت؛ چرا که خطاب در این آیه خمس، متوجه عموم مردم است و روشن است که هر کدام از گروه‌های مردم با ابن سبیل خاصی مواجه هستند. از این‌رو، به ناچار «ابن السبیل» باید بر معنای جنسی حمل شود. اما در «ذی القربی» چنین نیست؛ و می‌توان آن را بر یک نفر معین حمل کرد.

به عبارت دیگر، هم «ذی القربی» مفرد است، و هم «ابن السبیل»؛ و هر کدام در مرتبه نخست باید بر معنای مفرد حمل شوند؛ اما اگر امکان حمل بر

۱. ر.ک: مختلف الشیعه، ج ۳، ص ۳۲۷؛ و تذكرة الفقهاء، ج ۵، ص ۴۳۲.

۲. المعتبر، ج ۲، ص ۶۲۹؛ «لنا قوله تعالى (ولذی القربی) وهو لفظ مفرد فلا يتناول أكثر من الواحد فينصرف إلى الإمام، لأن القول بأن المراد واحد مع أنه غير الإمام منفي بالإجماع».



معنای مفرد نباشد، بر معنای جنسی حمل خواهد شد. در «ذی القربی» حمل بر معنای مفرد ممکن است، چرا که مقصود از آن فردی معین است و آن، وصیٰ پیامبر ﷺ - امام موصوم ﷺ - است؛ اما در «ابن السبیل»، حمل و تطبیق آن بر فرد معین، امکان ندارد.

### دیدگاه مرحوم جزايری در کلمه «ذی القربی»

مرحوم جزايری در کتاب «قلائد الدرر» - که از کتاب‌های بسیار نفیس در «آیات الأحكام» است - چنین می‌نویسد:

«وَيَوْجِهُ عَلَيْهِ إِنَّ ارَادَةَ الْوَحْدَةِ مِنْ ذِي الْقُرْبَى غَيْرُ ظَاهِرَةٌ بَلِ الظَّاهِرُ  
إِرَادَةُ الْجِنْسِ كَمَا فِي قَوْلِهِ تَعَالَى 『وَآتَ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ』 وَقَوْلُهُ:  
『وَإِيتَاءُ ذِي الْقُرْبَى』 وَنَحْوُ ذَلِكَ مِنَ الْآيَاتِ. وَالْحَقُّ أَنَّ مِثْلَ هَذَا  
اللَّفْظَ بِالنَّظَرِ إِلَى وَضْعِهِ يَكُونُ ظَاهِرًا فِي الْوَحْدَةِ وَبِالنَّظَرِ إِلَى كُثْرَةِ  
الاسْتِعْمَالِ يَكُونُ ظَاهِرًا فِي إِرَادَةِ الْجِنْسِ، فَالاعْتِمَادُ حِينَئِذٍ فِي هَذَا  
الْمَقَامِ عَلَى البَيَانِ مِنْ مَعْدَنِ التَّنْزِيلِ».

ظاهر آن است که اراده وحدت از «ذی القربی» صحیح نیست؛ و بلکه ظاهر آن است که این لفظ بر جنس دلالت دارد. [سپس در ادامه، گفته است:] ما قبول داریم «ذی القربی» به حسب وضع لغوی معنایی مفرد دارد، ولی وقتی استعمالات قرآن را بنگریم، کثرت استعمال «ذی القربی» در معنای جنس است. بنابراین، در این مورد و خصوص این آیه شریفه باید اعتماد بر کلمات اهل بیت ﷺ بنماییم که معدن قرآن و تنزیل هستند.

### مناقشه در دیدگاه مرحوم جزايری

با تتبع در آیات شریفه قرآن کریم مشخص می‌شود: کلمه «ذی القربی»، یا «ذوی القربی» و یا «قربی»، در ۱۵ آیه از آیات شریفه قرآن کریم استعمال شده است.<sup>۱</sup>

- 
۱. قلائد الدرر فی بیان الاحکام بالأشیاء، ج ۱، ص ۳۲۴ و ۳۲۵.
  ۲. سوره‌های بقره، ۱۷۷؛ نساء، ۸؛ مائدہ، ۶؛ انعام، ۱۵۲؛ اتفاق، ۴۱؛ توبه، ۱۱۳؛ نحل، ۹۰؛ اسراء، ۷؛ نور، ۲۲؛ روم، ۳۸؛ فاطر، ۱۸؛ شوری، ۲۳؛ و حشر، ۷.

در آیات شریفه «وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ»<sup>۱</sup> و «وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبَذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَى وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَ...»<sup>۲</sup> مراد از ذی القربی خصوص یک نفر نیست، و این کلمه در معنای جمعی استعمال شده است.

قرینه‌ای که دلالت می‌کند واژه «ذی القربی» در این دو مورد در معنای جمع - جنس - استعمال شده، این است که کلمات قبل و بعد این واژه در آیات شریفه هیچ کدام مفرد نیستند؛ کلمات قبل از آن «بالوالدین»، و کلمات بعد از آن «اليتامی» است.

اما همین واژه در آیه شریفه «فَيَقْسِمُنَا اللَّهُ إِنِّي ارْتَبَطْتُمْ لَا نَشْتَرِي بِهِ ثَمَنًا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى»<sup>۳</sup> در مفرد استعمال شده است.

در مباحث اصول آمده است: اگر لفظی بدون قرینه در معنایی کثرت استعمال پیدا کند، چنانچه در مورد دیگر نیز استعمال شود، بر همان معنایی حمل می‌شود که غالباً در آن معنا استعمال شده باشد.<sup>۴</sup>

اما اگر لفظی در ۱۰۰ مورد استعمال شده که در ۸۰ مورد آن با قرینه در معنایی به کار رفته است، هیچ اصولی نمی‌گوید در موارد دیگر نیز که قرینه وجود ندارد، در همان معنای غالبه استعمال می‌شود.

## نتیجه

بنابراین، بر طبق لغت و بر اساس قواعد اصولی - با قطع نظر از روایات - ، از آن جا که در آیه شریفه «لام» بر کلمات «الله»، «الرسول» و «ذی القربی» تکرار

۱. بقره، ۸۳ و چون از فرزندان اسرائیل پیمان محکم گرفتیم که جز خدا را پرستید، و به پدر و مادر، و خویشان و یتیمان و مستمندان احسان کنید...
۲. نساء، ۳۶ و خدا را بپرستید و چیزی را با او شریک مگردانید و به پدر و مادر احسان کنید و درباره خویشاوندان و یتیمان و مستمندان و همسایه خویش و همسایه بیگانه و... [نیکی کنید].
۳. مائدہ، ۱۰۶؛ پس به خدا سوگند یاد می‌کنند که ما این [حق] را به هیچ قیمتی نمی‌فروشیم، هر چند [پای] خویشاوند [درکار] باشد.
۴. ر.ک: کفاية الاصول، ص ۲۸۶.

شده است، وحدت سیاق اقتضا می‌کند «ذی القربی» نیز همانند آن دو در معنای مفرد استعمال شده باشد، نه جمع.

### «ذی القربی» در روایات

روایاتی که در این زمینه وجود دارد، بر دو دسته است. از بسیاری از روایات استفاده می‌شود مراد از «ذی القربی»، امام معصوم علیه السلام است. لیکن از پاره‌ای روایات نیز استفاده می‌شود مراد از «ذی القربی» بیش از یک نفر است، و تعبیر «قرباً» در آن‌ها ذکر شده است.<sup>۱</sup>

الف) روایات دال بر این که مراد از «ذی القربی» امام معصوم علیه السلام است

روایت اول: موثق عبدالله بن بکیر است.

«وَعَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلَيٍّ بْنِ فَضَّالَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَحَدِهِمَا عَلِيهِمُ الْكَفَرُ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لَهُ خُمُسَهُ وَلِرَسُولِ اللَّهِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ». قَالَ: خُمُسُ اللَّهِ وَخُمُسُ الرَّسُولِ لِلْإِمَامِ وَخُمُسُ ذِي الْقُرْبَى لِقَرَابَةِ الرَّسُولِ إِلَيْهِمَا وَالْيَتَامَى يَتَامَى آلِ الرَّسُولِ وَالْمَسَاكِينُ مِنْهُمْ وَأَبْنَاءُ السَّبِيلِ مِنْهُمْ فَلَا يُخْرِجُ مِنْهُمْ إِلَى غَيْرِهِمْ»<sup>۲</sup>

از امام باقر یا امام صادق علیه السلام در مورد آیه شریفه «واعلموا أنما غنمتم من شيء فأن الله خمسه ولرسول ولذی القربى واليتامى والمساكين وابن السبيل» سؤال شد. حضرت در جواب فرمودند: خمس خداوند و پیامبر او علیهم السلام به امام می‌رسد؛ و خمس ذی القربی برای نزدیکان پیامبر - امام - است؛ و منظور از «یتامی»، «مساکین» و «ابن سبیل»، یتیمان، مستمندان و در راه‌ماندگان از فرزندان رسول خدا علیهم السلام است و از آن‌ها به دیگران تجاوز نمی‌شود.

۱. تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۱۰، باب تمیز اهل الخمس و مستحقه ممن ذکر الله فی القرآن.  
۲. تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۱۰، ح ۲، وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۵۱۰، باب ۱ از ابواب قسمة الخمس، ح ۲.

پیرامون سند مرحوم شیخ طوسی به حسن بن علی بن فضّال، بحث مفصلی در قاعدة الزام بیان نمودیم، و گفتیم: در میان روات مایین مرحوم شیخ طوسی و حسن بن علی بن فضّال شخصی وجود دارد که توثیق ندارد. اما قاعده‌ای در رجال وجود دارد که مبدع آن مرحوم اردبیلی در «جامع الرواۃ» است. این قاعده که از آن به «تبديل سند» تعبیر می‌شود، مورد پذیرش برخی از بزرگان رجالی قرار گرفته است؛ ما نیز در بحث قاعدة الزام این مبنای را به صورت مبسوط مورد بررسی و دقّت قرار داده، و آن را پذیرفته‌ایم. بر اساس این قاعده، سند مرحوم شیخ طوسی به حسن بن علی بن فضّال درست می‌شود. به هر صورت، روایت، معتبر و موئّقه است.

شاهد بحث در این روایت آن است که امام علیہ السلام در توضیح آیه شریفه فرموده است: خمس «ذی القربی» برای فرابت رسول علیہ السلام است و سپس این عنوان را به امام معصوم علیہ السلام تفسیر نموده است. باید توجه داشت که بین کلمه «قربة الرسول» و کلمه حرف «واو» وجود ندارد.

روایت دوم:

**«كَلِينِيْ عَنْ عَدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَصْرِ عَنْ الرَّضَا علیہ السلام قَالَ سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ **«وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ اللَّهَ خُمُسُهُ وَلِرَسُولِ اللَّهِ وَلِذِي الْقُرْبَى»** فَقَيْلَ لَهُ: فَمَا كَانَ لِلَّهِ فَلِمَنْ هُوَ؟ فَقَالَ: لِرَسُولِ اللَّهِ علیہ السلام وَمَا كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ فَهُوَ لِلْإِمَامِ»!**

از امام رضا در مورد آیه شریفه سوره انفال «واعلموا أنما غنمتم من شيء فأن الله خمسه ولرسول ولذی القربی» سؤال شد. به آن حضرت عرض شد، آن‌چه که از برای خداوند متعال است به چه کسی می‌رسد؟ حضرت پاسخ دادند: برای رسول خدا علیہ السلام است و آن‌چه که برای رسول خداست، به امام می‌رسد.

۱. اصول الكافی، ج ۱، ص ۶۰۹، باب الفیء و الانفال و تفسیر الخمس، ج ۷؛ تهدیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۲۶، ح ۴؛ وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۵۱۲، باب ۱ از ابواب قسمة الخمس، ح ۶.



«عَدَّةٌ كَلِينِي» غالباً مشخص است و افراد موثقی هستند.

در این روایت نیز امام علی‌اَللّٰه در توضیح آیه فرموده است: مراد از «ذی القربی»، امام معصوم علی‌اَللّٰه است. به عبارت دیگر، ظاهر روایت این است که حضرت رضا علی‌اَللّٰه می‌فرماید سهم رسول خدا علی‌اَللّٰه برای امام علی‌اَللّٰه است و مقصدشان این است که امام در آیه ذکر شده است، یعنی با همان عنوان ذی القربی.

البته، ممکن است گفته شود: در قرآن کریم آیاتی داریم که ائمه علی‌اَللّٰه در مقام تطبیق، یا تفسیر و تأویل هستند و یک عنوان کلی را - که در لغت برای آن معنایی ذکر شده است - فقط بر خودشان منطبق فرموده‌اند. مثلاً کلمه «اولی الامر» را - که در لغت به کسانی گفته می‌شود که عهده‌دار اداره امور مردم و حکومتند - به وجود مبارک خودشان منحصر کرده‌اند. حال، سؤال این است که در این روایات، آیا امام علی‌اَللّٰه در مقام بیان تفسیر و تأویل آیه است، یا آن‌که حضرت در مقام بیان معنای ظاهری «ذی القربی» است؟

در پاسخ به این مطلب باید بگوئیم: ظاهر این است که این روایت‌ها در مقام بیان معنای واقعی این کلمه و این‌که «ذی القربی» به معنای «امام» است، می‌باشند؛ و چنان‌چه در مورد دیگری بر غیر از امام اطلاق شده باشد، به جهت وجود قرینه در آن مورد است.

### روایت سوم:

«كَلِينِي عَنْ عَلَيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَادَ بْنِ عِيسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ سُلَيْمَ بْنِ فَيْسَ الْهَلَالِيِّ قَالَ: خَطَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّا وَذَكَرَ خُطْبَةً طَوِيلَةً يَقُولُ فِيهَا: نَحْنُ وَاللَّهُ عَنِّي بِذِي الْقُرْبَى الَّذِينَ قَرَنَنَا اللَّهُ بِنَفْسِهِ وَبِرَسُولِهِ فَقَالَ: فَلَلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّيْلِ فِينَا خَاصَّةً، إِلَى أَنْ قَالَ: وَلَمْ يَجْعَلْ لَنَا فِي سَهْمِ الصَّدَقَةِ نَصِيبًا، أَكْرَمَ اللَّهُ رَسُولُهُ وَأَكْرَمَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ أَنْ يُطْعَمَنَا مِنْ أَوْسَاخِ النَّاسِ فَكَذَبُوا اللَّهَ وَكَذَبُوا رَسُولَهُ وَجَحَدُوا كِتَابَ اللَّهِ النَّاطِقَ بِحَقِّنَا»<sup>۱</sup>

۱. روضة الكافی، ج ۸، ص ۴۵، حدیث ۲۱؛ وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۵۱۲، باب ۱ از ابواب قسمة الحمس، ح ۷.

سلیم بن قیس هلالی می‌گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام ضمن خطبه‌ای طولانی فرمود: به خدا قسم، مقصود از «ذی القربی» در آیه خمس ما هستیم؛ و خداوند ما را قرین خود و رسولش قرار داده؛ و برای ما – «ذی القربی» – سهمی از زکات را قرار نداده است؛ خداوند رسول خود و ما اهل بیت را مورد اکرام قرار داد و ما را از اوساخ اموال مردم یعنی زکات روزی نداد. اما مردم، خداوند و رسول او را تکذیب کردند؛ و قرآن را که به حقّ ما (خمس) ناطق است، انکار نمودند.

در این روایت، امیرالمؤمنین علیه السلام قسم یاد می‌کند که مقصود از «ذی القربی» در این آیه ما هستیم و نکته مهم آن است که حضرت توجه می‌دهند به این حقیقت که ذی القربی در این آیه شریفه قرین خداوند و رسول علیه السلام قرار داده است و روشی است که همه اقرباء رسول خدا صلاحیت این امر را ندارند و فقط اوصیاء آن حضرت است که قابلیت این مرتبه مهم را دارند.

**روایت چهارم:** مرسلاه حماد بن عیسی است.

«عَلَيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنُ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَادَ بْنِ عَيْسَى، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنِ الْعَبْدِ الصَّالِحِ عَلِيِّهِ الْخُلُقُ: الْخُمُسُ مِنْ خَمْسَةِ أَشْيَاءِ... وَيُقْسَمُ بَيْنَهُمُ الْخُمُسُ عَلَى سَتَةِ أَسْهُمٍ سَهْمٌ لِلَّهِ وَسَهْمٌ لِرَسُولِ اللَّهِ وَسَهْمٌ لِذِي الْقُرْبَى وَسَهْمٌ لِلْيَتَامَى وَسَهْمٌ لِلْمَسَاكِينِ وَسَهْمٌ لِأَبْنَاءِ السَّبِيلِ؛ فَسَهْمٌ اللَّهُ وَسَهْمٌ رَسُولُ اللَّهِ لِأَوْلَى الْأَمْرِ مِنْ بَعْدِ رَسُولِ اللَّهِ وَرَاثَةً وَلَهُ ثَلَاثَةُ أَسْهُمٍ: سَهْمَانَ وَرَاثَةً وَسَهْمٌ مَقْسُومٌ لَهُ مِنَ اللَّهِ...»<sup>۱</sup>

امام کاظم علیه السلام می‌فرماید، خمس از پنج چیز است... و به ۶ سهم تقسیم می‌شود: سهمی برای خدا، سهمی برای رسول خدا علیه السلام، سهمی برای ذی القربی، سهمی برای یتیمان، سهمی برای مستمندان، و سهمی برای در راه‌ماندگان. اما سهم خدا و رسولش برای اولیای امر بعد از پیامبر علیه السلام است؛ پس برای امام سه سهم است که دو سهم از طریق ارث به او می‌رسد و یک سهم نیز که از طرف خداوند برای او معین شده است.

۱. اصول الکافی، ج ۱، ص ۶۰۵، ح ۴؛ وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۵۱۳، باب ۱ از ابواب قسمه الخمس،

هرچند این روایت مُرسَل است، اما در این روایت تصریح شده است: سه سهم به امام معصوم ع رسد، که دو سهم آن از برای خدا و رسول خدا ع است و به امام ع رسد؛ و از آن به «وراثة» تعبیر شده است و یک سهم هم ابتداءً و اصالتاً از طرف خداوند متعال برای امام معصوم ع معین گشته است. نتیجه آن‌که، از این روایات - که قریب به اتفاق فقها بر طبق آن‌ها فتوا هم داده‌اند - استفاده می‌شود: مراد از «ذی القربی»، امام معصوم ع است.

### ب) روایات دال این که مراد از «ذی القربی» اقربای پیامبرند

ابن جنید و ابن بابویه - شیخ صدوق - در تأیید نظریه خود مبنی بر این که مراد از «ذی القربی» فقط امام معصوم ع نیست و بلکه مراد، مطلق اقرباء رسول ص است، به روایاتی تمسک کرده‌اند:

روایت اول:

«مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ يَاسِنَادُه عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَارِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ قَالَ حَدَّثَنَا زَكَرِيَّاً بْنُ مَالِكٍ الْجُعْفَرِيًّا عَنْ أَبِيهِ عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ سَأَلَهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ 『وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنَمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ خُمُسُهُ وَلِرَسُولِهِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ』 فَقَالَ أَمَا خُمُسُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَلَلِرَسُولِ يَضَعُهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأَمَا خُمُسُ الرَّسُولِ فَلَأَقْارِبِهِ وَخُمُسُ ذَوِي الْقُرْبَى فَهُمْ أَقْرَبَاؤُهُ وَالْيَتَامَى يَتَامَى أَهْلَ بَيْتِهِ فَجَعَلَ هَذِهِ الْأَرْبَعَةَ أَرْبَعَةَ أَسْهُمٍ فِيهِمْ وَأَمَا الْمَسَاكِينُ وَابْنُ السَّبِيلِ فَقَدْ عَرَفْتَ أَنَا لَا نَأْكُلُ الصَّدَقَةَ وَلَا تَحْلُ لَنَا فِهِيَ لِلْمَسَاكِينِ وَابْنَاءِ السَّبِيلِ»<sup>۱</sup>

از امام صادق ع راجع به آیه شریفه «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنَمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ خُمُسُهُ وَلِرَسُولِهِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَ

۱. تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۱۰، ح ۱؛ وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۵۰۹، باب از ابواب قسمة الخمس، ح ۱.

**ابن السَّبِيل** سؤال شد. حضرت فرمودند، اما سهمی که برای خداوند متعال است به پیامبر اکرم ﷺ می‌رسد که آن را در راه خداوند صرف کند؛ و سهم پیامبر اکرم ﷺ نیز به نزدیکانش می‌رسد، و ذوی القربی نیز که برای نزدیکان پیامبر ﷺ است؛ و منظور از «یتامی» یتیمان اهل بیت است؛ پس این چهار سهم برای نزدیکان پیامبر ﷺ صرف می‌شود. اما مستمندان و در راه ماندگان، پس دانستی که ما از زکات استفاده نمی‌کنیم و زکات برای ما حلال نیست؛ پس، آن از برای مستمندان و در راه ماندگان است.

در این روایت، زکریا بن مالک جعفی نقل می‌کند که امام صادق علیه السلام «ذی القربی» را به اقربا و خویشاوندان تفسیر نموده است؛ بنابراین، از این روایت استفاده می‌شود که مراد یک نفر نیست.

#### روایت دوم:

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا عَلِيِّبْنِ الْأَنْصَارِ قَالَ: سَأَلَتْهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لَلَّهَ خُمُسَهُ وَلِرَسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى» قَالَ هُمْ قَرَابَةُ رَسُولِ اللَّهِ عَلِيِّبْنِ الْأَنْصَارِ فَسَأَلَتْهُ مِنْهُمْ أَيُّسَامَى وَالْمَسَاكِينُ وَابْنُ السَّبِيلِ؟ قَالَ: نَعَمْ»<sup>۱</sup>

محمد بن مسلم از امام باقر یا امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: از آن حضرت در مورد آیه شریفه «واعلموا أنما غنمتم من شيء فأن لله خمسه ولرسول ولذی القربی» سؤال کرد. در پاسخ فرمودند: آنها نزدیکان رسول خدا علیه السلام هستند. از حضرت پرسیدم: آیا یتیمان، مستمندان و در راه ماندگان نیز از آنها هستند؟ فرمودند: بله.

در این روایت نیز «ذی القربی» به اقربا و نزدیکان رسول خدا علیه السلام تفسیر شده است.

باید توجه داشت اگر مراد از «ذی القربی» نزدیکان و خویشاوندان پیامبر علیه السلام باشد، دیگر فرقی میان آن و «یتامی» و «مساکین» و «ابن السبیل» - که

پیش‌تر گفته شد: مراد از این سه گروه منسوبین به پیامبر ﷺ هستند – وجود ندارد. چرا که در مورد این سه گروه، اختلافی بین علمای امامیه وجود ندارد که مراد از آن‌ها اقربای پیامبرند. این مطلب، جمع بودن ذی القربی را مورد اشکال جدی قرار می‌دهد.

### جمع بین روایات

سؤالی که در اینجا وجود دارد، این است که چگونه می‌توان بین روایاتی که دلالت دارد بر این که مقصود از «ذی القربی» نزدیکان پیامبر است و روایاتی که فرموده: مراد از «ذی القربی»، امام معصوم علیهم السلام است، جمع کرد؟ پاسخ: به نظر ما، جمع این دو دسته از روایات خیلی روشن است. به این صورت که واژه «ذی القربی» در زمان امیرالمؤمنین علیهم السلام یا در مواردی که نسبت به امام معصوم علیهم السلام در زمان هر یک از آنان در نظر گرفته می‌شود، مفرد می‌آید. اما زمانی که جمع بسته می‌شود مقصود این است که این سهم از برای امام است؛ یعنی از برای امیرالمؤمنین علیهم السلام و سپس جانشین ایشان، و به همین ترتیب به ائمه بعد علیهم السلام می‌رسد.

پس، اولاً: در روایاتی که جمع بسته می‌شود، اگر لفظ «هم» به کار رفته است، مقصود از آن فقط ائمه علیهم السلام است و سایر اقربا را شامل نمی‌شود؛ علت جمع بودن ضمیر نیز به اعتبار این است که ائمه علیهم السلام متعدد هستند.  
ثانیاً: در برخی از این روایات، احتمال تقيیه وجود دارد. به عنوان مثال: در ذیل روایت زکریا بن مالک الجعفی آمده است:

﴿أَمَّا الْمَسَاكِينُ وَ أَبْنُ الْسَّيِّلِ فَقَدْ عَرَفْتَ أَنَّا لَا نَأْكُلُ الصَّدَقَةَ وَ لَا  
تَحِلُّ لَنَا فِيهِ لِلْمَسَاكِينِ وَ أَبْنَاءِ السَّيِّلِ﴾.<sup>۱</sup>

در حالی که به یقین می‌دانیم مستمندان و در راه‌ماندگان از اقربای پیامبر ﷺ نیز در این گروه داخل هستند؛ پس، ذکر این مطلب ممکن است از باب تقيیه باشد.

۱. تهذیب الأحكام، ج ۴، ص ۱۱۰، ح ۱؛ وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۵۰۹، باب ۱ از ابواب قسمة الحمس، ح ۱.

ثالثاً: در این روایات، قاعده مطلق و مقید جریان پیدا می‌کند. به این صورت که: در روایتی مانند روایت محمد بن مسلم آمده است: «**هُمْ قِرَابَةُ رَسُولِ اللهِ**»؛ و در روایات دیگر آمده: «ذی القربی» یعنی امام علیؑ.

می‌توان گفت: «قرابة رسول الله علیهم السلام» مطلق است و مقیدش امام معصوم علیهم السلام است؛ یعنی در ابتدا مانند این است که گفته شود: «علماء»، سپس مقید شود به علمای معصوم که همان امامان معصوم علیهم السلام هستند.

بنابراین، بعید نیست که قانون مطلق و مقید در این مورد جاری شود. بنابراین، روشن شد که منظور از «ذی القربی» در آیه شریفه، امام معصوم علیهم السلام است؛ و سهم خدا و رسول علاوه بر سهم خود امام علیهم السلام، نیز به امام معصوم علیهم السلام می‌رسد.

### بررسی اشکالات وارد بر نظر برگزیده در مورد «ذی القربی»

در مورد این نظریه که مراد از «ذی القربی»، هم بر حسب معنای لغوی و هم بر حسب روایات امام معصوم علیهم السلام است، دو اشکال مطرح شده که لازم است آن‌ها را مورد بررسی قرار دهیم:

اشکال اول:

اشکال اول – که به احتمال قوی مهم‌ترین اشکال است – این است که: در زمان نزول آیه شریفه، یعنی در زمان پیامبر اکرم علیهم السلام خاندان پیامبر علیهم السلام بوده‌اند، اما امیر المؤمنین علیهم السلام عنوان «امام» را نداشته، به عبارت دیگر، و شخصی به عنوان «امام» در آن زمان نبوده است. حال، چگونه کلمه «ذی القربی» را به امام معصوم علیهم السلام تفسیر نمائیم در حالی که در زمان نزول آیه چنین مصدقی وجود نداشته است؟

#### پاسخ:

اولاً: همان‌طور که در مباحث پیشین گذشت، آیات شریفه‌ای از قرآن کریم وجود دارد که در مقام اعطای ضابطه و قاعده کلیه بوده، و به عنوان قضیه حقیقیه مطرح‌اند. در قضایای حقیقیه نیز وجود موضوع و تحقیق آن در حین

نزول آیه یا هنگام تکلم لازم نیست و با قضایای خارجیه از این جهت تفاوت دارند.

در قضایای حقیقیه - به خلاف قضایای خارجی - به اصطلاح بزرگان علم اصول، موضوع مقدّرة الوجود و مفروضة الوجود است؛ و این بدان معنا است که خواه فعلاً موضوع وجود خارجی داشته باشد یا در آینده موجود شود.

به عنوان مثال، در آیه حج: «اللَّهُ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا»<sup>۱</sup> چنین نیست که بگوییم: لازم است در حین نزول آیه، فرد یا افراد مستطیع در خارج موجود باشد، بلکه شارع مقدس در مقام بیان قانون کلی شرعی است، و لزومی ندارد در حین نزول آیه، موضوع موجود و محقق باشد. بلکه اگر در سال‌های آینده نیز موضوع موجود شود، اشکالی ندارد. البته، اگر به هیچ‌وجه و در هیچ زمانی موضوع موجود نشود، دیگر انشاء چنین قانونی که هیچ زمان به فعلیت نمی‌رسد و موضوع آن فعلیت پیدا نمی‌کند، صحیح نیست.

آیه محل بحث نیز چنین است؛ بنابراین، هنگام نزول آیه شریفه لازم نیست شخصی به عنوان «امام» وجود داشته باشد، بلکه همین مقدار که بعد از رسول خدا<sup>عَلَيْهِ السَّلَامُ</sup> شخصی به عنوان وصی رسول خدا<sup>عَلَيْهِ السَّلَامُ</sup> وجود دارد، کافی است. آری، اگر تا قیامت، «ذی القربی» - که امام<sup>عَلَيْهِ السَّلَامُ</sup> است - مصدق نداشته باشد، قطعاً چنین عنوانی و با این معنا، لغو و غیر صحیح خواهد بود.

ثانیاً، همان‌گونه که ذکر شد، سهم خدا برای رسول خدا<sup>عَلَيْهِ السَّلَامُ</sup> است و سهم رسول<sup>عَلَيْهِ السَّلَامُ</sup> هم برای امام<sup>عَلَيْهِ السَّلَامُ</sup> است، اکنون نیز بیان می‌کنیم: چون خداوند متعال سهمی را برای امام<sup>عَلَيْهِ السَّلَامُ</sup> قرار داده، عکس آن نیز درست است؛ یعنی سهمی که برای امام<sup>عَلَيْهِ السَّلَامُ</sup> است، برای رسول<sup>عَلَيْهِ السَّلَامُ</sup> نیز هست، همان‌طور که در حال حضور امام<sup>عَلَيْهِ السَّلَامُ</sup> و نبودن پیامبر<sup>عَلَيْهِ السَّلَامُ</sup>، سهم پیامبر<sup>عَلَيْهِ السَّلَامُ</sup> برای امام<sup>عَلَيْهِ السَّلَامُ</sup> است، در حال نبودن امام<sup>عَلَيْهِ السَّلَامُ</sup>، سهم امام برای پیامبر<sup>عَلَيْهِ السَّلَامُ</sup> است.

بنابراین در زمان نزول آیه، پیامبر<sup>عَلَيْهِ السَّلَامُ</sup> سه قسمت از خمس را در اختیار

خودش قرار می‌داده است: یک قسمت را به عنوان آنچه برای خداوند متعال است، می‌گرفته؛ یک قسمت را به عنوان شخص مبارک خودش، و یک قسمت را نیز به عنوان امام علیؑ اخذ می‌نمودند؛ و بقیه را نیز میان «یتامی»، «مساکین» و «ابن السبیل» تقسیم می‌کردند.

اشکال دوم: بر حسب برخی از روایات، پیامبر ﷺ در عمل، سهم «ذی القربی» را میان نزدیکان خودشان تقسیم کرده‌اند. این مطلب شاهد می‌شود که مراد از «ذی القربی»، خصوص امام معصوم علیؑ نیست؟  
به عنوان نمونه: در روایت صحیحه‌ای چنین آمده است:

«عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَادَ بْنِ عِيسَى عَنْ رَبِيعَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْجَارُودَ عَنْ أَبِيهِ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيِّاً قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيِّاً إِذَا أَتَاهُ الْمَغْنُمَ أَخَذَ صَفْوَهُ وَ كَانَ ذَلِكَ لَهُ ثُمَّ يُقْسِمُ مَا بَقِيَ خَمْسَةً أَخْمَاسَ وَ يَأْخُذُ خُمُسَهُ ثُمَّ يُقْسِمُ أَرْبَعَةً أَخْمَاسَ بَيْنَ النَّاسِ الَّذِينَ قَاتَلُوا عَلَيْهِ ثُمَّ قَسَمَ الْخُمُسَ الَّذِي أَخَذَهُ خَمْسَةً أَخْمَاسَ يَأْخُذُ خُمُسَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِنَفْسِهِ ثُمَّ يُقْسِمُ الْأَرْبَعَةَ الْأَخْمَاسَ بَيْنَ ذَوِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ أَبْنَاءِ السَّبِيلِ يُعْطِي كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ جَمِيعًا».¹

در این روایت صحیحه بیان شده است: پیامبر اکرم ﷺ بعد از آن‌که «صفو غنایم» را - که عبارت است از اموال احسن و جید، مثل شمشیر خیلی خوب، و یا زره خیلی نیکو - برمی‌داشتند، بقیه را پنج قسمت می‌کردند؛ یک پنجم آن را نیز برمی‌داشتند؛ و سپس، چهار پنجم باقیمانده را میان مجاهدان تقسیم می‌کردند. آن‌گاه یک پنجم خود را پنج قسمت می‌کردند و چهار قسمت آن را میان اقربا و یتامی و مساکین و ابن سبیل تقسیم می‌کردند.

این روایت شاهد آن است که رسول خدا علیؑ سهمی را به عنوان «ذی القربی» برای امام علیؑ معین نفرموده، و بلکه آن را به «اقربا» داده‌اند. بنابراین،

۱. تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۱۲؛ وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۵۱۰، باب ۱ از ابواب قسمة الخمس، ح ۳.

خمس «ذى القربى» به امام معصوم ع اختصاص ندارد.  
 پاسخ: آنچه - با اندکى تأمل - از اين روایت به دست می آيد، اين است که پیامبر اکرم صلوات الله عليه وآله وسلام آن يك پنجمی را که به عنوان خودشان برمی داشتند پنج قسمت می کردند، يك قسمت را به عنوان سهم خداوند کنار می گذاشتند و آن را برای خودشان قرار می دادند، اما چهار قسمت دیگر را میان چهار گروه دیگر تقسیم کردند. يعني ذوى القربى، نزدیکان و یتامی و مساکین و در راه ماندگان.  
 نکته قابل توجه آن است که در زمان رسول خدا صلوات الله عليه وآله وسلام دیگر شخصی به عنوان امام معصوم ع نبوده است و لذا رسول خدا صلوات الله عليه وآله وسلام این حق را داشته است که سهم امام ع را صرف در نزدیکان خویش بنمایند.

### مراد از «یتامی»، «مساکین» و «ابن السبیل» در آیه شریفه

بحث دیگر اين است که در آیه شریفه، آيا مراد از «یتامی»، «مساکین» و «ابن السبیل» مطلق اين افراد هستند؛ يعني هر کسی که عنوان یتیم، یا مسکین و یا ابن السبیل بر او صدق کند؟ و فرقی نمی کند از اهل بیت پیامبر صلوات الله عليه وآله وسلام باشد یا نباشد؛ و یا اين که مراد، خصوص یتیمان و مساکین و ابناء السبیل از اقربا و آل رسول است؟

### نظر اهل سنت

اهل سنت می گویند: «یتامی»، «مساکین» و «ابن السبیل» مطلق است، و شامل هر یتیم، مستمند و در راه ماندهای می شود.<sup>۱</sup>

### نظر علمای امامیه

علمای امامیه قائلند: مراد، یتیمان، مستمندان، و در راه ماندگان از بنی هاشمند.<sup>۲</sup>

۱. به عنوان نمونه، ر.ک: لباب التأویل فی معانی التنزیل، ج ۲، ص ۳۱۳؛ مراح لبید لکشف معنی القرآن المجید، ج ۱، ص ۴۲۶؛ معالم التنزیل فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۲۹۴؛ التفسیر الوسيط للقرآن الكريم، ج ۶، ص ۱۰۰؛ أحکام القرآن، ج ۲، ص ۸۵۶.

۲. به عنوان نمونه: البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۷۰۰؛ التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۱۲۳؛ مجتمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۸۳۶؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۱۰۴؛ الهدایة، ص ۱۷۷؛ مختلف الشیعة، ج ۳، ص ۳۳۱؛ مجتمع الفائدة والبرهان، ج ۴، ص ۳۲۸ و ...

با توجه به بحث‌های گذشته و نظر علمای امامیه که خمس را دو قسمت می‌کنند، جواب این سؤال کاملاً روشن است. چون در آیه شریفه شش قسمت آمده است و سهم خدا و سهم رسول ﷺ برای امام است، که این سه قسمت تکلیف‌ش روشن است و سه قسمت دیگر مربوط به یتامی و مساکین و ابن سبیل است که باید با نظر ذی‌القریبی بین آن‌ها توزیع شود و نیاوردن لام فرینه‌ای است که این سه گروه باید مرتبط به ذی‌القریبی باشند، یعنی یتامی از ذی‌القریبی و مساکین از اینان و ابن سبیل از همین گروه و به عبارت دیگر، آن‌ها در عرض عنوان ذی‌القریبی نیستند، بلکه در طول این عنوان هستند، لذا مختص به بنی‌هاشم می‌شود. بنابراین، نیمی از خمس می‌شود سهم مبارک امام ؑ و نیم دیگر سهم سادات است.

### معنای «یتیم»

معنای «یتیم» در لغت، اعم از معنای آن در شرع است. زیرا، در معنای لغوی، «یتیم» به کسی گفته می‌شود که پدرش را از دست داده باشد، خواه قبل از بلوغ باشد یا بعد از بلوغ؛ حتی اگر فرد هفتاد ساله‌ای پدرش را از دست بدهد، از لحاظ لغوی به او «یتیم» گفته می‌شود.<sup>۱</sup> در لغت، از کسی که هم پدر و هم مادرش را از دست داده باشد به «لطیم» تعبیر می‌شود.<sup>۲</sup> اما از لحاظ شرع، «یتیم» کسی است که پدر خود را از دست داده و هنوز به سن بلوغ نرسیده باشد؛ و هنگامی که به سن بلوغ رسید، دیگر عنوان «یتیم» را ندارد.<sup>۳</sup>

### معنای «مسکین»

برای «فقیر» و «مسکین» فرق‌های متعددی ذکر شده است:

۱- «فقیر» نیازمندی است که زمین‌گیر شده و توانایی کار کردن ندارد. اما

۱. لسان العرب، ج ۱۲، ص ۶۴۵؛ القاموس المحيط، ج ۴، ص ۱۹۳؛ تاج‌العروض، ج ۱۷، ص ۷۷۳.

۲. تاج‌العروض، ج ۱۷، ص ۶۵۱؛ لسان‌العرب، ج ۱۲، ص ۶۴۵.

۳. المبسط، ج ۲، ص ۲۸۱؛ تحریر الأحكام، ج ۲، ص ۵۴۱؛ النیایع الفقهیة، ج ۱۵، ص ۱۸۸ و ج ۳۷.

۴. معجم الفاظ الفقه الجعفری، ص ۴۵۷.

«مسکین» - از ریشه «سكن» و «سکون» - نیازمندی است که سالم است و می‌تواند حرکت کند؛ لکن با از دست دادن توانایی و سرمایه‌اش، از حرکت بازداشته شده است.

۲- «فقیر» کسی است که بخشی از زندگی او اداره می‌شود؛ اما «مسکین» کسی است که اصلاً زندگی اش اداره نمی‌شود.

۳- «فقیر» کسی است که چیزی درخواست نمی‌کند؛ اما «مسکین» اهل درخواست است.

در آیه خمس ذکری از «فقیر» به میان نیامده، اما در آیه زکات - **إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ...**<sup>۱</sup> - عنوان «فقیر» ذکر شده است. عدم ذکر عنوان فقیر نشان‌دهنده این است که عنوان «مسکین» در اینجا - بحث خمس - هم شامل «مسکین» می‌شود و هم «فقیر» را در بر می‌گیرد. مؤید این مطلب سخنی است که از برخی نقل شده، مبنی بر آن‌که:

**الْفَقِيرُ وَالْمَسْكِينُ كَالْجَارِ وَالْمَجْرُورِ، إِذَا اجْتَمَعَا افْتَرَقا، وَإِذَا افْتَرَقا اجْتَمَعا.**<sup>۲</sup>

### معنای «ابن السبیل»

«ابن السبیل» به کسی گفته می‌شود که در راه مانده است.<sup>۳</sup>

دیدگاه علمای امامیه در مورد «يتامی»، «مساکین» و «ابن السبیل»

سؤال این است که آیا از آیه شریفه می‌توان استفاده کرد مراد از «يتامی»، «مساکین» و «ابن السبیل» بنی هاشم‌اند؟

به نظر می‌رسد که با دو دلیل می‌توان این اختصاص را اثبات نمود:

۱. توبه، ۶۰.

۲. الروضۃ البهیۃ فی شرح اللمعة الدمشقیۃ، ج ۲، ص ۴؛ کشف الغطاء عن مبهمات الشريعة الغراء، ج ۴، ص ۱۷۶؛ کتاب المکاسب، ج ۲، ص ۴۸؛ جامع المدارک، ج ۲، ص ۵۸، ج ۳، ص ۱۸.

۳. به عنوان نمونه: المبسوط، ج ۱، ص ۲۵۲؛ المھلب، ج ۱، ص ۱۶۹؛ غنیة النزوع، ص ۱۲۴؛ السرائر، ج ۱، ص ۴۵۸.

۱- محتمل است عنوان «ذی القربی» که قبل از «الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينَ وَ ابْنَ السَّبَيل» آمده و بعد از آن، حرف لام تکرار نشده است، قرینه‌ای بر این معنا باشد؛ به این صورت که یتیمان از ذی القربی، مسکینان از ذی القربی، و ابن السبیل از همین ذی القربی مراد است.

در آیه زکات «فقر» و «مساکین» به صورت مطلق ذکر شده است؛ بنابراین، بر حسب ظاهر آیه شریفه باید بتوان صدقات را به بنی‌هاشم داد، در حالی که مسلم و روشن است که نمی‌توان داد. بنابراین، باید قرینه داشته باشیم بر این که زکات را به فقیر یا مسکین هاشمی نمی‌توان پرداخت؛ و این که خداوند متعال در آیه خمس، به جای لفظ «امام»، کلمه «ذی القربی» را آورده، شاید به این جهت باشد که بنی‌هاشم، دو گروه هستند: یک گروه، کسانی که امام هستند؛ و گروه دوم، یتامی، مساکین و ابن سبیل هستند. و عنوان «ذی القربی» عنوانی است که می‌تواند برای مابعدش قرینیت داشته باشد. این مطلب - هرچند قطعیت ندارد - اما به عنوان احتمال می‌توان آن را مطرح کرد.

۲- مقایسه آیه زکات، آیه خمس و آیه انفال:

خداوند در آیه زکات می‌فرماید:

«إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤْلَفَةُ قُلُوبُهُمْ  
وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبَيلِ فَرِيضَةٌ مِّنَ اللَّهِ  
وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ»

صدقات، تنها برای نیازمندان و مسکینان و کارگزاران بر [گرداوری و تقسیم] آن، و [کسانی است که با دریافت آن] قلب‌هایشان الفت یافته، و [نیز] در [راه آزادی] بردگان، و [پرداخت بدھی] بدھکاران، و در راه [ترویج دین] خدا، و [رفع نیاز] در راه‌ماندگان است. [این] فریضه‌ای است از جانب خدا، و خدا است دانای حکیم.

شارع مقدس در این آیه شریفه «زکات» را برای این هشت گروه معین کرده، و نامی از خود خداوند به میان نیامده است.

اما در آیه خمس، می فرماید:

﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّنْ شَيْءٍ فَأَنَّ اللَّهَ خُمُسُهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبَيلِ...﴾<sup>۱</sup>

در این آیه شریفه اسم جلاله «الله» وجود دارد، این مطلب یعنی نبود کلمه «الله» در آیه زکات و بودن آن در آیه خمس نشان دهنده این است که بحث خمس، امر مالی بسیار مهمی است و بر زکات، ویژگی و امتیاز خاص دارد. زیرا، در خمس، خداوند متعال یک سهم را برای خودش قرار داده است و سپس وجود مبارک پیامبر ﷺ را بعد از ذات جلاله خویش، و بعد از آن «ذی القربی» را آورده است. در نتیجه، روشن می شود که مصرف کنندگان خمس باید از ویژگی خاصی برخوردار باشند.

این اهتمام و ویژگی در مورد مصرف کنندگان خمس قرینه‌ای است بر این که مراد از «یتامی»، مطلق افراد یتیم نیست. همچنین «مساکین»، مستمندان معمولی و متعارف نیستند؛ و خمس مربوط به گروه خاصی است. نظیر این گونه استدلال در کلمه اولی الامر در آیه شریفه -﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأَوْلَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾<sup>۲</sup> - است برخی از مفسرین از مقارنه اولی الامر با «الله و رسول» استفاده کرده‌اند که اولی الامر باستی افراد و اشخاص خاص یعنی ائمه طاهرين علیهم السلام باشند که جنبه عصمت دارند؛<sup>۳</sup> زیرا، برای وجوب اطاعت مطلق در همه امور و شؤون هیچ وجه مشترک دیگری غیر از معصوم بودن و عدم خطا و اشتباه وجود ندارد.

نکته قابل توجه آن است که همه اصناف و عنایین موجود در آیه خمس، در آیه انفال هم وجود دارد و در آن هم پنج گروه دیگر در کنار خداوند تبارک و تعالی قرار داده شده است که این خود قرینه و شاهد روشنی است که بین زکات از یک طرف و خمس و انفال از طرف دیگر، از نظر مصرف،

۱. انفال، ۴۱.

۲. نساء، ۵۹.

۳. مجتمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۱۰۰؛ تفسیر عاملی، ج ۳، ص ۱۲ و ۱۳.

تفاوت اساسی وجود دارد. در آیه خمس و انفال پنج گروه دیگر یک شرافت و برتری نسبت به سایر مردم باید داشته باشند، شرافتی که سبب می‌شود زکات بر آنها حرام، امام خمس و انفال مربوط به آنان باشد، به عبارت دیگر، گرچه در روایات وارد شده است که زکات بر بنی‌هاشم حرام است و این یک اکرامی از ناحیه خداوند متعال نسبت به آنان است و خداوند به جای زکات برای آنان خمس و انفال را قرار داده است، اما باید پذیرفت که بدون این روایات، اگر در آیه زکات دقت شود و آن را با آیه خمس و انفال مقایسه کنیم، به خوبی به این مطلب بی خواهیم برد.

در آیه انفال آمده است:

﴿مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرْبَى فَلَلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِذِي الْقُرْبَى  
وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَأَيْنَ السَّبِيلُ...﴾

آنچه را خدا از اهل آن آبادی‌ها که به عنوان فیء به رسولش برگرداند، پس برای خدا و برای رسول [خدا] و برای خویشاوندان [او]، و یتیمان و مسکینان و در راه مانده است...

ما معتقدیم «انفال» برای امام مسلمانان است؛ و در «انفال» نیز - همانند «خمس» - ویژگی و امتیازی مطرح است که در «زکات» مطرح نیست. بر اساس آنچه در آیه خمس بیان شد، «يتامی» و «مساکین» در آیه انفال نیز مانند «يتامی» و «مساکین» در آیه خمس هستند، و بر گروهی خاص با ویژگی مخصوص اطلاق می‌شود؛ و مطلق «يتامی» و «مساکین» مراد نیست.

اگر «ذی القُرْبَی» را به آن معنایی که صدوق و ابن جنید گفته‌اند، معنا کنیم و بگوییم: مراد از «ذی القُرْبَی» همه نزدیکان پیامبر است، در این صورت، ذکر «الیتامی» بعد از «ذی القُرْبَی» از قبیل عطف خاص بر عام می‌شود. اما بنا بر آنچه که مشهور از امامیه نظر داده‌اند و ما هم همان را اختیار نمودیم که ذی القربی خصوص امام معمصوم علیه السلام است، دیگر از قبیل ذکر خاص بعد از عام نخواهد بود، بلکه ذی القربی، امام معمصوم علیه السلام است و یتامی و مساکین و ابن

سبیل از خصوص بنی هاشم به عنوان گروه دوم مراد هستند. در هر دو صورت، کلمه «ذی القُرْبَی» می‌تواند قرینیت داشته باشد که «الْيَتَامَی وَالْمَسَاکِینَ وَابْنَ السَّبِيلِ» گروه خاصی هستند، نه مطلق «یتامی» و «مساکین».

### «یتامی»، «مساکین» و «ابن السبیل» در روایات

روایات متعددی داریم که در آن‌ها تصریح شده به این که مراد از «یتامی»، یتیمان خاندان رسول الله ﷺ است.

روایت اوّل: موّتّقة عبدالله بن بکیر است:

«سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلَيٍّ بْنِ فَضَالٍ عَنْ أَيِّهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَحَدِهِمَا فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى 『وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ...』 قَالَ خَمْسُ اللَّهِ لِلإِمَامِ وَخَمْسُ الرَّسُولِ لِلإِمَامِ وَخَمْسُ ذُوِّي الْقُرْبَى لِقَرَابَةِ الرَّسُولِ إِلَيْهِمْ وَالْيَتَامَى يَتَامَى آلِ الرَّسُولِ وَالْمَسَاکِينُ مِنْهُمْ وَأَبْنَاءُ السَّبِيلِ مِنْهُمْ فَلَا يَخْرُجُ مِنْهُمْ إِلَى غَيْرِهِمْ»<sup>۱</sup>

عبدالله بن بکیر از امام صادق علیه السلام و یا امام باقر علیه السلام در مورد آیه شریفه «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ...» سؤال نمود. حضرت فرمود: سهم خداوند برای امام علیه السلام است و سهم رسول علیه السلام نیز برای امام علیه السلام است و ذی القریب همان امام علیه السلام است؛ و مقصود از یتامی، این گروه از آل پیامبر ند و نیز مساکین و ابن سبیل از این‌ها مراد است و نباید سهم این‌ها به دیگران داده شود.

در این روایت: اوّلًا: ذی القریبی به امام علیه السلام تفسیر شده و گویا ابن بکیر سؤال نموده است: حال که پیامبر علیه السلام حضور ندارند، سهم خدا و رسول به چه کسی باید داده شود؟ امام علیه السلام نیز فرموده است: سهم آنان باید به امام علیه السلام داده شود. ثانیاً: از این روایت استفاده می‌شود نمی‌توان هر پولی را به یتیم هاشمی داد، هم‌چنین نمی‌توان هر پولی را به مستمند و یا ابن سبیل هاشمی داد، بلکه

۱. تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۱۰، باب ۳۶، ح ۲؛ وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۵۱۰، باب ۱ از ابواب قسمة الخمس، ح ۲.

پایید از راه خمس، نیاز آنها را تأمین کرد.

سپس در انتهای روایت به نکته مهمی اشاره شده که: «فَلَا يَخْرُجُ مِنْهُمْ إِلَى غَيْرِهِمْ»؛ یعنی خمس باید از این دایره خارج شود؛ و بلکه به همین گروههای ذکر شده اختصاص دارد.

روایت دوم:

«عَلَيْيُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَادَ بْنِ عِيسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ قَيْسَ الْهَلَالِيِّ قَالَ خَطَّبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ وَ ذَكَرَ خُطْبَةً طَوِيلَةً يَقُولُ فِيهَا: نَحْنُ وَ اللَّهُ عَنِّي بَذِي الْقُرْبَى الَّذِي قَرَنَنَا اللَّهُ بِنَفْسِهِ وَ بِرَسُولِهِ فَقَالَ تَعَالَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَلَلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِذِي الْقُرْبَى وَ الْأَيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينَ وَ ابْنِ السَّبِيلِ فِينَا خَاصَّةً إِلَى أَنْ قَالَ وَ لَمْ يَجْعَلْ لَنَا فِي سَهْمِ الصَّدَقَةِ نَصِيبًا أَكْرَمَ اللَّهُ رَسُولُهُ وَ أَكْرَمُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ أَنْ يُطْعَمُنَا مِنْ أَوْسَاخِ النَّاسِ فَكَذَّبُوا اللَّهَ وَ كَذَّبُوا رَسُولَهُ وَ حَدَّدُوا كِتَابَ اللَّهِ النَّاطِقَ بِحَقِّنَا»<sup>١</sup>

در این روایت امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: آیه شریفه سوره انفال فقط به ما اهل بیت مربوط است؛ و خداوند سهمی را در زکات برای ما قرار نداده است؛ و مخالفین ما، خدا و رسول او را تکذیب کرده و کتاب - یعنی قرآن - را که گوینده حق ماست، انکار کردهند.

از این روایت استفاده می‌شود: هرکس با دقت و انصاف در آیه خمس بنگرد، متوجه می‌شود عناوین یتامی و مساکین و ابن سییل مربوط به اهل بیت علیهم السلام است، و بین این آیه شریفه و آیه زکات، از نظر تعبیر و لسان، فرق اساسی وجود دارد.

روايت سوم:

«عَلَيْيُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشَمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادَ بْنِ عِيسَى عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنِ الْعَبْدِ الصَّالِحِ قَالَ الْخَمْسُ مِنْ خَمْسَةِ أَشْيَاءِ ... وَ

١. أصول الكافي، ج ١، ص ٥٣٩، ح ٤؛ وسائل الشيعة، ج ٩، ص ٥١٢، باب ١ از ابواب قسمة الخمس، ح ٧.



يُقسَمُ بَيْنَهُمُ الْخُمُسُ عَلَى سَتَّةِ أَسْهُمٍ سَهْمٌ لِلَّهِ وَ سَهْمٌ لِرَسُولِ اللَّهِ وَ سَهْمٌ لِذِي الْقُرْبَى وَ سَهْمٌ لِلْيَتَامَى وَ سَهْمٌ لِلْمَسَاكِينِ وَ سَهْمٌ لِأَبْنَاءِ السَّبِيلِ فَسَهْمٌ لِلَّهِ وَ سَهْمٌ لِرَسُولِ اللَّهِ الْأُولَى الْأَمْرُ مِنْ بَعْدِ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَاثَةً فَلَهُ ثَلَاثَةُ أَسْهُمٍ سَهْمَانَ وَرَاثَةً وَ سَهْمٌ مَفْسُومٌ لَهُ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُ نَصْفُ الْخُمُسِ كَمَلًا وَ نَصْفُ الْخُمُسِ الْبَاقِي بَيْنَ أَهْلِ بَيْتِهِ فَسَهْمٌ لِيَتَامَاهُمْ وَ سَهْمٌ لِمَسَاكِينِهِمْ وَ سَهْمٌ لِأَبْنَاءِ سَبِيلِهِمْ يُقسَمُ بَيْنَهُمْ عَلَى الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ مَا يَسْتَغْنُونَ بِهِ فِي سَتَّهُمْ فَإِنْ فَضَلَ عَنْهُمْ شَيْءٌ فَهُوَ لِلْوَالِي وَإِنْ عَجَزَ أَوْ نَقَصَ عَنِ اسْتِغْنَاهُمْ كَانَ عَلَى الْوَالِي أَنْ يُنْفَقَ مِنْ عِنْدِهِ بِقَدْرِ مَا يَسْتَغْنُونَ بِهِ وَ إِنَّمَا صَارَ عَلَيْهِ أَنْ يَمُونُهُمْ لِأَنَّهُ مَا فَضَلَ عَنْهُمْ وَ إِنَّمَا جَعَلَ اللَّهُ هَذَا الْخُمُسَ خَاصَّةً لَهُمْ دُونَ مَسَاكِينِ النَّاسِ وَ أَبْنَاءِ سَبِيلِهِمْ عَوْضًا لَهُمْ مِنْ صَدَقَاتِ النَّاسِ تَنْزِيهًا مِنَ اللَّهِ لَهُمْ لِقَرَابَتِهِمْ بِرَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ كَرَامَةً مِنَ اللَّهِ لَهُمْ عَنْ أَوْسَاخِ النَّاسِ فَجَعَلَ لَهُمْ خَاصَّةً مِنْ عِنْدِهِ مَا يُغْنِيهِمْ بِهِ عَنْ أَنْ يُصِيرُهُمْ فِي مَوْضِعِ الذُّلِّ وَ الْمُسْكَنَةِ وَلَا بَأْسَ بِصَدَقَاتِ بَعْضِهِمْ عَلَى بَعْضٍ وَ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ جَعَلَ اللَّهُ لَهُمُ الْخُمُسَ هُمْ قَرَابَةُ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّذِينَ ذَكَرَهُمُ اللَّهُ فَقَالَ وَأَنْذَرَ عَشِيرَاتَ الْأَقْرَبَيْنَ وَ هُمْ بَنُو عَبْدِ الْمُطَّلَبِ أَنْفَسُهُمُ الدَّكْرُ مِنْهُمْ وَ الْأَثْنَى لَيْسَ فِيهِمْ مِنْ أَهْلِ بُيُوتَاتِ قُرْيَشٍ وَ لَا مِنَ الْعَرَبِ أَحَدٌ وَ لَا فِيهِمْ وَ لَا مِنْهُمْ فِي هَذَا الْخُمُسِ مِنْ مَوَالِيهِمْ وَ قَدْ تَحَلُّ صَدَقَاتُ النَّاسِ لِمَوَالِيهِمْ وَ هُمْ وَ النَّاسُ سَوَاءٌ وَ مَنْ كَانَتْ أُمُّهُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَ أَبُوهُ مِنْ سَائِرِ قُرْيَشٍ فَإِنَّ الصَّدَقَاتَ تَحَلُّ لَهُ وَ لَيْسَ لَهُ مِنَ الْخُمُسِ شَيْءٌ لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ ادْعُوهُمْ لَا يَأْتُهُمْ<sup>۱</sup>

امام کاظم علیه السلام فرمود: خمس از پنج چیز است. سپس فرمود: خمس بر شش قسمت تقسیم می‌شود؛ یک سهم برای خداوند، و سهم دیگر برای

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۶۰۵، ح ۴؛ وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۵۱۳ و ۵۱۴، باب ۱ از ابواب قسمة الخمس، ح ۸.

رسول ﷺ، سهم سوم برای ذی القربی، سهم چهارم برای یتامی، سهم پنجم برای مساکین، و سهم ششم مال ابناء السبیل است. سهم خدا و رسول برای اولی الامر بعد از رسول است به عنوان وراثت؛ پس، برای اولی الامر سه سهم است که دو سهم وراثتی است و یک سهم، سهمی است که خدا برای او معین و مقرر نموده است؛ لذا، برای اولی الامر نصف کامل خمس است؛ و نصف دیگر، برای اهل بیت پیامبر ﷺ است که یک سهم برای یتیمان از آنان، یک سهم برای مستمندان از آنان، و سهم سوم نیز برای ابناء السبیل از آنان است که میان آنها بر حسب کتاب و سنت به مقداری که موجب بینیازی آنان در یک سال شود – (در برخی نسخه‌ها، عبارت «علی الکفاف و السعة» آمده که به نظر صحیح است؛ یعنی به تناسب کفايت و وسعت بین آنها) – بایستی تقسیم شود. سپس فرمود: خداوند این خمس را برای خصوص یتامی و مساکین و این السبیل از آل پیامبر ﷺ قرار داده و برای مساکین مردم و یتیمان غیر از آل پیامبر ﷺ قرار نداده است؛ زیرا، خمس عوض زکاتی است که برای سائرین است.

این کار به جهت تنزیه آنان از زکات بوده، و کرامتی است از ناحیه خداوند تا از اموال چرک‌آلود مردم استفاده نکنند. لذا، از ناحیه خودش مالی را برای آنان قرار داده است؛ مالی که آنان را از این که در موقعیت ضعف و فقر و ذلت قرار گیرند، حفظ می‌کند.

سپس، حضرت می‌فرماید: این گروه از آل پیامبر ﷺ همان کسانی هستند که به عنوان اقربین در آیه **(وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبَيْنَ)**<sup>۱</sup> آمده، و خصوص فرزندان عبدالطلب – اعم از مذکور و مؤنث آنان – هستند؛ و از بیوتات قریش و عرب در میان آنان نیست؛ و موالیان و دوستداران آنان نیز از این گروه محسوب نمی‌شوند؛ بلکه صدقات مردم برای موالیان آنان حلال است و موالیان و سائر مردم در این جهت یکسان‌اند و کسی که مادر او از بنی هاشم است، اما پدر او از سائر طوائف قریش است، صدقات بر او حلال است و خمس به او نمی‌رسد؛ زیرا، خداوند فرموده است: آنها را به وسیله پدرانشان بخوانید.

۱. شعراء، ۲۱۴.

این روایت گرچه از نظر سند مرسل است، اما به جهت این‌که ارسال کننده آن حماد بن عیسی است، می‌توان گفت: مرسل بودن آن به صحت روایت خدشه‌ای وارد نمی‌کند.

اما از نظر دلالت، شاید بتوان گفت: کامل‌ترین و مفصل‌ترین روایتی است که در تقسیم خمس وارد شده است؛ و در مجموع، می‌توان نکات زیر را از آن استفاده نمود:

۱- اساس خمس مربوط به خداوند است؛ اما خداوند از ناحیه خود، سهمی را برای پنج گروه دیگر قرار داده است. بنابراین، آنچه که برای پنج گروه دیگر است، در حقیقت سهم خداوند تبارک و تعالی است.

۲- سهم خدا و رسول او ﷺ به وراثت به امام معصوم علیه السلام می‌رسد؛ و بنابراین، با سهم مخصوص خود امام علیه السلام، نصف کامل خمس به امام علیه السلام می‌رسد.

۳- نصف دوم خمس به یتامی، مساکین و ابن السبیل از آل پیامبر می‌رسد. لذا، این‌که برخی احتمال داده‌اند تمام خمس مربوط به سادات است، با این روایت کاملاً ناسازگار است.

۴- مقصود از سادات در بحث خمس، کسانی هستند که از طریق پدر به عبدالملک و هاشم انتساب دارند؛ بنابراین، کسانی که از طریق مادر انتساب دارند، مشمول این حکم نیستند؛ چرا که قرآن می‌فرماید: «إِذْ عُوْهُمْ لَآبَائِهِمْ»<sup>۱</sup> یعنی ملاک در انتساب از طریق آباء و پدران است و افراد را باید به عنوان آباء آنان خواند. بنابراین، انتساب از طریق مادر کفایت نمی‌کند.

#### روایت چهارم:

«مَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنَا بَعْضُ أَصْحَابِنَا رَفَعَ الْحَدِيثَ قَالَ الْخُمُسُ مِنْ خَمْسَةِ أَشْيَاءِ... فَإِنَّمَا الْخُمُسُ فَيُقْسِمُ عَلَى سَتَّةِ سَهْمٍ سَهْمٌ لِلَّهِ وَسَهْمٌ لِلنَّبِيِّ وَسَهْمٌ لِذِي الْقُرْبَى وَسَهْمٌ لِلْيَتَامَى وَسَهْمٌ لِلْمَسَاكِينِ وَسَهْمٌ لِأَبْنَاءِ السَّبِيلِ...»

فَالنِّصْفُ لَهُ خَاصَّةٌ وَالنِّصْفُ لِلْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَأَبْنَاءِ السَّبِيلِ مِنْ  
آلِ مُحَمَّدٍ<sup>عَلَيْهِ السَّلَامُ</sup> الَّذِينَ لَا تَحْلُّ لَهُمُ الصَّدَقَةُ وَلَا الزَّكَاةُ عَوَضَهُمُ اللَّهُ  
مَكَانٌ ذَلِكَ بِالْخُمُسِ».١

در این روایت تصریح شده است نصف خمس مربوط به امام <sup>عَلَيْهِ السَّلَامُ</sup> است و نصف دیگر، به یتامی و مساکین و ابن سبیل از آل محمد <sup>عَلَيْهِ السَّلَامُ</sup> مربوط است. نتیجه این که روایات واردہ از معصومان <sup>عَلَيْهِمُ السَّلَامُ</sup> نیز به خوبی بر این مطلب دلالت دارند که مراد از «یتامی»، «مساکین» و «ابن السبیل»، بنی هاشم از این گروه‌ها هستند؛ و خمس نباید از این دایره خارج شود.

در این قسمت لازم است به پرسشی مهم پاسخ گوییم:

اگر کسی بپرسد: در زمان نزول آیه خمس، یعنی در غزوه بدر که در سال دوم هجری رخ داد، در میان اهل بیت <sup>عَلَيْهِ السَّلَامُ</sup> و نزدیکان پیامبر <sup>عَلَيْهِ السَّلَامُ</sup> یتیم، مستمند و در راه مانده‌ای وجود نداشته است برخلاف مهاجران که از این مصادیق در میان آن‌ها زیاد بوده است. با این وصف و با توجه به روایت امام صادق <sup>عَلَيْهِ السَّلَامُ</sup> که در مورد غنایم بدر فرموده‌اند:

«فَخَمْسَ رَسُولُ اللهِ<sup>عَلَيْهِ السَّلَامُ</sup> الْغَنِيمَةُ الَّتِي قَبَضَ بِخَمْسَةِ أَسْهُمٍ فَقَبَضَ  
سَهْمَ اللهِ لِنَفْسِهِ يُحْبِي بِهِ ذَكْرُهُ وَيُورَثُ بَعْدَهُ وَسَهْمًا لِقَرَابَتِهِ مِنْ  
بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلَّبِ فَانْفَذَ سَهْمًا لِأَيْتَامِ الْمُسْلِمِينَ وَسَهْمًا لِمَسَاكِينِهِمْ وَ  
سَهْمًا لِابْنِ السَّبِيلِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فِي غَيْرِ تَجَارَةٍ...».<sup>٢</sup>

چطور می‌توان پنداشت: خمس فقط اختصاص به سه گروه خاص از بنی هاشم دارد، در حالی که طبق این روایت نیز پیامبر اکرم <sup>عَلَيْهِ السَّلَامُ</sup> سهمی را از غنایم بدر به ایتمام، مساکین، و ابن السبیل از مسلمانان اختصاص داده‌اند با این شرط که حق تجارت ندارند و باید به مصرف روزانه برسانند؟

در جواب از این پرسش باید بیان نمائیم:

١. تهذیب الاحکام، ج ٤، ص ١١١، ح ٥؛ وسائل الشیعه، ج ٩، ص ٥١٤ و ٥١٥، باب ١ از ابواب قسمة الخمس، ح ٩.
٢. تحف العقول، ص ٣٤١؛ جامع أحاديث الشیعه، ج ٨، ص ٥٧٥؛ مستدرک الوسائل، ج ٧، ص ٣٠٧.

**اولاً:** در مباحث پیشین و در پاسخ به اشکال عدم وجود امام علیه السلام در زمان پیامبر علیه السلام به این مطلب اشاره شد که برخی از آیات شرife قرآن کریم به عنوان قضایای حقيقیه مطرح اند؛ و همانگونه که «مورد»، مخصوص نیست، عدم وجود آن نیز معمم نیست. یعنی، نمی توان گفت: چون در زمان نزول این آیه شرife، یتیم یا مسکینی در بنی هاشم نبوده، قرینه است بر این که بگوییم آیه عمومیت دارد! در برخی از تفاسیر آمده است هنگام نزول آیه زکات نیز مالی که متعلق زکات واقع شود وجود نداشته است؛ حال، آیا می توان گفت زکات اختصاص به گروهها و طوائف ذکر شده در قرآن ندارد؟ روشن است که جواب منفی است.

**ثانیاً** در مورد روایت مذکور، این احتمال وجود دارد که پیامبر علیه السلام از سهم خودشان مالی را به این سه گروه از مسلمانان داده باشد.

اشکال: اگر کسی در این احتمال اشکال کرده و بگوید: ظاهر آنچه در روایت آمده، این است که پیامبر علیه السلام غیر از سهم الله و سهم رسول، سهمی را مستقلابرای هر یک از ایتمام، و مساکین، و ابن السبیل از مسلمانان اختصاص داده اند. چرا که تعبیر «أَنْفَذَ سَهْمًا ...» ظهور در این دارد که این سهم غیر از سهمی است که مربوط به خود پیامبر علیه السلام بوده، و سهم مستقلی است.

پاسخ این است که: بر فرض چنین باشد، اما این روایت با روایات بسیاری که ذکر شد و دلالت داشتند که «یتمامی»، «مساکین» و «ابن السبیل» در آیه شرife به بنی هاشم اختصاص دارد، تعارض پیدا می کند. در صورت تعارض نیز آنچه را که با قرآن موافق است، اخذ نمود. آیه شرife نیز - همانگونه که پیشتر ذکر شد - با قطع نظر از روایات، ظهور در این دارد که مراد از «یتمامی»، و دو گروه دیگر همه افراد از این گروهها نیستند، بلکه خصوص بنی هاشم یتیمان بنی هاشم مقصود می باشند.

### اعتبار فقر در «یتمامی»

آنچه مسلم است این است که فقر در واژه «مسکین» نهفته و اشراب شده است. «ابن السبیل» نیز کسی است که در راه مانده و در حال فعلی او هزینه



تأمین مخارج خود تا رسیدن به محل سکونتش را ندارد لذا تا در این شرایط است، نیازمند می‌باشد؛ زمانی هم که به محل سکونتش رسید، از «ابن السبیل» بودن خارج می‌شود. اما آیا فقر در «یتامی» نیز معتبر است؟

پاسخ: در آیه شریفه خمس، دو واژه «یتامی»، و «مساکین» مستقل ذکر شده‌اند؛ حال، اگر مراد از «یتامی»، یتیمان فقیر بود، نیازی به ذکر یتیم نبود، و ذکر «مساکین» کافی بود. زیرا، «مساکین» اطلاق دارد، هم شامل یتیم می‌شود و هم غیر یتیم را در بر می‌گیرد.

پس، اگر ما باشیم و ظاهر آیه، باید گفت: در یتیم فقر معتبر نیست؛ همان‌گونه که در رسول ﷺ و امام علیؑ فقر معتبر نیست؛ علاوه آن‌که خداوند متعال نیز یک سهم از خمس را از برای خودش قرار داده است، و - العیاذ بالله - فقر در مورد خدا معنا ندارد.

خمسی که مربوط به امام علیؑ است زمانی که به فقیه منتقل می‌شود، با همان شرائط و خصوصیات به او منتقل می‌شود؛ از این‌رو، می‌توان گفت: در مصرف سهم مبارک امام علیؑ فقر معتبر نیست؛ و کسی که آنرا می‌گیرد، لازم نیست فقیر باشد. بلکه فقیه می‌تواند سهم امام علیؑ را به جهت تشویق در امور دین به شخصی بدهد که فقیر نیست و اشکالی ندارد.

البته باید توجه داشت در بحث «آیات الأحكام» بدون بررسی روایات، اجماع، و فرائن دیگر، نمی‌توان به نتیجه نهایی رسید؛ لیکن مستفاد از آیه شریفه بدون در نظر گرفتن دیگر ادله شرعی این است که در هیچ کدام از رسول، ذی القربی و یتامی، فقر لحاظ نشده است.

اما با مراجعه به کلمات فقها در این زمینه معلوم می‌شود فقهاء فقر را در یتامی معتبر دانسته‌اند. مرحوم بحرانی در «الحدائق الناصرة» آورده است:

مشهور فقهاء قائل هستند فقر در «یتامی» معتبر است.<sup>۱</sup>

مرحوم امام (رضوان الله عليه) نیز در متن تحریر فرموده‌اند:

۱. الحدائقة الناصرة في أحكام العترة الطاهرة، ج ۱۲، ص ۳۸۵؛ «فقيل باعتبار الفقر فيه [اليتيم]، والظاهر أنه هو المشهور».

## «الْأَقْوَى اعْبَارُ الْفَقْرِ فِي الْيَتَامَى».١

مرحوم سید یزدی نیز در عروة الوثقی آورده است: «وَ فِي الْيَتَامَى الْفَقْرُ»؛<sup>۲</sup> در ایتم برای گرفتن خمس، فقر شرط است. کسانی هم که در مقام شرح این کتاب بر آمده‌اند، این شرط را به مشهور نسبت داده‌اند. مرحوم محقق خوئی در مستند العروة الوثقی، کتاب الخمس فرموده است:

«كَمَا هُوَ الْمَعْرُوفُ الْمَشْهُورُ بَيْنَ الْفُقَهَاءِ».

ایشان در ادامه در مقام بیان علت این امر می‌نویسد: علت تشریع خمس، برطرف کردن نیاز بنی‌هاشم است، همان‌طور که علت تشریع زکات برای غیر بنی‌هاشم، همین امر است.<sup>۳</sup>

در مقابل این گروه از فقهاء، شیخ طوسی در کتاب «مبسوط»، و ابن ادریس در «سرائر» می‌گویند:

«وَالْيَتَامَى وَأَبْنَاءَ السَّبِيلِ مِنْهُمْ يُعْطَى هُمْ مَعَ الْفَقْرِ وَالْغِنَاءِ لَأَنَّ الظَّاهِرَ يَتَنَاهُونَ عَنْهُمْ».<sup>۴</sup>

والد محقق ما – رضوان الله عليه – در «شرح تحریر» با اشاره به این که آیه شریفه اطلاق دارد، فرموده‌اند:

«وَإِنْ كَانَ ظَاهِرُ الْآيَةِ الشَّرِيفَةِ بِاعْبَارِ عَطْفِ الْمَسَاكِينِ عَلَى الْيَتَامَى يَقْتَضِي الْمُعَايِرَةَ»؛<sup>۵</sup>  
از عطف مساکین بر یتامی در آیه شریفه استفاده می‌کنیم فقر در یتامی، معتبر نیست.

از کسانی که می‌گویند: «فقر در یتیم معتبر است»، سؤال می‌کنیم: اگر چنین

- ٦٠-    
١. تحریرالوسیله، ج ۱، ص ۳۳۴، مسأله ۳.
  ٢. العروة الوثقی، ج ۴، ص ۳۰۵.
  ٣. المستند فی شرح العروة الوثقی، موسوعة الإمام الخوئی، ج ۲۵، ص ۳۱۵؛ «کما هو المعروف المشهور بين الفقهاء وينبغى أن يكون كذلك، إذ العلة في تشرع الخمس سد حاجة بنى هاشم كالزكاة لغير بنى هاشم، فلا خمس للغنى وإن كان هاشمياً كما لا زكاة له».
  ٤. المبسوط فی فقه الامامية، ج ۱، ص ۲۶۲؛ السرائر الحاوی لتحریر الفتاوى، ج ۱، ص ۴۹۷.
  ٥. تفصیل الشريعة فی شرح تحریرالوسیله، کتاب الخمس والأنفال، ص ۲۶۱.

است، چرا خداوند در آیه شریفه، «یتامی» را از «مساکین» جدا کرده است؟ اگر پاسخ داده شود: خداوند به ایتمام از فقرای بنی‌هاشم اهتمام و توجه فراوانی دارد، لذا آن را به صورت مستقل ذکر کرده است؛ و به تعبیر دیگر؛ ذکر خاص بعد از عام است. باید گفت این پاسخ، صحیح نیست. زیرا، آیه شریفه در مقام بیان همه خصوصیات است و اگر خصوصیت فقر در یتامی، معتبر بود، خداوند متعال می‌بایست آن را ذکر می‌فرمود.

از سوی دیگر، آیه شریفه که موارد مصارف خمس را بیان می‌کند، اسمی از فقرا نبرده، و فقط «مساکین» را به عنوان یکی از موارد مصرف خمس ذکر کرده است. پیش تر نیز گفته شد: **«الْفَقِيرُ وَالْمُسْكِينُ كَالْجَارِ وَالْمَجْرُورِ، إِذَا اجْتَمَعَا افْتَرَقا وَإِذَا افْتَرَقا اجْتَمَعاً»**.<sup>۱</sup>

بنابراین، معلوم می‌شود تمام ملاک برای اخذ این سهم، «یتیم بودن» است؛ و یتیم، به عنوان یتیم، از مستحقین خمس است، خواه فقیر باشد یا غنی. نسبت به امام علی‌الله و پیامبر علی‌الله نیز - همان‌گونه که گذشت - مسأله چنین است. در واقع، می‌توان گفت: یتیم بودن ملاک برای استحقاق ملاطفت است. البته شاید کسی بگوید: مناسبت حکم و موضوع اقتضا می‌کند آن‌ها فقیر باشند؛ زیرا، به طور معمول ایتمام از کمبودهایی در زندگی بر خوردارند که باید توسط خمس بر طرف شود. اما باید توجه کرد یتیم به اقتضا سنی که دارد، بیش از بزرگترها در زندگی احساس کمبود می‌کند؛ و در مواردی هم که غنی باشد، احساس می‌کند نیازمند است. خداوند متعال نیز برای رفع این مشکل روحی و احساسی او، راهی را با پرداخت خمس باز کرده است، تا وی در کودکی شاد و با نشاط زندگی کند و دچار افسردگی نشود.

اشکال: در برخی از کتب فقهی<sup>۲</sup> آمده است: از آن جا که خمس برای رفع

۱. تفسیر آسان، ج ۶، ص ۳۱۳؛ در برخی دیگر از کتاب‌ها مانند *غناء الالباب* فی شرح منظومة الآداب، ج ۲، ص ۵۲۴ نیز آمده است: «هما كالاسم والایمان إذا اجتمعا افترقا وإذا افترقا اجتمعا ولیس سواء بالاتفاق».

٢- تهذيب الأحكام، ج ٤، ص ١٤٣، باب الزيادات، ح ٢٣؛ وسائل الشيعة، ج ٩، ص ٥٤٧، باب ٤ از ابوب قسمة الخمس، ح ١٠.

احتیاج بنی هاشم است، لذا نیازمندی آنان شرط استحقاق آن است.  
 پاسخ: درست است که در روایات داریم خمس عوض از زکات است، و  
 چون زکات بر بنی هاشم حرام است، خداوند خمس را برای آنان قرار داده  
 است، اما این مطلب دلیل نمی شود که خمس باید به فقرای از بنی هاشم داده  
 شود؛ در حالی که بدون شک و تردید پیامبر و امام علیؑ فقیر نبوده و چنین  
 شرطی در مورد آنان لحاظ نشده است.

مرحوم جزایری در کتاب «قلائد الدرر» می فرماید: ظاهر آیه این است که  
 یتیم مطلقاً چه فقیر باشد و چه غنی، استحقاق خمس دارد و تأکید می کند:  
 نفس «یتیم بودن» موضوعیت دارد.<sup>۱</sup>

### بررسی روایات دال بر عدم اعتبار فقر در یتیم

با مراجعه به روایات، اطلاق عنوان «اليتمی» در آیه شریفه و عدم اعتبار فقر  
 در یتیم استفاده می شود.

روایت اول: در «عيون الأخبار» روایتی ذکر شده است که امام رضا علیه السلام در  
 مجلسی با مأمون راجع به «يتامی» و «مساكین» صحبت نمودند. حضرت در  
 آنجا می فرمایند:

«وَسَهْمٌ ذِي الْقُرْبَىٰ قَاتِمٌ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ فِيهِمْ لِلْغَنِيِّ وَ الْفَقِيرِ مِنْهُمْ  
 لَاَنَّهُ لَا أَحَدَ أَغْنَىٰ مِنَ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَا مَنْ رَسُولُ اللهِ فَجَعَلَ  
 لِنَفْسِهِ مِنْهَا سَهْمًا وَ لِرَسُولِهِ سَهْمًا فَمَا رَضِيَهُ لِنَفْسِهِ وَ لِرَسُولِهِ  
 رَضِيَهُ لَهُمْ وَ كَذَلِكَ الْفَيْءُ مَا رَضِيَهُ مِنْهُ لِنَفْسِهِ وَ لِنَبِيِّهِ رَضِيَهُ لِذِي  
 الْقُرْبَىٰ كَمَا أَجْرَاهُمْ فِي الْغَنِيَّةِ فَبَدَأَ بِنَفْسِهِ جَلَ جَلَالَهُ ثُمَّ بِرَسُولِهِ ثُمَّ  
 بِهِمْ وَ قَرْنَ سَهْمَهُمْ بِسَهْمِ اللهِ وَ سَهْمِ رَسُولِهِ وَ كَذَلِكَ فِي الطَّاعَةِ  
 قَالَ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أَوْلَى الْأَمْرِ

۱. قلائد الدرر فی بیان آیات الأحكام بالأشر، ج ۱، ص ۳۲۷ و ۳۲۸؛ ظاهر إطلاق الآية والروايات أنه «يعتبر في [اليتم] الفقر وإلا لدخل في المساكين ولأن لا يعتبر في ذلك... وجه الدلالة أن التوفيق بانقطاع اليتم يدل على أن المناطق في الإستحقاق هو الإنصاف باليتم لغير».

مِنْكُمْ» فَبَدَا بِنَفْسِهِ ثُمَّ بِأَهْلِ بَيْتِهِ كَذَلِكَ آيَةُ الْوِلَايَةِ «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا إِذْنَنَا يُقْيِمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» فَجَعَلَ طَاعَتَهُمْ مَعَ طَاعَةِ الرَّسُولِ مَفْرُونَةً بِطَاعَتِهِ كَذَلِكَ وَلَا يَتَّهِمُ مَعَ وِلَايَةِ الرَّسُولِ مَفْرُونَةً بِطَاعَتِهِ كَمَا جَعَلَ سَهْمَهُمْ مَعَ سَهْمِ الرَّسُولِ مَفْرُونَةً بِسَهْمِهِ فِي الغَيْمَةِ وَأَفْيَءُ فَتَبَارَكَ اللَّهُ وَتَعَالَى مَا أَعْظَمَ نِعْمَتَهُ عَلَى أَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ فَلَمَّا جَاءَتْ قَصَّةُ الصَّدَقَةِ نَزَّهَ نَفْسَهُ وَرَسُولُهُ وَنَزَّهَ أَهْلَ بَيْتِهِ فَقَالَ «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْأَعْمَالِيْنَ عَلَيْهَا وَالْمُؤْلَفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيْضَةٌ مِنَ اللَّهِ» فَهَلْ تَجِدُ فِي شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ أَنَّهُ جَعَلَ عَزَّ وَجَلَّ سَهْمَهُ لِنَفْسِهِ أَوْ لِرَسُولِهِ أَوْ لِذِي الْقُرْبَى...؟

سهم ذی القربی تا روز قیامت ثابت و پابرجاست، و فرقی میان غنی و فقیر در آن نیست؛ زیرا، هیچ کس بی نیازتر از خداوند و رسول او نیست؛ در حالی که خداوند برای خودش و رسولش سهمی را قرار داده، و آن‌جهه را که برای خود و رسولش قرار داده، برای ذی القربی هم قرار داده است. و نیز در فیء، هر مقداری را که خداوند متعال برای خود و رسولش قرار داده، برای ذی القربی هم قرار داده است؛ همچنان که در خمس چنین نموده است؛ پس، از خودش شروع فرموده، سپس رسول الله ﷺ و ذی القربی را بیان نموده، و سهم ذی القربی را قرین سهم خود و رسولش قرار داد. همان‌طور که در مسأله اطاعت، تبعیت از ذی القربی را در آیه شریفه قرین تبعیت از خود و رسولش قرار داد؛ و فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَئِكُمُ الْأَمْرُ مِنْكُمْ». پس، از خودش شروع فرمود، سپس رسولش و پس از آن، اهلیت رسول را ذکر نمود. و نیز در آیه ولایت، ولایت اهلیت را همراه ولایت رسول خدا و ولایت خویش قرار داد و فرمود: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا إِذْنَنَا يُقْيِمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ».

۱. عینون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۳۷ و ۲۳۸؛ بحار الأنوار، ج ۹۳، ص ۱۹۷.

پس، باید خدای را ستایش کرد که چه نعمت بزرگی را بر اهل بیت قرار داده است.

چون قضیه زکات مطرح شد، خداوند متعال خود و رسول الله ﷺ و اهل بیت او را منزه فرمود: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤْلَفَةِ فُلُوْبِهِمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةٌ مِّنَ اللَّهِ» آیا چیزی در این آیه هست که دلالت کند خداوند سهمی را برای خود و رسول و ذی القربی قرار داده باشد؟

در این حدیث، امام رضا علیه السلام تصریح فرموده است سهم «ذی القربی» و «یتمی»، هم برای فقیر و هم برای غنی است. و ظاهر مطلب نیز آن است که امام علیه السلام این مطلب را از اطلاق آیه شریفه استفاده فرموده است و به عنوان یک مطلب تعبدی نفرموده‌اند؛ بلکه مقتضای ظاهر آیه شریفه چنین است.

روایت دوم: مرسله حمّاد بن عیسیٰ از امام کاظم علیه السلام است:

«... سَهْمُ لِيَتَامَاهُمْ وَ سَهْمُ لِمَسَاكِينِهِمْ وَ سَهْمُ لِأَبْنَاءِ سَبِيلِهِمْ يُقْسِمُ بَيْنَهُمْ عَلَى الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ مَا يَسْتَغْنُونَ بِهِ فِي سَتَّهُمْ فَإِنْ فَضَلَ عَنْهُمْ شَيْءٌ فَهُوَ لِلْوَالِي ...»<sup>۱</sup>

[در خمس] سهمی از برای یتیمان، و سهمی از برای مستمندان، و سهمی از برای در راه ماندگان از بنی‌هاشم است که بین آن‌ها بر اساس کتاب خدا و سنت تقسیم می‌شود به مقداری که نیاز آن‌ها در یک سال برآورده شود؛ پس، اگر چیزی از آن زیاد بیاید، از برای والی و حاکم است.

این روایت از نظر سند مرسله است، و از جهت متن نیز دارای اشکال است. اشکال دلالی روایت این است که چرا به «ابن السبیل» - کسی که در راه

مانده و خرجی راه ندارد - باید مؤونه سال داده شود؟

زیرا، «ابن السبیل» کسی است که یک مقدار پول لازم دارد تا به شهر خود برسد؛ هنگامی هم که به شهرش رسید، دیگر «ابن السبیل» نیست و از این عنوان خارج می‌شود.

۱. اصول الكافی، ج ۱، ص ۵۴۰، ح ۴؛ تهذیب الأحكام، ج ۴، ص ۱۲۸ و ۱۲۹، ح ۲؛ وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۵۲۰، باب ۳ از ابواب قسمة الخمس، ح ۱.

این مطلب که نمی‌توان گفت به «ابن سبیل» به اندازه مؤونه و احتیاجات یک سال داده شود، قرینه می‌شود بر این که لفظ «يُقْسِمُ» در روایت، فقط مربوط به خصوص «مساکین» است؛ یعنی به مساکین باید به اندازه نیاز و احتیاجات یک سال داده شود.

در هر صورت، فقری را که فقهاء معتبر می‌دانند، فقری نیست که شخص از مردم درخواست و سؤال کند؛ بلکه اگر کسی در اجتماع موقعیتی دارد، و اهل سؤال و درخواست از دیگران نیست، لیکن مؤونه سالش را ندارد، می‌توان خمس را به او داد.

البته اگر قید «مَا يَسْتَغْنُونَ بِهِ فِي سَتَّهُمْ» را مربوط به هر سه مورد بدانیم، نتیجه آن می‌شود که در مورد «يتامی» نیز فقر معتبر است. در این صورت، لازم است اشکال روایت در مورد «ابن سبیل» را این‌گونه توجیه کنیم که ممکن است شخصی یافت شود که بیش از یک سال در راه بماند. در این صورت، فقط مخارج یک سال را می‌توان در اختیار او قرار داد. البته این توجیه بسیار دشوار و همراه با تکلف است.

روایت سوم: این روایت نیز که مرسله است، محمد بن حسن صفار نقل می‌کند:

«فَهُوَ يُعْطِيهِمْ عَلَى قَدْرِ كَفَائِهِمْ؛<sup>۱</sup>  
خَمْسٌ بِهِ انْدَارِهِ نِيَازٌ بِهِ آنَانَ دَادَهُ مِنْ شُوَدٍ.

در این روایت، علاوه بر آن که به فقر تصریحی نشده است، عنوان «عَلَى قَدْرِ كَفَائِهِمْ» دارد، یعنی به اندازه‌ای که آنان را کفایت کند و این عنوان، اعم از مؤونه سال است. به این معنا که ممکن است یکی از بنی‌هاشم بخواهد منزلی بخرد و یا وسیله‌ای برای خود فراهم سازد؛ در این صورت، به اندازه نیاز چند سال باید به او پرداخت شود.

هم‌چنین شاید بتوان گفت: عنوان «يَسْتَغْنُونَ بِهِ فِي سَتَّهُمْ» یا «عَلَى قَدْرِ كَفَائِهِمْ» در مقام کیفیت تقسیم است که از اختیارات امام عليه السلام یا فقیه می‌باشد.

۱. تهذیب الأحكام، ج ۴، ص ۱۲۷، ح ۵؛ وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۵۲۱، باب ۳ از ابواب قسمة الخمس، ح ۲.

به عبارت دیگر، شارع مقدس در مورد این که چه مقدار از خمس باید به آنها داده شود، مقدار معینی را ذکر نکرده، و بلکه این امر در اختیار امام علیهم السلام و یا فقیه است؛ او می‌تواند به اندازه مؤونه سال، یا به اندازه کفایت به آنها پردازد.

مطلوب دیگر آن که اگر در میان روایات فقط یک ضابطه وجود داشت مبنی بر آن که به اندازه نیاز یک سال به آنها داده می‌شود، در این صورت، از روایات مفهوم‌گیری می‌شد؛ و پرداخت بیش از مؤونه سال جایز نبود؛ اما در اینجا دو ضابطه ذکر شده است: یکی عنوان «مؤونه سال» و دیگری عنوان «علیٰ قَدْرِ كَفَايَتِهِمْ» می‌باشد و عنوان دوم اعمّ از عنوان اول است. در نتیجه، می‌توان گفت: این روایات مفهوم نداشته و در مقام مفهوم نیست. البته، اگر مراد از «علیٰ قَدْرِ كَفَايَتِهِمْ» خصوص کفایت در یک سال باشد، در این صورت، این عنوان نیز مانند عنوان اول می‌شود و فرقی بین آنها نخواهد بود؛ اما این تفسیر، بر خلاف ظاهر است.

به طور کلی، هرجا در روایات، در موردی، دو یا سه ضابطه ذکر شده باشد، می‌توان استظهار کرد مفهوم وجود ندارد، و ملاک چیز دیگری است. در این بحث، کشف می‌کنیم ملاک اختیار، اراده و تصمیم امام علیهم السلام است که هرگونه مصلحت بداند، خمس را در میان سه گروه: یتیمان، مستمندان و در راه ماندگان، تقسیم کند.

به هر حال، اگر ما باشیم و آیه شریفه، به هیچ وجه از این آیه شریفه، لزوم فقر استفاده نمی‌شود؛ و بلکه آیه اطلاق دارد.

برخی گفته‌اند: اگر پدر کودک متمول باشد، نمی‌توان به آن کودک خمس

داد، همچنین است اگر پدرش فوت کند و مال فراوان از آن پدر باقی مانده

باشد؛ چرا که «الْمَالُ خَيْرٌ مِّنَ الْأَبِ». پنجه: قل: إِنَّ الْمَالَ خَيْرٌ مِّنَ الْأَبِ

به نظر می‌رسد که این مطلب، صحیح نیست، و مجرد استحسان است که

نمی‌توان آنرا در استنباط مسائل فقهی دخیل دانست.<sup>۱</sup> آنکه: وَلَا يَرْجِعُونَ

روایت چهارم: روایت ریان بن صلت از امام هشتم علیهم السلام است، که می‌فرماید:

۱. قلائد الدرر فی بیان آیات الأحكام الأخرى، ص ۳۲۸

«وَ امَا قَوْلُهُ «وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينَ» فَإِنَّ الْيَتِيمَ إِذَا انْقَطَعَ يُتْمُهُ خَرَجَ مِنَ الْفَنَائِمِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ فِيهَا نَصِيبٌ»؟

اما در مورد «وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ» در آیه شریفه، پس، همانا هرگاه، یتیمی یتیم بروطف شود، یعنی از حالت یتم خارج شود، از حکم غنائم خارج می شود؛ و سهمی از آن نخواهد داشت.

در این روایت، امام هشتم علیه السلام تمام معیار و ملاک را در یتیم «یتیم» قرار داده است؛ و اگر واقعاً مسئله فقر و بینازی هم معتبر بود، می بایست آن را بیان می فرمود؛ لیکن، امام علیه السلام چنین نکته ای را متذکر نشده اند؛ و این مسئله با ظاهر آیه شریفه نیز موافق است.

به هر حال، اگر چه مشهور فقهها قائل اند در «یتیم»، فقر معتبر است؛ اما از آیه شریفه خلاف آن استفاده می شود.

حال، در بحث فقهه باید بررسی نمائیم که آیا اجماع و یا شهرت مسلمی در این رابطه وجود دارد یا خیر؟

### آیا عدالت در «یتامی، مساکین و ابن السبیل» معتبر است؟

بر حسب ظاهر آیه شریفه، در هیچ یک از عنوانین «یتامی»، «مساکین»، و «ابن السبیل» قید عدالت ذکر نشده است.

مشهور فقهها در زکات، عدالت را معتبر دانسته و می گویند: هر چند آیه زکات اطلاق دارد، اما روایاتی به عنوان مقید آیه وجود دارد که در آنها آمده است: زکات را نمی توان به فقیر فاسق پرداخت کرد؛ لیکن در خمس چنین شرطی را معتبر ندانسته و می گویند: آیه شریفه ۴۱ سوره انفال اطلاق دارد و شامل فاسق نیز می شود.<sup>۲</sup>

مرحوم جزایری در این رابطه می نویسد:

۱. عین اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۳۷ و ۲۳۸.

۲. الرسائل العشر، ص ۳۰۰؛ جواهر الكلام، ج ۱۶، ص ۱۱۵؛ کتاب الزکاة، ص ۳۲۶؛ تحریر الأحكام الشرعية على مذهب الإمامية، ج ۱، ص ۴۹؛ المهدى بالزارع فى شرح المختصر النافع، ج ۱، ص ۵۶۵؛ رياض المسائل، ج ۵، ص ۲۶۱.

از اطلاق آیه شریفه و نیز اطلاق در روایات استفاده می‌شود که عدالت در مستحقین خمس یعنی سه گروه یتامی، مساکین و ابن سیل اعتبار ندارد و در میان روایات حدیث که آیه و یا بقیه روایات را تقيید کند را نیافتیم. علاوه بر این، دلیل دیگر بر عدم اشتراط عدالت آن است که این گروه‌ها به جهت قربت با رسول خدا<sup>علیه السلام</sup> استحقاق خمس پیدا نموده‌اند و از قبیل شریک می‌باشند. این عدم اشتراط مشهور بین فقهاء است.<sup>۱</sup>

البته ممکن است گفته شود: آیه شریفه سوره انفال در مقام بیان شرایط مستحقان خمس نیست؛ لذا، از آن، نه مسأله عدم اعتبار فقر استفاده می‌شود و نه عدم اعتبار عدالت.

اما فقهاء در چنین مواردی اطلاق آیه شریفه را اخذ نموده و معتقدند که خداوند در مقام بیان همه خصوصیات است.

علاوه آن که در اصول نیز مطرح شده است: اگر پس از صدور کلامی شک شود که آیا متکلم در مقام بیان هست یا نه؟ یک اصل عقلایی وجود دارد مبنی بر آن که: - «أَصَالَةُ كَوْنِهِ فِي مَقَامِ الْبَيَانِ» متکلم در مقام بیان است - مگر این که علم به خلاف آن حاصل شود. قطع به این مطلب که متکلم در مقام بیان است نیز لازم نمی‌باشد؛ بلکه اگر کلام متکلم ظهور داشته باشد که وی در صدد بیان همه خصوصیات حکم و موضوع است، کفايت می‌کند و اگر کسی در این مورد قطع و علم را لازم بداند، باب استدلال به اطلاق مسدود می‌شود.

بنابراین، در این آیات شریفه قرآن کریم، مثل «أَحَلَ اللّٰهُ الْأَبْيَعَ»،<sup>۲</sup> «أَوْفُوا  
بِالْعُهُودَ»،<sup>۳</sup> و «تَجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ»،<sup>۴</sup> در هر موردی که بخواهیم به اطلاق تمسک کنیم، «أَصَالَةُ كَوْنِهِ فِي مَقَامِ الْبَيَانِ» موجود است. فقط در مواردی که یقین داریم متکلم در مقام بیان نیست، باید از این اصل خارج شویم. در این آیه شریفه نیز

۱. قلائد الدرر في بيان آيات الأحكام بالأثر، ج ۱، ص ۳۲۸؛ (السادسة: ظاهر إطلاق الآية والروايات  
أنه لا يشترط العدالة في المستحق، ولم نعثر على ما يكون مقيداً لذلك، ولأنه يستحق بالقراءة هذا  
النصيب فهو من قبيل التshireek، وهذا هو المشهور بين الأصحاب...).

۲. بقره، ۲۷۵.

۳. مائده، ۱.

۴. نساء، ۲۹.

چنین علمی نداریم. زیرا، خداوند اگر یتیم فقیر را اراده کرده بود، می‌فرمود: پیامای از فقراء، یا اگر عادل را اراده کرده بود، قید عدالت را می‌آورد. همین‌که این قیود نیامده، خود، دلیل است بر اطلاق.

نتیجه این‌که در مورد خمس، قرینه‌ای بر اعتبار عدالت در مستحقین زکات وجود ندارد و آیه شریفه نیز اطلاق دارد. مشهور فقهاء نیز عدالت را در مستحقین خمس شرط نمی‌دانند.

### آیا ایمان و شیعه بودن در مستحقین خمس معتبر است؟

مراد از «ایمان» در اصطلاح فقه، «شیعه اثنا عشری بودن» است.<sup>۱</sup> آیا خمس در صورتی بین اصناف سه‌گانه – یتیمان، مستمندان و در راه ماندگان – تقسیم می‌شود که همه شیعه اثنا عشری باشند، یا این‌که خمس، حقی است که خداوند به صورت مطلق برای بنی‌هاشم قرار داده است خواه ایمان داشته باشند، یا نداشته باشند؟

با مراجعه به کلمات فقهاء، معلوم می‌گردد اکثر فقهاء قائل به اعتبار ایمان در مستحقین خمس هستند – هرچند که عدالت را شرط نمی‌دانند – .<sup>۲</sup> فقهاء برای این ادعا، در مجموع، به پنج دلیل استدلال کرده‌اند؛ که در ادامه به صورت گذرا به این ادله اشاره می‌کنیم

### ادله پنج‌گانه فقهاء در اشتراط ایمان

پنج دلیل که فقهاء برای اثبات ایمان در مستحقین خمس بیان کرده‌اند، عبارت است از:

- ۱- اجماع؛
- ۲- قاعدة اشتغال؛
- ۳- روایت کرامت؛
- ۴- عوض بودن خمس از زکات؛
- ۵- روایات وارده در باب زکات.

۱. مصباح الفقامة، ج ۱، ص ۵۰۳ و ج ۳، ص ۳۵۰.

۲. به عنوان نمونه: متنهی المطلب فی تحقیق المذهب، ج ۸، ص ۵۶۵؛ غایة المرام فی شرح شرائع الاسلام، ج ۱، ص ۲۹۹؛ ذخیرۃ المعاد فی شرح الارشاد، ج ۲، ص ۴۸۸؛ الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة، ج ۱۲، ص ۳۸۹؛ مصابیح الظلام، ج ۱۱، ص ۷۱؛ تحریر الوسیلة، ج ۱، ص ۳۶۵ م ۲.



## دلیل اول: اجماع

اولین دلیلی که فقهاء به آن استدلال کرده‌اند، این است که در میان علماء، اجماع وجود دارد بر این‌که مستحق خمس باید مؤمن باشد.<sup>۱</sup>

پاسخ: اجماع مذکور محتمل المدرک است؛ و ادلهٔ دیگر مدرک این اجماع است. لذا، اجماع مذکور از اعتبار ساقط است.

این جواب بر طبق نظر اکثر معاصرین از فقهاء است که اجماع مدرکی را معتبر نمی‌دانند، اما ما در مباحث اصول، این نظریه را مورد اشکال و مناقشه قرار داده‌ایم.

## دلیل دوم: أصل الشغل

گفته‌اند: اگر شک کنیم آیا پرداخت خمس به غیر مؤمن، موجب برائت ذمّه می‌شود یا خیر؟ به قاعده اشتغال تمسک می‌کنیم. أصل الشغل می‌گوید: باید به موردي که به طور یقینی باعث برائت ذمّه می‌شود – یعنی شخص مؤمن – خمس را پرداخت کرد.<sup>۲</sup>

پاسخ دلیل دوم: در مقابل کسانی که به «أصل الشغل» تمسک می‌کنند، اطلاق آیه شریفه محکم است؛ یعنی با وجود اطلاق، دیگر مجالی برای تمسک به اصل عملی اشتغال نیست.

در آیه شریفه – «إِنَّمَا يَنْهَاكُمْ عَنِ الْمَسَاكِينِ وَابْنَ السَّبِيلِ» – برای سه گروه یتیمان، مستمندان و در راه ماندگان، ایمان قید نشده است؛ الف و لام نیز الف و لام عهد نیست؛ لذا، آیه شریفه اطلاق دارد، مؤمن و غیر مؤمن از این گروه‌ها را در بر می‌گیرد.

«أصل الشغل» یک اصل عملی است، اما «أصل الشغل» یک اصل لفظی عقلایی است. در موردي که اصل لفظی عقلایی وجود دارد، نوبت به «أصل الشغل» نمی‌رسد. و اگر کسی ادعا کند با توجه به مذاق شرع، این

۱. غنية النزوع، ص ۱۳۰؛ جواهر الكلام، ج ۱۶، ص ۱۱۵.  
۲. همان.

اطلاق به مؤمنین انصراف دارد و غیر مؤمنین را شامل نمی شود. در جواب می گوئیم: چنین انصرافی قابل قبول نیست؛ زیرا، هیچ منشأ و علتی برای آن وجود ندارد.

### دلیل سوم: روایت کرامت

در این دلیل گفته اند: «الْخَمْسُ كَرَامَةٌ وَمَوَدَّةٌ، لَا يَسْتَحْقُهَا غَيْرُ الْمُؤْمِنِ»؛<sup>۱</sup> خمس یک کرامت و مودتی است که غیر از شیعه اثنی عشری دیگری استحقاق آن را ندارد. در برخی روایات از امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل شده است که حضرت فرمودند:

«نَحْنُ وَاللَّهُ عَنِّي بَذِي الْقُرْبَى الَّذِي قَرَنَنَا اللَّهُ بِنَفْسِهِ وَبِرَسُولِهِ ﷺ  
فَقَالَ تَعَالَى فَلَلَهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَ  
ابْنِ السَّبِيلِ فِيمَا خَاصَّةً [إِلَى أَنْ قَالَ]: وَلَمْ يَجْعَلْ لَنَا فِي سَهْمِ الصَّدَقةِ  
نَصِيبًا أَكْرَمَ اللَّهُ رَسُولُهُ ﷺ وَأَكْرَمَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ أَنْ يُطْعَمَنَا مِنَ  
أَوْسَاخِ النَّاسِ فَكَذَّبُوا اللَّهَ وَكَذَّبُوا رَسُولَهُ وَجَحَدُوا كِتَابَ اللَّهِ  
النَّاطِقَ بِحَقِّنَا»؛<sup>۲</sup>

به خدا قسم، مقصود از ذی القربی که در آیه خمس - «فَلَلَهِ وَلِرَسُولِهِ وَ  
لِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ» - در کنار خدا و  
رسول قرار داده شده است ما هستیم. و خداوند سهمی برای ما در زکات  
قرار نداده است. خداوند رسول خویش و ما اهل بیت را اکرام نموده و از  
او ساخ مردم نصیب ما نفرمود. پس، دشمنان ما، خدا و رسول را تکذیب  
کرده، و قرآن کریم را که به حق ما گویا است، انکار نمودند.

اگر خمس به عنوان کرامت، بزرگی و تکریم است، نباید آن را به غیر  
مؤمن داد؛ چرا که او استحقاق کرامت و بزرگی ندارد.

پاسخ: عنوان «کرامت» نمی تواند به عنوان ملاک در تقسیم خمس مطرح  
باشد. چرا که اگر به عنوان ملاک مطرح باشد، باید گفت: به فاسق نیز

۱. جامع المدارک، ج ۲، ص ۱۳۲؛ «أَنَّ الْخَمْسَ إِكْرَامٌ مِّنَ اللَّهِ تَعَالَى لِبْنَى هَاشِمٍ وَغَيْرِ الْمُؤْمِنِ لَا  
يَسْتَحْقُقُ الْإِكْرَامُ»؛ جواهر الكلام، ج ۱۶، ص ۱۱۵؛ کتاب الخمس، ص ۵۹۷.

۲. روضة الكافی، ج ۸، ص ۴۵، ح ۲۱.

نمی‌توان خمس داد؛ چون فاسق نیز استحقاق تکریم ندارد؛ در حالی که خمس را می‌توان به فاسق پرداخت کرد. البته فقهاء، سیندی را که به فسق تجاهر می‌کند، استثنای کرده‌اند و فرموده‌اند که نمی‌توان به او خمس داد.<sup>۱</sup> بنابراین، کرامت که یکی از حکمت‌های خمس و یا یکی از غاییات است، نمی‌تواند ملاک برای حکم باشد.

در فقه، برخی عناوین وجود دارند که گاه به عنوان یک غایت مطرح هستند، اما ملاک برای حکم نیستند. به عنوان مثال، در مورد نماز می‌گوییم: «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ»<sup>۲</sup> به عنوان غایت است، و چنین نیست که گفته شود: چون بسیاری از نمازها این اثر را ندارد، بنابراین، آن‌ها صحیح و واجب نیستند.

#### دلیل چهارم: عوض بودن خمس از زکات

در این دلیل گفته شده است: خمس عوض از زکات است، و در زکات، اشتراط ایمان در فقیری که زکات را اخذ می‌کند، ثابت است؛ بنابراین، در خمس نیز باید ایمان معتبر باشد.<sup>۳</sup>

به تقریر دیگر، خمس برای همان عده‌ای که زکات برای آن‌ها قرار داده شده، ولی به جهت کرامت محروم شده‌اند، جعل شده است؛ و آن گروه اهل ایمان هستند.

پاسخ: درست است که در روایات آمده: چون خداوند بنی‌هاشم را از زکات محروم کرد، خمس را برایشان قرار داده است؛ اما این بدان معنا نیست که همه شرایط زکات باید در خمس وجود داشته باشد. بر همین اساس، فقهاء

۱. اگر گفته شود چنانچه تجاهر به فسق استثنای شده باشد، به قیاس اولویت می‌توان غیر مؤمن را نیز استثنای کرد. در جواب می‌گوییم: چنین اولویتی ممنوع است و قطع به آن وجود ندارد.

.۴۵ عنکبوت.

۲. مفاتیح الشرائع، ج ۱، ص ۲۲۸؛ الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة، ج ۱۲، ص ۳۸۹؛ مصایب الظلام، ج ۱۱، ص ۷۱؛ مسائل الأفهام، ج ۱، ص ۴۷۳؛ جواهر الكلام، ج ۱۶، ص ۱۱۵، تفصیل الشريعة في شرح تحریر الوسیلة، کتاب الخمس والأنفال، ص ۲۵۸.

عدالت را در باب زکات معتبر می‌دانند، اما آن را در مستحقین خمس معتبر نمی‌دانند. پس، این مطلب کلیت ندارد.

### دلیل پنجم: روایات واردہ در باب زکات

۱) در روایتی از امام رضا علیه السلام در باب زکات چنین آمده است:

«... إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ حَرَمَ أَمْوَالَنَا وَأَمْوَالَ شَيَعَتَنَا عَلَى عَدُوِّنَا»؛<sup>۱</sup>  
پس، همانا خداوند متعال اموال ما و شیعیانمان را بر دشمنانمان حرام گردانیده است.

هرچند این روایت در باب زکات و مستحقان زکات وارد شده است، اما عمومیت دارد و شامل خمس نیز می‌شود. براساس این روایت، خمس که سهم امام علیه السلام است را به «عدو» - کسی که شیعه اثنا عشری نیست - نمی‌توان داد و بر او حرام است.<sup>۲</sup>

پاسخ: اشکال اوّل این روایت آن است که از جهت سند ضعیف است. اشکال دوم، اشکال محتوایی است. چرا که بحث ما در عدم جواز پرداخت خمس به «عدو» - کسی که با اهل بیت علیه السلام دشمنی دارد - نیست؛ زیرا، در این مطلب کسی تردید ندارد. بلکه سؤال و بحث در این مسأله است که آیا به شخصی که ولایت ائمه طاهرين علیهم السلام را در دل ندارد - شیعه اثنا عشری نیست - و با اهل بیت علیهم السلام نیز دشمنی ندارد، می‌توان خمس داد یا خیر؟

در این روایت نیز کلمه «عدو» استعمال شده است، نه «مخالف»؛ و عنوان عداوت خارج از محل نزاع است؛ محل بحث و نزاع، مطلق مخالف است. مؤید این مطلب، آن است که یکی از مصارف زکات «مؤلفة قلوبهم» است که به یقین از مخالفین هستند؛ و برای تأليف قلوب، زکات به آنان داده می‌شود. البته، این احتمال وجود دارد که گرچه در این روایت، کلمه «عدو»

۱. تهذیب الأحكام، ج ۴، ص ۴۸، ح ۱۰؛ وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۲۲۴، باب ۵ از ابواب المستحقین للزکاة، ح ۸.

۲. مستمسک العروة الوثقی، ج ۹، ص ۵۷۰؛ فقه الصادق علیه السلام، ج ۷، ص ۵۱۶؛ مستند الشیعه فی أحكام الشريعة، ج ۱۰، ص ۱۰۴.



استعمال شده، و «عدو» در لغت به معنای «دشمن» است، اما می‌توان ادعای کرد که در اصطلاح روایات، بر کسی که امامت را قبول ندارد، عنوان «مخالف» اطلاق می‌شود؛ بنابراین، واژه «عدو» در روایات، غیر از عدو لغوی است؛ و مراد از آن «مطلق المخالف» است؛ خواه به حسب لغوی، دشمنی هم داشته باشد یا نداشته باشد.

بنابراین، به نظر می‌رسد اشکال محتوایی این روایت تمام نیست؛ و می‌توان «عدو» را به «مطلق المخالف» معنا نمود؛ اما از نظر سند، روایت دچار اشکال است.

۲) روایت دیگر، مرسله حماد بن عیسی است.

«عَنِ الْكَاظِمِ ... إِنَّمَا جَعَلَ اللَّهُ هَذَا الْخَمْسَ خَاصَّةً لَهُمْ دُونَ مَسَاكِينِ النَّاسِ وَأَبْنَاءِ سَبِيلِهِمْ عَوَاضًا لَهُمْ مِنْ صَدَقَاتِ النَّاسِ تَنْزِيهًا مِنَ اللَّهِ لَهُمْ لِقَابَتِهِمْ بِرَسُولِ اللَّهِ وَكَرَامَةً مِنَ اللَّهِ لَهُمْ عَنْ أَوْسَاخِ النَّاسِ فَجَعَلَ لَهُمْ خَاصَّةً مِنْ عِنْدِهِ مَا يُعْنِيهِمْ بِهِ عَنْ أَنْ يُصِيرَهُمْ فِي مَوْضِعِ الذُّلِّ وَالْمَسْكَنَةِ...»<sup>۱</sup>

امام کاظم علیه السلام می‌فرماید: ... همانا خداوند سهم خمس را ویژه خاندان پیغمبر اکرم علیه السلام قرار داده است و به مستمندان و در راه ماندگان دیگر مردم نداده، تا به جای صدقه‌ها (زکات واجب) مردم باشد (که بر سادات حرام گردیده) و این که خدا ایشان را به واسطه قربانی شان با پیغمبر علیه السلام منزه کند و از چرک اموال مردم ارجمندشان دارد؛ لذا، مال مخصوصی را از جانب خود به مقدار بی‌نیازی شان مقرر فرمود تا در معرض خواری و درویشی قرار نگیرند...

۰۹. برخی خواسته‌اند از تعبیر «فَجَعَلَ لَهُمْ» استفاده کنند خمس را نمی‌توان به پیش از اتفاق غیر مؤمن داد.<sup>۲</sup>

هرچند این روایت مرسله است، اما چون ارسال‌کننده آن حماد - که از اصحاب اجماع است - می‌باشد، ارسالش ضرری نمی‌زند؛ لیکن انصاف آن

۱. اصول الکافی، ج ۱، ص ۵۴۰، ح ۴؛ وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۵۱۳، باب ۱ ابواب قسمة الخمس،

۲. ر.ک: الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة، ج ۱۲، ص ۳۸۹؛ جواهر الكلام، ج ۱۶، ص ۱۱۵.

است که این تعابیر نیز همانند دلیل سوم است که پاسخ آن بیان شد.  
نتیجه این می‌شود که دلایل پنج گانه مذکور، ضعیف و قابل مناقشه است.  
لذا، اگر ما باشیم و استدلال به ظاهر آیه شریفه، قید ایمان، در مستحقین  
خمس شرط نیست؛ مگر آنکه همانند مسأله فقر، بگوییم در مورد اینکه  
شخص گیرنده خمس بایستی مؤمن باشد، اجماع وجود دارد؛ و بعيد نیست  
در مسأله ایمان، اجماع وجود داشته باشد.



## کیفیت تقسیم خمس

### بررسی بسط، تسویه و استیعاب مصرف خمس در میان مستحقان

مسئله دیگری که در بحث خمس باید بررسی شود، این نکته است که خمس در میان مستحقین و گروههای سه‌گانه به چه صورتی تقسیم می‌شود؟ آیا از آیه شریفه به دست می‌آید نصف خمس - سهم سادات - را نمی‌توان به یکی از گروههای سه‌گانه داد و بلکه بایستی به سه قسمت تقسیم شود؛ و سهم هر کدام از یتیمان، مستمندان و در راه‌ماندگان را پرداخت نمود؟ و علاوه بر وجوب بسط میان این سه گروه، آیا تشریک و تسویه هم لازم است؟ یعنی آیا خمس باید به سه قسمت مساوی تقسیم شود و به هیچ یک از اصناف سه‌گانه بیشتر از دیگری داده نشود؟

پاسخ: نسبت به نیمی از خمس که سهم خدا، رسول خدا<sup>علیه السلام</sup> و امام<sup>علیه السلام</sup> است و در اختیار امام<sup>علیه السلام</sup> قرار می‌گیرد - و یا در زمان غیبت امام<sup>علیه السلام</sup>، در اختیار فقیه جامع الشرایط قرار می‌گیرد - بحثی نیست. اما در نصف دیگر، یعنی سهم سادات، برخی گفته‌اند: حرف «لام» که در آیه شریفه بر کلمات «الله»، «رسول»، «ذی القربی» داخل شده است، به سبب حرف عطف واو بر واژه‌های «یتامی»، «مساکین»، و «ابن السیل» نیز داخل می‌شود. این «لام» ملکیت است، به این معنا که هر یک از طوایف سه‌گانه مالک سهم خویش از خمس

می‌شوند؛ حرف عطف «واو» نیز اقتضای تشریک دارد؛ بنابراین، نصف دیگر خمس - سهم سادات - را باید به سه قسمت مساوی تقسیم کرد و بین مالکین آن تقسیم نمود.

طبق این بیان، از آیه شریفه استفاده می‌شود تمام سهم سادات را نمی‌توان به یکی از سه گروه یتیمان، مستمندان و در راه ماندگان داد؛ بلکه سهم سادات باید به هر سه گروه داده شود؛ و از طرف دیگر، نسبت‌ها نیز باید مساوی باشند؛ بنابراین، از ظاهر آیه شریفه، بسط و تسویه استفاده می‌شود.

اشکال این پاسخ: در مقام اشکال ممکن است گفته شود «لام» جاره در این آیه شریفه، «لام» ملکیت نیست؛ بلکه «لام» اختصاص است.

در کتاب‌های ادبیات عرب، برای «لام» معانی زیادی ذکر شده است، یکی از آن‌ها ملکیت است، که غالباً این کلمه در آن معنا به کار می‌رود؛ مانند لام جاره در آیه شریفه **«لَمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ**<sup>۱</sup> که به معنای ملکیت است. اما در کنار «لام» ملکیت، «لام» اختصاص نیز وجود دارد؛ مثلاً در آیه شریفه **«الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ**<sup>۲</sup>، لام جاره به معنای اختصاص است؛ به این معنا که بهشت به تقوایشگان اختصاص دارد، نه این که تقوایشگان مالک بهشت هستند.

علاوه بر معنای ملکیت و اختصاص، لام جاره به معنای استحقاق نیز می‌آید به عنوان مثال، در آیه شریفه **«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ**<sup>۳</sup>، نمی‌توان لام را به معنای ملکیت گرفت و گفت ستایش ملک خدا است؛ به معنای اختصاص هم نیست؛ زیرا اختصاص در فرضی معنی دارد که دیگران هم صلاحیت این امر را داشته باشند و متکلم بخواهد اختصاص به مصدق خاصی را اراده نماید، حالی که روشن است غیر از خداوند متعال هیچ موجود دیگری صلاحیت حمد و ستایش را ندارد. از این رو، باید لام را به ساتحقاق تفسیر نماییم، یعنی فقط خداوند متعال است که استحقاق ستایش دارد.

۱. بقره، ۱۱۶.

۲. شعرا، ۹۰.

۳. حمد، ۱.

از بعضی از متون ادبی استفاده می‌شود: وضع اولیه «لام» برای اختصاص است؛ و ملکیت و معانی دیگری که برای آن ذکر کرده‌اند، در مراتب بعدی هستند.<sup>۱</sup>

اگر در آیه شریفه محل بحث، «لام» برای اختصاص باشد، بدین معنا است که خمس مختص به گروه‌های مذکور در آیه شریفه است و از آن‌ها نباید خارج شود. لذا، اگر کسی می‌خواهد خمس را به مصرف برساند، باید آن را به خدا، رسول ﷺ، امام علیؑ، یتیمان، مساکین، و ابن سبیل بدهد. در این صورت، از آیه شریفه، بسط و تسویه استفاده نمی‌شود؛ بلکه خمس به دو قسمت تقسیم می‌شود؛ نیم سهم امام علیؑ و نیم دیگر سهم سادات است.

در برخی از روایات هم آمده است:

«فَلَا يَخْرُجُ [الْخَمْسُ] مِنْهُمْ إِلَى غَيْرِهِمْ»<sup>۲</sup>.

پس خمس از میان آنان به سوی غیر ایشان خارج نمی‌شود.

از این روایت به خوبی مسأله اختصاص فهمیده می‌شود؛ چرا که روایت دلالت دارد خمس نباید از میان طوائف شش‌گانه خارج شود.

دیدگاه فقها در مورد وجوب بسط و عدم آن

مشهور فقها نیز به عدم وجوب بسط قائل هستند.

صاحب جواهر از کتاب «مدارک» و «ذخیره» عدم مخالفت فقها را نقل می‌کند. و از کتاب «متنه المطلب» علامه نقل می‌کند که اجماع و اتفاق فقها بر عدم وجوب بسط است.<sup>۳</sup>

### عدم وجود قرینه بر معنای ملکیت حرف لام

چه بسا بتوان گفت: چون «لام» در ابتدای آیه شریفه بر کلمه «الله» داخل شده، و ملکیت در مورد خداوند معنا ندارد، قرینه می‌شود برای این‌که در مورد رسول اکرم ﷺ نیز ملکیت مراد نباشد، بلکه یا استحقاق است و یا اختصاص؛

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

۱. ر.ک: معنی الباب، ج ۱، ص ۲۷۵.

۲. تهذیب الأحكام، ج ۴، ص ۱۱۰؛ وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۵۱۰، باب ۱ از ابواب قسمة الخمس، ح ۲.

۳. جواهر الكلام فی شرائع الإسلام، ج ۶، ص ۱۰۳.

و همین مطلب در مورد ذی القربی و گروه سه‌گانه از سادات جریان دارد.  
اشکال: در مورد خداوند قرینه داریم که «لام» ملکیت معنا ندارد؛ بنابراین، در آنجا نمی‌توان لام را به معنای ملکیت گرفت؛ اما در مورد رسول اکرم ﷺ و ذی القربی ﷺ بر اساس اصل و استعمال اولی این لفظ از معنای «لام»، باید ملکیت اراده شود.

از این اشکال می‌توان سه پاسخ ذکر کرد:

پاسخ اول: این بیان متفرع بر آن است که معنای حقيقی «لام» تملیک باشد. لیکن، نه تنها چنین اصلی نداریم، بلکه اگر به کتب ادبی مراجعه شود، غالب ادب‌می‌گویند: موضوع<sup>۱</sup> «لام»، اختصاص است.<sup>۱</sup> حتی اگر به این قائل نشویم، دلیلی نداریم بر این‌که اصل یا ظهور اولی در «لام»، ملکیت باشد.

پاسخ دوم: خطاب آیه شریفه به مجموع است البته «لا من حیث المجموع»؛ زیرا، اگر «مجموع من حیث المجموع» مراد باشد، همه مسلمانان بایستی خمس را یک‌جا جمع کنند، و سپس آنرا در میان اصناف سه‌گانه تقسیم کنند.

بلکه «مجموع لا من حیث المجموع» مراد است؛ بدین معنا که بر یک نفر لازم نیست سهم سادات میان هر سه گروه تقسیم شود؛ بلکه اگر آن را فقط به یک مسکین یا فقط به یک یتیم بدهند، کفايت می‌کند. از آیه شریفه استفاده می‌شود مانع ندارد که سهم سادات فقط به یک مستمند یا در راه مانده و یا یتیم داده شود.

پاسخ سوم: اگر «لام» برای ملکیت باشد، و از «واو» نیز استفاده تشریک شود، دو تالی فاسد لازم می‌آید:

اول این‌که اگر از «واو» تشریک استفاده شود، - طبق آن‌چه که همه فقهاء در باب شرکت قائل‌اند، مبنی بر آن که هیچ یک از شرکا بدون اذن شریک دیگر نمی‌تواند در مال مشترک و مشاع تصرف کند، در این جا نیز باید قائل شد مالی که مثلاً به یتیم داده می‌شود، تا مستمندان و در راه ماندگان اجازه ندهند، وی

۱. ر.ک: معنی *اللبيب*، ج ۱، ص ۲۷۵.

نتواند در آن تصرف کند. و حتی از همان ابتدا که شخص می‌خواهد خمس را میان هر یک از «یتامی»، «مساکین» و «ابن السبیل» تقسیم کند، باید از دیگران اجازه بگیرد. و حال آن که هیچ فقیهی به این مطلب معتقد نیست.

دوم این است که اگر «واو» اقتضای شرکت داشته باشد، باید گفت: نمی‌توان قیمت مالی را که به عنوان خمس جدا شده است، پرداخت کرد؛ بلکه باید عین آن را به همه «یتامی»، «مساکین» و «ابن السبیل» داد؛ و کسی به این مطلب قائل نیست؛ زیرا، فقهاء می‌گویند: اگر شخص قیمتش را هم بدهد، کفایت می‌کند. اما اگر گفته شود: بحث در شرکت فقهی نیست، و بلکه شرکت لغوی مراد است. در این صورت، این توالی فاسد مطرح نمی‌شود.

با توجه به آن‌چه بیان شد، نتیجه می‌گیریم: از آیه شریفه نمی‌توان وجوب بسط را استفاده کرد. و همین مقدار که دلیلی بر وجود بسط وجود نداشته باشد، کافی است برای این که قائل شویم بسط واجب نیست.

### دلیل اول بر عدم وجوب بسط: نبود دلیل

کسانی که به عدم وجوب بسط قائل هستند، می‌گویند: «لام» در آیه شریفه برای استحقاق یا اختصاص است، و ذکر «یتامی»، «مساکین» و «ابن السبیل» نیز به عنوان مالک نیست، بلکه به عنوان مصرف است. همان‌گونه که در باب زکات، «فقراء»، «عاملین» و «مؤلفة قلوبهم» مالک زکات نیستند، بلکه محلی برای مصرف زکات هستند.

البته، ممکن است ادعای کنیم میان مصرف بودن و عدم وجوب بسط

• ملازمه‌ای نیست و منافاتی ندارد گروه‌هایی به عنوان مصرف برای خمس باشند، و در عین حال، بسط نیز در میان آنان واجب باشد. بنابراین، این نظر که در بسیاری از کتب فقهی میان مصرف بودن و عدم وجود بسط ملازمه قائل شده‌اند،<sup>۱</sup> مطلب صحیحی نیست.

بنابراین، اولین دلیل بر عدم وجوب بسط، عدم وجود دلیل برای آن است.

۱. ر.ک: المستند فی شرح العروة الوثقی، الخمس، ص ۳۱۴؛ کتاب الخمس (محقق داماد)، ص ۴۳۶.

## دلیل دوم بر عدم وجوب بسط: اجحاف

از دیگر ادله‌ای که برای عدم وجوب بسط به آن استدلال شده، این است که: در میان مصارف سه‌گانه خمس در آیه شریفه - یتیمان، مستمندان و در راه‌ماندگان - از جهت مصدق خارجی مستمندان بیش از یتیمان، و یتیمان بیش از در راه‌ماندگان است. حال، اگر بسط خمس میان هر سه گروه واجب باشد، مستلزم آن است که در حق مستمندان اجحاف صورت گیرد؛ و چنین امری از خداوند متعال محال است.<sup>۱</sup>

## اشکال دلیل دوم

به نظر ما، این دلیل ناتمام است؛ زیرا:

**اوّلاً:** دلیلی نداریم بر این که غرض شارع متعال از جعل خمس این است که تمام احتیاجات بنی‌هاشم برطرف شود! چه بسا در منطقه‌ای اکثر افراد فقیر باشند، به‌گونه‌ای که اگر تمام خمس به این دسته داده شود، فقط برای یک دهم از آنان کافی باشد و به هیچ عنوان نیازشان برطرف نشود. بنابراین، چنین نیست که اگر سهم سادات پرداخت شود، تمام مشکلات بنی‌هاشم برطرف خواهد شد. شارع نیز چنین تصمیمی نداشته که با جعل خمس تمام احتیاجات بنی‌هاشم را رفع نماید؛ و غرض اصلی اش از جعل خمس این مطلب نیست. بلکه اصل خمس بر اساس روایات، کرامتی است از سوی خداوند بر بنی‌هاشم برای برطرف شدن مقداری از مشکلات و نیازهای مالی‌شان.

پس، اگر خمس به همه مساکین نرسد، نمی‌توان گفت: اجحاف است.

**ثانیاً:** اگر مسئله اجحاف مطرح باشد، باید این حرف را در مورد قسمت اوّل آیه شریفه نیز مطرح کرد؛ مبنی بر آن که خداوند متعال، رسول اکرم ﷺ و امام علی علیهم السلام هر کدام واحد هستند، در حالی که تعداد یتیمان، مستمندان و در راه ماندگان بسیار زیاد است؛ بنابراین، این گونه تقسیمی از سوی خداوند متعال که نیمی از خمس به یک نفر داده شود، به حسب ظاهر اجحاف است. در

۱. المستند فی شرح العروة الوثقی، الخمس، ص ۳۱۳.

حالی که بطلان این مطلب به روشنی مشخص است.  
نتیجه آنکه: دلیل اجحاف قابل قبول نیست؛ و نمی‌توان وجوب بسط را از آن استفاده کرد.

### دلیل سوم بر عدم وجوب بسط: عسر و حرج

بنی‌هاشم در اماکن متعدد و در سرزمینی‌های گوناگون و متفرق حضور و سکونت دارند. حال، کسی که خمس بر عهده دارد و در شهرش «یتیم»، یا «ابن سبیل» نیست و فقط مساکین وجود دارند، اگر بخواهد خمس بدهد، آیا بر او واجب است برای پرداخت خمس به دیگر مستحقین، از شهر خود به دیگر شهرها مسافرت کند تا گروه‌های دیگر را پیدا کند و خمس خویش را به آن‌ها بپردازد؟ اگر چنین باشد، این عمل و این وجوب، مستلزم عسر و حرج است.

براساس قاعده لاحرج که از آن به نفی تشریع حکم حرجی نیز تعییر می‌شود، چنین وجوهی نفی می‌شود. بنابراین، بسط خمس میان همه گروه‌ها لازم نیست.

### اشکال دلیل سوم

این دلیل نیز مردود است؛ زیرا، کسانی - مثل شیخ طوسی<sup>۱</sup> - که به وجوب بسط قائل هستند، نمی‌گویند: هر کسی در شهر خودش و یا به صورت کلی در کل عالم باید بسط را انجام بدهد؛ بلکه می‌گویند: اگر در شهری که سکونت دارد، هر سه گروه بودند، مکلف حق ندارد همه خمس را فقط به یک گروه بدهد.

شیخ طوسی تصریح کرده است: اگر در شهری که مکلف در آن زندگی می‌کند، یتیم نبود، لازم نیست به شهر دیگر برود و در آنجا این را بسط بدهد.<sup>۲</sup>

ظاهر کلام شیخ طوسی این است که حتی تفحص از این‌که آیا هر سه

۱. المبسوط فی فقه الامامیة، ج ۱، ص ۳۵۷، فصل فی ذکر قسمة الاصحاس.  
۲. المبسوط فقه الامامیة، ج ۱، ص ۳۵۸؛ «وإن لم يحضر في ذلك البلد إلا فرقة منهم جاز أن يفرق فيهم ولا يتضرر غيرهم ولا يحمل إلى بلد آخر».

گروه در شهر وجود دارند یا خیر؟ نیز لازم نیست؛ و فقط در صورت علم به وجود هر سه گروه، لازم است خمس را بین آنان بسط دهد.

#### دلیل چهارم بر عدم وجوب بسط: کمی مصادیق ابن سبیل

دلیل دیگری که گفته شده، این است که: مقصود از «ابن السبیل» در آیه شریفه، نه یک فرد معین است و نه یک فرد غیر معین، بلکه مراد، جنس «ابن السبیل» است؛ یعنی «مَنْ يَصْدُقُ عَلَيْهِ أَبْنُ السَّبِيلِ»؛ کسی که بر او ابن سبیل صدق کند.

کسانی که به عدم وجوب بسط قائل هستند، گفته‌اند: چون «ابن سبیل» کمتر مصدق پیدا می‌کند، اگر به وجوب بسط قائل شویم، از این جهت، با محذور روبرو می‌شویم؛ و سهم «ابن السبیل» را باید چگونه پرداخت کرد؟<sup>۱</sup> اشکال دلیل چهارم: پاسخ این دلیل روشن است؛ زیرا، اگر موضوع متنفی شود، تکلیف نیز متنفی می‌شود؛ مانند: حکم خصال کفاره که با متنفی شدن موضوع، تکلیف نیز ساقط می‌گردد.

نکته: می‌توان «ابن السبیل» را قرینه گرفت بر این که مراد از «یتامی» در آیه شریفه جنس یتیم است؟ به عبارت دیگر، چون از ابن السبیل جنس آن اراده شده است، باید «الف و لام» در «المساكین» و «الیتامی» نیز برای جنس باشد؟ چراکه اگر بپذیریم الف و لام در «الیتامی» و «المساكین» برای استغراق باشد، اما در «ابن السبیل» معنای جنس باشد، چنین چیزی برخلاف وحدت سیاق است. به عبارت دیگر، وحدت سیاق اقتضا می‌کند هر سه کلمه به معنای جنس باشد.

البته این مطلب متفرق بر آن است که در «الف و لام»، اصلی وجود نداشته باشد مبنی بر آن که موضوع‌له اویلی آن استغراق باشد، که اگر چنین اصلی وجود نداشته باشد، مسأله وحدت سیاق مطلب درستی است و باید به آن توجه نمود.

۱. المستند فی شرح العروة الوثقی، الخمس، ص ۳۱۳.

## بررسی لزوم استیعاب در گروه‌ها

علاوه بر لزوم بسط و تسویه، بحث دیگر آن است که آیا سهم هر یک از گروه‌ها لازم است میان همه افراد آن گروه تقسیم شود؛ مثلاً سهم یتیمان بایستی در میان همه یتیم‌هایی که در شهر وجود دارد، تقسیم شود؛ و نمی‌توان آن سهم را به برخی از افراد یتیم پرداخت کرد؟ منظور از لزوم استیعاب نیز همین است که سهم هر گروهی می‌بایست بین همه افراد آن گروه تقسیم شود.

فقها اجماع دارند بر این مسأله که استیعاب واجب نیست.<sup>۱</sup> زیرا، انسان نمی‌تواند برای پرداخت خمس خود، تمام یتیمان و یا تمام مستمندان را پیدا کند. استیعاب امری است که به طور عادی متعدد است، و در تکالیف شرعیه، آن‌چه برای نوع مردم عادتاً متعدد است، از دایره تکلیف خارج بوده و متعلق تکلیف قرار نمی‌گیرد.

بنابراین، آیه شریفه خطاب به جمیع مکلفان نسبت به مجموع موارد است، نه این‌که خطاب به هر فردی نسبت به مجموع هر یک از سه گروه است، تا مجالی برای استیعاب باشد.

آیه شریفه به عنوان یک قانون کلی است، و وقتی مجموع در مقابل مجموع شد، معناش این است که در سهم سادات، یک نفر می‌تواند سهم خود را فقط به یتامی بدهد، و شخص دیگری می‌تواند سهمش را فقط به مستمندان و یا در راه ماندگان بدهد.

## انحصار مصرف سهم سادات در گروه‌های سه‌گانه

از دیگر نکاتی که باید مطرح شود، این است که آیا از آیه شریفه خمس، انحصار استفاده می‌شود؟ و اگر یکی از سادات، عنوان دیگری غیر از این عنوانین سه‌گانه را داشت، - نه یتیم بود و نه مسکین و در راه مانده - آیا می‌توان سهم سادات را در مورد او صرف کرد؟

۱. جواهر الكلام، ج ۱۶، ص ۱۰۱؛ الخمس، ص ۴۸۳؛ شرائع الإسلام، ج ۱، ص ۱۳۶؛ مسائل الأفهام، ج ۱، ص ۴۷۰؛ مدارك الأحكام، ج ۵، ص ۳۹۹.

پیش تر بیان شد یکی از احتمالاتی که در آیه خمس مطرح می باشد این است که عدم دخول «لام» بر کلمات «یتامی»، «مساکین» و «ابن السیل» به این معنا است که این سه گروه به عنوان مصرف خمس هستند و مالک نمی باشند؛ و در بحث قبل، از همین نکته استفاده شد که آیه شریفه دلالت بر تشریک ندارد؛ و لذا، بسط خمس میان هر سه گروه لازم نیست؛ اما در مصاف یو دن این سه گ و ه، آیا مه تو ان به انحصار قائل شد؟

پاسخ: در مباحث پیشین بیان شد معنای اصلی لام، اختصاص است، لذا، آیه شریفه دلالت می‌کند نیمی از خمس به خدا، رسول ﷺ و امام علی علیهم السلام اختصاص دارد و نیم دیگر آن در مورد یتیمان، مستمندان و در راه ماندگان صرف می‌شود. حال در این بحث، عدم دخول لام جاره بر کلمات «الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ أَبْنَ السَّيَّلِ» را قرینه می‌گیریم بر این که مراد شارع مقدس این است که مصرف سهم سادات منحصر به این سه گروه نیست؛ بلکه ذکر «یتامی»، «مساکین» و «ابن سبیل» در آیه شریفه، ذکر برخی از مصادیق مصرف است.

بنابراین، اگر فردی از سادات وجود داشت که یتیم، مسکین، و ابن سبیل هم نبود، بر طبق ظاهر آیه شریفه می‌توان از سهم سادات به او پرداخت نمود؛ به خصوص با توجه به این نکته که حکمت و یا علت در سهم سادات را رفع احتیاجات بنی‌هاشم ندانیم؛ بلکه این سهم کرامتی برای آن‌ها باشد؛ همان‌طور که ظاهر برعکس از روایات نیز بروز این نکته دلالت دارد.

البته لازم به تذکر است آنچه در این مطلب ذکر شد، نمی‌تواند به عنوان نتیجه نهایی بحث تلقی شود؛ بلکه فقط از جهت دلالت آیه شریفه، مسئله را دنبال نموده‌ایم.



## آیه دوم:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ  
بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ﴾

[ای پیامبر!] از تو درباره «انفال» می‌پرسند، بگو: «انفال» ملک خدا و رسول [خدا] است. پس، از خدا پروای داشته باشید، و اگر واقعاً ایمان دارید، میان خودتان سازش برقرار نمایید و خدا و رسول را اطاعت کنید. (انفال، آیه ۱)



## ۲. آیه اول سوره انفال

آیه شریفه دیگری که در بحث خمس باید آن را مورد بررسی و دقت قرار داد، آیه اول سوره انفال است.

در برخی قرائت‌ها کلمه «عن» از این آیه حذف شده، و «یَسْأَلُونَكَ الْأَنْفَالَ» فرائت شده است.<sup>۱</sup> در صورتی که حرف «عن» جاره در آیه شریفه باشد و به صورت «یَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالَ» قرائت شود، موضوع «انفال» نزد مردم معین بوده، لذا، حکم آن را از پیامبر اکرم ﷺ پرسیده‌اند. خداوند نیز به رسولش می‌فرماید: «فَلِلَّٰهِ وَالرَّسُولِ»<sup>۲</sup>. اما اگر قرائت آیه شریفه به صورت «یَسْأَلُونَكَ الْأَنْفَالَ»، و بدون کلمه «عن» جاره باشد، معنای آیه شریفه این می‌شود که مردم از پیامبر اسلام ﷺ مطالبه انفال می‌کردند و می‌دانستند که مال آن حضرت است.

بنابراین، آیه شریفه با وجود کلمه «عن» دارای یک معنا بوده، و بدون آن معنای دیگری دارد. در این بحث، برآئیم که دو مطلب را پی بگیریم:  
۱- منظور از «انفال» که خداوند می‌فرماید: «انفال» از برای خداوند متعال و رسول ﷺ است چیست؟

۱. این قرائت، قرائت ابن مسعود و سعد بن ابی وقاص است. ر.ک: قلائد السارر فی بیان آیات الأحكام بالآخر، ج ۱، ص ۳۳۰؛ روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۵، ص ۱۵۱؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۷.

۲- آیا آیه «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ» - آیه چهل و یکم - ناسخ آیه  
«يَسْتَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ» - آیه اول - است؟

### ۱. انفال چیست؟

#### معنای لغوی «انفال»

کلمه «انفال» جمع بوده و مفرد آن، یا «نَفْلٌ» با تحریک حرف وسط است و یا «نَفْلٌ» با سکون حرف وسط.<sup>۱</sup>

در برخی از کتب لغت<sup>۲</sup> برای هر دو یک معنا ذکر کرده، و گفته‌اند: هر دو به معنای «زياده» است؛ و «انفال» یعنی چیزهایی که زیادی و اضافی است. در سوره انبیاء می‌خوانیم: «وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً»<sup>۳</sup> که از حضرت یعقوب<sup>علیه السلام</sup> به عنوان «نافله» تعبیر شده است؛ یعنی افرادی که از حضرت ابراهیم<sup>علیه السلام</sup> چراکه آن حضرت، یکی را درخواست کرد، و خداوند علاوه بر «اسحاق»، «یعقوب» را نیز به آن حضرت عطا فرمود.

نوافل نمازها هم به همین معنا است. «نافله» یعنی آن‌چه زاید بر فریضه است. اما در برخی از کتاب‌های لغت «نَفْلٌ» را به معنای «عطیه»، و «نَفْلٌ» را به معنای «زياده» دانسته‌اند.<sup>۴</sup>

بنابراین، «انفال» در لغت، یا به معنای «مطلق الزیادة» است، و یا به معنای «غنيمت» می‌باشد.

#### وجه دیگری در تسمیه «انفال»

یکی دیگر از وجوده تسمیه «انفال» این است که: در جنگ‌های قبل از اسلام، مسئله «غنيمت» به عنوان ملک شرعی برای کسی مطرح نبوده است، بلکه به

۱. لسان العرب، ج ۱۱، ص ۶۷۱؛ مجمع البيان، ج ۵، ص ۴۸۵؛ المفردات فی غریب القرآن، ج ۱، ص ۴۵۵.

۲. لسان العرب، ج ۱۱، ص ۶۷۱؛ النهاية فی غریب الحديث والاثر، ج ۵، ص ۹۹.

۳. انبیاء، ۷۲.

۴. ر.ک: المحيط فی اللغة، ج ۱۰، ص ۳۲۴.

зор، و قهر و غلبه آنرا می‌گرفتند. اما اسلام این غنائم را مشروع کرد. و چون غرض اصلی از جنگ پیروزی بر دشمن است. حال که شارع مقدس افزون بر این غرض، غنائم را نیز برای رزمندگان اسلام مباح کرده، لذا به آن «انفال» گفته می‌شود.

### نظر مفسران درباره «انفال»

در کتاب‌های تفسیر برای کلمه «انفال» در این آیه شریفه چندین احتمال ذکر شده است:

- ۱- مراد از «انفال» خصوص غنائم جنگ بدر است؛ زیرا، آیه شریفه **﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ﴾** و آیات پس از آن، در جنگ بدر نازل شده است.<sup>۱</sup>
- ۲- مراد از «انفال»، غنائم سرایا است، یعنی جنگ‌هایی که پیامبر ﷺ در آن‌ها حضور نداشتند.<sup>۲</sup>
- ۳- مراد از «انفال» غنائی است که بدون جنگ به دست می‌آید.<sup>۳</sup>
- ۴- مراد از «انفال» مطلق غنائم است، چه غنائی که با جنگ به دست آید، و چه غنائی که بدون جنگ به دست آید.<sup>۴</sup>
- ۵- مراد از «انفال» اموالی است که قبل از تقسیم غنائم توسط پیامبر اکرم ﷺ، خود رزمندگان اسلام به دست می‌آورند.<sup>۵</sup>
- ۶- مراد از «نفال» چیزهایی است که بعد از تقسیم غنائم توسط پیامبر اسلام ﷺ، اضافه می‌آمده و باقی می‌ماند.<sup>۶</sup>

- 
۰۰۱. قائلین به این قول، عکرمه، مجاهد، ضحاک، ابن عباس، قتادة و ابن زید هستند. ر.ک: التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۷۲.
  ۰۰۲. قائل به این قول، علی بن صالح بن یحیی است. ر.ک: همان.
  ۰۰۳. این قول از عطاء و ابن عباس نقل شده است. ر.ک: همان؛ زاد المسیر فی علم التفسیر، ج ۲، ص ۱۸۷.
  ۰۰۴. این قول را مجاهد قائل شده است؛ ر.ک: مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۷۹۶؛ التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۷۲.
  ۰۰۵. این قول از ابن عباس نقل شده است؛ ر.ک: همان.
  ۰۰۶. این قول از ابن عباس و ماوردي نقل شده است. ر.ک: ج ۴، ص ۷۹۶؛ همان.

## شأن نزول آیه شریفه

در کتب اهل سنت<sup>۱</sup> سه شأن نزول برای این آیه شریفه ذکر شده است:

### شأن نزول اول

سَأَلَتْ عِبَادَةَ بْنَ صَامِتٍ عَنِ الْأَنْفَالِ؟ قَالَ: نَزَّلَتْ فِينَا مَعْشَرُ أَصْحَابِ  
بَدْرٍ، حِينَ اخْتَلَقْنَا فِي النَّفْلِ وَسَائَتْ فِيهِ أَخْلَاقُنَا، فَنَزَعَهُ اللَّهُ مِنْ أَيْدِينَا  
فَجَعَلَهُ لِرَسُولِ اللَّهِ فَقَسَمَهُ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ عَلَى السَّوَاءِ.

در این روایت، فقط این مقدار معلوم است که قضیه مربوط به جنگ بدرا  
بوده است؛ اما این که «نفل» چیست؟ آیا همه غنائم بوده، یا اضافاتی بوده که  
بعد از تقسیم غنائم باقی مانده است؟ مشخص نیست.

### شأن نزول دوم

در «سنن ابی داود» از ابن عباس نقل شده است؛ و نظیر آن در مطلبی است  
که رساله‌ای از امام صادق علیه السلام در خصوصیات غزوات نیز آمده است:

«... وَأَمَّا الْمَغَانِمُ فَإِنَّهُ لَمَّا كَانَ يَوْمُ بَدْرٍ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ مَنْ قَتَلَ  
قَتِيلًا فَلَهُ كَذَا وَكَذَا وَمَنْ أَسْرَ أَسِيرًا فَلَهُ مِنْ غَنَائمِ الْقَوْمِ كَذَا وَكَذَا  
فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ وَعَدَنِي أَنْ يَفْتَحَ عَلَيَّ وَأَنْعَمَنِي عَسْكَرَهُمْ فَلَمَّا هَزَمَ اللَّهُ  
الْمُشْرِكِينَ وَجَمِيعَتْ غَنَائِمُهُمْ قَامَ رَجُلٌ مِّنَ الْأَنْصَارِ فَقَالَ يَا رَسُولَ  
اللَّهِ إِنَّكَ أَمْرَتَنَا بِقتالِ الْمُشْرِكِينَ وَحَشِّنَا عَلَيْهِ وَقُلْتَ مِنْ أَسْرَ أَسِيرًا  
فَلَهُ كَذَا وَكَذَا مِنْ غَنَائمِ الْقَوْمِ وَمَنْ قَتَلَ قَتِيلًا فَلَهُ كَذَا وَكَذَا وَإِنِّي  
قَتَلتُ قَتِيلَنِي لِي بِذَلِكَ الْبَيْنَةُ وَأَسَرْتُ أَسِيرًا فَأَعْطَنَا مَا أُوْجِبَتْ عَلَيَّ  
نَفْسَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ثُمَّ جَلَسَ فَقَامَ سَعْدُ بْنُ عَبَادَةَ فَقَالَ يَا رَسُولَ  
اللَّهِ مَا مَعَنَا أَنْ نُصِيبَ مثْلَ مَا أَصَابُوا جِبْنُ مِنَ الْعَدُوِّ وَلَا زَهَادَةُ فِي  
الْآخِرَةِ وَالْمَغْنِمِ وَلَكُنَّا تَخْوَفُنَا إِنْ بَعْدَ مَكَانًا مِنْكَ فَيَمِيلُ إِلَيْكَ مِنْ



۱. أحكام القرآن، ج ۴، ص ۲۲۳.

۲. مسنـد احمدـ، ج ۵، ص ۳۲۲؛ المستدرکـ، ج ۲، ص ۱۳۶.

جُنْدُ الْمُشْرِكِينَ أَوْ يُصِيبُوا مِنْكَ ضَيْعَةً فَيَمْلُوا إِلَيْكَ فَيُصِيبُوكَ  
بِمُصْبِيَّةٍ وَ إِنَّكَ إِنْ تُعْطِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ مَا طَلَّبُوا يَرْجُعُ سَائِرُ الْمُسْلِمِينَ  
لَيْسَ لَهُمْ مِنَ الْغَنِيَّةِ شَيْءٌ ثُمَّ جَلَسَ فَقَامَ الْأَنْصَارِيُّ فَقَالَ مُثْلُ مَقَالَتِهِ  
الْأُولَى ثُمَّ جَلَسَ، يَقُولُ ذَلِكَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَصَدَّ  
النَّبِيُّ ﷺ بِوَجْهِهِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ» وَ  
الْأَنْفَالُ اسْمٌ جَامِعٌ لِمَا أَصَابُوكَ يَوْمَئِذٍ».

اما غنائم جنگی به این صورت است که رسول خدا ﷺ در روز [جنگ]  
بدر فرمود: «هر کس از [سپاه] دشمن کسی را بکشد، فلان مقدار [مال]  
برای او است؛ و هر کس دشمنی را اسیر کند، فلان مقدار از غنائم به او  
می‌رسد؛ زیرا، خداوند به من و عده فرموده که پیروزم کند و تمام غنائم  
لشکر دشمن را به من ارزانی بدارد». پس، آن‌گاه که خداوند مشرکین را  
شکست داد و تار و مار کرد و غنیمت‌های شان گرد آمد، مردمی از انصار  
مدينه پیا خاسته و گفت: ای رسول خدا، شما ما را به نبرد با دشمنان  
بشرک فرمان دادید و بر آن تشویق نمودید، و نیز فرمودید، هر کس  
دشمنی را بکشد یا به اسارت بگیرد، فلان و فلان مقدار از آن اوست؛ من  
دو تن از دشمنان را کشته‌ام و بر این ادعای شاهد و گواه نیز دارم، و یک  
نفر هم اسیر کرده‌ام، پس ای رسول خدا، آن‌چه تعهد کرده‌ای به ما عطا  
فرما! [این را گفت] و نشست.

سپس سعد بن عباده برخاست و گفت: ای رسول خدا، مانع ما در رسیدن  
بدان‌چه دیگران رسیدند، نه ترس از دشمن بود و نه بی‌رغبتی به آخرت،  
بلکه ترسیدیم مبادا از شما دور شویم و گروهی از مشرکان به شما حمله  
کنند، یا شما را تنها و بی‌یاور بینند و بورش برد و به شما گزند و آسیبی  
رسانند، و با این وضع اگر شما تنها خواسته این جماعت را اجابت  
فرمائید، مسلمانان دیگر ناکام و بی‌بهره از غنائم به شهر باز می‌گردند،  
[این را گفت] و نشست؛ سپس آن مرد مدنی برخاسته و همان سخن  
پیشین خود را تکرار کرد و نشست؛ خلاصه، هر کدام از طرفین حرفشان

1. تحف العقول، ص ۳۴۰ مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۳۰۶ باب ۵ از ابواب قسمة الخمس، ح ۳:  
سنن ابی داود، ج ۱، ص ۶۲۲، باب فی النفل.

را سه مرتبه تکرار کردند. پس، پیامبر اکرم ﷺ هیچ واکنش یا عکس العملی از خود نشان نداد و توجهی بدبیشان نکرد، تا این که خداوند عزیز و جلیل این آبه را نازل فرمود: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ» یعنی تو را از انفال می پرسند؛ و کلمه انفال در آن روز در برگیرنده هر چیزی بود که در جنگ به دست مردم می افتد.

در مورد شأن نزول آیات شریفه قرآن توجه به این مطلب ضروری است که شأن نزول‌های ذکر شده از اعتبار چندانی برخوردار نیستند مگر آن که در میان مفسران قرآن کریم مشهور باشد و یا روایات معتبری بر آن دلالت داشته باشند؛ حال، در این مسأله، از آنجا که نظیر آنچه در «سنن ابی داود» از ابن عباس نقل شده، در کتاب «تحف العقول» نیز از امام صادق علیه السلام نقل شده است، می‌گوییم: «انفال» یعنی جمیع آنچه که رزمندگان اسلام در روز بدر به غنیمت گرفتند. لذا، اختصاصات و احتمالاتی که برخی از مفسران داده‌اند، با این شأن نزول آیه شریفه سازگاری ندارد. در کتاب «مجمع البيان» نیز آمده است:

إِنَّ غَنَائِمَ بَدْرٍ كَانَتْ لِلنَّبِيِّ خَاصَّةً فَسَلَّوْهُ أَنْ يُعْطِيهِمْ؛  
غَنَائِمٌ بَدْرٌ مُخْصُوصٌ بِپَیَامِبَرِ ﷺ بُودَ وَ مُجَاهِدَانٌ از پیامبر خواستند که به آنان از این غنائم داده شود. [به عبارت دیگر، مجاهدان و رزمندگان اسلام می‌دانستند غنائم به دست آمده مختص پیامبر اکرم ﷺ است، اما گفتند به ما هم بدهید].

روایتی نیز از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام در این زمینه وجود دارد که غنائم از آن پیامبر بوده و درخواست کردند به آنها داده شود.<sup>۱</sup>

فضل مقداد نیز در «کنز‌العرفان» گفته است:

هَمَّةُ غَنَائِمِ جَنَگِ بَدْرٍ مَالُ پَیَامِبَرِ اَعْظَمٌ بُودَ؛ وَ رَزْمَنْدَگَانُ اَسْلَامِ از آن حضرت درخواست کردند که به آنان عطا کند.<sup>۲</sup>

۱. مجمع البيان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۷۹۴.

۲. بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۲۱۱.

۳. کنز‌العرفان فی فقه القرآن، ج ۱، ص ۲۵۴؛ «إِنَّ غَنَائِمَ بَدْرٍ كَانَتْ لِلنَّبِيِّ خَاصَّةً فَقَسَّمَهَا بَيْنَهُمْ تَفْضِيلًا مِنْهُ ﷺ وَهُوَ مَذْهَبُ أَصْحَابِنَا الإِمَامِيَّةِ».

علی بن ابراهیم نیز در کتاب تفسیرش با نقل روایت موّثق از اسحاق بن عمار شبیه این شان نزول را که اهل سنت آورده‌اند، بیان کرده است.<sup>۱</sup>  
از آن‌چه گذشت این نتیجه روشن می‌شود که «انفال» در این آیه همان غنائم جنگ بدر است.

## ۲. آیا آیه اول سوره انفال به وسیله آیه ۴۱ از همین سوره نسخ شده است؟

اگر «انفال» به معنای «غنیمت» باشد، – همان‌گونه که برخی گفته‌اند: «انفال» شامل غنیمت و مطلق چیزهایی است که انسان بدون جنگ به دست می‌آورد.  
– این مسأله مطرح است که آیه اول سوره انفال می‌فرماید: این‌ها از «انفال» سؤال می‌کنند، یا «انفال» را از تو مطالبه می‌کنند. و بهدلیل آن می‌فرماید: **«قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ»**، یعنی انفال را منحصر می‌کند به خدا و رسول خدا عليه السلام.  
اما در آیه چهل و یکم این سوره می‌فرماید: **«وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ خُمُسُهُ وَلَلرَّسُولُ وَلِذِي الْقُرْبَى ...»** و خمس غنائم را برای برای شش طایفه قرار داده و چهار پنجم دیگرش از آن بقیه رزمندگان و کسانی است که جنگ کرده‌اند؛ حال، این پرسش مطرح می‌شود که آیا آیه چهل و یکم ناسخ آیه اول هست یا خیر؟

۱. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۵۴؛ «فحذنی أبی عن فضالة بن أبیوہ عن عثمان عن إسحاق بن عمّار قال سألت أبا عبدالله عليه السلام عن الأنفال، فقال هي القرى التي قد خربت و انجلى أهلها... وقال: نزلت يوم بدر لما انهزم الناس كان أصحاب رسول الله عليه السلام على ثلاث فرق، فصنف كانوا عند خيمة النبي عليه السلام و صنف أغروا على النهب، وفرقة طابت العدو أسروا و غنموا فلما جمعوا الغذائم والأسرى تكلمت الأنصار في الأسرى فأنزل الله تبارك و تعالى **«مَا كَانَ النَّبِيُّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُتَخْنَنَ فِي الْأَرْضِ»** فلما أباح الله لهم الأسرى والغنائم تكلم سعد بن معاذ و كان ممن أقام عند خيمة النبي عليه السلام، فقال يا رسول الله ما منعنا أن نطلب العدو زهادة في الجهاد ولا جينا عن العدو و لكننا خفنا أن نعدو موضعك فتميل عليك خيل المشركين، وقد أقام عند الخيمة وجوه المهاجرين والأنصار ولم يشك أحد منهم فيما حسبته والناس كثيرون يا رسول الله و الغنائم قليلة ومتى تعطى هؤلاء لم يبق لأصحابك شيء، وخاف أن يقسم رسول الله عليه السلام الغنائم وأسلام القتلى بين من قاتل ولا يعطى من تختلف عليه عند خيمة رسول الله عليه السلام شيئاً، فاختلقو فيما بينهم حتى سألوا رسول الله عليه السلام فقالوا لمن هذه الغنائم فأنزل الله **«يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ»** فرجع الناس وليس لهم في الغنيمة شيء».

## دیدگاه اهل سنت

در میان اهل سنت دو دیدگاه در این رابطه وجود دارد:

دیدگاه اوّل: یک نظر این است که آیه چهل و یکم سوره انفال ناسخ آیه اوّل آن است. به این معنا که خداوند متعال در ابتدا فرموده است: همهٔ غنائم از آن خدا و رسول خدا<sup>علیه السلام</sup> است، و مال خدا نیز در اختیار رسول او است و این اختیار را دارد که آنرا به دیگران اعطا کند یا اعطا نکند. اما در آیه چهل و یکم می‌فرماید: فقط یک پنجم غنائم مال خدا، رسول خدا<sup>علیه السلام</sup> و سایر موارد مذکور است، و چهار پنجمش از آن خود رزمندگان است. پس، آیه چهل و یکم ناسخ آیه اوّل است.<sup>۱</sup>

دیدگاه دوم: دیدگاه دوم که نظر اکثر مفسّران عامه می‌باشد، این است که: آیه اوّل، هم منسوخ نیست و هم محکم است، لیکن اجمال دارد. به این معنا که خداوند در آیه اوّل تقسیم انفال را در اختیار رسولش گذاشته است، اما خصوصیت و کیفیت آن را بیان نکرده است که میان چه کسانی باید تقسیم شود؛ و بیان آن در آیه چهل و یکم آمده است که: یک پنجم آن فقط مال خدا و رسول خدا<sup>علیه السلام</sup> و سایر موارد مذکور است، و چهار پنجم از برای خود رزمندگان است. در نتیجه، آیه چهل و یکم تفصیل معنای اجمالی آیه اوّل است، و هیچ نسخی در میان نیست.<sup>۲</sup>

با این که اکثر اهل سنت دارای دیدگاه دوم هستند، ولی برخی از آنان بیان دیگری از معنای «انفال» مطرح کرده‌اند، مبنی بر آن که مراد از «انفال» اموالی است که پیامبر اکرم<sup>صلی الله علیه و آله و سلم</sup> پیش از تقسیم غنائم و قبل از تخمیس میان رزمندگان تقسیم می‌کرده است. و گفته‌اند:

**يَجُوزُ تَنْفِيلُ بَعْضِ الْمُجَاهِدِينَ مِنَ الْغَنِيمَةِ، فَلِإِلَامٍ أَنْ يُنَقْلَ مَنْ شَاءَ**

۱. أحكام القرآن، ج ۴، ص ۲۲۹؛ التفسير المظہری، ج ۴، ص ۷۷.

۲. به عنوان نمونه: لباب التأویل فی معانی التنزیل، ج ۲، ص ۲۹۰؛ جامع البيان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۳؛ التفسیر المنیر فی العقاید و الشريعة والمنهج، ج ۹، ص ۲۲۴؛ الجامع لأحكام القرآن، ج ۸، ص ۳.

### مِنَ الْجَيْشِ قَبْلَ التَّخْمِيسِ؛<sup>۱</sup>

جایز است تنفیل و اضافه دادن غنیمت به بعضی از مجاهدان، و امام می تواند نسبت به هر کسی که خواست قبل از تخمیس مقداری را به عنوان اضافه بپردازد.

آن گاه میان اهل سنت اختلاف شده که او<sup>اولاً</sup>: آیا این تنفیل از مجموع غنائم است، یا فقط از همان یک پنجم است؟ و ثانیاً: آیا این تنفیل کراحت دارد یا خیر؟ برخی تنفیل را دو نوع دانسته‌اند: تنفیل جایز و تنفیل مکروه؛ «تنفیل جایز»، پس از جنگ است و «تنفیل مکروه»، پیش از جنگ است، که پیامبر ﷺ آن را برای کسانی به‌ازای کاری مقرر می‌فرموده است.  
برخی از اهل سنت گفته‌اند:

«انفال» به معنای مطلق الغنائم نیست، بلکه آن وعده‌های بیشتری است که پیامبر اکرم داده‌اند، و فرموده‌اند: «هر کدام از شما یک دشمن را بکشد این مقدار به او می‌دهم، و اگر دو نفر را به اسارت بگیرد این قدر به او می‌دهم». این تنفیل چیزی زاید بر غنائمی است که معمولاً به دست می‌آید.

آن گاه برای جمع میان آیه اوّل سوره انفال و آیه چهل و یکم آن، با اشاره به معنایی که برای «انفال» ذکر کرده‌اند – که مراد مطلق غنائم نیست – گفته‌اند: آیه اوّل با آیه چهل و یکم اختلاف موضوعی دارد، به این معنا که موضوع در آیه اوّل، امور زائد بر غنائم است؛ و موضوع در آیه دوم، خود غنائم است. و از این‌رو، ناسخ و منسوخ در آن راه ندارد.<sup>۲</sup>

و حتی فراتر از این، برخی از فقهای شان گفته‌اند:

ما از آیه انفال استفاده می‌کنیم پیامبر اسلام ﷺ می‌تواند خلف وعده کند. امام و حاکم جامعه اگر وعده‌ای داد، وفای به آن وعده واجب نیست؛ زیرا، پیامبر اکرم ﷺ وعده داده بود اگر کسی یک اسیر بیاورد فلان مقدار، و اگر دو اسیر بیاورد، فلان مقدار بدهد؛ اما پس از این که میان

۱. نیل الأوطار، ج ۸، ص ۱۰۶؛ لباب التأویل فی معانی التنزیل، ج ۲، ص ۲۹۰.

۲. ر.ک: روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۵، ص ۲۰۰ به بعد.

مجاهدان اختلاف و مشاجره شد، آن حضرت اموال را به طور مساوی میان آنان تقسیم کردند.

جای بسی تعجب است که اهل سنت با این معنا و بیانی که برای آیه شریفه دارند، چه لوازمی را بر آیه شریفه مترب می‌کنند! از جمله این که می‌خواهند استفاده کنند خلف وعده از پیامبر اعظم اسلام ﷺ مانع ندارد؟

### نظر قرطبي در مورد نسخ

قرطبي در تفسيرش می‌گويد:

الثامنة: قوله تعالى: «فَأَنَّ اللَّهَ خُمُسَهُ»، قَالَ أَبُو عِيْدٍ: هَذَا نَاسِخٌ لِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي أَوَّلِ السُّورَةِ «فَلِلَّهِ الْأَنْفَالُ لَهُ وَرَسُولُهُ».<sup>۱</sup>

از ابو عبید نقل می‌کند که وی معتقد است آیه ۴۱ ناسخ آیه اول است، سپس می‌گوید: قرطبي می‌آورد که:

ولم يخمس رسول الله ﷺ غنائم بدر، فنسخ حكمه في ترك التخمين بهذا. إلا أنه يظهر من قول على (رضي الله عنه) في صحيح مسلم «كان لي شارف من نصيبي من المغنم يوم بدر، وكان رسول الله ﷺ أعطاني شارفاً من الخمس يومئذ» الحديث، أنه خمس، فإن كان هذا فقول أبي عبيد مردود. قال ابن عطية: ويحتمل أن يكون الخمس الذي ذكر على من إحدى الغزوات التي كانت بين بدر وأحد، فقد كانت غزوة بنى سليم وغزوة بنى المصطلق وغزوة ذي أمر وغزوة بحران، ولم يحفظ فيها قتال، ولكن يمكن أن غنم غنائم. والله أعلم. قلت: وهذا التأويل يرده قول على يومئذ، وذلك إشارة إلى يوم قسم غنائم بدر، إلا أنه يحتمل أن يكون من الخمس إن كان لم يقع في بدر تخمين، من خمس سرية عبدالله بن جحش فإنها أول غنيمة غنم في الإسلام، وأول خمس كان في الإسلام، ثم نزل القرآن «واغلّموا أنّما غنمتم من شيءٍ فَإِنَّ اللَّهَ خُمُسَهُ».



رسول خدا<sup>علیه السلام</sup> غنائم بدر را تخمیس نفرمود و در نتیجه، آیه ۴۱ باید عدم تخمیس در آیه اول را نسخ نموده باشد. لکن بر حسب آنچه که در صحیح مسلم از علی بن ابی طالب(عا) نقل نموده که ایشان یک شارف (ناقه و شتر) به عنوان غنائم از پیامبر<sup>صلی الله علیہ وسلم</sup> اخذ نمود و نیز یک شارف دیگر از خمس همان غنائم را که در نتیجه در بدر علی بن ابی طالب دو شارف را اخذ نموده است.

بنا بر این نقل، کلام ابو عییده باطل می شود؛ زیرا معلوم می شود که پیامبر<sup>صلی الله علیہ وسلم</sup> غنائم بدر را تخمیس فرموده است. آری، ابن عطیه می گوید این خمس در کلام علی بن ابی طالب مربوط به بدر نبوده، بلکه مربوط به یکی از جنگ های بین بدر و احد یعنی چهار غزوه بنی سلیم و بنی المصطلق و ذی امر و بحران بوده است. در این جنگ ها گرچه قتال واقع نشده است، اما ممکن است غنائمه به دست آمده باشد. سپس این کلام ابن عطیه را رد می کند که کلمه «یومئذ» در کلام علی<sup>علیه السلام</sup> اشاره به روز بدر دارد.

آری، اگر شارف علی<sup>علیه السلام</sup> از تخمیس در بدر نباشد، محتمل است که از سریه عبدالله بن جحش باشد؛ زیرا که اولین غنیمتی که در اسلام به دست آمد و اولین خمس در سریه عبدالله بن بن جحش بوده است و سپس آیه «واعلموا انما غنمتم» نازل شد.<sup>۱</sup>

اشکال: این سخن که آیه چهل و یکم حکم آیه اول - یعنی ترک تخمیس - را نسخ نموده، از نظر صناعی صحیح نیست؛ زیرا، نسخ به شیء عدمی - (به حکمی که نیامده و بیان نشده است) - تعلق نمی گیرد و باید به حکم وجود تعلق گیرد؛ و در آیه اول سوره انفال نیز به حسب ظاهر، اصلاً سخنی از خمس به میان نیامده است.

اگر کسی بخواهد مسئله نسخ را مطرح کند، بیان صحیح و صناعی آن این است که بگوید: آیه اول سوره انفال همه غنائم را برای خدا و رسولش قرار داده، لیکن آیه چهل و یکم آن را تغییر داده و فرموده است: غنائم پنج قسمت می شود: چهار پنجم آن برای مجاهدان است، و یک پنجم آن، از برای خدا،

رسول خدا<sup>عَلَيْهِ السَّلَامُ</sup>، ذی القربی، یتیمان، مساکین و ابن سبیل است. در نتیجه، این حکم در آیه اول که همه غنائم برای خدا و رسول است به وسیله آیه ۴۱ نسخ می شود. یعنی یک پنجم آن مربوط به خدا و رسول و ذی القربی و سه گروه دیگر است.

اگر گفته شود: چه اشکالی دارد که قضیه عکس باشد، یعنی آیه اول ناسخ آیه چهل و یکم باشد؛ و برای رفع مخاصمه و نزاع پس از آن که حقی برای آنها قرار داده شده است، آن حق از آنان سلب شود و خداوند بفرماید اصلاً همه انفال از آن خدا و پیامبر خداست و شما حقی ندارید. سپس پیامبر اکرم<sup>عَلَيْهِ السَّلَامُ</sup> با توجه به این که «رُحْمَاءُ بَنِيهِمْ» می باشد و نسبت به آنها لین و نرم است، طبق صلاح دید خود غنائم را بین آنان تقسیم نماید؟

در جواب می گوئیم: اوّلًا: هیچ کس این احتمال را مطرح نکرده است که آیه اوّل ناسخ آیه چهل و یکم باشد؛ و ثانیًا: بسیار بعيد است که در یک جنگ ابتدا حقی برای همه جنگجویان در نظر گرفته شود و سپس به مجرد مخاصمه از آنان سلب شود. در هر صورت، برای این احتمال، هیچ شاهدی نداریم.

#### دو سؤال:

۱- آیا در غنائم بدر تخمیسی صورت گرفته است؟

۲- با توجه به این که هم آیه اوّل و هم آیه چهل و یکم مربوط به غنائم بدر است، و این چنین نیست که در دو جنگ وارد شده باشد، چگونه می توان گفت یکی ناسخ دیگری است؟

پاسخ سؤال اول این است که بر حسب روایتی که خود اهل سنت نقل نموده اند، در جنگ بدر تخمیس واقع شده است.

اهل سنت حدیثی را از امیر المؤمنان علی<sup>عَلَيْهِ السَّلَامُ</sup> نقل کرده اند که این روایت در کتب روایی شیعه نیامده است. در این روایت حضرت فرمودند:

کانَ لِي شَارِفٌ<sup>۱</sup> مِنْ نَصِيبِي مِنَ الْمَغْنِمِ يَوْمَ بَدْرٍ، وَكَانَ رَسُولُ اللهِ<sup>عَلَيْهِ السَّلَامُ</sup>

۱. «شارف» نوعی ناقه و شتر است.

## أَعْطَانِي شَارِفًا مِنَ الْخُمُسِ؛<sup>١</sup>

از غنیمت‌های روز بدر شارفی (نوعی شتر) به عنوان غنیمت نصیب من شد؛ و پیامبر اکرم ﷺ شارفی به عنوان خمس به من عطا فرمود.

پس، این که اهل سنت یا برخی از مفسرانشان می‌گویند: «در غنائم بدر تخمیس صورت نگرفته است»، با آنچه خودشان در این روایت از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل کرده‌اند، سازگار نیست.

## بطلان نظریه نسخ

بعد از این‌که روشن شد در غنائم بدر مسأله تخمیس وجود داشته، نمی‌توان گفت آیه چهل و یکم ناسخ آیه اوّل است. زیرا، امکان و احتمال ناسخ بودن در صورتی است که در آیه اوّل بحثی از تخمیس و دادن غنائم به مجاهدان مطرح نشده، و در آیه دیگر مسأله تخمیس مطرح شده باشد.

## دو قرینه بر بطلان نسخ

قرینه اوّل: این است که هم آیه اوّل سوره انفال و هم آیه چهل و یکم، هر دو، مربوط به غنائم جنگ بدر است. هنگامی که هر دو آیه به یک واقعه مربوط می‌شود، دیگر مسأله نسخ در آن‌ها راه ندارد؛ بلکه باید وجه جمعی برای آن ذکر نمود – که به زودی خواهد آمد –.

البته، اگر آیه چهل و یکم مربوط به غنایم جنگ دیگری بود، می‌گفتیم: آیه اوّل مربوط به جنگ بدر بوده و غنیمت در آن‌جا برای خدا و رسول ﷺ بوده و آیه دوم ۶۰ مربوط به جنگ‌های بعد است و در آن‌ها مسأله خمس مطرح شده است.

قرینه دوم: تخمیسی است که از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل شده است. به این معنا که اگر مفسّری پذیرد غنائم جنگ بدر مورد تخمیس واقع شده است، دیگر نمی‌تواند قائل به نسخ شود. لذا، برخی از اهل سنت که اصرار دارند آیه چهل و یکم ناسخ آیه اوّل است، در صدد توجیه روایتی برآمده‌اند که خود، از

١. صحيح البخاري، ج ٣، ص ١٢، وج ٤، ص ٤١؛ صحيح مسلم، ج ٦، ص ٨٦.

امیرمؤمنان علیهم السلام نقل کرده‌اند. از این‌رو، گفته‌اند: مقصود علیهم السلام از غنائم بدر، خود بدر نبوده است، بلکه غزوه‌هایی بوده که در فاصله میان بدر و أحد رخ داده، و در آن قتالی هم واقع نشده، ولی غنائمی به دست آمده است. لیکن، این توجیه، خلاف ظاهر است؛ چراکه حضرت تصريح فرمودند پیامبر اکرم ﷺ در روز بدر آن شارف (شتر) را به ایشان عطا کردند.

با این دو قرینه روشن می‌شود نظریه نسخ در بین این دو آیه باطل است؛ و اگر دقّت شود، قرائت دیگری هم بر این مسأله وجود دارد. اکثر اهل سنت نیز به عدم نسخ قائل هستند.

### مدلول آیه اول و آیه چهل و یکم سوره انفال

بعد از آن که معلوم شد نسخ در این مورد راه ندارد، با توجه به این که هر دو آیه مربوط به جنگ بدر است، برای روشن شدن مقصود از این آیات شریفه، به بررسی آن‌ها می‌پردازیم:

#### بررسی آیه اول

خداؤند متعال در آیه یکم می‌فرماید:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلْ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّ كُمْ مُّؤْمِنِينَ﴾

[ای پیامبر!] از تو درباره «انفال» می‌پرسند، بگو: «انفال» مختص خدا و رسول [خدا] است. پس از خدا پروا داشته باشید، و میان خودتان اصلاح [و سازش برقرار] کنید، و - اگر مؤمنید - از خدا و پیامبرش اطاعت کنید.

آن‌چه در ابتدای امر به نظر می‌رسد و باید در مورد آن دقّت شود، تکرار لفظ «الأنفال» نزدیک به یکدیگر در این آیه شریفه است. با این‌که خداوند می‌توانست ضمیری را به جای لفظ دوم قرار دهد و بفرماید «یَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلْ هِيَ اللَّهُ وَالرَّسُولُ»، همان‌گونه که در آیه شریفه: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلَةِ

فُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجَّ...»<sup>۱</sup> به جای تکرار از ضمیر استفاده شده است؛ لیکن خداوند واژه انفال را دو مرتبه تکرار فرموده است. از تکرار استفاده می‌شود برای هر یک از این دو لفظ «انفال»، معنای خاصی اراده شده است.

الف و لامی که بر سر «الأنفال» اول داخل شده، برای عهد است. بنابراین، منظور از آن، همان غنائم موجود در جنگ بدر است. و «يَسْتَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ» سؤال از غنائم جنگ بدر است، که در برخی از قرائت‌ها - همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد - «يَسْتَلُونَكَ الْأَنْفَالِ» نیز آمده است. یعنی ای پیامبر! از تو غنائم بدر را مطالبه می‌کنند که به آنان بدهی. اما «عَنِ الْأَنْفَالِ» ظهرور در این دارد که حکم آن غنائم را از پیامبر اکرم ﷺ استعلام می‌کنند؛ که خداوند به آن حضرت می‌فرمایند: «فُلْ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ».

الف و لام در کلمه «الأنفال» دوم، الف و لام عهد نیست؛ بلکه الف و لام جنس، یا الف و لام استغراق می‌باشد که مفید عموم است؛ یعنی حال که شما از غنائم بدر سؤال کردید، بدانید غنائم جنگ بدر خصوصیتی ندارد، بلکه هر غنیمت و هر چیز زیاده‌ای که مالک معینی ندارد، از آن خدا و رسول خدا ﷺ است. خداوند در پاسخی که می‌دهد، این حکم را به عنوان یک ضابطه کلی بیان می‌فرماید.

برای این مطلب که پاسخ سؤال وسیع‌تر از مورد سؤال باشد، نظایر دیگری در قرآن کریم وجود دارد که با عنوان «يَسْتَلُونَكَ» از پیامبر اکرم ﷺ سؤال می‌کنند، اما پاسخی که خداوند ذکر فرموده، عام و کلی است.

مثالاً در مورد سؤال از روز قیامت در قرآن آمده است که مردم از زمان وقوع قیامت از رسول خدا ﷺ سؤال می‌کردند، اما در جواب، خداوند فرموده است که به مردم بگو علم و آگاهی دقیق به روز قیامت فقط مختص خداوند است. از این جواب می‌توان فهمید که علم به برخی از امور حتی غیر از قیامت، مختص به خداوند است.

## انفال در روایات و فقه شیعه

در فقه، هنگامی که «انفال» را تبیین می‌کنند، می‌گویند:

«وَهِيَ مَا يَسْتَحْقُهُ الْإِمَامُ»<sup>۱</sup>

انفال عبارت است از آن‌چه که امام علیهم السلام استحقاق و اختیار آن را دارد.

مصاديق متعددی برای انفال در کتاب‌های فقهی ذکر شده است؛ از آن جمله است موارد زیر:

منها: کلّ ما لم يوجف عليها بخيل وركاب أرضاً كانت أو غيرها،  
انجلی عنها أهلها أو سلموها للمسلمين طوعاً.

ومنها: الأرض الموات التي لا يتتفع بها إلا بتعميرها وإصلاحها  
لاستيجامها أو لانقطاع الماء عنها أو لاستيلانه عليها أو لغير ذلك،  
سواء لم يجر عليها ملك لأحد كالمفاؤز أو جرى ولكن قد باد ولم  
يعرف الآن، ويلحق بها القرى التي قد جلى أهلها فخربت كبابل  
والكوفة ونحوهما، فهي من الأنفال بأرضها وأثارها كال أحجار  
ونحوها، والموات الواقعة في الأرض المفتوحة عنوة كغيرها على  
الأقوى، نعم ما علم آنها كانت معمرة حال الفتح عرض له  
الموتان بعد ذلك ففي كونها من الأنفال أو باقية على ملك  
المسلمين كالمعمرة فعلاً تردد وإشكال لا يخلو ثانيةما من  
رجحان.

ومنها: أسياف البحار وشطوط الأنهار، بل كلّ أرض لا ربّ لها على  
إشكال في إطلاقه وإن لا يخلو من قرب وإن لم تكن مواتاً بل  
كانت قابلة للانتفاع بها من غير كلفة كالجزائر التي تخرج في دجلة  
والفرات ونحوهما.

ومنها: رؤوس الجبال وما يكون بها من النبات والأشجار والأحجار

۱. به عنوان نمونه ر.ک: شرائع الإسلام، ج ۱، ص ۱۳۶؛ مسائل الأفهام، ج ۱، ص ۴۷۳؛ مجمع الفائدة والبرهان، ج ۷، ص ۴۸۶؛ مدارك الأحكام، ج ۵، ص ۴۱۲؛ جواهر الكلام، ج ۶، ص ۱۱۶؛ الخمس، ص ۶۴۲؛ تحرير الوسيلة، ج ۱، ص ۳۶۸.



ونحوها، وبطون الأودية، والآجام، وهي الأرضي المختلفة بالقصب والأشجار من غير فرق في هذه الثلاثة بين ما كان في أرض الإمام عليه السلام أو المفتوحة عنوة أو غيرهما، نعم ما كان ملكاً لشخص ثم صار أجمة مثلاً فهو باق على ما كان. ومنها: ما كان للملوك من قطائع وصفايا. ومنها: صفو الغنية كفرس جواد، وثوب مرتفع، وسيف قاطع، ودرع فاخر، ونحو ذلك. ومنها: الغائم التي ليست بإذن الإمام عليه السلام. ومنها: إرث من لا وارث له. ومنها: المعادن التي لم تكن لمالك خاص تبعاً للأرض أو بالحياة؛<sup>۱</sup>

۱- هر چیزی که با اسبان و شتران<sup>۲</sup> بر آن تاخته نشده است [قریه‌هایی نزدیک مدینه بود که مردم بدون سوار شدن بر اسب و شتر، پیاده به آن جا می‌رفتند و غنائم زیادی را به دست می‌آوردن] زمین باشد یا غیر زمین، اهالی اش از آن کوچ کرده باشند و یا آن را با میل و رغبت به مسلمانان تسليم کرده باشند.

۲- زمین مواتی که مورد استفاده نیست، مگر این که آباد و اصلاح شود؛ یا برای آن که نیزار است، یا برای این که آب از آن قطع شده، یا برای این که آب آن را فراگرفته است، و یا برای غیر این امور؛ چه ملک دیگری واقع نشده باشد، مانند: صحراهای بی‌آب و علف سوزان، و یا ملک کسی بوده اماً مالکش از بین رفه و الان شناخته نمی‌شود. قریه‌ها و شهرهایی که اهل آن‌ها کوچ کرده و سپس خراب شده است، مانند بابل، کوفه و مثل این دو، نیز به زمین موات ملحق می‌شود؛ پس این شهرها و زمین و آثار آن مانند سنگ‌هایش از انفال است. هم‌چنین از انفال محسوب می‌شود زمین مواتی که در زمین مفتوح عنوة واقع شده است بنا بر اقواء؛ ولی اگر معلوم باشد که به هنگام فتح مسلمانان آباد بوده و سپس حالت موات بر آن عارض

۱. تحریرالوسیله، ج ۱، ص ۳۶۸.

۲. در برخی از ترجمه‌های تحریرالوسیله «ركاب» را به سواران معنا کردند که صحیح نیست.

شد است، در این که از انفال است یا بر ملک مسلمانان باقی می‌ماند، مانند زمینی که فعلاً آباد است، تردید و اشکال است که قول دوم خالی از رجحان نیست.

۳- ساحل دریاها و کناره رودها، بلکه هر زمینی که صاحب نداشته باشد – البته اطلاق آن اشکال دارد – اگر چه خالی از قرب نیست؛ و اگرچه موات نباشد، بلکه بدون زحمت و تکلف قابل استفاده باشد؛ مانند: جزیره‌هایی که در دجله و فرات و مانند آن‌ها بیرون می‌آید.

۴- سرکوه‌ها و آنچه که از گیاه و درخت‌ها و سنگ‌ها و... در آن‌ها است، و عرصه وادی‌ها و «آجام» و آن زمین‌هایی است که به نی و درختان پوشانده شده است. و در این سه، بین آن که در زمین امام علیؑ باشد یا در مفتوح عنوة یا در غیر این‌ها باشد، فرقی نمی‌کند. البته آنچه که ملک شخصی باشد و سپس مثلاً نیزار شود، بر آنچه که بوده، باقی می‌ماند [و ملک صاحبی خواهد بود].

۵- آنچه از مختصات شاهان است از اموال منقول و غیر منقول.

۶- غنیمت ممتاز، مانند: اسب نجیب، لباس گران قیمت، شمشیر برنده، زره فاخر و...

۷- غنیمت‌هایی که (جنگ در آن) با اذن امام علیؑ نباشد.

۸- ارث کسی که وارثی نداشته باشد.

۹- معدن‌هایی که به تبع زمین یا به واسطه احیای آن، ملک مالک خاصی نباشد.

روایاتی نیز در ذیل آیه شریفه **«يَسْتَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ»** وارد شده است که در آن‌ها درباره «انفال» چنین آمده است:

۱) عَلَيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبْنَى أَبِيهِ عُمَيْرٍ، عَنْ حَفْصَ بْنِ الْبَخْرَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلِيِّاً قَالَ: الْأَنْفَالُ مَا لَمْ يُوجِفْ عَلَيْهِ بِخَيْلٍ وَلَا رَكَابًا وَأَوْ قَوْمٌ صَالَحُوا أَوْ قَوْمٌ أَعْطُوا بِأَيْدِيهِمْ وَكُلُّ أَرْضٍ خَرَبَةٌ، وَبَطُونُ الْأَوْدِيَةِ فَهُوَ لِرَسُولِ اللَّهِ عَلِيِّاً وَهُوَ لِإِلَامِ مِنْ بَعْدِهِ يَضْعُفُ حَيْثُ يَشَاءُ<sup>۱</sup>

۱. الكافی، ج ۱، ص ۵۳۹، ح ۳؛ وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۵۲۳، باب ۱ از ابواب الانفال، ح ۱.

امام صادق علیه السلام فرماید: انفال چیزی است که (از دشمن برجا بماند و) با اسب و شتر در را تحصیل آن نتاخته باشند؛ و یا این که جماعتی از دشمن حاضر به مصالحه شوند و یا با دست خود تسلیم شوند؛ و نیز زمین‌های بایر و شکم دره‌ها که از تصرف مردم خارج مانده است، همه از آن رسول خدا علیه السلام است و اینک ویژه امام علیه السلام است که هرجا و هرگونه بخواهد به مصرف می‌رساند.

۲) عَلَيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَادَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَبْدَ اللَّهِ عَلِيَّ قَالَ: مَنْ مَاتَ وَتَرَكَ دِيْنَنَا دِيْنَهُ وَإِلَيْنَا عِيَالُهُ وَمَنْ مَاتَ وَتَرَكَ مَالًا فَلَوْرَثَتِهِ وَمَنْ مَاتَ وَلَيْسَ لَهُ مَوَالٍ فَمَالِهُ مَنِ الْأَنْفَال؟<sup>۱</sup>

امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس بمیرد و قرضی داشته باشد، ادائی قرض او و نگاهداری خانواده‌اش بر عهده ماست؛ و هر که بمیرد و مالی از خود باقی گذارد، آن مال از برای وارثان اوست؛ و هر کس بمیرد و وارثی نداشته باشد، مال او از انفال است.

همان‌گونه که در بحث از معنای لغوی «انفال» گذشت، این لفظ به معنای «زياده» است؛ حال، اگر به معنای «غニمت» نیز آمده باشد، میان «غニمت» و «زياده» تنافی نیست. چرا که غنيمت نيز نوعی زياده است؛ به اين معنا که رزمندگان برای شکست و نابودی دشمن به جنگ با آنان رفته‌اند، که افزون بر هدفشان، اموالی نيز به دست آورده‌اند، و آن «غنيمت» است.

در فقه و روایات شیعه، ذکر موارد «انفال» از باب تعبد نیست، بلکه این‌ها

۰۶ از باب مصاديق مفهوم زياده‌اي است که مالک ندارد؛ يعني هر زياده‌اي که مالک معين ندارد و زائد بر چيزهایی است که نوع مردم در آن تصرف می‌کنند، از «انفال» به شمار می‌رود.

به عبارت دیگر، آنچه در این روایات آمده، تمستکی است که ائمه اطهار علیهم السلام به کلمه «الأنفال» به عنوان جمع محلی به الف و لام کردند. و شاید

۱. الكافي، ج ۷، ص ۱۶۸، ح ۱؛ وسائل الشيعة، ج ۲۶، ص ۲۴۷، ح ۳.

بتوان گفت مصادیق انفال منحصر به موارد مذکور هم نیست، و احتمال دارد موارد دیگری باشد که در شمار «انفال» قرار گیرد.

### نتیجه

در آیه اوّل، مردم از خصوص غنائم بدر سؤال می‌کنند و خداوند در جواب، حکم جمیع انفال را بیان فرموده است می‌فرماید: تمام انفال ملک خدا و رسول او است. اما در آیه چهل و یکم می‌فرماید: اگر رسول خدا<sup>علیه السلام</sup> چیزی را به عنوان غنیمت به شما داد، پنج قسمت کنید، چهار قسمت مربوط به خود شما است و یک قسم را به عنوان خمس قرار دهید که مصارف معینی دارد. بنابراین، میان دو آیه هیچ اختلافی نیست.

به عبارت دیگر، آیه اوّل، تصرّف در انفال را در اختیار خدا و رسول<sup>علیه السلام</sup> قرار داده است و بر طبق شان نزولی که ذکر شد، مجاهدین، بعد از اختلافشان، حکم انفال را از پیامبر اکرم<sup>علیه السلام</sup> سؤال کردند که خداوند خطاب به رسولش فرمود: بگو انفال مربوط به شما نیست بلکه برای خدا و رسول است؛ و پیامبر اکرم<sup>علیه السلام</sup> نیز بعداً انفال را بین آن‌ها (مجاهدین و قائمین) به‌طور مساوی تقسیم کردند؛ و بعد از گرفتن غنائم، آیه چهل و یکم نازل شد که باید یک پنجم آن را به عنوان خمس بپردازید. لذا، این دو آیه هیچ اختلافی ندارند.

### بررسی ارتباط آیه شصت و نهم سوره انفال با آیه یکم

آیه دیگر از سوره مبارکه انفال که در آن واژه «غمتم» استعمال شده، آیه شصت و نهم است. خداوند متعال در این آیه می‌فرماید:

﴿فَكُلُوا مِمَّا غَنْمَتُمْ حَلَالًا طَيْبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾

پس، از آن‌چه [غنیمت‌های] حلال [و پاکیزه و] دلپذیر که به‌دست آورده‌اید بخورید [و بهره‌مند شوید]، و از خدا پررو داشته باشید، که به‌راستی خدا است آمرزنده رحمتگر.

در مورد این آیه شریفه این سؤال وجود دارد که آیا آیه اوّل سوره انفال

ناسخ این آیه می‌باشد یا خیر؟

خداؤند در آیه یکم سوره انفال خطاب به رسولش می‌فرماید:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولُ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا  
ذَاتَ يَنْكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّ كُمْ مُؤْمِنِينَ﴾

[ای پیامبر!] از تو درباره «انفال» می‌پرسند، بگو: «انفال» مختص خدا و رسول[خدا] است. پس، از خدا پروا داشته باشید، و میان خودتان اصلاح [و سازش برقرار] کنید، و - اگر مؤمنید - از خدا و رسولش اطاعت کنید.

برای جمع‌بندی بین آیه اول و آیه چهل و یکم و آیه شصت و نهمی می‌توان گفت: مطابق آیه یکم سوره انفال، تمام انفال در اختیار خدا و رسول خدا<sup>عَزَّوَجَلَّ</sup> است و سپس، بعد از آن که حضرت مالی را به عنوان غنیمت به مسلمین دادند، برطبق آیه چهل و یکم، بایستی یک پنجم آن به عنوان خمس پرداخت شود، و سپس آیه شصت و نهم می‌فرماید: بقیه اموال - یعنی چهار پنجم دیگر - برای رزمندگان حلال طیب است.

در عین حال، برخی قائل‌اند: آیه شریفه «فَكُلُوا مِمَا غَنْمَتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا»<sup>۱</sup> ظهرور در این دارد که تمام غنائم، ملک مجاهدان است؛ و آیه «قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ»<sup>۲</sup> آن ملکیت رالغو کرده است.

با توجه به آن‌چه ذکر نمودیم، روشن شد که این نظریه باطل است.

## نظر مرحوم علامه طباطبائی در تفسیر آیه ۶۹

ایشان در «تفسیر المیزان» فرموده‌اند:

باید ملاحظه شود منشأ سؤال در آیه اول چه بوده است؟ و می‌نویسند: جمله «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ يَنْكُمْ» که در ادامه پاسخ به «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ» آمده است، در این مطلب ظهرور دارد که میان مجاهدان در مورد انفال اختلاف و مشاجره‌ای وجود داشته؛ چون خداوند فرموده است: «فَاتَّقُوا اللَّهَ»

۱. انفال، ۶۹.

۲. انفال، ۱.

يعنى: دست از اختلاف برداريد «وَاصْلُحُوا ذَاتَ يَنِّيْكُمْ». و اگر شأن نزول هايى که برای اين آيه شرييفه ذكر شده است، مطرح نبود، از سياق آيات وجود همين اختلاف را می فهميديم.

ايشان در ادامه اضافه می کنند: ملكيت غنائم برای مجاهدان - به نحو اجمال و ابهام - در ذهن شان بوده است. مجاهدان طبق آيه «فَكُلُوا مِمَّا غَنَمْتُمْ» می دانستند که گويا مالک غنائم هستند، اما نمى دانستند كيفيت ملكيت آنها چگونه است؟ آيا همه کسانی که در جنگ حاضر بوده اند، سهم می بزند يا گروه خاصی مانند مقاتلين و آيا اين سهم به صورت مساوى بين آنها تقسيم می شود يا اين که بين سواره و پياده فرق است؟ و همين امر، منشاً اختلاف و مشاجره ميان آنان شد و اين نزاع را به محضر رسول خدا<sup>عليه السلام</sup> مطرح نمودند، سپس آيه اول نازل شد. بر طبق اين آيه خداوند متعال گمان آنها را تخطئه نمود و فرمود اساساً انفال ملک خدا و رسول است.<sup>۱</sup>

به نظر مى رسد، ايشان در اين نظر مى فرمایند: آيه شرييفه «فَكُلُوا مِمَّا غَنَمْتُمْ» پيش از آيه «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ» بوده، و آيه اول مبين و مفسر آيه شصت و نهم است.

### اشکالات دیدگاه مرحوم علامه طباطبائي

به نظر ما، دیدگاه ايشان داراي چند اشكال است:

**اولاً**، نيازى نيسرت که نزول آيه شرييفه «فَكُلُوا مِمَّا غَنَمْتُمْ» را پيش از آيه

۱. الميزان في تفسير القرآن، ج ۹، ص ۷: «والذى يبغى أن يقال بالاستمداد من السياق: أن الآية بسياقها تدل على أنه كان بين هؤلاء المشار إليهم بقوله: «يَسْأَلُونَك» تخاصم خاصم به بعضهم بعضاً بأخذ كل جانباً من القول لا يرضى به خصميه، والتفرع الذى فى قوله: «فَاتَّقُوا اللَّهُ وَاصْلُحُوا ذَاتَ يَنِّيْكُمْ» يدل على أن الخصومة كانت فى أمر الأنفال...».  
وكاين لهم فهموا من ذلك أنه يملكون الغنائم والأنفال على إبهام فى أمره: هل يملكون جميع من حضر الواقعة أو بعضهم كالمقاتلين دون القاعدين مثلاً؟ وهل يملكون ذلك بالسوية فيقسم بينهم كذلك أو يختلفون فيه بالزيادة والنقصة كأن يكون سهم الفرسان منها أزيد من المشاة؟ أو نحو ذلك.  
وكان ذلك سبب التخاصم بينهم فتشاجروا فى الأمر، ورفعوا ذلك إلى رسول الله<sup>عليه السلام</sup> فنزلت الآية الأولى: «قُلْ أَنَّفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولُ فَاتَّقُوا اللَّهُ وَاصْلُحُوا ذَاتَ يَنِّيْكُمْ» الآية، فخطأتهم الآية فيما زعموا أنهم مالكوا الأنفال بما استفادوا من قوله: «فَكُلُوا مِمَّا غَنَمْتُمْ» الآية، وأقرت ملك الأنفال الله والرسول ونهتهم عن التخاصم والتشاجر...».

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ» بدانیم؛ بلکه «فَكُلُوا مَا غَنْمْتُمْ» بعد از آن، و در میان این سه آیه - آیه اول، چهل و یکم و شصت و نهم - آخرین آنها است. یعنی بعد از آن که مراحل تقسیم، ملکیت و تخمیس تمام و بیان شده است، می فرماید: «فَكُلُوا مَا غَنْمْتُمْ». استفاده از غنیمت، فرع بر آن است که آنان مالک باشند، و دیگر هیچ شباهی وجود نداشته باشد؛ لذا، به دنبال آن آمده است: «حَلَالًا طَيِّبًا».

مرحوم علامه طباطبایی در بیان معنای «فَكُلُوا» می فرمایند:  
«این کنایه از اصل تصرف است».<sup>۱</sup>

با توجه به بیان شریف ایشان، باید کلمه «فَكُلُوا» را بر اصل جواز تصرف به نحو اجمال حمل نموده، و بگوئیم این آیه شریفه کنایه از اصل جواز تصرف است؛ لذا، باید آن را بر ملکیت حمل کنیم؛ در حالی که این معنا بسیار مشکل است و نمی توان گفت آیه شریفه بر ملکیت حمل نمی شود، و آنان مالک نشده‌اند؛ چرا که در آیه شریفه قید «حَلَالًا طَيِّبًا» وجود دارد؛ و با وجود چنین قیدی نمی توان به عدم ملکیت قائل شد. به عبارت دیگر، تعبیر «حَلَالًا طَيِّبًا» قرینه بسیار خوبی برای ملکیت است؛ و با اباحه و جواز اجمالی سازگاری ندارد. این تعبیر را معمولاً در موردی به کار می برد که به صورت تفصیلی و روشن، حلیت مطرح باشد.

بنابراین، فرمایش مرحوم علامه، خلاف ظاهر آیه شریفه می باشد که فرموده است: «فَكُلُوا مَا غَنْمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا»؛ و ظهور روشنی در ملکیت تامه دارد. به ویژه که ایشان به این نکته تصريح دارند که لفظ «غَنْمْتُمْ» به معنای «أخذتم الغنيمة» - غنیمت را گرفته‌اید - است. به عبارت دیگر، ایشان در فرضی معنی دارد که هنوز غنائم تقسیم و اخذ نشده باشد، در حالی که لفظ «غانتم» ظهور در غنیمتی دارد که اخذ شده است.

ثانياً، چنین نیست که آیه اول، تفسیر اجمال آیه شصت و نهم باشد؛ زیرا،

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۱۰: «إِنَّ قُولَهُ **فَكُلُوا** لَيْسَ بِكَنَايَةٍ عَنْ مُلْكَهُمُ الْغَنِيمَةِ بِحَسْبِ الْأَصْلِ، وَإِنَّمَا الْمَرَادُ هُوَ التَّصْرِيفُ فِيهَا وَالتَّمَتُّعُ مَنْهَا إِلَّا أَنْ يَمْتَلَكُوا بِقَسْمَةِ النَّبِيِّ ﷺ إِيَّاهَا بِينَهُمْ».

در آیه شرifeه اوّل فقط آمده است: امر غنایم به دست خدا و رسول خدا<sup>علیه السلام</sup> است، اما سخنی از کیفیت تملک و مقدار آن به میان نیامده است، پس چگونه می‌تواند تفسیر آیه شصت و نهم باشد؟!

### نتیجه بحث ارتباط آیات سه‌گانه سوره انفال

در مورد تقسیم غنائم جنگ بدر میان مجاهدان اختلاف و مشاجره شد؛ و سپس خدمت پیامبر اکرم<sup>علیه السلام</sup> رسیدند. آیه اوّل نازل شد که: تا خدا و رسول [خدا] تصمیم نگیرد، غنائم ملک هیچ‌کس نیست. بعد هم حضرت آنرا میان همه به طور مساوی تقسیم فرمودند.

پس از تقسیم غنائم، آیه چهل و یکم نازل شد که: اینک از آن‌چه میان شما تقسیم شده است، خمسش را بپردازید. کلمه «غمتم» نیز پس از «اخذ غنیمت» و به دست آوردن آن صدق می‌کند.

اگر گفته شود: «غمتم» خطاب به جمع است و با توجه به این‌که جماعت مسلمانان غنائم را به دست آورده‌اند، گرچه در حال حاضر در تصرف برخی از آنان نباشد، اما این خطاب صحیح است.

در جواب خواهیم گفت: چون قبل از آن لفظ «فَكُلُوا» آمده است، باید شرائطی مطرح باشد که هر کس بتواند جداگانه در آن مال تصرف کند؛ و به عبارت دیگر، غنائم باید کاملاً در اختیار تک‌تک آنان قرار گرفته باشد.

سپس آیه شصت و نهم نازل شد که: اینک آن‌چه در اختیارتان مانده است، حلال و پاکیزه و برای استفاده خودتان است:

﴿فَكُلُوا مِمَّا غَنْمَتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾.

پس، به نظر ما، ترتیب آیات به همان صورتی است که در سوره مبارکه انفال آمده است. و با بیانی که گذشت، معلوم می‌شود ترتیب آیات، ترتیبی است کاملاً منطقی، و نسخ در آن‌ها، دلیل و وجهی ندارد. به این معنا که آیه چهل و یکم ناسخ آیه اوّل نیست، و آیه اوّل ناسخ آیه شصت و نهم نیست.

نکته‌ای که باید بدان توجه نمود، این است که دلیلی وجود ندارد که ترتیب

نزول آیات بر اساس همین ترتیب است که هم‌اینک در سوره‌های قرآن موجود است. به عبارت دیگر، قاعده‌ای نداریم که حتماً آیه اول قبل از آیه چهل و یکم و این آیه قبل از آیه شصت و نهم است، بلکه باید این ترتیب را از طریق قرائی خارجی استفاده نمود.

### آیه سوم:

﴿لَيْسَ الِّبِرَّ أَنْ تُؤْتُوا عِجْوَهَكُمْ قَبْلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ دُوِيِ الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّاَلِيْلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الرَّكَاهَ وَالْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾

نیکی، [تنها] این نیست که [به هنگام نماز] روی خود را به سوی مشرق و [یا] مغرب متوجه کنید؛ بلکه نیکی کسی است که به خدا، و روز رستاخیز، و فرشتگان، و کتاب [آسمانی]، و پیامبران، ایمان آورده؛ و مال [خود] را، با همه علاقه‌ای که به آن دارد، به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان و سائلان و بردگان، اتفاق کند؛ نماز را برپا می‌دارد و زکات را می‌پردازد؛ و [همچنین] کسانی که به عهد خود - به هنگامی که عهد بستند - وفا می‌کنند؛ و در برابر محرومیت‌ها و بیماری‌ها و در میدان جنگ، استقامت به خرج می‌دهند؛ این‌ها کسانی هستند که راست می‌گویند؛ و [گفتارشان با اعتقادشان هماهنگ است] و این‌ها پرهیز کارانند! (بقره، آیه ۱۷۷)



### ۳. آیه ۱۷۷ سوره بقره

یکی دیگر از آیات شریفه قرآن کریم که در بحث خمس مطرح است، آیه یکصد و هفتاد و هفتم سوره مبارکه بقره است؛ که اولاً بر اصل مشروعیت خمس دلالت دارد؛ و ثانیاً قرینه‌ای است بر عدم انحصار مصارف خمس در سه گروه یتیمان، مستمندان و در راه ماندگان.

### مخاطبین آیه شریفه

در این که خطاب این آیه شریفه متوجه چه کسانی است؟ سه احتمال مطرح است:  
احتمال اول این است که آیه شریفه خطاب به اهل کتاب باشد.  
احتمال دوم این که آیه خطاب به مسلمانان باشد.  
و احتمال سوم این است که آیه شریفه عمومیت داشته، و مخاطب آن،  
هم مسلمانان باشند و هم اهل کتاب.<sup>۱</sup>

آیه شریفه می‌فرماید: بر و نیکی این نیست که کدام مکان را به عنوان قبله قرار بدهید. لذا، بر و نیکی را در سه محور «اعتقادی»، «اخلاقی» و «عملی»<sup>۲</sup> بیان می‌فرماید. این آیه از جامع‌ترین آیاتی است که سه محور «بر اعتقد‌ای»، «بر اخلاقی» و «بر در اعمال» را برای انسان بیان می‌کند؛ به این صورت که:

۱. آیات الأحكام، ج ۱، ص ۳۱۶؛ أنوار التنزيل وأسرار التأويل، ج ۱، ص ۱۲۱؛ روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم، ج ۱، ص ۴۴۲؛ مسائل الأفهام إلى آيات الأحكام، ج ۲، ص ۲ و ۳.

عبارة «ولَكُنَ الْبَرَّ مِنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ»، بازگوکننده «بر اعتقدای» است. و جمله «وَالْمُؤْمِنُونَ بَعْهَدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ» بازگوکننده «بر اخلاقی» است. اما مسئله مورد نظر در این بحث، محور دیگر «بر عملی» است. و آن، این بخش از آیه شریفه است که می فرماید: «وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ».

«بر عملی» این است که انسان با آن که به اموال خود علاقه دارد، آنها را از خود جدا کرده و به «ذی القربی»، «يتامی»، «مساکین»، «ابن سبیل» و «فى الرقباب» بدهد.

خداوند در این آیه شریفه، پس از امور مالی، به برپاداشتن نماز اشاره کرده، و می فرماید: «وَأَقَامَ الصَّلَاةَ»؛ اما دو مرتبه به امور مالی بازگشته، و می فرماید: «وَآتَى الزَّكَاةَ».

اگر جمله «وَآتَى الزَّكَاةَ» در آیه شریفه وجود نداشت، چه بسا احتمال می رفت عبارت «وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى» مربوط به زکات باشد. ولی وجود جمله «وَآتَى الزَّكَاةَ» پس از آن، قرینه می شود بر این که مراد از «وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ» یک حق و واجب مالی دیگری غیر از زکات است.

بنابراین، اگر بر طبق ظاهر آیه شریفه بخواهیم نظر بدھیم، باید گفت کسی که مال دارد، هم زکات مالش را - اگر متعلق زکات باشد - باید بدهد، و هم حقوق مالی دیگری که بر عهده را او است باید پردازد. از سوی دیگر، می دانیم حق مالی واجب غیر از زکات، چیزی جز خمس نیست.

نکته دیگر آن است که در آیه چهل و یکم سوره انفال - «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ...» - که مربوط به خمس است، «ذوی القربی»، «يتامی»، «مساکین» و «ابن السبیل» ذکر شده است؛ اما در این آیه شریفه علاوه بر ذکر آن موارد، عنوان «فى الرقباب» نیز اضافه شده است. این مسئله می تواند قرینه باشد بر این که مصارف خمس در آیه چهل و یکم سوره انفال انحصر به سه طایفه

یتیمان، مستمندان و در راه‌ماندگان ندارد.

البته، آن‌چه مهم است، این است که بررسی نمائیم آیا از آیه شریفه سوره  
بقره وجوب خمس استفاده می‌شود یا خیر؟

### دلالت آیه بر وجوب خمس

برخی گفته‌اند: نمی‌توان از این آیه شریفه حتی وجوب زکات را فهمید؛ تا چه  
رسد به خمس. زیرا، آیه در مقام ترغیب به نیکی‌ها و خوبی‌ها است.<sup>۱</sup> به  
عبارة دیگر، از آیه حکم وجودی استفاده نمی‌شود، بلکه یک حکم استحبابی  
استفاده می‌شود.

پاسخ این است که: آیه شریفه هم در مقام ترغیب است و هم در مقام بیان  
تكلیف؛ و بعيد است که آیه فقط در مقام ترغیب باشد، بلکه ظهور اولی آیه  
بیان امور واجب است. برای این ادعا چهار شاهد ذکر می‌نماییم:

۱. نمی‌توان گفت جمله «وَأَقَامَ الصَّلَاةَ» در مقام ترغیب به نماز است، و  
این که مقصود خداوند آن است که نماز کار خوبی است و عمل واجبی  
نیست؛ و هم‌چنین، زکات کار خوبی است و واجب نیست.

۲. آیه شریفه چون در مقام حصر بوده و مصداق «بر» را تعیین می‌کند، و از  
سویی تردیدی نیست که واجبات از بارزترین مصادیق «بر» می‌باشند، لذا از  
این جهت، ادعا می‌کنیم آیه ظهور در وجوب دارد. و به طور مثال، از ظاهر  
«وَالْمُؤْمِنُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا» وجوب وفای به عهد استفاده می‌شود، هرچند  
فقهاء به جهت برخی از ادله وفای به عهد را واجب نمی‌دانند.

نتیجه آن که در مقام حصر بودن آیه شریفه، قرینه می‌شود که لااقل موارد  
وجوبی از مصادیق «بر» خارج نباشند.

اگر اشکال شود آیه شریفه به طور کلی در مقام ترغیب است، لیکن متعلق  
این ترغیب مختلف است؛ در برخی موارد، ترغیب به واجبات است و در  
برخی موارد، ترغیب به مستحبات است؛ همان‌طور که نذر، گاه به واجب و

۱. ر.ک: فقه القرآن فی شرح آیات الأحكام، ج ۱، ص ۲۱۴

گاه به مستحب تعلق می‌گیرد. بنابراین، نمی‌توان وجوب اعطاء مال به ذی‌القربی را از آیه شریفه استفاده کرد.

در جواب می‌گوئیم: عنوان ترغیب، عنوان مستقلی نیست که به صورت جداگانه لحاظ شود؛ برخلاف نذر که خود عنوان مستقلی است.

۳. روایاتی ذیل این آیه شریفه وارد شده است که از آن‌ها استفاده می‌شود مراد از حقوق در این آیه، حقوق واجب است.

ابن عباس نقل می‌کند که پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

فِي الْمَالِ حُقُوقٌ وَاجِبَةٌ سَوَى الزَّكَاةِ  
دِرْ مَالٍ حَقَوقٌ وَاجِبٌ غَيْرُ اَزْكَاتٍ وَجُودٌ دَارٌ.

همین طور در تفسیر طبری از فاطمه بنت قیس نقل شده است که رسول

خدا ﷺ فرمود:

إِنَّ فِي الْمَالِ حَقًّا سَوَى الزَّكَاةِ؛ ثُمَّ قَرَأَ «لَيْسَ الْبَرُّ أَنْ تُولُوا وُجُوهَكُمْ  
قَبْلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبَرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ»<sup>۱</sup>  
همانا در مال حقی جز زکات وجود دارد؛ پس حضرت این آیه شریفه را  
خواند.

کلمه «حق» که در روایات مذکور آمده، به معنای «واجب» است. «حق» یعنی چیزی که مربوط به دیگران است، و دیگران بر مال انسان حق پیدا می‌کنند؛ نه این که صرفاً ترغیب باشد. زیرا، «ترغیب» به معنای آن است که این عمل خوب است و برای دیگران در این مال حقی نیست.

خلاصه این‌که: تعبیر به «حق» در روایات، و استشهاد به آیه شریفه توسط پیامبر اکرم ﷺ بعد از این‌که فرمود: «فِي الْمَالِ حُقُّ سَوَى الزَّكَاةِ» قرینه صحیح و تامی است بر وجوب و لزوم.

۴. در آیه شریفه، جملات قبل و بعد از عبارت «وَاتَّى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ» در مقام

۱. مجمع البيان في تفسير القرآن، ج ۱، ص ۴۷۷.

۲. جامع البيان في تفسير القرآن، ج ۲، ص ۵۷؛ سنن الترمذی، ج ۱، ص ۳۸۵؛ سنن ابن ماجہ، ج ۱، ص ۵۷۰.

بیان واجبات است. خداوند در جمله قبل از این عبارت فرموده است: «مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ أَيْمُونَ الْآخِرِ وَ الْمُلَائِكَةَ وَ الْكِتَابِ وَ النَّبِيِّينَ»<sup>۱</sup>. روشن است ایمان به همه موارد مذکور در این قسمت از آیه شریفه، یا عقلاً و یا شرعاً واجب است. در جمله بعد نیز فرموده است: «وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ آتَى الزَّكَاةَ» و در هر آیه‌ای از آیات شریفه قرآن که دو کلمه «صلاة» و «زکاۃ» در کنار هم آمده باشد، مراد، «نماز و زکات واجب» است، نه غیر واجب. بنابراین، وحدت سیاق اقتضا می‌کند جمله «وَ آتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَ أَيْتَامِي وَ الْمَسَاكِينَ وَ أَبْنَ السَّبَيلِ وَ السَّائِلِينَ وَ فِي الرِّقَابِ» در آیه شریفه نیز مربوط به واجبات باشد.

با این شواهد چهارگانه روشن می‌شود آیه شریفه در مقام بیان وجوب است، و نه ترغیب.

و اگر بپذیریم جمله «وَ آتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى» در آیه شریفه فقط ترغیب به خمس است، همین مقدار کافی است تا قرینه‌ای باشد برای اصل مشروعيت خمس؛ و همین مقدار ادعای ما را – که در اسلام خمس به عنوان حق مالی مستقل جعل شده است، – اثبات می‌کند. و با قبول این مقدار، می‌توان وجوب و لزوم خمس را از ادله دیگر استفاده نمود.

پس، این آیه شریفه، هم مربوط به اصل مشروعيت و یا وجوب بحث خمس است، و هم ذکر واژه «رقاب» قرینه‌ای است بر عدم انحصار سهم سادات به «يتامی»، «مساکین» و «ابن السبیل».

### کلمات مفسران در استفاده وجوب و عدم آن از آیه

هرچند برخی مانند مرحوم محقق اردبیلی<sup>۱</sup> اصرار دارند آیه شریفه سوره بقره بر وجوه دلالتی ندارد، اما بسیاری از مفسران، آیه شریفه را بر وجوب حمل کرده‌اند.

#### ۱) استدلال فخر رازی بر «وجوب»

فخر رازی در ذیل آیه شریفه می‌نویسد:

۱. زیده البیان فی براهین احکام القرآن، ج ۱، ص ۲۴۶، کتاب الزکاۃ مومنین.

اَخْتَلَفُوا فِي الْمُرْادِ مِنْ هَذَا الِإِيتَاءِ - «وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبّهِ» - فَقَالَ قَوْمٌ آنَّهَا الزَّكَاةُ، وَهَذَا ضَعِيفٌ؛ وَذَلِكَ لِأَنَّهُ تَعَالَى عَطَفَ الزَّكَاةَ عَلَيْهِ بِقَوْلِهِ: «وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ»،<sup>۱</sup> وَمَنْ حَقٌّ الْمَعْطُوفُ وَالْمَعْطُوفُ عَلَيْهِ أَنْ يَتَغَيَّرَ، فَنَبَّتَ أَنَّ الْمُرْادَ بِهِ غَيْرُ الزَّكَاةِ.

وی به نکته‌ای که در مباحث گذشته ذکر شد، اشاره می‌کند؛ مبنی بر آن که بین معطوف و معطوف علیه باید تغایر باشد؛ لذا، نمی‌توان گفت: مراد از «وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبّهِ» زکات است؛ چرا که جمله بعد، یعنی «وَآتَى الزَّكَاةَ» بر آن عطف شده است.

وی در ادامه می‌نویسد:

ثُمَّ إِنَّهُ لَا يَخْلُو امَّا أَنْ يَكُونَ مِنَ النَّطَوْعَاتِ أَوْ مِنَ الْوَاجِبَاتِ، لَا جَائزٌ أَنْ يَكُونَ مِنَ النَّطَوْعَاتِ لِأَنَّهُ تَعَالَى قَالَ فِي آخرِ الآيةِ: «أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» وَوَقَفَ التَّقْوَى عَلَيْهِ وَلَوْ كَانَ ذَلِكَ نَدْبِيًّا لِمَا وَقَفَ التَّقْوَى عَلَيْهِ فَنَبَّتَ أَنَّ هَذَا الِإِيتَاءُ وَإِنْ كَانَ غَيْرَ الزَّكَاةِ إِلَّا أَنَّهُ مِنَ الْوَاجِبَاتِ<sup>۲</sup>

پس این ایتاء، یا از مصاديق مستحبات است و یا از مصاديق واجبات می‌باشد؛ امّا نمی‌توان گفت که از مصاديق مستحبات است؛ زیرا، خداوند در آخر آیه، تقوا را به آن مشروط ساخته است و اگر این عمل مستحب بود، هیچ‌گاه تقوا بر آن مشروط نمی‌شد. پس، ثابت شد این ایتاء که غیر از زکات است، از واجبات می‌باشد.

استدلال فخر رازی این است که تقوای الهی مشروط به این ایتاء است، پس از واجبات است؛ چراکه تقوا متوقف بر انجام امور مستحبی نیست، بلکه کمترین تقوا انجام واجبات و ترک محرمات است. اگر کسی فقط اعمال واجب را انجام دهد و از ارتکاب محرمات باز ماند، متّقی است؛ هرچند هیچ امر و عمل مستحبی انجام ندهد. البته، می‌توان گفت: انجام مستحبات در

۱. التفسير الكبير، ج ۵، ص ۲۱۶.

۲. همان.

تقویت و تحکیم تقوا نقش بسیار مهمی دارد، اما نمی‌توان گفت در اصل تقوا مؤثر است.

بنابراین، ایشان به این نتیجه رسیده است که مراد از ایتاء در عبارت «وَاتَّى الْمَالَ عَلَى حُبِّ ذُوِّيِّ الْقُرْبَى» در این آیه شریفه، ایتاء واجب است و نه مستحب.

### ۲) دیدگاه مرحوم طباطبایی یزدی بر «وجوب»

آقای طباطبایی یزدی نویسنده کتاب «آیات الأحكام وفق المذهب الجعفری و المذاهب الأربعه»، در این کتاب در مورد دلالت داشتن آیه شریفه بر اصل وجوب می‌نویسد:

قَدْ أَسْتُدِلَّ لِوُجُوبِ الصَّلَاةِ وَالزَّكَٰةِ بَقَوْلِهِ تَعَالٰى: «وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَاتَّى الزَّكَٰةَ» وَاتَّفَقَ الْكُلُّ مِنَ الْعَامَةِ وَالخَاصَّةِ عَلَى أَنَّ الْمُرَادَ بِالزَّكَٰةِ فِي الْآيَةِ الْوَاجِهَةِ مِنْهَا؛<sup>۱</sup>

و همانا برای وجوب نماز و زکات به آیه شریفه «وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَاتَّى الزَّكَٰةَ» استدلال شده است. و همه علمای عامه و خاصه بر این مطلب اتفاق دارند که مراد از زکات در آیه شریفه، زکات واجب است.

ما نیز اضافه می‌کنیم: با قرینه وحدت سیاق، باید بقیه آیه را نیز بر واجبات حمل کرد. بنابراین، طبق این بیان، وجوب از طریق وحدت سیاق استفاده می‌شود.

### ۳) نظر مرحوم طبرسی بر «وجوب»

از دیگر افرادی که تصریح کرده است از این آیه شریفه وجوب استفاده می‌شود، مرحوم طبرسی در کتاب «مجمع البیان» است. ایشان فرموده است.

فِي الْآيَةِ دَلَالَةٌ عَلَى وُجُوبِ إِعْطَاءِ مَالِ الزَّكَٰةِ الْمَفْروضَةِ؛<sup>۲</sup>  
آیه شریفه بر وجوب اعطای زکات واجب دلالت دارد.

و روشن است به قرینه سیاق باید بقیه آیه را نیز بر وجوب حمل کنیم.

۱. تفسیر آیات الأحكام وفق المذهب الجعفری و المذاهب الأربعه، ج ۱، ص ۲۳۰.

۲. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۴۸۷.

#### ۴) نظر مرحوم محقق اردبیلی بر «عدم وجوب»

مرحوم اردبیلی در ذیل آیه شریفه می‌نویسد:

وَاعْلَمْ أَنَّهُ لَيْسَ فِي الْآيَةِ دَلَالَةٌ عَلَى وُجُوبِ الرِّكَاةِ، بَلْ وَلَا عَلَى  
وُجُوبِ شَيْءٍ مِّنَ الْمَذْكُورَاتِ. نَعَمْ فِيهَا تَرْغِيبٌ وَتَحْرِيصٌ عَلَى  
الْأَمْرُورِ الْمَذْكُورَةِ، فَيُعْلَمُ الْوُجُوبُ مِنْ مَوْضِعٍ آخَرَ، فَمَا كَانَ فِيهَا  
اَحْكَامٌ يُعْتَدُ بِهَا مَعَ أَنَّ هَذِهِ الْأَحْكَامَ يُفْهَمُ مِنْ غَيْرِهَا مَفْصَلَةً<sup>۱</sup>

بدان که این آیه شریفه بر وجوب زکات دلالت ندارد و در آن چیزی نیست که بر وجوب افعال مذکور در آیه شریفه دلالت کند. بله، در آیه شریفه به افعال ذکر شده ترغیب و تشویق شده است؛ پس، وجود را بایستی از دلیل دیگر استفاده کرد؛ بنابراین، در این آیه شریفه احکامی که مورد اعتنا و لزوم عمل باشد، وجود ندارد و این احکام از ادله دیگری غیر از آیه شریفه به صورت مفصل فهمیده می‌شود.

#### اشکال دیدگاه مرحوم محقق اردبیلی

در این نظر، چند اشکال وجود دارد:

اشکال اوّل مربوط به آن قسمت از نظر ایشان می‌شود که می‌گوید: «هَذِهِ  
الْأَحْكَامُ يُفْهَمُ مِنْ غَيْرِهَا مَفْصَلَةً».

اشکال این مطلب آن است که اگر از آیات دیگر وجوب فهمیده شود، آیا بدین معنا است که دیگر از این آیه شریفه وجوب فهمیده نمی‌شود؟

اشکال دوم نکته‌ای است که پیش‌تر نیز به آن اشاره شد و اتفاقاً حتی در کلمات ایشان نیز به آن اشاره شده است، مبنی بر آن که آیه شریفه در مقام حصر است. و حصر در امور ترغیبیه معنای روشن و صحیحی ندارد! بلکه با امور الزامی مناسبت دارد. آری، می‌توان حصر را حصر اضافی قرار داد تا این اشکال در ذهن نیاید که امور الزامی منحصر به اموری که در آیه شریفه ذکر شده، نیست. برای روشن شدن حصر باید اشاره‌ای به شأن نزول آیه بنماییم.

۱. زیادة البيان فی براهین أحكام القرآن، ج ۱، ص ۲۴۶.

## شأن نزول آیه شریفه

برای آیه شریفه شأن نزول‌هایی ذکر شده که مناسب است در مورد آن‌ها دقت و بررسی لازم صورت گیرد:

۱- اوّلین شأن نزول این است که برخی از مردم معتقد بودند همین مقدار که انسان به خدا و پیامبر اکرم ﷺ ایمان داشته باشد، کافی است تا اهل بهشت شود، و نیازی به انجام نماز و زکات و انفاق نیست. به دنبال این خیال واهی، آیه شریفه نازل شد که علاوه بر ایمان به خدا و پیامبر اسلام ﷺ امور دیگر نیز لازم است.<sup>۱</sup>

۲- شأن نزول دیگری که از برای آیه شریفه بیان شده، در مورد قبله است. یهودی‌ها و نصاراً هر کدام قبله خود را صحیح و درست می‌خوانند و قبله دیگری را باطل و نادرست می‌دانستند. آیه شریفه نازل شد که: «لَيْسَ الْبَرَّ أَنْ نُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قَبْلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكُنَّ الْأَبْرَ» هیچ‌کدام از این‌ها «بر» نیست. آن‌گاه به عنوان حصر می‌فرمایید: «بر» این امور است: واجبات اعتقادی، واجبات عملی و واجبات اخلاقی. و «بر» را در این سه مورد محصور می‌کند.<sup>۲</sup> بنابراین، این که مرحوم اردبیلی می‌فرمایند: «نعم فیها ترغیب و تحریص»، با حصر سازگاری ندارد.

و اگر گفته شود: امور مذکوره در آیه فقط به عنوان مصاديق بر است و حصری از آن استفاده نمی‌شود، در جواب می‌گوئیم: قرینه واضح و روشن وجود دارد که خداوند متعال در این آیه شریفه در مقام حصر است؛ و به عبارت دیگر، گرچه در آیه، الفاظ و ادات حصر وجود ندارد، اما با قرینه می‌فهمیم خداوند در مقام حصر است؛ و لذا، در سه جهت اعتقادی، عملی و اخلاقی، بر را معین فرموده است. علاوه بر این مطلب، می‌توان از انتهای آیه

۱. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۹۵؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۳۵۴؛ الجامع لأحكام القرآن، ج ۲، ص ۲۳۷؛ شأن نزول آیات، ص ۶۰؛ لباب التأویل فی معانی التنزیل، ج ۱، ص ۱۰۵.

۲. أنوار التنزيل وأسرار التأویل، ج ۱، ص ۱۲۱؛ البحر المحيط فی التفسیر، ج ۲، ص ۱۳۰؛ التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۹۵؛ تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، ص ۹۹؛ روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۴۴۲.

که می‌فرماید «أُولَئِكَ هُمُ الْمُنْتَقُونَ» انحصار را استفاده نمود؛ چرا که خداوند تقوا را در این اعمال و امور منحصر نموده است.

مرحوم محقق اردبیلی در ادامه مطلب، گویا با این سؤال روبرو شده است که در این صورت، چرا این آیه را در کتابتان – که مربوط به «آیات الأحكام» است – ذکر کرده‌اید؟

لذا، می‌نویسد: علت آن که این آیه شریفه را ذکر نمودم، این است که از گذشتگان در این فن پیروی کرده باشم؛ و هم‌چنین، این آیه شریفه مشتمل بر فائدہ‌های بسیار است. ایشان در ادامه روایتی را از پیامبر اکرم ﷺ نقل می‌کند که هر کس به این آیه عمل نماید، ایمان خود را کامل نموده است.<sup>۱</sup> ایشان در مورد این قسمت از آیه شریفه که می‌فرماید «وَآتَى الْمَالَ» نیز می‌نویسد:

وَيَحْتَمِلُ أَنْ يَكُونَ «وَآتَى الْمَالَ» إِشَارَةً إِلَى غَيْرِ الزَّكَةِ الْوَاجِبَةِ مِنَ  
الْمَنْدُوبَاتِ... فَمَا قَالَ فِي مَجْمَعِ الْبَيَانِ: فِي الْآيَةِ دَلَالَةٌ عَلَى وَجْهِ  
إِعْطَاءِ مَالِ الزَّكَةِ الْمَفْرُوضَةِ غَيْرُ ظَاهِرٍ عِنْدِي إِلَّا بِاعتِبَارِ حَصْرِ الْبَرِّ  
أَوْ حَصْرِ الصَّدَقِ وَالتَّقْوَى فِي فَاعِلِ الْمَذْكُورَاتِ، وَذَلِكَ أَيْضًا غَيْرُ  
وَاضْعَفٌ<sup>۲</sup>

و احتمال دارد فقره «وَآتَى الْمَالَ» از آیه شریفه به زکات غیر واجب از مستحبات اشاره داشته باشد... پس آن‌چه مرحوم طبرسی در مجمع البیان گفته است مبنی بر آن که آیه شریفه بر پرداخت زکات واجب دلالت دارد، در نزد من ظاهر نیست؛ مگر به اعتبار این که بر و نیکی، و راستی و تقوا بر انجام دهنده اعمال ذکر شده در آیه منحصر باشد، که این انحصار نیز نزد من روشن و آشکار نیست.

تعجب آن است که چگونه منحصر شدن بر صدق و تقوی در این امور فرینه بر وجوب نمی‌شود و به عبارت دیگر، آنچه را که ایشان می‌فرماید واضح نیست، به نظر ما واضح است که آیه شریفه به جهت انحصار برو تقوی

۱. زیادة البیان فی براهین أحكام القرآن، ج ۱، ص ۲۴۶؛ «ولكن ذكرتها لمتابعة من تقدمنا كغيرها، واشتمالها علي فوائد... وكأنه أشار إليه بقوله ﷺ: من عمل بهذه الآية فقد استكمل الإيمان».

۲. زیادة البیان فی براهین أحكام القرآن، ج ۱، ص ۲۴۶.

در این امور دلالت بر الزام دارد.

گرچه ذهن ما در فقه و اصول با این مطلب مأنوس شده است که هرجا الزامی باشد، به دنبال امر و یا خبر در مقام انشاء باشیم؛ اما این بدان معنا نیست که اگر در موردی صیغه امر نبود، به هیچ عنوان نتوان الزام را استفاده نمود. در این آیه شریفه از فعل «أقام» یا جمله اسمیه به خوبی می‌توان الزام را فهمید، و از آن استفاده وجوب کرد.

نتیجه این می‌شود که هم از آیه شریفه استفاده وجوب می‌شود، و هم مراد از «وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبَّهِ ذَوِي الْقُرْبَى» - با توجه به این که «زکات» بعد از آن ذکر شده - واجب مالی دیگری غیر از زکات است، که جز خمس چیز دیگری نمی‌تواند باشد.

نکته دیگر که از بحث بعدی - که به آن خواهیم پرداخت - به دست می‌آید، این است که مراد از «ذوی القربی» در این آیه شریفه به قرینه «مساکین»، و «ابن سبیل»، همان معنای مراد در آیه خمس - یعنی امام علیہ السلام - است؛ که اگر چنین باشد، ظهور «وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبَّهِ ذَوِي الْقُرْبَى» در خمس روشن است.

## ۵) نظر بیضاوی در استفاده «وجوب»

در میان مفسرانی که از «آیات الأحكام» بحث کرده‌اند، برخی که چاره‌ای جز استفاده وجوب و الزام از تمام قسمت‌های آیه شریفه نداشته‌اند، گفته‌اند: عبارت «وَآتَى الزَّكَةَ» از آیه شریفه، به صورت روش مربوط به زکات است؛ عبارت «وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبَّهِ» نیز بر زکات دلالت دارد؛ لیکن خداوند متعال با جمله «وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبَّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبَيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ» ابتدا مصرف زکات را بیان فرموده، و سپس با جمله «وَآتَى الزَّكَةَ» اصل وجوب فعل زکات را بیان کرده است.<sup>۱</sup>

۱. «يتحمل **وَآتَى الزَّكَةَ** أن يكون المقصود منه ومن قوله **(وَآتَى الْمَالَ)** الزكاة المفروضة، ولكن الغرض من الأوّل بيان مصارفها وبالثانية أداؤها والمحث عليهما»؛ *أبووارث التنزيل وأسرار التأويل*، ج ۱، ص ۲۱۹. و نیز ر.ک: آیات الأحكام، ج ۱، ص ۳۱۹؛ و زیارتة *التفاسیر*، ج ۱، ص ۲۸۹.

این برداشت بسیار عجیب و نوعی تکلف است؛ و از لحاظ معانی و بیان، هرگز مناسب نیست که اوّل موارد مصرف بیان شود و سپس، اصل لزوم عمل ذکر گردد! این گونه سخن گفتن، بر خلاف فصاحت و بلاغت است.

### برداشت‌های سه گانهٔ وجوب

پس از بررسی کلمات مفسران در مورد استفادهٔ وجوب از عبارت «وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبَّهِ ذَوِي الْقُرْبَى» در مجموع سه نظریه به دست می‌آید:

۱. «وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبَّهِ» دلالت بر حکم وجوبی خمس دارد که در این صورت، ادعیاً ما ثابت می‌شود.

۲. «وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبَّهِ» دلالت بر حکم وجوبی مصرف زکات دارد.

۳. «وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبَّهِ» دلالت وجوبی دارد؛ و مراد از آن، صدقه و ایتاء واجبی است که عقلاً انسان باید انجام دهد. به عنوان مثال: اگر انسانی در اثر گرسنگی در معرض تلف است، بر دیگران واجب است که برای تهیه غذا به او کمک کنند تا از گرسنگی نجات یابد.

به نظر ما، احتمال دوم و سوم باطل است، اما توضیح بطلان نظریه دوم گذشت؛ و اماً بطلان نظریه سوم نیز واضح است، چرا که اوّلاً آیهٔ شریفه در مقام بیان یک حکم شرعی است و در مقام بیان حکم عقلی نیست و ثانیاً چه قرینه و یا شاهدی بر این احتمال سوم وجود دارد و باید گفت این احتمال سوم مجرد یک احتمال و تفسیر به رأی است.

### نتیجه

نتیجه این می‌شود که از آیهٔ شریفه هم بدون مراجعه به روایات و هم با استفاده از روایاتی که در ذیل آیه وارد شده است، استفاده می‌شود که صحیح‌ترین بیان، نظریه اوّل است مبنی بر آن که آیهٔ شریفه بر وجود خمس دلالت دارد.

### مراد از «ذوی القربی» در آیهٔ شریفه

نکتهٔ دیگر در این آیهٔ شریفه سورهٔ بقرهٔ احتمالاتی است که دربارهٔ «ذوی القربی» وجود دارد:

**احتمال اوّل:** مراد، نزدیکان اعطاء‌کننده باشد.<sup>۱</sup> در مورد این احتمال، روایاتی نیز وجود دارد، که یکی از آن‌ها، روایت فاطمه بنت قيس است که به پیامبر اکرم ﷺ عرض کرد: «إِنَّ لِي سَبْعِينَ مَثْقَالًا مِّنْ ذَهَبٍ» - من هفتاد مثقال طلا دارم، [با آن‌ها چه کنم؟] - حضرت نیز در پاسخ فرمودند: «إِجْعَلِيهَا فِي فَرَابَتِكَ» - آن را در نزدیکانت صرف کن - .

هرچند معلوم نیست این روایت مربوط به این آیه شریفه باشد، ولی به‌طور کلی توصیه به اعطای مال به نزدیکان است، که در انفاق و صرف صدقه اموال، شایسته است انسان ابتدا خویشاوندان خود را در نظر بگیرد.

**احتمال دوم:** به قرینه کلمات «يتامي»، «مساكين» و «ابن سبيل» که در آیه شریفه ذکر شده، استفاده می‌شود مراد از «ذوى القربى» در این آیه شریفه همان معنای مراد از ذى القربى در آیه خمس باشد که در آیه شریفه «فَلْ لا أَسْتَلِكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»<sup>۲</sup> نیز بیان شده است.

اگر چنین باشد، ظهور آیه شریفه سوره بقره در خمس بسیار روشن است. یعنی خداوند می‌فرماید: انسان مالش را باید به «ذوى القربى» بدهد - همان کسانی که در آیه خمس (آیه چهل و یکم سوره انفال) به آن‌ها اشاره شده است - و نیز به «يتامي»، «مساكين» و «ابن السبيل» بدهد؛ «رقاب» نیز یکی دیگر از مصارف خمس است که به آن‌ها اضافه شده است.

اما به ذوى القربى مُعْطى، از زکات پرداخت شود؛ زیرا، به دنبال این عبارت در آیه شریفه آمده است: «وَأَتَى الْزَكَةَ».

هنگامی که این آیه شریفه را در کنار آیه «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّنْ شَيْءٍ فَأَنَّ

۱. این قول را جبائی اختیار کرده است؛ ر.ک: التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۹۷؛ جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۵۷؛ زیادة التفاسیر، ج ۱، ص ۲۸۹؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۴۷۷.

۲. جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۱۳۰؛ التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۹۷.

۳. شوری، ۲۳.

۴. این احتمال، قول امام باقر و امام صادق علیهم السلام است؛ ر.ک: التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۹۷؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۴۷۷.

لَهُ خُمُسَةُ...»<sup>۱</sup> قرار دهیم، نکاتی که بیان شد، به خوبی از آیه استفاده می‌شود. روایتی نیز از امام باقر و امام صادق علیهم السلام نقل شده است که «ذوی الغربی» در این آیه شریفه را به ذوی القربای پیامبر اکرم علیهم السلام تفسیر می‌کنند.<sup>۲</sup> فخر رازی نیز در یکجا احتمال می‌دهد مراد از «ذوی الغربی» همان معنای مراد در آیه غنیمت و خمس باشد. وی می‌گوید:

الْمَسَأَلَةُ التَّالِيَةُ: إِنَّا ذَوُو الْقُرْبَى فَمَنِ النَّاسُ مَنْ حَمَلَ ذَلِكَ عَلَى  
الْمَذْكُورِ فِي آيَةِ النَّفْلِ وَالْغَنِيمَةِ وَالْأَكْثَرُونَ مِنَ الْمُفْسَرِينَ عَلَى ذَوِي  
الْقُرْبَى لِلْمُعْطِينِ، وَهُوَ الصَّحِيحُ لِأَنَّهُمْ بِهِ أَخْصُّ؛<sup>۳</sup>

مسئله سوم این است که بعضی «ذوی القربی» در آیه شریفه را حمل کرده‌اند بر کسانی که در آیه نفل (آیه اول سوره انفال) و آیه غنیمت (آیه چهل و یکم سوره انفال) ذکر شده‌اند؛ در حالی که بیشتر مفسران آن را بر نزدیکان مُعطی حمل کرده‌اند؛ و همین معنا نیز صحیح است؛ زیرا آنان به مال اعطاء کننده سزاوار ترنند.

دلیلی که فخر رازی برای ادعای خود دلیلی هم بیان می‌کند، مبنی بر آن که «لَأَنَّهُمْ بِهِ أَخْصُّ» و این دلیل صحیح نمی‌باشد؛ زیرا این که اقرباء اعطاء کننده به مال وی اولی و اخص باشند کفايت نمی‌کند که بگوییم این لفظ ظهور در این معنی دارد. به عبارت دیگر، کسانی که ذوی القربی در آیات دیگر را قرینه بر تفسیر ذوی القربی در این آیه می‌گیرند، ادعا می‌کنند که به وسیله این قرینه برای این کلمه ظهوری ایجاد می‌شود؛ اما مجرد اخص بودن چگونه ایجاد ظهور می‌کند.

سؤال: پرسشی در اینجا مطرح می‌شود مبنی بر آن که اگر عبارت «وَأَتَى  
الْمَالَ عَلَى حُجَّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَأَبْنَى السَّبِيلَ وَالسَّائِلَينَ وَفِي  
الرِّقَابِ» در آیه شریفه مربوط به خمس است، چرا سهم خدا، رسول خدا علیهم السلام

۱. انفال، ۴۱.

۲. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۹۷.

۳. التفسیر الكبير، ج ۵، ص ۴۶.

در آن بیان نشده است؟

پاسخ: در پاسخ به این سؤال گفته می‌شود: لازم نیست شارع مقدس در هر آیه‌ای از آیات شریفه قرآن کریم تمام جوانب حکم و مسأله را ذکر فرماید. خداوند در این آیه شریفه، به «ذوی القربی»، «یتامی»، «مساکین» و «فی الرقاب» از مصارف خمس اشاره کرده، و در آیه دیگر، یعنی «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ خُمُسُهُ وَلِرَسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَ...»<sup>۱</sup>، در مقام بیان مصارف خمس، خدا و رسولش را بر دیگران مقدم داشته، و سهمی را برای خداوند متعال و رسول اکرم ﷺ معین کرده است. لذا، این دو آیه قابل جمع است و منافاتی با یکدیگر ندارند.

## آیه چهارم:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجَنَّا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا يَنْهَاكُمُوا عَنِ الْحَبِيثِ مِنْهُ تُنفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُعْمِلُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِّي حَمِيدٌ﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از قسمت‌های پاکیزه اموالی که به دست آورده‌اید، و از آن‌چه از زمین برای شما خارج ساخته‌ایم [از منابع، معادن، درختان و گیاهان]، اتفاق کنید؛ و برای اتفاق، به سراغ قسمت‌های ناپاک نروید در حالی که خود شما، [به هنگام پذیرش اموال،] حاضر نیستید آن‌ها را بپذیرید، مگر از روی اغراض و کراحت! و بدانید خداوند، بمنیاز و شایسته ستایش است. (بقره، آیه ۲۶۷)



#### ۴. آیه دویست و شصت و هفتم سوره بقره

آیه شریفه دیگری که به عنوان بحث خمس مطرح است، آیه ۲۶۷ سوره مبارکه بقره است. در این آیه شریفه، بیان شده که مؤمنان از طیبات دو مورد از اموال خودشان انفاق کنند:

یکی از طیبات اموالی که با کسب و کار تحصیل می‌کنند؛ و دوم، از طیبات آنچه که از زمین برای آنان خارج می‌شود.

#### شأن نزول آیه شریفه

در تفاسیر، برای این آیه شریفه دو شأن نزول ذکر شده که عبارتند از:

۱. افرادی که قبل از اسلام اموال ربوی داشتند، پس از این‌که اسلام آوردن از همان اموال ربوی می‌خواستند انفاق کنند؛ پس، این آیه شریفه نازل شد و خداوند آن‌ها را از چنین عملی نهی فرمود و به آنان امر کرد که از اموال حلال خویش صدقه دهند.<sup>۱</sup> بر این اساس، واژه «طیب» در آیه شریفه را باید به معنای «حلال» گرفت؛ زیرا، ربا حلال نیست و خداوند دستور داد که از آن مال انفاق نکنند.

۱. ر.ک: التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۳۴۴؛ آیات الأحكام، ج ۱، ص ۳۳۷؛ کنز العرفان فی فقه القرآن، ج ۱، ص ۲۳۰. این شأن نزول براساس روایتی است که از امام صادق علیه السلام نقل شده است. «عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليهما السلام في قول الله عزوجل آنفُؤُوا مِنْ طَيَّبَاتِ مَا كَسَبُوكُمْ» فقال: كان القوم قد كسبوا مكاسب سوء في الجاهلية فلما أسلموا أرادوا أن يخرجوا من أموالهم ليتصدقوا بها فأبى الله تبارك و تعالى إلا أن يخرجوا من أطيب ما كسبوا». الكافی، ج ۴، ص ۴۸، وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۶۵، باب ۴۶ از ابواب الصدقة، ح ۱.

۲. افرادی بودند که هنگام دادن زکات خرما، خرماهای نامرغوب، خرماهایی که هسته‌های بلندی داشت و کم گوشت بود را ضمیمه خرمای خوب و مرغوب می‌کردند و سپس آن را به عنوان زکات می‌دادند. آیه نازل شد و خداوند آن‌ها را از این عمل بازداشت و امر کرد که زکاتشان را از اموال مرغوب بپردازند.<sup>۱</sup> بر این اساس، «طیب» را باید به معنای «جید» گرفت. قبلًا گذشت که شأن نزول‌ها تعین ندارد و لازم نیست که یک آیه حتماً دارای یک شأن نزول باشد، بلکه ممکن است یک آیه چند شأن نزول داشته باشد؛ و به عبارت دیگر، در پاسخ چند مناسبت، آیه‌ای نازل شده باشد. پس از بیان شأن نزول آیه، نکاتی در این آیه شریفه وجود دارد که باید مورد بررسی و دقّت قرار گیرد که در ادامه به آن‌ها اشاره می‌نماییم:

### دلالت آیه شریفه بر وجوب

در مورد این که آیا از آیه شریفه استفاده وجوب می‌شود یا خیر، سه نظریه مطرح است:<sup>۲</sup>

۱. آیه شریفه بر وجوب دلالت دارد.
۲. آیه شریفه بر صدقات مستحبّی دلالت دارد.
۳. آیه شریفه، قدر جامع بین وجوب و استحباب است.

۱. ر.ک: مجمع البيان في تفسير القرآن، ج ۲، ص ۶۵۶؛ التفسير الكبير، ج ۷، ص ۵۲؛ كنز العرفان في فقه القرآن، ج ۱، ص ۲۳۱؛ روح المعاني في تفسير القرآن العظيم، ج ۲، ص ۳۸؛ التبيان في تفسير القرآن، ج ۲، ص ۳۴۴؛ آيات الأحكام، ج ۱، ص ۳۳۷ در این مورد نیز روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «عن أبي بصير، عن أبي عبدالله علیه السلام في قول الله عزوجل (يا أئمها الذين آمنوا أنفقوا من طيبات ما كسبتم و مثاً أخر جننا لكم من الأرض ولا ينفموا الخبيث منه تُنفرون»؛ قال: كان رسول الله علیه السلام إذا أمر بالتنحيل أن يزكي يجيء قوم باللوان من ثمر وهو من أردي التمر يؤدونه من زكاتهم ثمراً يقال له: المجرور والمعافارة قليلة اللها عظيمة النوى وكان بعضهم يجيء بها عن التمر الجيد، فقال رسول الله علیه السلام لا تخرصوا هاتين التمرتين ولا تجيئوا منها بشيء وفي ذلك نزل (ولا ينفموا الخبيث منه تُنفرون) وَأَسْتَمْ بِآخْذِيهِ إِلَّا أَنْ تُعْضُّوا فِيهِ) والإجماع أن تأخذ هاتين التمرتين». الكافي، ج ۴، ص ۴۸؛ وسائل الشيعة، ج ۹، ص ۲۰۵، باب ۱۹ از ابواب زکاة الغلات، ح ۱ - .

۲. ر.ک: التفسير الكبير، ج ۷، ص ۵۲؛ «اختلفوا في أن قوله (أنفقوا) المراد منه ماذا؟ فقال الحسن: المراد منه الزكاة المفروضة، وقال قوم: المراد منه التطوع، وقال ثالث: إنه يتناول الفرض والنفل».

فخر رازی در تفسیر خود، در ذیل آیه شریفه می نویسد:

**﴿أَنْفَقُوا﴾ أَمْ وَ ظَاهِرُ الْأَمْرُ لِلْوُجُوبِ؟<sup>۱</sup>**

کلمه «أَنْفَقُوا» در آیه شریفه امر است و صیغه امر ظهور در وجوب دارد.

روشن است کلام فخر رازی در این مورد صحیح است؛ و از این جهت که صیغه امر در وجوب ظهور دارد، تردیدی نیست. بنابراین، باید آیه را بر معنای ظاهری اش که وجوب است، حمل نمود؛ مگر این که قرینه‌ای بر خلاف این معنا وجود داشته باشد.

### بررسی دلالت آیه شریفه بر زکات واجب

بنابر قول کسانی که می گویند اتفاق ذکر شده در آیه شریفه - **﴿أَنْفَقُوا﴾** - اتفاق واجب است، این سؤال مطرح می شود که: آیا مقصود از اتفاق واجب همان زکات واجب است؟

فخر رازی در این رابطه می نویسد:

**ظَاهِرُ الْآيَةِ يَدْلُلُ عَلَى وُجُوبِ الزَّكَاءِ فِي كُلِّ مَا يَكْتَسِبُهُ الْإِنْسَانُ، فَيَدْخُلُ فِيهِ زَكَاءُ التِّجَارَةِ، وَزَكَاتُ الدَّهَبِ وَالْفَضَّةِ وَزَكَاءُ النِّعَمِ لَأَنَّ ذَلِكَ مِمَّا يُوصَفُ بِأَنَّهُ مُكْتَسَبٌ، وَيَدْلُلُ عَلَى وُجُوبِ الزَّكَاءِ فِي كُلِّ مَا تُنْتَهِيُّ الْأَرْضُ؟<sup>۲</sup>**

ظاهر آیه شریفه بر وجوب زکات در هر چیزی که انسان به دست می آورد، دلالت دارد؛ بنابراین، زکات سرمایه، زکات طلا و نقره و زکات چهارپایان سه گانه - [شر، گاو و گوسفند] - در آن داخل می شود؛ زیرا، اینها از مواردی هستند که صفت اکتساب بر آنها صادق است. و هم چنین آیه شریفه بر وجوب زکات در هر چیزی که از زمین می روید، دلالت دارد.

وی و دیگر کسانی که آیه شریفه را بر خصوص زکات حمل کرده‌اند، در مورد نه چیزی که زکات به آن تعلق پیدا می کند، گفته‌اند: زکات طلا، نقره،

۱. همان.

شتر، گاو و گوسفند از کلمه «ما کَسِبْتُمْ» در آیه شریفه به دست می‌آید؛ و زکات غلّات اربعه – گندم، جو، خرما و کشمش – در عنوان «مَمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ» داخل است. برای صحت و یا عدم صحت این نظریه لازم است نسبت به واژه انفاق تأمل و دقت بنماییم.

### «انفاق» در لغت

اگر کلمه «انفاق» در لغت به «زکات» معنا شده باشد، لازم است در آیه شریفه نیز بر «زکات» حمل شود؛ همچنین است در صورتی که مراد از این کلمه در اصطلاح قرآن خصوص «زکات» باشد.

البته، ممکن است واژه «انفاق» یا حتی «صدقه»، در کلمات فقهاء و یا اصطلاح روایات، در «زکات واجب» ظهور داشته باشد؛ اما اگر در لغت، و یا در قرآن کریم، مراد از این واژه خصوص زکات نباشد، چگونه می‌توان گفت «انفاق» در «زکات واجب» ظهور دارد؟

با مراجعه به لغت روشن می‌شود «انفاق» به معنای «بذل المال فی سبیل الخیر» است، و در معنای لغوی آن «زکات» نیامده است.

### «انفاق» در قرآن

هرچند در موارد بسیاری از آیات قرآن کریم، «انفاق» در «زکات» استعمال شده است، ولی منحصر به این معنا نیست؛ زیرا، مواردی وجود دارد که این کلمه در غیر زکات نیز استعمال شده است. از این جهت، لازم است برخی از آیات شریفه قرآن کریم که کلمه انفاق در آن‌ها به کار رفته، و از آن معنای زکات اراده نشده است را مورد اشاره قرار دهیم:

#### ۱۹) آیات دهم و یازدهم سوره ممتحنه

خداآوند متعال در این دو آیه شریفه می‌فرماید:

﴿... وَسْتَلُوا مَا أَنْفَقُتُمْ وَلَيْسُلُوا مَا أَنْفَقُوا ذلِكُمْ حُكْمُ اللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ \* وَإِنْ فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِّنْ أَزْوَاجِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ﴾

فَعَاقِبُتُمْ فَأَتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَرْوَاجُهُمْ مُثْلَ مَا أَنْفَقُوا وَأَنْفَسُوا اللَّهُ  
الَّذِي أَنْشَمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ»:

... و آن‌چه را شما [برای زنان مرتد و فراری خود که به کفار پناهندۀ شده‌اند] خرج کرداید، [از کافران] مطالبه کنید، و آن‌ها هم باید آن‌چه را خرج کرده‌اند [از شما] مطالبه کنند؛ این حکم خداست [که] میان شما داوری می‌کند و خدا، دانای حکیم است. و در صورتی که [زنی] از همسران شما به سوی کفار رفت [و کفار مهر مورد مطالبه شما را ندادند] و شما در جنگی بر آنان پیروز شدید و غنایمی گرفتید، به کسانی که همسرانشان رفته‌اند، همانند مهری را که پرداخته‌اند، بدهید؛ و از [مخالفت] خداوندی که همه به او ایمان دارید، بپرهیزید.

همان‌گونه که در ترجمه آیات بیان شد، مراد از انفاق در این دو آیه شریفه، مهریه‌ای است که برای زن تعیین شده است.

### (۳) آیه ششم سوره طلاق

خداوند در این آیه شریفه در مورد زنان مطلقه می‌فرماید:

﴿أَسْكُنْتُوْهُنَّ مِنْ حِيثُ سَكَّتُمْ مِنْ وُجْدِكُمْ وَ لَا تُضَارُوْهُنَّ لُتْضِيُّفُوا  
عَلَيْهِنَّ وَ إِنْ كُنَّ أُولَاتٍ حَمْلٌ فَأَنْفَقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّىٰ يَضْعَنَ حَمْلَهُنَّ  
إِنَّ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَأَتُوْهُنَّ أُجْوَرَهُنَّ...﴾

[همسران طلاق داده خود را] همانجا که [خود] سکونت دارید، به قدر استطاعت خویش جای دهید و به آن‌ها آسیب [و زیان] مرسانید تا عرصه را بر آنان تنگ کنید؛ و اگر باردارند، خرچ‌شان را بدهید تا وضع حمل کنند. و اگر برای شما [بچه] شیر می‌دهند، مزدشان را به ایشان بدهید...

مراد از واژه «انفاق» در این آیه شریفه تأمین هزینه‌های زندگی زن است؛ نه زکات دادن به او.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ  
الْحٰمِدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمِينَ

### (۴) آیه دویست و هفتاد و چهارم سوره بقره

﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرٌ هُمْ عِنْدَ

**رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْرَجُونَ**

آن‌ها که اموال خود را، شب و روز، پنهان و آشکار، اتفاق می‌کنند، مزدشان نزد پروردگارشان است؛ و نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می‌شوند.

ابن عباس در شأن نزول این آیه نقل می‌کند:

**نَزَّلَتِ الْآيَةُ فِي عَلَيِّ كَانَتْ مَعَهُ أَرْبَعَةُ دَارِهِمٍ فَتَصَدَّقَ بِواحدِ نَهَارٍ وَبِواحدِ لَيْلٍ وَبِواحدِ سَرًا وَبِواحدِ عَلَانِيَةً<sup>۱</sup>**

آیه شریفه در حق حضرت علی علیہ السلام نازل شده است که آن حضرت چهار درهم داشت؛ یک درهم را در شب، یک درهم را در روز، یک درهم را پنهانی و یک درهم را نیز آشکارا اتفاق کرد.

در این آیه شریفه نیز مسأله زکات مطرح نیست، بلکه مراد از اتفاق، «مطلق بذل مال فی سبیل الخیر» است.

بنابراین، واژه «اتفاق» اختصاصی به «زکات» ندارد؛ و چنین نیست که بتوان آن را در هر آیه‌ای که استعمال شده است، به «زکات» معنا نمود. از آن‌چه گذشت، نتیجه می‌گیریم واژه «اتفاق» در آیه شریفه «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفَقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبُتُمْ» ظهوری در «زکات» نداشته، و به آن اختصاص ندارد.

### اقوال مفسران در معنای «اتفاق» در آیه ۲۶۷ سوره بقره

#### نظر مرحوم فاضل جواد

مرحوم فاضل جواد در کتاب «مسالک الأفهام» با اشاره به وجود اختلاف نظر

۱. آیات الأحكام، ج ۱، ص ۳۶۵؛ أسباب نزول القرآن، ص ۹۴؛ البحر المحيط فی التفسیر، ج ۲، ص ۷۰۱؛ بحر العلوم، ج ۱، ص ۱۸۲؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۵۵۲؛ التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۳۵۷؛ جوامع الجامع، ج ۱، ص ۵۰؛ زاد المسیر فی علم التفسیر، ج ۱، ص ۲۴۶؛ زیادة البیان فی أحكام القرآن، ص ۱۹۵؛ شواهد التنزيل لقواعد التفضیل، ج ۱، ص ۱۴۱؛ الجامع لأحكام القرآن، ج ۳، ص ۳۴۷؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۴۰۶.

۲. بقره، ۲۶۷.

درباره معنای مراد از واژه «انفاق» در آیه شریفه ۲۶۷ سوره بقره - «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفَقُوا مِنْ طَبَابِتِ مَا كَسَبْتُمْ» -، چنین آورده است:

فقیل: هو أمر بالنفقة في الزکاة الواجبة، وقيل: هو في الصدقة المتطوع بها... وقيل: إن المراد به الإنفاق في سبيل الخير وأعمال البر على العموم، فيدخل فيه النفقة الواجبة والمتطوع بها.

[وی پس از بیان این سه احتمال، می‌گوید:] والمشهور بين الأصحاب أن المراد بها الإشارة إلى وجوب إخراج الخمس من الأمور المذكورة. ويراد بالمخرج من الأرض ما يعم المعادن والكنوز ونحوها مما يجب فيه الخمس فكذا في المعطوف عليه كأرباح التجارات والصناعات والزراعة. ويكون ذلك على الإجمال.<sup>۱</sup>

ایشان فرموده است: مشهور بین فقها آن است که آیه شریفه به وجوب اخراج خمس از موارد مذکور در آیه شریفه اشاره دارد؛ عنوان «ما آخر جنا لكم من الأرض» - آن‌چه که از زمین خارج می‌شود - شامل معادن و گنجها می‌شود، و عنوان «ما کسبتم» نیز شامل سودهای تجارت و زراعت و صناعات است. و خداوند در این آیه، با این دو عنوان به صورت اجمالی به لزوم خمس اشاره فرموده است.

طبق آن‌چه صاحب «مسالک الأفہام» بیان کرده، مشهور بین فقهای امامیه این است که: آیه شریفه ۲۶۷ سوره بقره مربوط به وجوب اخراج خمس از امور مذکوره است. یعنی: آیه شریفه، درمجموع، تمام تجارات، معادن، و زراعات را شامل می‌شود. و به صورت مجمل می‌فرماید: اخراج خمس از «ما کسبتم» و از «مخرج من الأرض» لازم است.

نکته قابل توجه آن است که معمولاً فقهای امامیه در کتاب خمس در مقام استدلال به وجوب خمس فقط به آیه شریفه غنیمت تمسک نموده‌اند و ذکری از این آیه شریفه به میان نمی‌آورند. حال، چگونه ایشان این قول را به مشهور فقهای امامیه نسبت داده است؟!

۱. مسالک الأفہام إلى آيات الأحكام، ج ۲، ص ۲۶ و ۲۷.

برای تحقیق مطلب، لازم است کتب فقهی بیشتر مورد فحص و مطالعه قرار گیرد. و شاید مراد ایشان از «اصحاب»، فقها نباشد و بلکه مراد، مفسرین امامیه باشد.

لیکن اهل سنت این آیه شریفه را بر زکات حمل کردند؛ خواه زکات واجب، یا صدقه مستحب، و یا اعمّ از زکات واجب و صدقه مستحب. اما همان‌گونه که اشاره شد، واژه «انفاق»، نه از نظر لغوی و نه از نظر قرآن کریم اختصاصی به زکات ندارد، بلکه معنای عامی دارد که هم در «زکات» و هم در «خمس» استعمال می‌شود.

### دیدگاه مرحوم محقق اردبیلی

مرحوم اردبیلی در کتاب «زیادة البيان» در این مورد دو احتمال را ذکر کرده و فرموده است:

يَحْتَمِلُ أَنْ يَكُونَ إِشَارَةً إِلَى وُجُوبِ إِخْرَاجِ مَا يُجْبِي الزَّكَاةُ مِنَ الْحَلَالِ وَالْجَيْدِ الْمَكْتَسَبِ، وَتَكُونُ الْمَكْتَسَبُ عِبَارَةً عَنِ الْمَالِ الَّذِي يُجْبِي فِيهِ الزَّكَاةُ مِنَ النَّقْدِينَ وَالْمَوَاسِيِّ مِنَ الْغَنْمِ وَالْبَقْرِ وَالْإِبْلِ فَإِنَّهَا تَحْصُلُ بِالْكَسْبِ وَالْعَمَلِ، وَالْخَمْسُ مِنْ جُمِيعِ مَا يُكْتَسَبُ.<sup>۱</sup>

ایشان می‌فرمایند که در آیه شریفه دو احتمال است: احتمال اول که دلالت بر وجوه زکات و خمس به نحو تفصیل دارد. یعنی آیه شریفه به وجوه اخراج زکات از مال حلال و جید از مکتب دلالت داشته باشد و مکتب عبارت است از مالی که در آن زکات واجب است؛ از قبیل طلاق و نقره، غنم و بقر و شتر که این اشیاء با کسب و عمل به دست می‌آید و نیز بر وجوه اخراج خمس از تمامی اموری که اکتساب می‌شود دلالت دارد. احتمال دوم آن است که آیه شریفه دلالت بر وجوه زکات و خمس به نحو اجمال دارد و در نتیجه، دلالت بر زکات سرمایه هم دارد، اما این نحو اشعار است، نه ظهور.

۱. زیادة البيان فی أحكام القرآن، ج ۱، ص ۲۵۳.

## نظریه اهل سنت در خمس معادن

طبق فتاوی مذاهب اربعه در معادن خمس وجود دارد. اهل سنت با این که می‌گویند: واژه «غَنِمْتُم» در آیه غنیمت<sup>۱</sup> مربوط به غنائم جنگی است، اما بر حسب پاره‌ای روایات که از پیامبر اکرم ﷺ رسیده است، گفته‌اند:

در معادن و گنج‌ها (دفینه‌های اشیاء ارزنده که به دست خود انسان در زیر خاک قرار داده می‌شود) خمس وجود دارد.<sup>۲</sup>

با توجه به این که عبارت «مَمَا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ» در آیه ۲۶۷ سوره بقره ظهر روشی در معادن، گنج‌ها و امثال آن دارد، و با توجه به نظر اهل سنت که در معادن، قائل به خمس هستند، می‌توان از آیه شریفه ۲۶۷ سوره مبارکه بقره خمس موارد مذکور را استفاده کرد.

## نتیجه و جمع‌بندی مباحث

از آیه شریفه ۲۶۷ سوره بقره به طور اجمالی، وجوب خمس یا زکات به دست می‌آید؛ و شرایط و خصوصیات مربوط به خمس یا زکات را باید از ادله دیگر استنباط کرد.

لیکن - همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد - در این آیه شریفه قرینه‌ای بر خصوص زکات وجود ندارد؛ و بلکه به قرینه عبارت «مَمَا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ» که ظهر در معادن دارد، باید آیه را بر خمس حمل کرد. البته در باب «مال التجارة» - یعنی سرمایه کسب - میان فقهای عامه و خاصه اختلاف است:

مشهور اهل سنت قائل‌اند به این که: در مال التجارة زکات واجب است؛ لیکن علمای امامیه قائل‌اند، زکات در مال التجارة مستحب است. منظور از «ما كَسْبِتُمْ» در آیه شریفه نیز خصوص مال التجارة نیست تا گفته

۱. آیه چهل و یکم سوره انفال.

۲. ر.ک: الخلاف، ج ۲، ص ۱۱۷؛ جامع الخلاف والوفاق، ص ۱۵۱ و ۱۵۲؛ الفقه على المذاهب الخمسة، ج ۱، ص ۱۸۷ به بعد.



شود آیه شریفه بر وجوب زکات در مال التجارة دلالت دارد؛ بلکه مراد از «ما کَسْبِتُمْ» اعم از مال التجارة؛ طلا، نقره، چهارپایان و سایر فوایدی که به دست انسان می‌رسد، می‌باشد.

و اگر پذیرفتیم که آیه شریفه ۲۶۷ سوره بقره در خمس ظهر دارد، و «ما کَسْبِتُمْ» را نیز شامل همه فواید دانستیم، در این صورت، شامل جوايز و هدايا نیز خواهد بود و در این‌ها خمس واجب می‌شود.

اما چنانچه یقین نداشته باشیم و در صدق عنوان «ما کَسْبِتُمْ» بر جواز و هدايا شک کنیم، دیگر نمی‌توانیم به این آیه شریفه در این موارد تمسک کنیم؛ زیرا، از موارد تمسک به عام در شبهه مصدقیه می‌شود؛ و در چنین فرضی، باید اصل برائت از وجوب خمس را جاری نمود.

### احتمالات پنج‌گانه در آیه شریفه

در مورد آیه شریفه ۲۶۷ سوره بقره پنج احتمال وجود دارد، که سه احتمال آن به «وجوب» اختصاص دارد، و دو احتمال شامل «مستحب» می‌شود. این احتمالات عبارتند از:

۱. آیه شریفه به خصوص زکات واجب مربوط است.
۲. آیه شریفه خصوص زکات را می‌گوید، اعم از واجب و مستحب.
۳. آیه شریفه به خصوص خمس مربوط است.
۴. آیه شریفه، بر خمس و زکات واجب دلالت دارد.
۵. آیه شریفه، بر خمس و زکات - اعم از واجب و مستحب - دلالت دارد.

### بررسی احتمال استحباب

این احتمال که آیه شریفه به مستحبات مربوط باشد، به نظر خیلی بعید و مشکل است؛ چراکه در این آیه هم صیغه امر به کار رفته است و هم صیغه نهی؛ و از سوی دیگر، متعلق معینی نیز در آن ذکر شده، که عبارت است از:

«ما کَسْبِتُمْ» و «مِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ».

آیه شریفه در ابتدا می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفَعُوا مِنْ طَبَابَاتِ مَا كَسَبَتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ»، سپس می فرماید: «وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبَثَ مِنْ تُنْفَقُونَ» در جمع بین امر و نهی در آیه شریفه نکته مهمی وجود دارد.

اگر در موردی مولا امر به انجام و نهی از ترک نماید، نهی از ترک قرینه روشی است بر این که امر مذکور در آن مورد ظهور در وجوب دارد.

اگر اشکال شود این مطلب در صورتی صحیح است که نهی، به ترک از انفاق تعلق گرفته شده باشد؛ اما در این آیه نهی به نوعی از انفاق تعلق گرفته است، و بین این دو فرق است. به عبارت دیگر، می توان گفت آیه شریفه در مقام بیان اصل وجوب نیست و معنایی نظیر آیه شریفه «إِنَّمَا يَنْقَبَلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»<sup>۱</sup> را افاده می کند و می خواهد بگوید در صورتی انفاقات شما پذیرفته می شود که از اموال حلال انجام شده باشد نه از حرام صرف، و یا مخلوطی از حلال و حرام؛ لذا، آیه شریفه در مقام بیان چگونگی انفاق صحیح و یا مقبول عند الله است، و نمی خواهد اصل وجوب و یا استحباب آن را بیان کند.

در جواب می گوئیم:

اولاً، متعلق انفاق در امر و نهی یکسان است و چنان چه قسمت دوم آیه – یعنی نهی - هم وجود نمی داشت، مفهوم صدر آیه این بود که از غیر طبیبات انفاق ننمایید؛ و در بحث مفاهیم در اصول بیان شده است بین منطق و مفهوم، باید از حیث متعلق و موضوع، وحدت و اتحاد باشد. در صدر این آیه شریفه انفاق طبیبات مورد امر واقع شده و در آخر آن از انفاق خبائث نهی شده است؛ هر دو مورد نیز مربوط به «ما کسبتم» است. آری، اگر امر در مورد انفاق در «ما کسبتم» باشد و نهی در غیر «ما کسبتم» بود، اختلاف بین متعلقها به وجود می آید.

ثانیاً، به هیچ وجه نمی توان پذیرفت که مفاد این آیه شریفه نظیر مدلول آیه «إِنَّمَا يَنْقَبَلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»<sup>۲</sup> است. زیرا، روشی است بعد از این که مؤمنین از طبیبات اموال خویش انفاق نمایند، نوبت به قبولی و یا عدم قبولی این عمل

۱. مائدۀ، ۲۷.

۲. مائدۀ، ۲۷.

می‌رسد؛ و چنان‌چه این افراد از متّقین باشند، عمل انفاق که با شرایط کامل انجام شده است، مورد قبول خداوند متعال قرار می‌گیرد.

نتیجه این می شود که: اگر فقط صیغه امر «أَنفَقُوا» بود، ممکن بود در اینجا دلالت بر وجوب نباشد؛ چراکه امر در معنای استحبابی نیز زیاد استعمال شده است. مانند: آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آتَيْنَاكُمْ أَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا يَعْلَمُ فِيهِ وَلَا خُلَّةً...»<sup>۱</sup>، و یا آیه شریفه «وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدًا كُمُ الْمَوْتُ...»<sup>۲</sup>. بنابراین، می توان آیه شریفه را بر استحباب حمل نمود؛ بهخصوص با متعلقی که در آیه ذکر شده، و آن عبارت است از «مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ»، و عمومیت دارد؛ چنین عمومیتی با وجوب مناسبت ندارد، و یا حکم وجویی در آن قابل امثال نیست.

اما هنگامی که در یک کلام و نسبت به یک متعلق، بین امر و نهی جمع شده باشد، معلوم می‌شود خداوند متعال یک حکم الزامی را بیان می‌کند.  
بنابراین، با خصوصیاتی که در آیه شریفه وجود دارد، از ظاهر آیه استفاده می‌شود  
اتفاق مذکور در آیه شریفه مربوط به حقوق واجب است، نه مطلق خیرات.  
بنابراین، از میان احتمالات پنج گانه مذکور، احتمال دوم و پنجم درست  
نووده، و مردود است.

بررسی احتمال و جوپ

پس از این‌که معلوم شد «انفاق» مذکور در آیه شریفه ۲۶۷ سوره بقره به حقوق واجب مربوط است، باید بررسی کرد مراد، کدام‌یک از احتمالات سه‌گانه دیگ است؟

#### الف) زكات واجب

با توجه به شان نزول آیه شریفه - که پیشتر به آن اشاره شد - و روایتی که اهل سنت نقل کرده‌اند، ممکن است گفته شود متعلق و جوب، «زکات» است.

١. بقره ٢٥٤.

٢. منافقون، ١٠

در مورد روایت، هرچند این روایت در کتب روایی شیعه نیامده است، ولی اهل سنت در کتب روایی خود چنین آورده‌اند:

**فقال علي بن أبي طالب ﷺ وعيده السلماني وابن سيرين: «هي الزكاة المفروضة؟»<sup>۱</sup>**

حضرت علی بن ابیطالب ﷺ و عییده سلمان و ابن سیرین گفته‌اند: مراد از انفاق در این آیه شریفه زکات واجب است.

البته در کتاب «تفسیر برهان» از مرحوم کلینی روایتی به این صورت نقل شده است که ابو بصیر از امام صادق ﷺ در مورد آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ» سؤال نمود. حضرت فرمود:

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ إِذَا أَمَرَ بِالنَّحْلِ أَنْ يُرْكَى يَجِيءُ قَوْمٌ بِأَلْوَانِ مِنْ تَمْرٍ - وَهُوَ مِنْ أَرْدَى التَّمْرِ - يُؤَدِّونَهُ مِنْ زَكَاتِهِمْ تَمْرًا يُقَالُ لَهُ الْجُعْرُورُ وَالْمَعَافَارَةُ قَلِيلَةُ الْحَلَاءِ عَظِيمَةُ التَّوَى وَكَانَ بَعْضُهُمْ يَجِيءُ بِهَا عَنِ التَّمْرِ الْجَيِّدِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ لَا تَخْرُصُوا هَاتَيْنِ التَّمَرَتَيْنِ وَلَا تَجِئُوا مِنْهَا بِشَيْءٍ، وَفِي ذَلِكَ نَزَلَ «وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَيْثَ مِنْهُ تُنْفَقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ»<sup>۲</sup>

هنگامی که رسول خدا ﷺ دستور داد زکات خرما را پردازند، گروهی از مردم خرماهای بسیار بدرا به عنوان زکات آورده‌اند که به آن‌ها جعرور و معافاره گفته می‌شد، و ویژگی آن‌ها این بود که گوشت و پوسته کم و هسته بسیار بزرگ داشتند. و برخی دیگر از مردم زکات‌شان را از نوع بسیار خوب خرما پرداخت می‌کردند. پس، رسول خدا ﷺ فرمود: زکات خود را از نوع جعرور و معافاره نپردازید؛ و در همین رابطه آیه شریفه «وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَيْثَ مِنْهُ تُنْفَقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ»، نازل شده است.

۱. الجامع لأحكام القرآن، ج ۳، ص ۳۲۰؛ الدر المنشور في تفسير المأثور، ج ۱، ص ۳۴۵؛ فتح القدير، ج ۱، ص ۳۳۴.

۲. الكافي، ج ۴، ص ۴۸، حدیث ۹، کتاب الزکاة، باب التوادر.

۳. این‌ها دو نوع از پست‌ترین و بدترین نوع خرما هستند.

## مردود بودن احتمال زکات واجب

هرچند این احتمال که مراد در آیه شریفه زکات واجب باشد، با شأن نزول آیه شریفه مطابق است، ولی نکته‌ای که وجود دارد – و پیشتر به آن اشاره کردیم و در لسان بزرگان نیز دایر است – این است که شأن نزول نمی‌تواند مخصوص باشد. ممکن است شأن نزول آیه مربوط به زکات باشد، اما آیه شریفه عمومیت داشته باشد.

فرق روایتی که مرحوم کلینی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند و روایتی که اهل سنت از امیر المؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرده‌اند، آن است که روایت امیر المؤمنین علیه السلام بیان شأن نزول نیست؛ بلکه تفسیر آیه است. و اگر سنده روایت معتبر بود، ما نیز می‌گفتیم آیه شریفه به زکات مربوط می‌شود؛ لیکن سنده روایت، سنده معتبری نیست. علاوه آن‌که در کتب روایی امامیه هم نیامده است. لذا، نمی‌توان به آن تمسک کرد.

البته توجه به این نکته لازم است که نبودن یک روایت در کتب روایی شیعه ضرری به اعتبار روایت وارد نمی‌سازد؛ زیرا، روایاتی وجود دارد که در کتب امامیه نیامده است؛ مانند: حدیث معروف «علی الید ما أخذت حتی تؤدیه» که فقط «عوالی اللئالی» آن را نقل کرده است.<sup>۱</sup> اما چون مشهور فقهاء بر طبق آن عمل نموده‌اند، از این جهت اعتبار پیدا کرده است.

بنابراین، دلیل روشن و معتبری بر این که مراد از انفاق مذکور در آیه شریفه خصوص زکات واجب باشد، نداریم و نیز قرینه‌ای بر این که مقصود از «ما کَسَبْتُمْ» یا «مَمَا أَخْرَجْنَا لَكُمْ» خصوص زکات باشد، وجود ندارد. علاوه آن‌که، چنانچه از عبارات «ما کَسَبْتُمْ» و «مَمَا أَخْرَجْنَا لَكُمْ» در آیه شریفه عمومیتی استفاده نماییم که علاوه بر زکات، شامل خمس هم بشود. مدعای نهایی ما اثبات می‌شود.

## دیدگاه مرحوم استرآبادی

مرحوم استرآبادی نیز در کتاب «آیات الأحكام» مسئله خمس را به عنوان یک

۱. عوالی اللئالی العزیزیة، ج ۱، ص ۲۲۴.

احتمال ذکر کرده، و فرموده است:

و «ما كَسْبَتُمْ» إِشَارَةٌ إِلَى غَيْرِ الْمُخْرَجِ مِنَ الْأَرْضِ مِمَّا يَتَعَلَّقُ بِهِ  
الزَّكَاةُ، كَالنَّفَدِينَ وَالْمَوَاشِيِّ مِنَ الْغَنَمِ وَالْبَقَرِ وَالْإِبْلِ.

[ایشان به عبارت «مِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ» که می‌رسد، می‌گوید:] قیل: ما  
أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْحَبَّ وَالثَّمَرِ وَالْمَعَادِنِ وَغَيْرِهَا.<sup>۱</sup>

این که ایشان دانه‌ها، میوه‌ها و معادن را جزء «مِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ» برشمرده،  
معنایی است که هم شامل زکات می‌شود و هم شامل خمس.

### بررسی یک نظریه

برخی عبارت «وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ» در آیه شریفه را منحصر به «غلات  
اربعه» کرده‌اند که معلوم نیست این انحصار را از کجا آورده‌اند؟ اینان گفته‌اند:

عبارت «ما كَسْبَتُمْ» مربوط به طلا، نقره و مواشی (شر، گاو و گوسفند)  
است؛ و عبارت «وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ» مربوط به غلات  
اربعه - گندم، جو، خرما و کشمش - است.<sup>۲</sup>

لیکن باید گفت: «وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ» اعم از غلات اربعه بوده، و  
شامل ثمار، معادن، رکاز، و هر آن‌چه از زمین بیرون می‌آید، می‌شود.

بلی، اگر «وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ» فقط شامل غلات اربعه، و «ما كَسْبَتُمْ»  
نیز فقط شامل طلا، نقره و مواشی باشد، آیه شریفه به زکات منحصر می‌شود. اما  
به قرینه «وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ»، مراد از «ما كَسْبَتُمْ»، «غیر المخرج من  
الارض»، یعنی «ما حصلتم بایدیکم» - آن‌چه را که با دستان خود به  
دست می‌آورید - می‌باشد؛ از این قرینه مقابله استفاده می‌شود آیه شریفه در مقام  
بيان این مطلب است که بفرماید: لازم است دو بخش از طیبات را اتفاق کنید:

۱- غیر المخرج من الأرض؛ (چیزی که از زمین خارج نمی‌شود)

۱. آیات الأحكام، ص ۳۴۰.

۲. الدر المنشور فی تفسیر المأثور، ج ۱، ص ۳۴۱؛ روح المعانی فی تفسیر القرآن العظيم، ج ۲،  
ص ۳۸.

۲- ممّا أخرجنا؛ (چیزی که از زمین خارج می‌شود)  
در این صورت، «غیر المخرج من الأرض» اختصاص به طلا، نقره و موادی  
ندارد، بلکه شامل موارد دیگر هم می‌شود.

با توجه به قرائتی که بیان شد، آیه شریفه در مقام بیان وجوب انفاق است؛  
و عبارت «ما كَسْبِتُمْ» دارای مصاديقی است که هم مصاديق زکات واجب را  
شامل است مانند: طلا، نقره و موادی، و هم شامل موارد باب خمس است. **﴿وَ**  
**مِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ﴾** نیز دارای مصاديقی است که هم شامل مصاديق  
زکات واجب می‌شود مانند: «غلالات اربعه؛ و هم شامل مصاديق خمس مانند:  
معدن و رکاز می‌شود. خود اهل سنت نیز در تفاسیرشان در مورد **﴿وَ مِمَّا**  
**أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ﴾** مسأله معدن را بیان کرده‌اند.

به عنوان مثال: قرطبي در تفسیرش، همین معنای عام را اختیار کرده، و می‌گوید:  
**قوله تعالى: ﴿وَ مِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ﴾ يعني النبات والمعادن  
والرّكاز.**

و روایاتی را از پیامبر اکرم ﷺ نقل می‌کند که آن حضرت فرموده است:  
**﴿وَفِي الرّكاز الْخُمُسُ﴾.**

پس، طبق نظر قرطبي، این آیه شریفه - هرچند به نحو اجمال - دلالت دارد  
در «ما كَسْبِتُمْ» و **﴿وَ مِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ﴾** هم مسأله حق واجب زکاتی  
وجود دارد، و هم حق واجب خمسی.



١. الجامع لأحكام القرآن، ج ٣، ص ٣١.



## آیه پنجم و ششم:

﴿وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَرِكَابٍ  
وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسْلِطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشأُ وَاللَّهُ أَعْلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ \*مَا أَفَاءَ اللَّهُ  
عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرْبَى فَإِلَهُهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِنِبِيِّ الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَ  
الْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا  
آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا تَهْمَمْ فَاتَّهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ  
الْعِقَابِ﴾ (سوره حشر، آيه ۶ و ۷)

و آن چه را خدا از آنان [= یهود] به رسولش بازگردانده [و بخشیده]  
چیزی است که شما برای به دست آوردن آن [زحمتی نکشیدید،] نه اسبی  
تاختید و نه شتری؛ ولی خداوند رسولان خود را بر هر کس بخواهد  
سلط می سازد؛ و خدا بر هر چیزی بسیار توانا است.  
آن چه را خداوند از اهل این آبادی ها به رسولش بازگرداند، از آن خدا و  
رسول و خوشاوندان او، و یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان است، تا  
[این اموال عظیم] در میان ثروتمندان شما دست به دست نگردد؛ و آن چه  
را رسول خدا برای شما آورده، بگیرید [و اجرا کنید]، و از آن چه نهی  
کرده، خودداری نمایید؛ و از [مخالفت] خدا بپرهیزید؛ چرا که خداوند  
دارای عقاب شدید و سخت است.



## ۵ و ۶) آیات ششم و هفتم سوره حشر

از آیاتی که در بحث آیات خمس باید مورد توجه قرار بگیرد، دو آیه ششم و هفتم سوره مبارکهٔ حشر است. این دو آیهٔ شریفه از نظر الفاظ شبیه هم بوده، و اندک اختلافی میان آن‌ها مشاهده می‌شود؛ از نظر موضوع نیز تقریباً یکسان هستند.

### بررسی واژگان آیه ششم

۱) «أباء»: «أباء» از مادهٔ «فيء» است که در لغت به معنای «بازگشت و رجوع»<sup>۱</sup> است.

شعر معروفی از دختر سیبویه وجود دارد که افرادی درب خانهٔ سیبویه آمدند و سؤال کردند: سیبویه کجاست؟ دخترش پاسخ داد: «باء إلی الفباء لطلب الفيء فإذا فاء الفيء فاء»<sup>۲</sup> او به بیابان رفته است و هنگامی که سایه برگردد، او هم برمه گردد.

بنابراین، به سایهٔ شاخص که بعد از زوال به سمت مشرق کشیده می‌شود نیز «فيء» گفته می‌شود؛ زیرا، قبل از زوال سایهٔ شاخص به سمت مغرب است، و بعد از زوال به سمت مشرق کشیده می‌شود، و این بازگشت همان

۱. معجم مقاييس اللغة، ج ۴، ص ۴۳۵، كتاب الفاء و ما بعدها في المضاعف والمطابق؛ كتاب العين، ج ۸، ص ۴۰۷، الصبحاج، تاج اللغة وصحاح العربية، ج ۱، ص ۶۳.

۲. ر.ک: تفسیر روح البيان، ج ۹، ص ۷۶

سایه قبلی است. و این سایه‌ی دوم را «فیء» می‌گویند. و «إباء» به معنای «ارجاع» است.<sup>۱</sup>

بنابراین، «ما أَفَاءَ اللَّهُ» یعنی «ما أرجع الله»؛ پس، آنچه را که خداوند بازگردنده است، «فیء» است.

۲) «أوجفتم»: واژه «ما» در «فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ» نافیه است؛ و «أَوْجَفَ» از ماده «وجف» به معنای «سرعت سیر» است. «وجف الخيل وجفاً» یا «وجف الإبل وجفاً» به معنای تاختن اسب و شتر است.<sup>۲</sup>

۳) «منهم»: در آیه شریفه آمده است: «وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ». یعنی: آنچه را که خداوند از آنان به رسولش بازگردنده است.

بسیاری از مفسران ضمیر «هم» در «منهم» را به قوم بنی نضیر برگردانده‌اند. این قبیله در نزدیکی مدینه سکونت داشتند، و مسلمانان – بدون نیاز به اسب و شتر – پیاده به سوی آنان رفته، و آن‌جا را به تصرف در آوردند.

بنابراین، آیه شریفه می‌فرماید: اموالی را که خدا از یهود بنی‌نضیر به رسولش بازگرداند، شما در تصرف آن، نه اسبی تاختید و نه شتری. این اموالی نیست که با زحمت و مشقت آن را به دست آورده باشید، بلکه خدا پیامبرانش را بر کسانی که بخواهد مسلط می‌کند.

ظاهر این است که صحابه پیامبر در ماجراهی بنی‌نضیر از پیامبر اکرم ﷺ مطالبه اموال کردند، و از آن‌حضرت خواستند همان‌گونه که در سایر جنگ‌ها غنائم را میان مجاهدان تقسیم می‌کردند، در این مورد نیز آنچه از بنی‌نضیر به دست آمده است، میان آنان تقسیم شود. اما خداوند در این آیه شریفه آن اموال را به پیامبرش اختصاص داد.

در فقه نیز «فیء» به اموالی گفته می‌شود که بدون جنگ و خونریزی از دشمن گرفته شود.<sup>۳</sup>

۱. معجم مقاييس اللغة، ج ۴، ص ۴۳۵؛ تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۱، ص ۲۱۳.

۲. لسان العرب، ج ۶، ص ۴۰۳؛ كتاب العين، ج ۱، ص ۱۹۰؛ الصحاح، تاج اللغة و صحاح العربية، ج ۴، ص ۱۴۳۷؛ النهاية في غريب الحديث، ج ۵، ص ۱۵۷.

۳. ر.ک: رياض المسائل، ج ۸، ص ۸۲؛ دراسات في ولاية الفقيه وفقه الدولة الإسلامية، ج ۳، ص ۳۴۴.

اشکال: نکته‌ای که وجود دارد، این است که هرچند مجاهدان مسلمان به علت نزدیکی بنی‌نضیر به مدینه با اسبان و شتران بدانجا نرفتند، اما چند روزی جنگیدند و در نتیجه آن‌ها محاصره شدند، و پس از محاصره، نسبت به بخشی از اموال مصالحه کردند. حال، چرا آیه شریفه می‌فرماید: «فَمَا أُوجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ؟»

بر همین اساس، برخی از مفسران بر این عقیده‌اند که مرجع ضمیر «منهم» در آیه شریفه، بنی‌نضیر نبوده، و به قضیه بنی‌نضیر ربطی ندارد؛ بلکه مربوط به ماجراهای فدک است. زیرا، در آن ماجرا، فدک در اختیار پیامبر اکرم ﷺ قرار گرفت و با خیل و رکاب تصرف نشد.

البته این مطلب و اشکال در صورتی مجال دارد که آیه شریفه دوم با این آیه مرتبط نباشد؛ و حال آن‌که تمام اهل سنت آیه بعد را تفسیر این آیه قرار داده‌اند.

پاسخ: توجیهی که در ارتباط با این آیه شریفه و ماجراهای بنی‌نضیر می‌توان ذکر کرد، این است که بگوییم در ماجراهای درگیری مسلمانان با بنی‌نضیر کار دشواری انجام نشد، بلکه آنان محاصره شدند و بلاfacله صلح کردند. این سهولت نیز در حکم عدم القتال است.

### بررسی واژگان آیه هفتم

در آیه هفتم خداوند فرموده است: «مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرْبَى فَلَلَّهُ وَلَلرَّسُولُ وَلَذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينُ وَأَبْنَ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَاتَّهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَقَابِ»، حرف واوی که در آیه قبل وجود داشت، در ابتدای این آیه ذکر نشده است؛ ضمیر «هم» نیز در آیه قبل به بنی‌نضیر باز می‌گشت، لیکن «أَهْلِ الْقُرْبَى» در این آیه عمومیت دارد، و شامل بنی‌نضیر و غیر بنی‌نضیر می‌شود. علاوه بر این مطالب، در این آیه شریفه تعابیری آمده است که نظیر تعابیر ذکر شده در آیه غنیمت - آیه چهل و یکم سوره انفال - است؛

همان طور که در آیه غنیمت، شش گروه ذکر شده و فقط بر کلمات دال بر سه گروه اول، حرف لام جاره داخل شده، در این آیه نیز چنین است؛ و خداوند می فرماید: «**فَلَّهُ وَلِرَسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَأَبْنِ السَّبَيلِ**».

### ارتباط میان آیه ششم و هفتم سوره حشر

بسیاری از مفسران اهل سنت و علمای عامه بر این عقیده‌اند که آیه دوم - یعنی آیه هفتم - مصدق و مستحقین آیه قبل را بیان کرده است.

### دیدگاه زمخشری

زمخشری در ذیل این آیات شریفه و در مورد ارتباط این دو آیه چنین آورده است:

علت این که «واو» عاطفه در آیه بعد نیامده، این است که می‌خواهد بگوید: این آیه شریفه مربوط به آیه قبل است. اگر «واو» می‌آمد ممکن بود کسی فکر کند این «واو»، «واو» استینافیه است. از این‌رو، «واو» را نیاورده است تا معلوم شود این آیه مرتبط با آیه قبل است. وجه ارتباطش نیز این است که در آیه قبل مستحقین فی ذکر نشده، و در این آیه مستحقین ذکر می‌شود.<sup>۱</sup>

دلیلی که زمخشری بیان می‌کند، صحیح نیست و بلکه عدم ذکر «واو» در ابتدای آیه هفتم عکس مدعای ایشان دلالت دارد؛ زیرا، وجود و ذکر «واو» شبهه ارتباط و عطف بین دو آیه را می‌رساند؛ عدم ذکر «واو» در این مطلب ظهور دارد که آیه هفتم از لحاظ موضوع و حکم، مستقل از آیه قبل است، نه این که تفسیر برای آن باشد.

بنابراین، عدم ذکر «واو» در ابتدای آیه هفتم قرینه است بر مستقل بودن این آیه شریفه از آیه قبل.

۱. الكشاف عن حجائق غواصي النزيل، ج ٤، ص ٥٠٢: «لم يدخل العاطف على هذه الجملة، لأنها بيان للأولي؛ فهي عنها غير أجنبية عنها. بين لرسول الله ﷺ ما يصنع بما أفاء الله عليه، وأمره أن يضعه حيث يضع الخامس من الغائم مقسوماً على الأقسام الخمسة».

## دیدگاه مرحوم علامه طباطبایی

در میان مفسران امامیه نیز مرحوم علامه طباطبایی همین بیان را دارند. ایشان بعد از بیان آیه دوم می‌فرمایند:

ظَاهِرُهُ أَنَّهُ بَيَانٌ لِمَوَارِدِ مَصْرُفِ الْفَيْءِ الْمَذْكُورِ فِي الْآيَةِ السَّابِقَةِ مَعَ تَعْمِيمِ الْفَيْءِ لِفَيْءِ أَهْلِ الْقُرْبَى أَعْمَمُ مِنْ بَنِي النَّضِيرِ وَغَيْرِهِمْ؛<sup>۱</sup>  
ظاهر آیه دوم این است که این آیه شریفه تفسیر و بیان موارد مصرف فیء است که در آیه قبل آمده است. علاوه آن که در آیه دوم، فیء به اهل قری تعیین داده شده است؛ و شامل بنی نضیر و غیر آنها می‌شود.

ایشان در مورد آیه ششم نیز می‌فرماید:

بِرَاسَاسِ اینِ آیَهِ شَرِيفَهِ، «فَيْءُ» از برای خود پیامبر اکرم ﷺ است و به هر صورتی که مایل است می‌تواند در آن دخل و تصرف نماید.<sup>۲</sup>

## مناقشه در دیدگاه مرحوم علامه طباطبایی

این که گفته شود: «آیه اول فیء را از مختصات پیامبر اکرم ﷺ قرار داده، و آیه دوم در مقام بیان مصارف فیء و مستحقین آن است»، تهافت و ناسازگاری است. اما اگر بگوییم آیه اول در مقام بیان این نیست که «فیء» مال چه کسی می‌باشد؛ بلکه در مقام بیان بازگرداندن «فیء» به رسول خدا ﷺ و تسلط آن حضرت بر «فیء» است که خداوند آنرا در اختیار پیامبرش قرار داده است؛ و آیه بعد نیز مصارف «فیء» و مستحقین آنرا بیان می‌کند، تهافت و ناسازگاری وجود نخواهد داشت. اکثر اهل سنت نیز چنین گفته‌اند.

## اشکال مرحوم والد بر دیدگاه مرحوم علامه

والد راحل ما - رضوان الله تعالى عليه - پس از نقل کلام مرحوم علامه

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۹، ص ۲۰۳.

۲. همان: «والمعنى: والله أرجعه الله إلى رسوله من أموال بنى النضير خصه به وملكه وحده إياه ... ولكن الله يسلط رسلاه على من يشاء والله علي كل شيء قدير، وقد سلط النبي ﷺ علي بنى النضير فله فيهم، يفعل فيه ما يشاء». ▶

طباطبایی می فرماید:

وَكَلَمَهُ لَا يَخُلُو عَنِ التَّهَافُتِ وَالْتَّنَاقْضِ، فَإِنَّهُ بَعْدَ مَا فَرَضَ اشْتِراكَ الْآيَتَيْنِ فِيمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَدَمِ الإِيجَافِ بِخَيْلٍ وَلَارِكَابٍ فَإِنْ كَانَ الْمَرَادُ اخْتِصَاصُ الْقَيْءِ بِالرَّسُولِ فِي الْآيَةِ الْأُولَى الْوَارَدةَ فِي بَنِي النَّضِيرِ يَقْعُلُ بِهِ مَا يَشَاءُ كَمَا هُوَ ظَاهِرٌ صَدْرُ الْعَبَارَةِ。 فَلَا معْنَى؛ لَأَنَّ مَصْرُوفَهُ هِيَ الْمَوَارِدُ السَّتَّةُ الْمَذْكُورَةُ فِي الْآيَةِ الثَّانِيَةِ، وَ اخْتِصَاصُ سَهْمِ اللَّهِ تَعَالَى بِهِ يُنْفَقُ بِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ... وَ إِنْ كَانَ الْمَرَادُ أَنَّ الْمَصْرُوفَ فِي كَلَا الْقَيْئِنَ هِيَ الْمَوَارِدُ السَّتَّةُ فَلَا مَجَالٌ لِدَعْوَى إِخْتِصَاصِ الْأَوَّلِ بِالرَّسُولِ، كَمَا يُنَادِي بِهِ بَاعْلَى صَوْتِهِ. وَ بِالْجُمْلَةِ: فَالظَّاهِرُ أَنَّهُ لَمْ يَتَمَكَّنْ مِنَ الْجَمْعِ بَيْنَ الْآيَتَيْنِ؛<sup>۱</sup>

کلام مرحوم علامه خالی از تهافت و تناقض نیست؛ زیرا، ایشان فرض فرموده که موضوع در هر دو آیه عدم ایجاد به خیل و رکاب است. در این فرض، اگر مقصود از اختصاص فیء به رسول خدا<sup>علیه السلام</sup> در آیه قبل، این باشد که رسول خدا<sup>علیه السلام</sup> به هر صورتی که بخواهد در فیء عمل کند، در این صورت دیگر معنا ندارد که بگوئیم مصرف فیء، موارد شش گانه در آیه بعد است! و اگر مراد آن است که در هر دو آیه، مصرف فیء های ذکر شده موارد شش گانه است، دیگر مجالی برای اختصاص آیه اول به پیامبر اکرم<sup>صلی الله علیه و آله و سلم</sup> نیست؛ و ظاهر آن است که مرحوم علامه نتوانسته بین این دو آیه جمع نماید.

سپس والد راحل - رضوان الله عليه - مطالب بسیار مهمی در مورد قرآن کریم و تفسیر آن در این بحث ذکر فرموده‌اند، که برای کسب اطلاع بدان رجوع شود.

### دیدگاه شیخ طوسی

نظر شیخ طوسی در تفسیر «تبیان» همان است که از مرحوم علامه طباطبایی

۱. نه تنها ظاهر عبارت مرحوم علامه چنین است، بلکه این مطلب صریح عبارت ایشان است.

۲. تفصیل الشريعة فی شرح تحریر الوسیلة، الخمس و الانفال، ص ۲۹۴.



نقل نمودیم. ایشان فرموده‌اند:

موضوع هر دو آیه شریفه یک نوع مال، یعنی «فیء» است؛ اما آیه اول - [یعنی آیه ششم] - می‌فرماید: «فیء» در اختیار رسول خدا<sup>علیه السلام</sup> است، و آیه دوم می‌فرماید: مصرف «فیء» و مستحقین آن همان شش طایفه‌ای می‌باشد که در بحث خمس بیان شده است.<sup>۱</sup>

### دیدگاه مرحوم محقق اردبیلی

مرحوم محقق اردبیلی نیز در این زمینه احتمالاتی بیان کرده‌اند که عبارت است از:

۱. مراد از واژه «أَفَاءٌ» در آیه هفتم سوره حشر «مطلق الفيء» نیست؛ زیرا، همه آنچه که عنوان «فیء» دارد، مال رسول خدا<sup>علیه السلام</sup> بوده و پس از ایشان، از برای امام علی<sup>ع</sup> است. و ایشان هم هرگونه صلاح بداند در آن تصرف می‌کند. بلکه مراد از آن، در این آیه شریفه «فیء خاصی» بوده، که حکم‌ش بیان شده است.
۲. آیه هفتم سوره حشر به وسیله آیه اوّل سوره انفال نسخ شده است.
۳. «فیء» ملک پیامبر<sup>صلی الله علیه و آله و سلم</sup> است، و تقسیم آن میان گروه‌های مذکور تفضیلی است از سوی پیامبر<sup>صلی الله علیه و آله و سلم</sup>. اما تعیین و لزومی ندارد.

عبارت ایشان در کتاب «زبدة البیان» چنین است:

أَنَّ الْمَسْهُورَ بَيْنَ الْفَقَهَاءِ أَنَّ الْفَيْءَ لَهُ مُكَلَّلٌ وَ بَعْدَهُ لِلْقَائِمِ مَقَامَهُ يَفْعَلُ بِهِ  
مَا يَشَاءُ كَمَا هُوَ ظَاهِرُ الْآيَةِ الْأُولَى، وَ الْآيَةُ الثَّانِيَةُ تَدْلُّ عَلَى أَنَّهُ  
يُقَسِّمُ كَالْخُمُسِينَ. إِنَّمَا أَنْ يَجْعَلَ هَذَا غَيْرَ مُطْلَقَ الْفَيْءِ بَلْ فِيءًا خَاصًا  
كَانَ حُكْمُهُ هَكَذَا، أَوْ مَنْسُوخًا، أَوْ يَكُونُ تَفْضِيلًا مِنْهُ.

احتمالات در مورد ارتباط میان دو آیه شریفه

با بررسی احتمالاتی که در مورد ارتباط میان دو آیه شریفه وجود دارد، روشن می‌شود شش نظریه در اینجا وجود دارد:

۱. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۵۶۲.

۲. زبدة البیان فی براہین احکام القرآن، ص ۲۸۶.

۱. آیه ششم در مقام بیان این مطلب نیست که «فیء» از برای چه کسی است؟ بلکه فقط می‌گوید: ما فیء را به پیامبر اکرم ﷺ برگرداندیم؛ و آیه هفتم است که مصارف و مستحقین آن را بیان کرده است.

۲. «فیء» در آیه ششم از مختصات پیامبر اسلام ﷺ است، و آیه هفتم در مقام بیان مصارف فیء و مستحقین آن است.

۳. «فیء» ملک پیامبر اکرم ﷺ است، و تقسیم آن میان گروههای مذکور در آیه هفتم تفضیلی است از سوی پیامبر گرامی اسلام ﷺ.

۴. آیه هفتم منسوخ است.

۵. مراد از فیء در آیه هفتم، «مطلق الفیء» نیست، بلکه فیء خاصی قصد شده است.

ایرادی که بر بسیاری از این انتظار وارد است، آن است که در این دو آیه شریفه اصلاً بحثی از اجمال و تفصیل مطرح نیست! یعنی، اگر ما باشیم و آیه ششم، این آیه شریفه می‌فرماید: «فیء» در اختیار رسول خدا ﷺ است، و آن حضرت هرگونه تصمیم بگیرد، می‌تواند آنرا مصرف کند. بنابراین، آیه ششم اصلاً اجمالی ندارد تا آیه هفتم تفصیل و تفسیر برای آن باشد.

اگر آیه هفتم وجود هم نداشت، باز آیه ششم دلالت دارد «فیء» یعنی آن‌چه که بدون تاخت و تاز و جنگ و خون‌ریزی اخذ شده، در اختیار پیامبر اکرم ﷺ است.

عکس این مطلب نیز صحیح است؛ یعنی، اگر آیه ششم نبود، آیه هفتم خود به عنوان یک جمله مستقل دلالت دارد که فیء باید میان گروههای مذکور تقسیم شود.

۶. احتمال ششم این است که گفته شود موضوع آیات با یکدیگر فرق دارد؛ موضوع در آیه ششم، «فیء»، و در آیه هفتم، «غناائم» است.

### دیدگاه مرحوم محقق خویی

مرحوم محقق خویی رحمه اللہ علیہ همین احتمال ششم را مطرح می‌کنند؛ به این صورت که: به قرینهٔ مقابلهٔ بین الآیتین گفته شود موضوع آیه هفتم با موضوع در آیه ششم

تفاوت داشته، و مختلف است. موضوع آیه ششم، اموالی است که بدون تاخت و تاز و جنگ و خونریزی به دست می‌آید؛ و قرینه مقابله اقتضا می‌کند که گفته شود آیه هفتم اموالی را می‌گوید که با زحمت و جنگ به دست آمده است.

نتیجه این می‌شود که آیه ششم مربوط به «فی» و «انفال» بوده، اما آیه هفتم مربوط به «غائم» است. و این که آیه هفتم فقط اصل مطلب را بیان می‌کند؛ یعنی بیان می‌کند مقداری از اموالی که با جنگ و زحمت تحصیل شده است به گروه‌های مذکور داده شود، اما توضیح و خصوصیات این پرداخت را آیه شریفه خمس - «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ»<sup>۱</sup> - بیان می‌کند؛ به این صورت که چهارپنجم آن برای مجاهدان و یک‌پنجم آن برای خدا، رسول خدا<sup>ع</sup> ذی القربی، یتامی، مساکین و ابن سبیل است.<sup>۲</sup>

شواهد مرحوم محقق خویی بر این نظریه عبارتند از:

۱. قرینه مقابله.

۲. اشتراک تعابیر آیه چهل و یکم سوره انفال (آیه غنیمت) و این آیه شریفه. تعابیری که در آیه غنیمت آمده با تعابیری که در اینجا وارد شده، یکی است. در آیه شریفه چهل و یکم سوره انفال فقط بر سر کلمات «الله»، «رسول» و «ذی القربی»، «لام جاره» داخل شده، و بر کلمات «یتامی»، «مساکین» و «ابن السبیل» «لام» نیامده بود، در این آیه شریفه نیز همین طور است.

۳. تغییر ضمیر. در آیه ششم، تعبیر «منہم» آمده، لیکن در آیه هفتم «منْ أَهْلِ الْقُرْبَىٰ» ذکر شده است. در آیه ششم، ضمیر «منہم» به یک مرجع معین باز

۱. انفال، ۴.

۲. المستند فی شرح العروة الوثقی، کتاب الخمس، ج ۳، ص ۳۵۲: «وقد أجاب سيدنا الاستاذ دام ظله عن الإشكال: بأنَّ موضوع الآية الأولى هو ما لم يوجف عليه بخلي ولا ركاب، وهو راجع إلى النبي الأكرم صلوات الله عليه وآله وسلامه والأية المباركة ظاهرة في ذلك... وأمّا الآية الثانية، فموضوعها - ما أفاء الله على رسوله من أهل القرى - والمراد به ما يؤخذ منهم بالقتال وبعد الغلبة عليهم ودخول قراهم، بقرينة المقابلة مع الآية الأولى، ولم يذكر فيها أنَّ ما يرجع إلى النبي الأكرم صلوات الله عليه وآله وسلامه أي مقدار مما غنمَ المسلمون، إلا أنَّ آية الغنِيمَة قد كشفت النقاب عنه وبيَّنت أنَّ ما يغنمَ المسلمون فخمسه يرجع إليه صلوات الله عليه وآله وسلامه كما وبيَّن أيضًا مصرفه في كلتا الآيتين».

می‌گردد، و آن قوم بنی‌نضیر است؛ اما مرجع در آیه هفتم «من اهل القرى» کلی است.

البته برخی از مفسران گفته‌اند: قریه چون کوچک است، لذا تسلط بر آن و اموال مشرکانی که آنجا ساکن بودند، آسان بوده و به تاخت و تاز و جنگ و خونریزی نیاز ندارد؛<sup>۱</sup> در حالی که «قریه» در اصطلاح قرآن و لغت به معنای «روستای کوچک» نیست؛ بلکه شامل شهر و آبادی‌های بزرگ نیز می‌شود؛ مانند آن‌که به شهر «مکه»، «ام القرى» گفته می‌شود.

بنابراین، چنین نیست که بتوان گفت: چون قریه است و کوچک، می‌توان بدون مقاتله بر آن مسلط شد.

۴. روایت صحیحه محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام در این روایت، امام باقر علیه السلام فرموده است:

«الْفَيْءُ وَالْأَنْفَالُ مَا كَانَ مِنْ أَرْضٍ لَمْ يَكُنْ فِيهَا هَرَاقَةُ الدَّمَاءِ وَقَوْمٌ صُولْحُوا وَأَعْطُوا بِأَيْدِيهِمْ وَمَا كَانَ مِنْ أَرْضٍ خَرَبَةٌ أَوْ بُطُونٌ أَوْ دِيَةٌ فَهُوَ كُلُّهُ مِنَ الْفَيْءِ فَهَذَا لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ فَمَا كَانَ لَلَّهَ فَهُوَ لِرَسُولِهِ يَضْعُهُ حَيْثُ شَاءَ وَهُوَ لِإِمَامٍ بَعْدَ الرَّسُولِ عَلَيْهِ وَآمَّا قَوْلُهُ «وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابًا» قَالَ أَلَا تَرَى هُوَ هَذَا وَ امَا قَوْلُهُ «مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرْيَ» فَهَذَا بِمَنْزِلَةِ الْمَغْنِمِ...»؛<sup>۲</sup>

فی و انفال در مورد زمینی است که بدون خونریزی و جنگ به دست آید و یا گروهی که صلح نموده‌اند و با دست خودشان زمین‌ها را تحويل داده‌اند، و همین‌طور بیابان‌ها و زمین‌های غیرآباد و مرده برای خدا و رسول است و آن‌چه برای خدا است برای رسول است و در هر موردی که بخواهد، مصرف می‌کند؛ و بعد از رسول، برای جانشین او یعنی امام علیه السلام است؛ و قول خداوند در آیه شریفه «وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا

۱. انفال، ۴۱.

۲. تهذیب الأحكام، ج ۴، ص ۱۱۸، باب الانفال، ح ۱۰؛ وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۵۲۷، باب ۱ از ابواب الانفال و ما یختص و ما یختص بالامام، ح ۱۲.



**أَوْجَعْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رَكَابٍ** همین انفال است و آیه بعد یعنی «ما أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرْبَى» به منزله غنیمت است.

مرحوم محقق خوبی فرموده است:

آیه اول در مواردی است که خونریزی در آن نیست و به صورت مصالحه و تسلیم، خودشان اموال را تسلیم می‌کنند؛ و این، «فیء» و «انفال» است. اما امام علیهم السلام در مورد آیه دوم می‌فرماید: به منزله غنیمت است، و اموالی که به دست آمده، عنوان غنیمت را دارد.

ایشان این روایت را شاهد می‌گیرند بر این که موضوع آیه دوم با موضوع آیه اول تفاوت دارد؛ و آیه دوم مربوط به اموالی است که با جنگ، قهر و غلبه به دست آمده است.

نکته‌ای که در اینجا وجود دارد، در مورد کلمه «منزلة» از عبارت «هذا بمنزلة المغمم» است؛ ایشان در توجیه این کلمه فرموده‌اند:

و لَا يَنْفِيَهُ التَّعْبِيرُ بِالْمَنْزَلَةِ الْمُشْعَرِ بِالْمُغَايِرَةِ لِجَوَازِ كَوْنِ التَّغَائِيرِ مِنْ أَجْلِ اخْتِلَافِ الْمَوْرِدِ بَعْدَ الاشتِراكِ فِي الْحُكْمِ، نَظَرًا إِلَى أَنَّ الْغَالِبَ فِي الْغَنَائِمِ الْاسْتِيلَاءُ عَلَيْهَا فِي دَارِ الْحَرْبِ مِيدَانُ القَتْلِ، لَا مِنْ أَهْلِ الْقُرْبَى فَأَشِيرَ إِلَى تَنْزِيلِ إِحْدَى الْغَنِيمَتَيْنِ مِنْزَلَةَ الْأُخْرَى؛<sup>۱</sup>

تعییر به منزله که اشعار به مغایرت دارد، با کلام ما منافات ندارد؛ چرا که امکان دارد بعد از مشترک بودن حکم، تغایر به جهت اختلاف مورد باشد. زیرا، غالب در غنائم، استیلاء بر آن‌ها در زمین جنگ و میدان قتال است نه در میان اهل قری؛ لذا، در این روایت، امام علیهم السلام یکی از دو غنیمت را به منزله غنیمت دیگر قرار داده است.

### دیدگاه والد معظم و محقق

والد بزرگوار ما – رضوان الله عليه – در نهایت، جمع مرحوم آقای خوبی را پذیرفته و فرموده‌اند: راهی غیر از این نیست. سپس فرموده‌اند: گرچه برای این جمع، مقرب‌هایی نظیر اشتراک در تعییر، دخول «لام» جاره بر سر برخی

دیدگاه والد معظم و محقق  
پذیرفته و فرموده‌اند: راهی غیر از این نیست. سپس فرموده‌اند: گرچه برای این جمع، مقرب‌هایی نظیر اشتراک در تعییر، دخول «لام» جاره بر سر برخی

۱. المستند فی شرح العروة الوثقی، ج ۳، ص ۳۵۳. ۲۰۴

از کلمات، و ذکر عبارت «فَمَا أَوْجَحْتُمْ» در آیه ششم بر خلاف آیه هفتم وجود دارد؛ لیکن در اینجا مبعده نیز وجود دارد و آن این که در هر دو آیه شریفه تعبیر «ما أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ» وجود دارد؛ «ما أَفَاءَ» به معنای «فِي إِيمَانِ» است؛ لذا، نمی‌توان گفت فی إِيمَانِ در آیه هفتم به وسیله قتال است و در آیه ششم بدون قتال است؛ چه آن که وحدت تعبیر ظهور دارد که هر دو آیه به یک نوع مال مربوط می‌شود.

ایشان در ادامه در مورد روایتی که مرحوم محقق خویی به آن استناد کردند، فرموده است: درست است این روایت مؤید ایشان است، اما روایت ذیلی دارد که این ذیل برخلاف نظریه ایشان است و می‌فرماید:

وَالصَّحِيحَةُ مُذَكَّرَةٌ بِقَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: ذَلِكَ، وَلَيْسَ لَنَا فِيهِ غَيْرُ سَهْمَيْنِ سَهْمٍ الرَّسُولُ وَ سَهْمٍ الْقُرْبَى، ثُمَّ نَحْنُ شُرَكَاءُ النَّاسِ فِيمَا بَقِيَ.

روایت صحیحه ذیلی دارد و آن این که حضرت می‌فرماید: پدرم این را می‌گفت، و ما در فی إِيمَانِ غیر از دو سهم نداریم؛ یکی سهم رسول و دیگر سهم قریبی؛ و ما با مردم در بقیه شریک هستیم.

این ذیل با صدر همین روایت منافات دارد؛ زیرا، در صدر روایت آمده است. «أَلَفَيْ إِيمَانَ اللَّهِ وَ مَا كَانَ اللَّهُ فَهُوَ لِرَسُولِ وَ مَا كَانَ لِرَسُولِ فَهُوَ لِإِمَامِ»؛ پس سهم خدا نیز باید برای این‌ها باشد. روایات دیگری نیز بر این معنا دلالت دارد. بنابراین، ذیل این روایت، هم با صدر آن منافات داشته و هم با روایات فراوان دیگری که در این زمینه وارد شده است.<sup>۱</sup>

### اشکالات وارد بر نظریه محقق خوئی و مرحوم والد

به نظر ما، بر فرمایش این دو بزرگوار پنج اشکال وارد می‌شود:

**اشکال اول:** با مراجعه به تاریخ باید بررسی شود آیا پیامبر اکرم علیه السلام «فِي إِيمَانِ»

۱. تفصیل الشیعة فی شرح تحریر الوسیلة، کتاب الخمس والأنفال، ص: ۲۹۸: «مع أنَّ صريح صدر الصحیحة و الروایات المتکثرة أنَّ ما کان اللَّهُ فَهُوَ لِرَسُولِ وَ ما کان لِرَسُولِ فَهُوَ الباقي، فسهم الإمام هو النصف، كما أنَّ النصف الآخر سهم سائر الناس». 

را به صورت کامل برای خودشان مصرف می‌کردند یا خیر؟  
فخر رازی در مورد کیفیت مصرف «فیء» در زمان پیامبر اکرم ﷺ چنین  
نقل می‌کند:

قالَ الْوَاحْدِيُّ: «كَانَ الْفَيْءُ فِي زَمَانِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَقْسُومًا عَلَى خَمْسَةِ أَسْهُمٍ، أَرْبَعَةً مِنْهَا لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَاصَّةً وَكَانَ الْخُمْسُ الْبَاقِي يُقْسِمُ عَلَى خَمْسَةِ أَسْهُمٍ سَهْمٌ مِنْهَا لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَيْضًا وَالْأَسْهُمُ الْأَرْبَعَةُ لِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَأَيْنِ السَّيْلِ»<sup>۱</sup>

واحدی می‌گوید: فیء در زمان رسول خدا ﷺ بر پنج سهم تقسیم می‌شد؛ چهار قسمت از آن‌ها فقط برای رسول اکرم ﷺ بود و یک قسمت برای بقیه. آن یک قسمت را نیز به پنج قسم تقسیم می‌کردند؛ یک سهم را برای خود بر می‌داشتند و چهار سم دیگر را به ذی‌القربی، یتیمان، مستمندان و را راه ماندگان اختصاص می‌دادند.

از این‌جا روشن می‌شود چنین نبوده است که رسول خدا ﷺ «فیء» را برای خودشان به صورت کامل مصرف کرده باشند. و اگر مفاد آیه اول این باشد که فیء به رسول خدا ﷺ اختصاص دارد، با این کیفیت تقسیم ناسازگار می‌شود. اما اگر رسول خدا ﷺ تمام فیء را به صورت کامل برای خویش مصرف می‌نمودند، شاهد کلام این بزرگواران بود.

نتیجه این می‌شود که این روایت قابلیت استدلال ندارد؛ و این اشکال بر علامه خوئی و والد محقق - رضوان الله تعالى عليهمما - وارد است.

اشکال دوم: یکی از شواهد نظریه ایشان، «قرینه مقابله» بود. لیکن به نظر

می‌رسد مقابله‌ای میان دو آیه شریفه وجود ندارد؛ زیرا، «مقابله» پس از آن است که به طور مسلم پذیرفته باشیم این دو آیه شریفه دارای دو موضوع متفاوت هستند؛ و حال آن که دارای دو موضوع بودن اثبات نشده است. ایشان نیز دلیلی برای مقابله ذکر نکرده‌اند.

به عبارت دیگر، همان طور که والد راحل نیز فرمودند، اگر ما باشیم و این

۱. التفسیر الكبير، ج ۲۹، ص ۵۰۷.

دو آیه شریفه، عبارت «ما أَفَاءَ اللَّهُ» در هر دو آیه شریفه ذکر گردیده است؛ و این بدان معناست که به حسب ظاهر، موضوع در هر دو آیه یکی است.

اشکال سوم: آنچه را که در توجیه کلمه منزلت آوردن، به نظر می‌رسد که صحیح نباشد؛ زیرا مقصود از این تعبیر آن است که در غنیمت، ابتدا مال به پنج سهم تقسیم می‌شود و یک پنجم آن بین طوائف مذکور در آیه غنیمت تقسیم می‌شود؛ ولی در این آیه شریفه، همه فیء از همان ابتدا بین این طوائف تقسیم می‌شود.

بنابراین، ادعای مرحوم محقق خویی که بین این غنیمت و سایر غنائم فرقی نیست را نمی‌توان پذیرفت.

اشکال چهارم: در آیه هشتم سوره مبارکه حشر آمده است: **«لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ»**. در مورد این آیه شریفه دو احتمال وجود دارد:

احتمال اوّل این است که این آیه بدل باشد از سه طایفه‌ای که در آیه قبل ذکر شده است.

احتمال دوم این است که خداوند متعال در این آیه شریفه گروه دیگری را برای استفاده از فیء اضافه می‌فرماید؛ و در نتیجه، اصناف مصرف کننده فیء هفت دسته می‌شوند.

بر اساس احتمال دوم، بسیار بعيد است که آیه هفتم همان مورد آیه خمس در سوره انفال باشد؛ چرا که در آن آیه، موارد مصرف خمس در شش مورد منحصر شده است.

البته اگر بگوییم: آن آیه نیز منحصر به موارد شش‌گانه نیست - بررسی این مطلب در بحث از آیه چهل و یکم سوره انفال گذشت - در این صورت، این اشکال وارد نیست.

اشکال پنجم: وجود روایت معارض: نکته مهم دیگری که در رد فرمایش این دو بزرگوار می‌توان مطرح کرد، این است که هر چند در روایت صحیحه محمد بن مسلم مطلب همین است که به حسب ظاهر بیان نمودند، اما روایات دیگری

نیز وجود دارد که این دو آیه شریفه را کنار هم قرار داده، و هر دو را مربوط به «انفال» و «فیء» دانسته‌اند؛ در این صورت، این روایات با صحیحه محمد بن مسلم تعارض می‌کند. از جمله این روایات، حدیث ذیل است:

«وَعَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلَيٍّ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ  
عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلَيٍّ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي  
عَبْدِ اللَّهِ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْأَنْفَالِ فَقَالَ مَا كَانَ مِنَ الْأَرَضِينَ بَادَ أَهْلُهَا  
وَفِي غَيْرِ ذَلِكَ الْأَنْفَالُ هُوَ لَنَا وَقَالَ سُورَةُ الْأَنْفَالِ فِيهَا جَدْعُ الْأَنْفَ  
وَقَالَ مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرْبَى فَمَا أَوْجَحْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ  
خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكُنَّ اللَّهُ يَسِّلِطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ قَالَ الْفَيْءُ  
مَا كَانَ مِنْ أَمْوَالٍ لَمْ يَكُنْ فِيهَا هِرَاقَةٌ دَمٌ أَوْ قَتْلٌ وَالْأَنْفَالُ مِثْلُ ذَلِكَ  
هُوَ بِمَنْزِلَتِهِ»<sup>۱</sup>

حلبی از امام صادق علیه السلام راجع به انفال سؤال نمود. حضرت در جواب فرمود: زمین‌هایی که اهل آن کوچ نموده‌اند و امثال آن انفال است؛ و انفال برای ما است. سپس فرمود: در سوره انفال قطع بینی خصم است، و آیه هفتم از سوره حشر را قرائت نموده و بیان داشتند: فیء در اموالی است که خون‌ریزی و یا قتل برای به‌دست آوردن آن نباشد و انفال نیز مثل فیء و به منزله آن است.

عبارت «جدع الأنف» در روایت به معنای «قطع بینی» است. و برای آن در سوره انفال دو احتمال بیان شده است:

۱- لعل المراد أنَّ أحكامها شاقةٌ؛ يعني چون این سوره متضمن احکام مشکل و سخت است، لذا این تعبیر شده است.

۲- لأنَّ فيها إرغامات لأنوف المنافقين والمخالفين من المشركين لما في اختصاص النبي ﷺ و أولى القربي بأشیاء لا توجد في غيرها من السور؛<sup>۲</sup> يعني چون آیات این سوره بینی منافقین و مخالفین از مشرکین را به خاک می‌مالد؛

۱. تهذیب الأحكام، ج ۴، ص ۱۱۷، باب الانفال، ح ۵؛ وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۵۲۷، باب ۱ از ابواب الانفال و ما يختص و ما يختص بالإمام، ح ۱۱.

۲. مجمع البحرين، ج ۴، ص ۳۱۰.

زیرا در این سوره پیامبر اکرم ﷺ و ذی القربی اختصاص به اموالی دارند که این در سور و آیات دیگر نیامده است.

به نظر می‌رسد از میان دو احتمال فوق، احتمال دوم صحیح باشد؛ زیرا، آیه مهم خمس «وَ أَخْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ اللَّهَ خُمُسُهُ وَ لِرَسُولِ وَ لِذِي الْقِرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ أَبْنَ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ أَمْتَمْ بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»<sup>۱</sup> در سوره انفال آمده است، و در این روایت، حضرت می‌فرماید: «سورة الأنفال فيها جدع الأنف»، و این مطلب، مؤید معنای دوم است؛ زیرا، احکامی که از مختصات پیامبر ﷺ و اولی القربی است، در آن ذکر شده، و تحملش برای مخالفان و منافقان بسیار سنگین است.

#### مؤید اتحاد موضوع دو آیه

شاهد ما بر اتحاد موضوع در آیه شریفه ششم و هفتم سوره حشر آن است که در این روایت، حضرت ابتدا آیه هفتم سوره مبارکه حشر را آورده و می‌فرماید: «ما أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرْبَىٰ»، سپس آیه ششم را نقل می‌فرماید که: «فَمَا أَوْجَحْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ». جمع دو آیه در یک روایت، بدین معنا است که موضوع هر دو آیه شریفه یکی است. و نمی‌توان گفت: آیه اول مربوط به «فیء» و آیه دوم مربوط به «غایم» است.

البته این احتمال وجود دارد که راوی در خواندن آیه اشتباه نموده و بهجای کلمه «منهم» کلمه «من اهل القری» را آورده باشد. در این صورت، روایت از شاهد بودن برای این بحث خارج می‌شود.

مطلوب دیگر آن که: در فقه، «فیء» و «انفال» هر دو دارای یک معنا هستند. هرچند برخی گفته‌اند: «فیء» اخص از «انفال» است؛<sup>۲</sup> زیرا، «فیء» اموالی است

۱. انفال، ۴.

۲. ر.ک: فقه الشیعه، کتاب الخمس والانفال، ج ۳، ص ۳۵.

که بدون جنگ و خونریزی به دست می‌آید - «فَمَا أَوْجَحْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَّلَا رِكَابٍ» -؛ اما «انفال» سایر موارد است، مانند: زمین‌های موات، جنگل‌ها، قله‌کوه‌ها، معادن، بطون اودیه، میراث من لاوارث له و... که ۱۲ مورد در فقه برای «انفال» ذکر شده است. لیکن ظاهر این است که «انفال» و «فیء» دارای یک معنا هستند؛ - که پیش‌تر راجع به «انفال» به طور مفصل توضیح داده شد - در این روایت نیز آمده است: «وَالْأَنْفَالُ مُثْلُ ذَلِكَ هُوَ بِمَنْزِلَتِهِ»، یعنی «انفال به منزله فیء» است.

### خلاصه اشکالات تمسک به روایت محمد بن مسلم

آن‌چه از بحث گذشته نتیجه می‌گیریم، این است که تمسک این دو بزرگوار به روایت محمد بن مسلم دارای چند اشکال زیر است:

۱. میان صدر و ذیل صحیحه محمد بن مسلم ناسازگاری وجود دارد؛  
علاوه آن‌که ذیل این روایت با بسیاری از روایات دیگر معارض است.
۲. هیچ قرینه‌ای بر مقابله میان آیه ششم و هفتم وجود ندارد.
۳. جمله «بِمَنْزِلَةِ الْمَغْنَمِ» با توجیهی که ذکر نمودیم، با مدعای اینان سازگاری ندارد.
۴. با آیه هشتم سوره مبارکه حشر «الْفُقَرَاءُ الْمُهَاجِرُونَ» سازگاری ندارد،  
چون در صورتی که به عنوان بدл از سه طائفه آیه قبل نباشد و خود مصرف  
 جداگانه‌ای باشد، دیگر دایره مصرف در فیء توسعه پیدا می‌کند که با مسئله  
 غنیمت و خمس سازگاری ندارد.
۵. صحیحه محمد بن مسلم با صحیحه حلبي تعارض دارد که توضیح آن را ذکر نمودیم.

### نتیجه و نظر برگزیده

از آن‌چه گذشت، نتیجه می‌گیریم: نمی‌توان گفت موضوع آیه دوم «غنیمت» است، بلکه باید بگوییم موضوع آن مانند موضوع آیه قبل «فیء» است، اما در این دو آیه خداوند متعال در مقام این مطلب است که «فیء» مانند «غنیمت»

است. با این بیان که خداوند «فیء» را در اختیار رسول اکرم ﷺ قرار داد؛ اما در آیه شریفه هفتم سوره حشر پیامبر اکرم ﷺ را موظف کرده است که خمس «فیء» را باید پردازد؛ یعنی آیه اوّل می‌فرماید: «فیء» مال خدا و رسول خدا ﷺ است. اما آیه دوم می‌فرماید: مقداری از این «فیء» را باید اصناف ثلثه یتیمان، مسکینان و در راه ماندگان استفاده کنند، و به قرینه آیه خمس بگوییم: اصناف ثلثه، یک‌پنجم را می‌برند.

بنابراین، چهار پنجم از «فیء» در اختیار پیامبر اکرم ﷺ است، از یک‌پنجم دیگر نیز یک سهم برای خدا و رسول و یک سهم برای «ذی القربی»، و سه سهم دیگر برای «یتامی»، «مساکین» و «ابن السبیل» است.

لذا، در صحیحه محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام نیز نقل شده است: «فهذا بمنزلة المغنم»<sup>۱</sup>، یعنی همان‌گونه که اموالی را که مجاهدان با جنگ و خون‌ریزی به دست می‌آورند باید تقسیم می‌کردند، و خمس آن را می‌پرداختند، این دو آیه شریفه نیز می‌فرماید: چهار پنجم «فیء» از برای پیامبر اکرم ﷺ است، و یک‌پنجم دیگر میان اصناف مذکور در آیه هفتم تقسیم می‌شود. اگر چنین باشد، موضوع دو آیه شریفه یکی می‌شود و اشکالات ذکر شده وارد نخواهد بود.

## سؤال

طبق این مبنا که موضوع آیات شریفه واحد است، این سؤال مطرح می‌شود که چرا در آیه ششم بعد از «ما أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ» کلمه «مِنْهُمْ» آمده – که طبق نظر تمام مفسران به «بنی‌نصیر» بازمی‌گردد –، اما در آیه هفتم بعد از «ما أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ»، «مِنْ أَهْلِ الْقُرْبَى» ذکر شده است؟ و آیا – همان‌گونه که اکثر مفسران معتقدند – تفاوت آیات فقط به عموم و خصوص است، یا احتمال دیگری وجود دارد؟

۱. تهذیب الأحكام، ج ۴، ص ۱۱۸، ح ۱۰؛ وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۵۲۷، باب ۱ از ابواب الانفال و ما يختص و ما يختص به، ح ۱۲.

## پاسخ

در جواب این سؤال، احتمالی که به ذهن می‌رسد، این است که: هرچند موضوع هر دو آیه «فیء» است، اما متعلق آن‌ها با هم فرق می‌کند. به این صورت که: «فیء» در آیه ششم، اموالی است که بدون جنگ و خونریزی از دشمن به دست آمده باشد، که این اموال در اختیار پیامبر ﷺ قرار می‌گیرد. اما مراد از «فیء» در آیه هفتم، اموال قریه‌ها و آبادی‌هایی است که مردمش کوچ می‌کردند و می‌رفتند و آن اموال از ایشان باقی می‌ماند؛ لذا، به عنوان «ارث من لا وارث له» به پیامبر اکرم ﷺ می‌رسد. در روایات نیز آمده است: «الفَيْءُ مَا كَانَ مِنَ الْأَرَضِينَ بَادَ أَهْلُهَا»؛ و در آن زمان، مصادیق فراوانی هم داشته است. این اموال نیز به یک معنا «فیء» است که حکم خاص خود را دارد، و آن حکم این است که باید بین شش گروه تقسیم شود. این احتمال که با ظاهر آیه شریفه نیز موافقت دارد را می‌توان از برخی روایات استفاده نمود.

## بررسی روایت مرفوعه احمد بن محمد

در کتاب «وسائل الشیعه» در روایتی مرفوعه و مرسله در بیان انفال چنین آمده است:

«وَ مَا كَانَ مِنْ فَتْحٍ لَمْ يُقَاتَلْ عَلَيْهِ وَ لَمْ يُوجَفْ عَلَيْهِ بِخَيْلٍ وَ لَا رَكَابٍ إِلَّا أَنَّ أَصْحَابَنَا يَأْتُونَهُ فَيَعْمَلُونَ عَلَيْهِ فَكَيْفَ مَا عَامَلْهُمْ عَلَيْهِ النَّصْفُ أَوِ النُّثُرُ أَوِ الرُّبُعُ أَوْ مَا كَانَ يُسْهِمُ لَهُ خَاصَّةً وَ لَيْسَ لَأَحَدٍ فِيهِ شَيْءٌ إِلَّا مَا أَعْطَاهُ هُوَ مِنْهُ وَ بُطُونُ الْأَوْدِيَةِ وَ رُءُوسُ الْجَبَالِ وَ الْمَوَاتُ كُلُّهَا هِيَ لَهُ وَ هُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى 『يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ』 أَنْ تُعْطِيهِمْ مِنْهُ قَالَ 『قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ』 وَ لَيْسَ هُوَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ وَ مَا كَانَ مِنَ الْفَرَى وَ مِيرَاثُ مَنْ لَا وَارِثَ لَهُ فَهُوَ لَهُ خَاصَّةً وَ هُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ 『مَا أَفاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْفَرَى』 فَأَمَّا الْخُمُسُ فَيُفْسَمُ عَلَى سِتَّةِ أَسْهُمٍ سَهْمٌ لِلَّهِ وَ سَهْمٌ لِلنَّبِيِّ وَ سَهْمٌ

بِالْأَنْفَالِ فِي «وَارِثَةِ  
رَسُولِهِ»

لَذِي الْقُرْبَىٰ وَ سَهْمُ الْيَتَامَىٰ وَ سَهْمُ الْمَسَاكِينَ وَ سَهْمُ لَأْبَنَاءِ السَّبَيلِ  
 فَالَّذِي لِلَّهِ وَ لِرَسُولِ اللَّهِ فَرَسُولُ اللَّهِ أَحَقُّ بِهِ فَهُوَ لَهُ خَاصَّةً وَ  
 الَّذِي لِلرَّسُولِ هُوَ لَذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْحُجَّةُ فِي زَمَانِهِ فَالنَّصْفُ لَهُ خَاصَّةً  
 وَ النَّصْفُ لِلْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينَ وَ لَأْبَنَاءِ السَّبَيلِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ  
 الَّذِينَ لَا تَحْلُ لَهُمُ الصَّدَقَةُ وَ لَا الزَّكَاةُ عَوَضَهُمُ اللَّهُ مَكَانٌ ذَلِكَ  
 بِالْخَمْسِ فَهُوَ يُعْطِيهِمْ عَلَىٰ قَدْرِ كَفَائِهِمْ فَإِنْ فَضَلَ مِنْهُمْ شَيْءٌ فَهُوَ  
 لَهُ وَ إِنْ نَفَقَ عَنْهُمْ وَ لَمْ يَكُفُّهُمْ أَتَمَّهُ لَهُمْ مِنْ عِنْدِهِ كَمَا صَارَ لَهُ  
 الْفَضْلُ كَذَلِكَ يَلْزُمُهُ النُّفَصَانُ»<sup>۱</sup>

در این روایت، پس از ذکر «بطون اوپیه، رئوس جبال، اراضی موات»، می فرماید: این‌ها همه مصداق آیه شریفه «يَسْتَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ» است. و هم‌چنان که پیش‌تر بیان شد، در این آیه شریفه، چون کلمه «انفال» تکرار شده، پس کلمه انفال اول مربوط به غنائم بدر است، اما انفال دوم اطلاق دارد. در نتیجه، این روایت نیز مؤید همین معنی است که فیء در آیه هفتمن با فیء در آیه ششم تفاوت دارد؛ چرا که در مورد «قری»<sup>۱</sup> مسئله جنگ مطرح نیست که با تاخت و تاز همراه باشد، بلکه «قری» ظهور در این دارد که اهالی آن آبادی‌ها، آن‌جا را خود به خود و بدون این‌که کسی آنان را مجبور کرده باشد، ترک کرده و رفته‌اند و فعلًا بدون مالک باقی مانده است.

و عنوان «میراث من لا وارث له» که بعد از «قری»<sup>۱</sup> آمده، عنوان کلی تر بوده، و از قبیل عطف عام بر خاص است؛ یعنی «من القری» یکی از مصادیق «میراث من لا وارث له» است.

**شاهد مطلب:** شاهد مطلب ما این قسمت از روایت است که می فرماید: «قری و میراث من لا وارث له» مصدق «ما أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرْبَىٰ» است و خود «قری» یکی از مصادیق «میراث من لا وارث له» است.

وقتی اهل آبادی از محل سکونت خود کوچ کرده و آن‌جا را ترک می‌کنند،

۱. تهذیب الأحكام، ج ۴، ص ۱۲۷؛ وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۵۲۹، باب ۱ از ابواب الانفال و ما يختص  
و ما يختص بالإمام، ح ۱۷.



اموالی که باقی می‌ماند، عنوان «میراث من لا وارث له» را پیدا می‌کند؛ مگر آن‌که این عنوان را منحصر به مورد مرگ قرار دهیم؛ به این معنا که مصدقاق «میراث من لا وراثله» مواردی باشد که کسی از دنیا رفته، و وارثی نداشته باشد.

نتیجه این می‌شود که آیه شریفه هفتم از سوره مبارکه حشر در مقام بیان یک «فیء خاص» است که با متعلق «فیء» مذکور در آیه ششم تفاوت دارد؛ و انصاف این است که نمی‌توان بین این دو آیه شریفه فقط از جهت عموم و خصوص فرق گذاشت؛ یعنی بگوییم ضمیر «منهم» در آیه ششم عام است و آیه هفتم خصوص اهل قری را می‌گوید.

#### دیدگاه فاضل جواد در تفاوت دو آیه

فاضل جواد در کتاب آیات الاحکام خود چنین آورده است:

وَيُمْكِنُ أَنْ يُقَالَ بِتَغَايِرِ الْقَضَيَّيْنِ كَمَا ذَكَرَهُ بَعْضُ الْمُفَسِّرِيْنَ مِنْ أَنَّ  
مَا لَمْ يُوجَفْ عَلَيْهِ بِخَيْلٍ وَلَا رَكَابٍ نَزَّلَ فِي أَمْوَالِ بَنِي النَّضِيرِ، وَ  
أَنَّهَا كَانَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ وَكَانَ يُنْفَقُ مِنْهَا عَلَى أَهْلِهِ، وَأَمَّا أَهْلُ  
الْقُرْيَ المَذْكُورُونَ فِي هَذِهِ الْآيَةِ فَهُوَ أَهْلُ الصَّفَرَاءِ وَيَنْبَغِي وَمَا هُنَا  
لِكَ مِنْ قَرِيبِ الْغَرْبِ التَّيْ تُسَمَّى قُرَى غَرْبِيَّةً؛<sup>۱</sup>

و ممکن است همان طور که بعضی از مفسرین گفته‌اند، در تفاوت دو آیه گفته شود: آیه ششم که بیان کننده فتح بدون تاخت و تاز است، در اموال قبیله بنی نصری نازل شده است که به پیامبر اکرم ﷺ اختصاص دارد و از آن‌ها بر اهل خویش انفاق می‌کند؛ و امّا «أَهْلُ الْقُرْيَ» مذکور در آیه هفتم، مراد اهل صفراء و ینبع است [که دو قریه‌ای بودند که اهالی و خانوارهای آن‌ها کوچ کرده بودند] و در آن‌جا نزدیک غرب، مکانی بود که روستاهای غربیه نامیده می‌شوند.

ایشان در این سخن «اهل قری» را جدای از بنی نصری دانسته، و روایت محمد

۱. مسالک الأفهام إلى آيات الاحکام، ج ۲، ص ۹۴.

بن مسلم را - که بحث آن پیشتر گذشت - بر همین معنا تطبیق کرده است. از آنجا که قبلًا در مورد روایت محمد بن مسلم به صورت مفصل بحث نمودیم، دیگر آن را تکرار نمی‌نماییم، لکن باید در رد کلام ایشان بگوییم که هیچ شاهدی بر مدعای خود اقامه ننموده‌اند و به عبارت دیگر، دلیلی نداریم که اهل قری منحصر به همین دو روستا و حوالی آنها باشد.

### بررسی دیدگاه فخر رازی

فخر رازی معتقد است که این آیه شریفه «ما أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرْبَى مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَحْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ» مربوط به بنی نضیر نیست؛ زیرا در قضیه بنی نضیر چنین نبود که بدون تاخت و تاز باشد، بلکه بنی نضیر چند روزی در محاصره بودند، سپس تسليم شده و صلح کردند. بسیاری بر این عقیده‌اند که تاخت و تاز به وسیله اسب و شتر نیز وجود داشته است، اما مورد استفاده قرار نگرفت و زود به نتیجه رسیدند، بلکه این آیه شریفه در مورد فدک است:

إِنَّ هَذِهِ الْآيَةَ مَا نَزَّلْتُ فِي قُرْيَةِ بَنِي النَّضِيرِ لَأَنَّهُمْ أَوْجَحُوا عَلَيْهِمْ  
بِالْخَيْلِ وَالرِّكَابِ وَحَاصِرُهُمْ رَسُولُ اللَّهِ وَالْمُسْلِمُونَ بَلْ هُوَ فِي  
فَدْكٍ. وَذَلِكَ لِأَنَّ أَهْلَ فَدْكٍ أَنْجَلُوا عَنْهُ فَصَارَتْ تُلْكَ الْقُرْبَى وَ  
الْأَمْوَالُ فِي يَدِ الرَّسُولِ مِنْ غَيْرِ حَرْبٍ فَكَانَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ  
السَّلَامُ يَأْخُذُ مِنْ غَلَةٍ فَدْكٍ نَفْقَتُهُ وَنَفْقَةُ مَنْ يَعْوَلُهُ، وَيَجْعَلُ الْبَاقِي  
فِي السَّلَاحِ وَالْكِرَاعِ، فَلَمَّا مَاتَ أَدَعَتْ فَاطِمَةَ أَنَّهُ كَانَ يَنْحَلُّهَا  
فَدْكًا؛<sup>۱</sup>

این آیه در مورد بنی نضیر نازل نشده است؛ چون اموال آن‌ها را با تاخت و تاز گرفتند. بلکه این آیه در مورد فدک نازل شده است؛ زیرا، اهل فدک از آنجا کوچ کردند و اموالشان در اختیار رسول خدا<sup>علیه السلام</sup> بدون جنگ

۱. التفسیر الكبير، ج ۲۹، ص ۵۰۶.

۲. همان.

قرار گرفت. پس، آن حضرت از درآمد فدک نفقة و مخارج خود و عائله‌اش را برمی‌داشت، و ما بقی را در سلاح و آب مصرف می‌کردند. و هنگامی که آن حضرت وفات کرد، فاطمه<sup>علیها السلام</sup> ادعای کرد که فدک به صورت نحله به او داده شده است.

چون فخر رازی در این زمینه و در مورد فدک از انصاف خارج شده و بر طبق اعتقاد باطل خود قلم فرسایی نموده، لازم است در خاتمه کتاب، اجمالی از حقیقت قضیه فدک را بررسی نمائیم تا حقانیت ادعای حضرت زهراء<sup>علیها السلام</sup> روشن‌تر گردد و نیز روشن شود که آیه مربوط به فدک، آیه دیگری از آیات قرآن کریم است و این آیات سوره حشر ارتباطی به قضیه فدک ندارد.

### ارتباط آیات سوره حشر با آیه اوّل سوره انفال

به تفصیل بیان شد که آیه اوّل سوره انفال در مورد غنائم جنگ بدر است؛ ترتیب آیات «غニمت» را نیز که ترتیب بسیار دقیقی داشت، ذکر نمودیم. اینک ارتباط میان دو آیه شریفه سوره حشر با آیه اوّل سوره انفال را بررسی می‌نماییم.

### مقایسه آیه «انفال» و آیه «فیء»

هرچند با مراجعه به معنای کلمه «انفال» و «فیء» معلوم می‌شود معنای لغوی این دو کلمه با هم فرق می‌کند، اما در مصدق خارجی میان این دو فرقی نیست. در فقه نیز از نظر مصدق میان «فیء» و «انفال» فرق گذاشته نمی‌شود. همچنین در قرآن نیز نمی‌توان از نظر مصدق میان این دو واژه فرقی را مشاهده نمود.

در حالی که می‌بینیم خداوند در آیه شریفه «انفال» می‌فرماید: «انفال» برای دو شخص است: «الله وللرَسُولُ»، و حتی کلمه «ذِي القرْبَى» را ذکر نماید؛ لیکن در آیه شریفه «فیء» می‌فرماید: «فیء» برای شش طایفه است؛ و می‌فرماید: «الله وللرَسُولُ ولَذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنِ السَّبَيلِ». سؤال این است که با توجه به وحدت مصدق انفال و فیء در فقه و قرآن

کریم، چگونه در این دو آیه شریفه بین موارد مصرف آنها فرق گذاشته شده است؟ و جمع میان این دو آیه شریفه چگونه است؟  
برای دستیابی به پاسخ لازم است ابتدا ارتباط آیه هفتم سوره مبارکه حشر را با آیه هشتم همان سوره روشن نمائیم.

### ارتباط آیه هشتم سوره حشر با آیات پیشین

خداآوند متعال در آیه هشتم فرموده است:

﴿لِلْفَقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أَخْرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيُنَصْرُونَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَادِقُونَ﴾

[بخشی از این غنیمت‌ها] برای مستمندان مهاجری است که از خانه‌ها و دارایی‌های خود رانده شده‌اند در حالی که بخشش و خشنودی خداوند را می‌جوینند، و خداوند و پیامبر را یاری می‌کنند؛ آنان‌اند که راستگویند.

در مورد ارتباط این آیه با آیه پیشین خود احتمالاتی وجود دارد:  
احتمال اول: احتمال اوّل این است که «للْفَقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ» بدل از سه طایفه مذکور در آیه پیشین، یعنی «يتامى» و «مساكين» و «ابن السبيل» باشد؛ و آیه پیشین را تفسیر نموده است.<sup>۱</sup>

احتمال دوم: برخی دیگر معتقدند «للْفَقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ» علاوه بر این که بدل از سه طایفه مذکور در آیه پیشین – «يتامى»، «مساكين» و «ابن السبيل» – است، بدل از «ذى القربي» نیز می‌باشد. غالب مفسران اهل سنت، بلکه قریب به اتفاقشان کلمه «للْفَقَرَاءِ» را بدل از این چهار گروه قرار داده‌اند.<sup>۲</sup>

فخر رازی در تفسیرش می‌گوید:

۱. الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۹، ص ۲۰؛ «وقيل: هو بيان قوله ﴿وَلَذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَأَبْنَى السَّبِيلِ﴾؛ نیز ر.ک: فتح القدیر، ج ۵، ص ۳۳۸؛ تفسیر روح البیان، ج ۹، ص ۴۳۱.

۲. به عنوان نمونه، ر.ک: انوار التنزيل وأسرار التأویل، ج ۵، ص ۲۰۰؛ التفسیر المنیر فی العقیدة والشريعة والمنهج، ج ۲۸، ص ۷۷؛ التفسير الواضح، ج ۳، ص ۶۴۷؛ تفسیر روح البیان، ج ۹، ص ۴۳۱؛ البحر المحيط فی التفسیر، ج ۱۰، ص ۱۴۳؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۹، ص ۱۹.

اعْلَمُ أَنَّ هَذَا بَدَلٌ مِنْ قَوْلِهِ «وَلَذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ»، كَانَهُ قِيلَ: أَعْنِي بِأُولَئِكَ الْأَرْبَعَةِ هُؤُلَاءِ الْفَقَرَاءِ وَالْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ مِنْ صَفَّهُمْ كَذَا وَكَذَا؛<sup>۱</sup>

بدان که این عبارت بدل از «وَلَذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ» است؛ گویا گفته شده: مقصودم چهار گروه فرا و مهاجرینی هستند که صفت آن‌ها چنین و چنان است.

در تفسیر ابن السعید نیز آمده است:

«فَقَرَاءٌ» بدل از «ذِي الْقُرْبَى» وجملات بعد از آن است.<sup>۲</sup>

### اشکالات احتمال اول و دوم

اشکال اول: یکی از اشکالات این است که این دو احتمال با روایاتی که دلالت دارد بر این‌که: «يتیمان، مستمندان و در راه ماندگان باید از بنی‌هاشم باشند»، سازگار نیست.

اشکال دوم: اشکال دوم این است که بدل قرار دادن در این مورد و این آیات، به فصاحت و بلاغت ضرر می‌رساند و مخلّ آن است؛ زیرا، خداوند متعال هنگامی که ابتدا عنوان «ذی القربی» را بیان می‌کند و سپس بعد از آوردن يتامی، عنوان مساکین را ذکر می‌کند، نتیجه گرفته می‌شود که «ذی القربی» اعم از فقیر و غنی است. و حتی از لحاظ فقهی نیز فتوای فقهاء بر این است که «فیء» وقتی به امام علی<sup>علیہ السلام</sup> می‌رسد، فرقی نمی‌کند نیازی داشته باشد یا نداشته باشد. حال اگر آیه هشتم بخواهد بدل از ذی القربی هم باشد، نتیجه

۱. این می‌شود که مقصود از ذی القربی خصوص فقراء از مهاجرین است.

اشکال سوم: در علم نحو بیان شده است میان بدل و مبدل‌منه باید فاصله‌ای باشد؛<sup>۳</sup> و چنانچه بخواهیم آیه هشتم را بدل قرار دهیم، این امر

۱. التفسیر الكبير، ج ۲۹، ص ۵۰۷.

۲. تفسیر ابن السعید، ج ۸، ص ۲۲۸.

۳. فاصله شدن طولانی در حکم فصل به اجنبی است که در نحو منوع دانسته شده است. التحویر الواقی، ج ۳، ص ۴۳۵.

مستلزم آن است که فاصله‌ای طولانی بین بدل و مبدل منه ایجاد شود.

**اشکال چهارم:** اشکال دیگر عدم تناسب بدل و مبدل منه است؛ زیرا، یکی از اموری که در بدل و مبدل منه مطرح می‌باشد، تناسب میان آن دو است که در این آیات هیچ تناسبی برای این که «اللُّفَقْرَاءُ الْمُهَاجِرِينَ» بدل از «ذِي الْقَرْبَى»، «يَتَامَى»، «مَسَاكِينَ» و «ابن السَّبِيلَ» باشد، وجود ندارد؛ زیرا: اولاً، عنوان «ذِي الْقَرْبَى» خود یک عنوان مستقلی است، عناوین دیگر نیز هر کدام برای خود عنوان مستقلی هستند.

ثانیاً آن‌چه در تاریخ مسلم است، این است که میان فقرای مهاجرین، ابن سبیل (در راه مانده‌ای) وجود نداشته است.

«ابن السَّبِيلَ» مسافری است که در واقع فقیر نیست، اما فعلاً در راه مانده است؛ به او کمک می‌شود تا به محل زندگی اش برسد، نه این که بنا داشته باشد در میانه راه استقرار پیدا کند. اگر هم فقیر باشد، عنوان فقیر را دارد، و نمی‌توان گفت: کسی از نظر مصرف، هم ابن سبیل است و هم عنوان فقیر را دارد.

فقrai مهاجرین نیز کسانی بودند که از خانه و کاشانه خود بیرون رانده شده و آمده بودند تا در مدینه بمانند، که اهل مدینه آنان را جای دادند و از ایشان حمایت کردند؛ و هیچ‌یک نیز عنوان «ابن سبیل» را نداشتند.

بنابراین، «اللُّفَقْرَاءُ» حتی اگر بتواند بدل از «ذِي الْقَرْبَى»، «يَتَامَى» و «مَسَاكِينَ» باشد، هرگز نمی‌تواند بدل از «ابن السَّبِيلَ» قرار گیرد.

#### دیدگاه علامه طباطبائی

علامه در ذیل تفسیر آیه هشتم سوره حشر فرموده است:

وَالْأَنْسَبُ لِمَا تَقْدَمَ نَفْلُهُ عَنْ أَئْمَةِ أَهْلِ الْبَيْتِ لِمَنْ يَكُونُ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ أَنْ يَكُونَ قَوْلُهُ: «اللُّفَقْرَاءُ الْمُهَاجِرِينَ» بِيَانِ مَصْدَاقِ لَصَرْفِ سَبِيلِ اللهِ الَّذِي أُشِيرَ إِلَيْهِ بِقَوْلِهِ «فَلَلَّهِ»، لَا بَأْنَ يَكُونُ الْفَقَرَاءُ الْمُهَاجِرُونَ أَحَدَ السَّهْمَاءِ فِي الْفَيْءِ، بَلْ بَأْنَ يَكُونُ صَرْفَهُ فِيهِمْ وَإِعْطاؤُهُمْ إِيَاهُ صَرْفًا لَهُ فِي سَبِيلِ اللهِ.<sup>۱</sup>

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۹، ص ۲۰۴.

ایشان معتقدند که با توجه به روایاتی که از اهل بیت علیهم السلام رسیده است، آیه هشتم یعنی «الْفَقَرَاءُ الْمُهَاجِرِينَ» یک سهم مستقل در فیء نیست، بلکه در مقام بیان یکی از مصادیق سبیل الله است.

اشکال دیدگاه مرحوم علامه

هرچند کلام ایشان متین و نیکو است، لیکن به نظر ما این معنا بر خلاف ظاهر آیات شریفه است؛ زیرا، هنگامی که خداوند پس از «الله وَالْرَسُولِ وَ...» می‌فرماید: «لِفَقَاءِ الْمُهَاجِرِينَ»، ظاهر این است که فقرای از مهاجرین در ردیف گروه‌های پیشین و در کنار آن‌ها قرار می‌گیرد؛ یعنی یک سهم از برای خداوند متعال، یک سهم برای رسول خدا<sup>علیه السلام</sup>، یک سهم برای «ذی القربی»، و برای هر کدام از گروه‌های بعد - یتیمان، مستمندان، در راه ماندگان و فقرای از مهاجران - نیز یک سهم قرار می‌گیرد که یکی از آن گروه‌ها، گروه فقرای از مهاجران است؛ و در حقیقت، این گروه به سائر گروه‌ها عطف شده است و نیازی به حرف عاطفه ندارد؛ و چنین مواردی که بدون حرف عطف، معنای عطفی اراده شده باشد، در کلام عرب وجود دارد. اختیار مصرف سهم خداوند متعال با پیامبر اکرم<sup>صلی الله علیه و آله و سلم</sup> بوده، و آن حضرت می‌تواند همه سهم الله را به فقرای غیر مدنیه و مگه بدهد، و یا آن را در سایر موارد مصرف کند.

اشکال دوم کلام علامه این است که ظاهر از عنوان ابن سبیل آن است که در آن غیر از همین عنوان خصوصیت و ویژگی دیگری در میان نیست، در حالی که در عنوان فقراء سه خصوصیت در آن آمده است و بسیار بعید است که مقصود از ابن سبیل این گروه خاص باشد.

بنابراین، ایه هشتم سوره حشر در این که یکی از سهام و مصارف فیء را  
بیان می‌کند ظهور دارد؛ یعنی بر پیامبر اکرم ﷺ لازم است از این سهم، مقداری  
را برای فقرای مهاجرین قرار بدهد.

اگر کسی احتمال دهد آیه هشتم برای رفع اتهام از وجود مقدس پیامبر ﷺ است، یعنی مردم فکر نکنند آن حضرت نیز مانند دیگر حکمرانان

می جنگد و عده‌ای در این بین کشته می شوند، ولی غنائم جنگی به جیب او ریخته می شود. لذا، این آیه نازل شده است تا بگوید آنچه در اختیار پیامبر اعظم ﷺ است به صورت متعین یا غیرمتعین در این موارد خرج می شود. در جواب گفته می شود: به هیچ وجه چنین احتمالی هنگام نزول آیه شریفه وجود نداشته است. علاوه آن که مردم می دانسته اند اگر تمام آن اموال نیز برای پیامبر اسلام ﷺ باشد، آن حضرت اکثر آن را در مورد فقرا مصرف می نمایند.

### کلام قرطبي

قرطبي در تفسير خود، در مورد عبارت **«الْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ»** و آيه هشتم چند احتمال بيان کرده است، که عبارتند از:

۱. **الفيء والغائم للقراء المهاجرين**: که در اين صورت فقراء از مهاجرین يكى از مصارف فىء می باشنند.

۲. اين آيه به لحاظ جمله: **«كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَعْنَاءِ»** است که در آيه ييشين آمده و دلالت دارد بر اين معنى که: اين اموال در دست اغنياء نباشد و برای فقراء باشد.

۳. قيل: هو عطفٌ على ما مضى ولم يأت بواو العطف.<sup>۱</sup>

برای احتمال سوم مثالی نیز ذکر کرده است که در زبان عرب گاه می گویند: «هذا المال لزيد، لعمرو، لبكر»، و حرف «واو» هم نمی آورند، اين جا نیز چنین است.

باید توجه داشت در این استعمال فرقی نمی کند که حرف عطف در آخر بیاید و قبل از آن ذکر نشود، مثل این که گفته شود: «هذا المال لزيد، لعمرو، ولبكر»، یا اين که چند مورد به يكديگر عطف شوند و با حرف عطف آورده شود و در آخر حرف عطف نیاید، مثل اين که بگويند: «هذا المال لزيد ولعمرو، لبكر»؛ دليل اين مطلب نیز آن است که در همه اين موارد، استظهار عطف می شود، هر چند حرف عاطفى وجود نداشته باشد.

۱. الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۹، ص ۱۹.

## دیدگاه برگزیده

احتمال دیگری که در مورد ارتباط این آیات شریفه وجود دارد، این است که با آیه هشتم، گروهی بر گروههای پیشین افزوده می‌شود؛ لذا، موارد مصرف ((فیء)) هفت طایفه می‌شوند.

به نظر می‌رسد بهترین بیان همین دیدگاه است که «الْفُقَرَاءُ» با «واو» عطفی که در تقدیر است، عطف به ماقبل باشد. این مطلب نسبت به آن که «الْفُقَرَاءُ» بدل از ما قبل باشد، اقرب به فصاحت است.

بنابراین، معنای آیه شریفه به صورت روان و واضح و بدون این که هیچ تکلفی وجود داشته باشد، این می‌شود که گروه دیگر از موارد مصرف ((فیء)) «فقرای از مهاجرین» هستند. البته این گروه دارای چهار ویژگی زیر هستند:

۱. فقیر هستند؛

۲. از مهاجرین می‌باشند؛

۳. از خانه و کاشانه خود بیرون رانده شده‌اند؛ و

۴. در پی فضل و خشنودی خدای‌اند.

هیچ‌یک از این ویژگی‌هایی مذکور در «ابن السبیل» نیست؛ و جای تعجب است که اگر «الْفُقَرَاءُ» بدل برای «ابن السبیل» باشد، کدام در راه مانده‌ای است که این خصوصیات را داشته باشد؟!

علاوه آن‌که، آیه بعد – یعنی آیه نهم – نیز قرینهٔ خوبی است بر این مطلب؛ زیرا، خداوند در آیه شریفه بعد می‌فرماید: «وَ الَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَ الْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ»<sup>۱</sup> و این آیه شریفه مربوط به انصار است؛ لذا، خداوند با این آیه شریفه گروه هشتم – انصار – را بر موارد مصرف ((فیء)) اضافه می‌نماید؛ در شأن نزول این آیه شریفه نیز آمده است که پیامبر اکرم ﷺ از «فیء» به سه نفر از انصار نیز مالی را عطا فرمودند.<sup>۲</sup>

۱. حشر، ۹.

۲. أسباب نزول القرآن، ص ۴۳۹؛ أطیب البيان فی تفسیر القرآن، ج ۱۲، ص ۴۷۴؛ أنوار التنزيل و أسرار التأویل، ج ۵، ص ۲۰۰؛ التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۵۶۵.

پس، در مجموع، خداوند متعال در این آیات، هشت گروه را برای مصرف «فیء» ذکر فرموده است. و شاهد قوی بر این مطلب، عمل پیامبر اکرم ﷺ در مورد «فیء بنی نصیر» است که حضرت از آن «فیء»، آنچه را که سهم خدا بود، برای فقرای از مهاجرین و سه نفر از انصار مصرف فرمود.

اما کسانی که معتقد به عطف **«للُّفَقَرَاءَ»** نشده‌اند، به این جهت است که برای عطف، لازم است «واو» در تقدیر گرفته شود، و تقدیر، خلاف اصل و قاعده است؛ از این رو، به بدیت پناه برده‌اند؛ در بدل بودن نیز چون **«للُّفَقَرَاءَ»** نمی‌تواند بدل از **«اللَّهُ وَالرَّسُولُ»** قرار گیرد، لذا، برخی آن را بدل از «يتامی»، «مساکین» و «ابن السَّبِيلِ» شمرده‌اند؛ برخی دیگر نیز علاوه بر «يتامی»، «مساکین» و «ابن السَّبِيلِ»، آن را بدل از خود «ذی القربی» نیز دانسته‌اند.

**اشکال:** کسانی که معتقدند **«للُّفَقَرَاءَ»** بدل از چهار گروه «ذی القربی»، «يتامی»، «مساکین» و «ابن السَّبِيلِ» است، این اشکال بر آنان وارد است که چرا **«الله»** و **«الرسول»** را جدا کرده، و **«للُّفَقَرَاءَ»** را بدل از همه این شش گروه قرار نمی‌دهند؟

چرا نمی‌گویند سهم خدا و پیامبر اکرم ﷺ نیز باید به این فقراده شود؟

**توجیه اشکال:** بیضاوی از مفسران اهل سنت در توجیه این اشکال گفته است:

**«للُّفَقَرَاءَ الْمُهَاجِرِينَ بَدَلٌ مِنْ الْذِي الْقُرْبَىٰ وَمَا عَطَافَ عَلَيْهِ فَإِنَّ الرَّسُولَ لَا يُسَمِّي فَقِيرًاٰ**

عبارت **«للُّفَقَرَاءَ الْمُهَاجِرِينَ بَدَلٌ مِنْ الْذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنِ السَّبِيلِ»** زیرا، رسول خدا ﷺ فقیر نامیده نمی‌شد.

زمخشري نیز گفته است:

وَأَنَّهُ يَرَفَعُ بِرَسُولِ اللهِ عَنِ التَّسْمِيَةِ بِالْفِقِيرِ<sup>۱</sup>

حق این است که این توجیهات بی‌وجه و غیر قابل قبول است؛ زیرا، اگر **«للُّفَقَرَاءَ»** بدل از **«الله»** و **«الرسول»** باشد، این معنا که سهم خدا توسط رسولش

۱. أنوار التنزيل وأسرار التأويل، ج ۵، ص ۲۰۰.

۲. الكشاف عن حقائق غواص التنزيل، ج ۴، ص ۵۰۴.



به فقرا داده شود، یا پیامبر اکرم ﷺ سهم خودش را به فقرا بدهد، مشکلی ندارد تا این مفسران ناچار به توجیهات بی معنا شوند.

به عبارت دیگر، می‌توان گفت: در واقع، این جمله شبیه یک تعلیل است؛ یعنی اگر فیء را برای خدا و پیامبر اسلام ﷺ در نظر گرفتیم و سهمی را به آن‌ها اختصاص دادیم، چون خداوند بی‌نیاز مطلق است و رسول اکرم ﷺ هم شائش ما فوق آن است که فقیر تلقی شود، پس باید این سهم‌ها به فقراء و سایر گروه‌ها اختصاص داده شود.

### نتیجه‌گیری و جمع‌بندی

نتیجه بحث این می‌شود که خداوند متعال در آیات شریفه هفتم تا نهم سوره مبارکهٔ حشر هشت مورد برای مصرف فیء را بیان فرموده، که عبارتند از:

۱. خداوند متعال؛ ۲. پیامبر اکرم ﷺ؛ ۳. ذی القربی (امام معصوم علیه السلام)؛ ۴. یتیمان؛ ۵. مستمندان؛ ۶. در راه ماندگان؛ ۷. فقرای از مهاجرین؛ و ۸. انصار مدینه.

### چگونگی جمع میان آیات سوره حشر و آیه اول سوره انفال

آن‌چه مسلم است، این‌که اگر از آیه اول سوره انفال انحصار استفاده شود، جمع میان این آیات مشکل خواهد بود؛ اما به نظر می‌رسد که از این آیه شریفه انحصار فهمیده نمی‌شود؛ و خداوند با ذکر «الله وَلِرَسُول» نمی‌خواهد «ذی القربی» و هم‌چنین «یتامی» و سایر موارد را نفی نماید. علاوه‌آن که این آیه شریفه مربوط به غنائم بدر است، و در شأن نزول آن - همان‌گونه که پیش‌تر بیان شد - آمده است:

جنگجویان در چگونگی تقسیم غنائم بدر میان خود اختلاف کردند؛ آیه شریفه اول انفال نازل شد و خداوند فرمود: انفال از برای خداوند متعال و رسول گرامی‌اش می‌باشد. این شأن نزول، می‌تواند قرینه‌ای بر عدم انحصار باشد. و «لام» جاره که بر سر کلمات «الله» و «رسول» و سایر موارد داخل شده است، هیچ کدام به معنای ملکیت نیست؛ بلکه به معنای این است که خداوند اختیار «انفال» و «فیء» را به دست رسولش داده است، و در سوره مبارکهٔ حشر نیز مواردی را به عنوان مصرف ذکر کرده است. البته این به حسب آن چیزی

است که پیامبر اکرم ﷺ مصلحت بداند و منحصر به این موارد نیز نیست. به عنوان مثال، به طالب علمی که نه یتیم است و نه مسکین، و نه عنوان فقرای مهاجرین را دارد، می‌توان از انفال داد تا به دنبال تحصیل علم باشد.

### ارتباط آیه هفتم سوره حشر با آیه ۴۱ سوره انفال

همان‌گونه که در مباحث پیشین گذشت، آیه هفتم سوره حشر از نظر تعبیر و الفاظ با آیه چهل و یکم سوره انفال متّحد است.

در آیه شریفه «فیء» - آیه هفتم سوره حشر - آمده است: «فیء» از برای شش طایفه است؛ می‌فرماید: «اللهُ وَالرَّسُولُ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنِ السَّبَيلِ»؛ در آیه شریفه سوره انفال نیز بیان شده است: «خمس غنائم» از برای شش طایفه است؛ می‌فرماید: «اللهُ خُمُسَهُ وَالرَّسُولُ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنِ السَّبَيلِ».

اماً موارد مصرف خمس منحصر به همان شش طایفه‌ای است که در آیه شریفه ذکر گردیده، ولی با توجه به موارد هشتگانه مصرف «فیء» که در آیات شریفه سوره حشر بیان گردیده است، معلوم می‌شود آیه هفتم سوره حشر ارتباطی با خمس غنائم ندارد.

### نکته پایانی

پایان‌بخش این بحث را اختصاص می‌دهیم به بررسی استدلالی از فخر رازی که ذیل آیه شریفه هشتم از سوره مبارکه حشر - «الْفُقَرَاءُ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالَهُمْ يَتَعَفَّعُونَ فَضْلًا مِنَ اللهِ وَرَضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ» - مطرح کرده است. هرچند که این استدلال به مباحث پیشین مرتبط نیست، لیکن مناسب است اجمالاً بدان اشاره‌ای شود، تا حق بر صاحبان انصاف روشن گردد.

### استدلال فخر رازی

وی ذیل آیه شریفه، در تأیید حقانیت خلافت ابوبکر و وجوب اعتقاد به آن، می‌نویسد:

«وَتَمَسَّكَ بَعْضُ الْعُلَمَاءِ بِهَذِهِ الْآيَةِ عَلَى إِمَامَةِ أَبِي بَكْرٍ، فَقَالَ: هُؤُلَاءِ  
الْفُقَرَاءُ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ كَانُوا يَقُولُونَ لَأَبِي بَكْرٍ يَا خَلِيفَةَ  
رَسُولِ اللَّهِ! وَاللَّهُ يَشَهِّدُ عَلَى كَوْنِهِمْ صَادِقِينَ، فَوَجَبَ أَنْ يَكُونُوا  
صَادِقِينَ فِي قَوْلِهِمْ يَا خَلِيفَةَ رَسُولِ اللَّهِ! وَمَثَى كَانَ الْأَمْرُ كَذَلِكَ  
وَجَبَ الْجَزْمُ بِصَحَّةِ إِمَامَتِهِ»<sup>۱</sup>

بعضی از علماء به این آیه شریفه بر امامت (خلافت) ابی بکر استناد کرده‌اند. پس گفته‌اند: این گروه فقرا از مهاجرین و انصار به ابی بکر گفتند: ای خلیفه رسول خدا<sup>ع</sup> و خداوند شهادت می‌دهد بر این که آنان راستگویند. بنابراین، واجب است که آنان در این گفته‌شان به ابی بکر - که گفتند: ای خلیفه رسول خدا<sup>ع</sup> - راستگو باشند. از اینجا نتیجه گرفته می‌شود که واجب است اعتقاد به صحّت خلافت ابی بکر.

### واهی بودن استدلال فخر رازی

در رد استدلال فخر رازی باید گفت: عبارت «أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ» در آیه شریفه به معنای این نیست که آنان در جمیع کردار و گفتار و امورشان صادق هستند. با مراجعه به تاریخ نیز معلوم می‌شود واقعیت چنین نبوده است که آنان در جمیع امورشان صادق بودند. چرا که در میان مهاجران افرادی بودند که مرتکب خطای شدند؛ افرادی وجود داشتند که نزاع می‌کردند، و برای حل اختلافشان خدمت پیامبر اکرم<sup>ع</sup> می‌رسیدند. آیا به نظر فخر رازی طرفین دعوا در مدعای خود صادق بودند؟ انسان از فخر رازی و استدلال او تعجب می‌کند! و کدام خردمندی این استدلال وی را می‌پذیرد؟

عبارت «أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ» به این معناست که آن افراد در خصوص همراهی با پیامبر اعظم<sup>ع</sup> و کمک به آن حضرت صادق هستند.  
اما این که آنان در تمام امورشان صادق باشند، آیه شریفه بر چنین مطلبی دلالت ندارد. و این استدلال، استدلالي است واهی و سست.

بخش سوم:

## شبہات و پرسشیں





بعد از اینکه استدلال به آیه شریفه تا حدی روشن شد، در این بخش مناسب است به برخی از مهمترین اشکالات و شباهاتی که در مسئله خمس وجود دارد، پاسخ داده شود:

#### ۱. چرا بین آیه خمس و آیه انفال تفاوت وجود دارد؟

خداآوند در آیه خمس می‌فرماید:

﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ خُمُسُهُ وَلَلرَّسُولُ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ...﴾<sup>۱</sup>

و بدانید که هر آن‌چه به دست آورده، پس یک پنجم آن برای خدا و برای رسول[خدا] و برای خویشاوندان [او] و یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان است.

و در آیه انفال آمده است:

﴿مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرْبَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ﴾<sup>۲</sup>

آنچه را خدا از اهل آبادی‌ها به رسولش بازگرداند، پس برای خدا و برای رسول [خدا] و برای خویشاوندان [او]، و یتیمان و مسکینان و در راه مانده است.

.۱. انفال، ۴۱.

.۲. حشر، ۷.

بر اساس دلیلی که گذشت، «یتامی» و «مساکین» که در آیه خمس هستند، باید گروهی ویژه با ویژگی خاصی باشند، نه عموم «یتامی» و «مساکین». همین دلیل در آیه انفال هم وجود دارد و در نتیجه، باید یتامی و مساکین در آیه انفال هم گروه خاصی باشند.

علاوه آنکه: در آیه خمس، حرف لام جاره بر کلمات «الله» و «رسول» و «ذی القربی» وارد شده و بر سه گروه دیگر داخل نشده است، در آیه انفال نیز همینطور است.

ما معتقدیم «انفال» در اختیار رسول خدا<sup>علیه السلام</sup> و امام علی<sup>علیه السلام</sup> است، که در هر موردی و نسبت به هر کسی مصلحت بدانند، می‌توانند مصرف نمایند. در تاریخ نیز آمده است پیامبر اکرم<sup>علیه السلام</sup> اموال بنی نضیر را که اموال زیادی هم بود، میان مهاجران و چند تن از انصار تقسیم فرمود، و هیچ تعینی برای بنی هاشم نداشته است.

با این توضیح، چرا در خمس «یتامی»، «مساکین» و «ابن السبیل» باید به بنی هاشم اختصاص یابد، اما در انفال چنین اختصاصی را نپذیرفته‌اند؟ به عبارت دیگر، حال که این دو آیه مشابه‌تر زیادی با یکدیگر دارند و از جهت تعبیر ظاهری یکسان‌اند، باید بگوییم همان‌گونه که «فیء» و «انفال» در اختیار رسول خدا<sup>علیه السلام</sup> و پیشوای مسلمانان است و تعینی برای بنی هاشم ندارد، در آیه خمس نیز باید به همین صورت باشد؛ و فرق گذاشتن میان این دو به چه دلیل است.

پاسخ: اولاً، این مطلب صحیح است که این دو آیه - به حسب ظاهر - تعبیر و الفاظ واحدی داشته و به یک سبک و سیاق هستند و این شباهت ظاهری نیز اقتضا می‌کند از نظر تفسیر و بیان معنای آیات، تفاوتی بین آن‌ها نباشد و در نتیجه، باید در هر دو مورد اختصاص باشد، اما علت اینکه از نظر فقهی بین این دو آیه شریفه فرق گذاشته شده، وجود روایات در خصوص خمس و از طرفی نیز دلیل بر عدم اختصاص در انفال از طرف دیگر است. به عبارت دیگر، قرائت و شواهد خارج از آیه بین این دو مورد ایجاد فرق نموده است.

در مورد آیه خمس روایات متعددی داریم که دلالت می‌کنند مراد از «الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينَ وَ أَبْنَ السَّبِيلِ» در آیه شریفه، این سه گروه در میان بنی هاشم است و دیگر افراد را شامل نمی‌شود. حال، اگر در مورد «فیء» چنین روایاتی وارد نشده باشد و یا دلیل بر عدم اختصاص وجود داشته باشد، باید تعبد داشته باشیم و فرق را بپذیریم.

ثانیاً، این که در آیه انفال، مراد از «یتامی»، «مساکین» و «ابن السبیل» مطلق است و اختصاص به بنی هاشم ندارد، اتفاقی نیست. مرحوم طبرسی در «مجمع البيان» در مورد «فیء» می‌فرماید:

مقصود از «الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينَ وَ أَبْنَ السَّبِيلِ» در این آیه شریفه،  
یتیمان، مستمندان و در راه ماندگان از بنی هاشم است.<sup>۱</sup>

با قطع نظر از آن‌چه در «مجمع البيان» آمده است، در تفسیر برهان نیز روایاتی ذکر شده که دلالت دارد «فیء» به بنی هاشم اختصاص دارد، یکی از آن‌ها روایت زیر است:

«كُلَّيْنِي عَنْ عَلَيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادَ بْنِ عِيسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمَانِيِّ عَنْ أَبْنَانَ بْنِ أَبِي عَيَّاشٍ عَنْ سُلَيْمَ بْنِ قَيْسٍ قَالَ سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ يَقُولُ نَحْنُ وَاللَّهُ الَّذِينَ عَنِ اللَّهِ بَنْيَ الْقُرْبَى الَّذِينَ قَرَنُوهُمُ اللَّهَ بِنَفْسِهِ وَنَبِيَّهُ عَلَيْهِ فَقَالَ مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرْبَى فَلَلَّهُ وَلِرَسُولِهِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ مَنَا خَاصَّةً وَلَمْ يَجْعَلْ لَنَا سَهْمًا فِي الصَّدَقَةِ...»<sup>۲</sup>

سلیم بن قیس می‌گوید: از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام علی شنیدم که می‌فرمود: به خدا قسم، مقصود از «ذی القربی» که خداوند متعال آن‌ها را با خویش و رسولش علیه السلام همراه کرده، ما هستیم. پس گفته است، آن‌چه را خدا از اهل آن آبادی‌ها به رسولش بازگرداند، پس برای خدا و برای رسول [خدا] و برای خویشاوندان [او] و یتیمان و مسکینان و در راه مانده

۱. مجمع البيان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۳۹۱.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۵۳۹، باب الغیء و الانفال و تفسیر الخمس و حدوده وما يجب فيه، ج ۱؛ وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۵۱۱، باب ۱ از ابواب قسمة الخمس، ح ۴.

از ما است، و خداوند برای ما سهمی را در صدقه قرار نداد.

در برخی از روایات نیز آمده است که ائمه علیهم السلام فرموده‌اند:

«نَحْنُ قَوْمٌ فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَنَا، لَنَا الْأَنْفَالُ<sup>۱</sup>»

ما گروهی هستیم که خداوند اطاعت از ما را واجب گردانیده است؛ و انفال برای ما است.

از این جمله استفاده می‌شود: همانطوری که خمس باید در میان اهل بیت و بنی‌هاشم باشد، انفال نیز چنین است. پس، بر حسب روایات، باید بگوئیم در آیه انفال نیز مراد از «یتامی» و «مساکین»، این گروه از بنی‌هاشم‌اند.

## ۲. عدم تناسب بین مقدار زکات و خمس

خداوند متعال در آیه زکات می‌فرماید:

«إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَالَمِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤْلَفَةُ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأَبْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ»<sup>۲</sup>

صدقات، تنها برای نیازمندان و مسکینان و کارگزاران بر [گردآوری و تقسیم] آن، و [کسانی است که با دریافت آن] قلب‌هایشان الفت یافته، و [نیز] در [راه آزادی] بردگان، و [پرداخت بدھی] بدھکاران، و در راه [ترویج دین] خدا، و [رفع نیاز] در راه ماندگان است. [این] فرضیه‌ای است از جانب خدا، و خدا دانایی است حکیم.

شاید در ذهن توده مردم این اشکال مطرح باشد، که با توجه به این که زکات در برخی موارد یک دهم و در برخی موارد یک بیستم است، و در مواردی نیز کمتر از این مقدار است، چرا خمس یک پنجم است؟ چگونه خداوند زکات کم را برای «فقرا» و «مساکین» و «ابن السبیل» از غیر بنی‌هاشم

۱. اصول الکافی، ج ۱، ص ۵۴۶، ح ۱۷؛ تهذیب الأحكام، ج ۴، ص ۱۳۲، ح ۱، وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۵۳۲، باب ۱ از ابواب الانفال و ما يختص و ما يختص بالاما، ح ۲۱.

۲. توبه، ۶۰. ۲۳۲

که تعدادشان خیلی زیاد است قرار داده، اما خمس که در همه معدن و فوائد به نحو عام است - یعنی یک پنجم از کل فوائد دنیا و کل معدن آن - را به «یتامی»، «مساکین» و «ابن السبیل» از بنی هاشم اختصاص داده است؟ آیا چنین توزیعی با عدالت سازگاری دارد؟

پاسخ: اولاً، چنین مقایسه و برداشتی استحسان عقلی است. و اگر قرار باشد این استحسان‌ها ملاک حکم فقهی قرار گیرد، باید در بسیاری از احکام مسلم فقهی خدشه کرد. و چنین چیزی در فقه شیعه مردود است و نمی‌توان بر طبق آن فتوا داد.

همان‌طور که شارع مقدس زکات را برای علّه‌ای مخصوص قرار داده و اهل بیت علیهم السلام را از آن محروم گردانیده، خمس را نیز به این صورت تقسیم کرده است؛ و اساساً در نظر مقدس شارع، میان اهل بیت علیهم السلام و هیچ گروه دیگری قابلیت قیاس وجود ندارد. بنابراین، باید استحسان عقلی را کنار گذاشت.

به عنوان مثال: در بحث غنیمت، در جنگی که پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم حضور نداشته، چطور می‌توان گفت: غنیمت که به شش قسمت تقسیم می‌شود، سه قسمت از این شش قسمت - سهم خداوند متعال، سهم رسول الله صلوات الله علیه و آله و سلم و سهم امام علیهم السلام - در زمان پیامبر اسلام صلوات الله علیه و آله و سلم از برای خود ایشان بوده است؟ سه قسمت برای پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم که یک نفر بوده، و سه قسمت دیگر برای چهار هزار نفر یا بیشتر که در جنگ شرکت داشته‌اند؛ این چگونه با عدالت سازگاری دارد؟ و یا «صفو المال»، «صفوالشیء»، «قطائع الملوك»، و «صوافی الملوك» که در کتاب جهاد آمده، از برای پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم و امام علیهم السلام است؛ آیا می‌توان گفت: این با عقل سازگاری ندارد؛ زیرا، تعداد زیادی از مسلمانان باهم و در کنار پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم در جنگ شرکت کرده‌اند و چرا باید صفووه از غنایم مربوط به رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم باشد؟

ثانیاً، در روایات مربوط به «یتامی» و «مساکین» و ...، در مرسله حماد آمده است:

«عَلَيْ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَيْيَهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ الْعَبْدِ الصَّالِحِ علیهم السلام: قَالَ: ... وَ لَهُ - يَعْنِي لِلإِمَامِ - نِصْفُ الْخُمُسِ

كَمَّا وَ نَصْفُ الْخُمُسِ الْبَاقِي بَيْنَ أَهْلِ بَيْتِهِ سَهْمٌ لِأَيْتَامِهِمْ وَ سَهْمٌ لِمَسَاكِينِهِمْ وَ سَهْمٌ لِأَبْنَاءِ سَبِيلِهِمْ يُقْسِمُ بَيْنَهُمْ عَلَى الْكَفَافَ وَ السَّعَةَ مَا يَسْتَغْنُونَ بِهِ فِي سَتَّهُمْ فَإِنْ فَضَلَ عَنْهُمْ شَيْءٌ يَسْتَغْنُونَ عَنْهُ فَهُوَ لِلْوَالِي وَ إِنْ عَجَزَ أَوْ نَقَصَ عَنِ اسْتَغْنَانِهِمْ كَانَ عَلَى الْوَالِي أَنْ يُنْفِقَ مِنْ عِنْدِهِ بِقَدْرِ مَا يَسْتَغْنُونَ بِهِ وَ إِنَّمَا صَارَ عَلَيْهِ أَنْ يَمْوَنُهُمْ لِأَنَّهُ مَا فَضَلَ عَنْهُمْ...»<sup>۱</sup>

امام کاظم علیه السلام فرموده است: نصف کامل خمس برای امام علیه السلام است، و نصف دیگر بین یتیمان، مستمندان و در راه ماندگان از بنی هاشم تقسیم و صرف می شود؛ به اندازه کفاف و مقداری که آنان را در طول یکسال بی نیاز کند، به آنها داده می شود؛ اگر کم شد، خود امام علیه السلام باید آن مقدار را جبران کند؛ و اگر زیاد آمد، زائد بر آن در اختیار امام علیه السلام است که در مورد دیگران مصرف کند.

بر اساس این روایت، مقداری از خمس به سادات داده می شود که مخارج یک سال آنها را تأمین کند و بیش از آن مقدار به آنها داده نمی شود؛ لذا، این مطلب که در ذهن برخی از سادات وجود دارد که هر مقدار که بخواهند می توانند از سهم سادات استفاده کنند، برخلاف این روایات است. و چنین نیست که: نیمی از خمس - مربوط به سهم سادات است - به سادات - هر چند متمول و توانگر هم باشند - باید پرداخت شود. بلکه اگر طبق شرایط - مانند: فقر، ایمان، عدالت و ... که در جای خود بدان خواهیم پرداخت - به آنان داده شد، و چیزی باقی ماند، مقدار باقیمانده در اختیار امام علیه السلام است. و طبق نظر وی در مصالح مسلمانان مصرف می شود.

در برخی از روایات دیگر آمده است: «فَهُوَ يُعْطِيهِمْ عَلَى قَدْرِ كَفَائِيهِمْ»، یعنی امام علیه السلام به اندازه های که مخارج سادات را کفایت کند، می پردازد.

حق در جواب همین است که بیان نمودیم، نه این که برای توجیه

۱. اصول الکافی، ج ۱، ص ۵۳۹، ح ۴؛ وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۱۲، باب ۱ از ابواب قسمة الخمس،

استحسان به این مطلب متلزم شویم که نیمی از خمس، از ابتدا، به بنی‌هاشم اختصاص نداشته باشد؛ بلکه حق این است که اختصاص وجود دارد. اما اگر از مخارج آن‌ها زیاد آمد، امام علی‌الله‌آن مقدار را در سایر مصارف مسلمانان صرف می‌کند.

هم‌چنین باید توجه داشت که در آن سه سهم دیگر، یعنی سهم خدا و رسول و امام علی‌الله، نیز مطلب چنین است؛ پیامبر و امام علی‌الله نیز تمام مالی را که به آن‌ها اختصاص داشته، برای خود خرج نمی‌کردند؛ بلکه آن را در صالح مسلمین، مثل: صالح و مخارج کعبه، بیت الله الحرام و رفع نیاز نیازمندان خرج می‌کردند.

### ۳. آیا اختصاص خمس به سادات موجب تبعیض و بی‌عدالتی نیست؟

اگر ملاک در کرامت انسان، «تقو» است - که حق هم همین است که «إنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاْكُمْ»<sup>۱</sup> - چرا در باب خمس، نیمی از آن به ذریه و اهل‌بیت پیامبر علی‌الله اختصاص می‌یابد؟ آیا این کار نوعی تبعیض قومی و فامیلی نیست؟ این سؤال اشکالی است که در این زمان - به ویژه در کلمات برخی از روشنفکران - مطرح شده و می‌گویند: این چه امتیازی است که خداوند متعال برای سادات قرار داده است؟

از این سؤال، می‌توان چهار پاسخ ذکر نمود:

پاسخ اول: این اشکال در فرضی است که قول مشهور را پذیریم مبنی بر آن که - بر حسب ظاهر آیه شریفه - خمس باید به شش قسمت تقسیم گردد و برای این گروه از سادات، تعین و اختصاصی وجود دارد. اما اگر گفتیم خمس به عنوان حق اولی برای خداوند است، و در طول حق خداوند به رسول خدا علی‌الله می‌رسد، و در طول آن و مترتب بر آن به «ذی القربی» که امام علی‌الله هست، می‌رسد. در نتیجه، نیمه دوم که برای سادات است، بر طبق مصلحتی که امام علی‌الله تشخیص می‌دهد باید صرف شود. و چنین نیست که



امام علیه السلام بر حسب میل نفسانی عملی را انجام بدهد، بلکه هر مقدار مصلحت باشد، در اختیار آنان قرار می‌دهد.

بنابراین - طبق این فرض - دیگر مجالی برای این اشکال باقی نمی‌ماند. البته در مباحث گذشته بیان گردید این فرض و مبنا، برخلاف ظاهر آیه شریفه است. از آیه شریفه استفاده می‌شود سهم سادات به صورت اختصاصی و تعیین است، و این گونه نیست که به عنوان امامت و حکومت برای آنان مصرف شود.

پاسخ دوم: هر تبعیضی قبیح و ناپسند نیست، بلکه تبعیض در صورتی قبیح است که هیچ ملاک صحیحی نداشته باشد. اگر شارع مقدس - بدون هیچ ملاکی از همان ابتدا نیمی از خمس را برای ذریه پیامبر علیه السلام قرار می‌داد، مجالی برای اشکال بود. در حالی که اختصاص نیمی از خمس برای «یتامی» به ملاک یتیم بودن، و برای «مساکین» به ملاک مستمند بودن، و برای «ابن السبیل» به ملاک ماندن در راه است، که این‌ها خود ملاکی عقلایی و قابل قبول است.

حال، اگر خداوند خمس را برای این گروه‌ها قرار نمی‌داد، بالآخره از راه دیگری می‌باشد برای یتیمان، مستمندان و در راه ماندگان از ذریه پیامبر علیه السلام چاره‌ای می‌اندیشید؛ و هر راهی که باشد، چنانچه ملاک داشته باشد، قبیح در آن نیست.

به عبارت دیگر، خداوند برای مطلق بنی‌هاشم این سهم را قرار نداده است، بلکه برای یتیمان، مستمندان و در راه ماندگان از ایشان این سهم قرار داده شده است؛ و این تبعیض نیست.

پاسخ سوم: مسلم است آیه زکات قبل از آیه خمس نازل شده، و چنین نبوده است که خداوند سهمی را برای اهل بیت علیه السلام از ابتدا قرار بدهد؛ بلکه اوّل نسبت به اموالی که زکات، به آن تعلق پیدا می‌کند، آیه زکات نازل شد، و پیامبر علیه السلام هم فرموده است: «صدقه و زکات هم برای من و هم برای فرزندان من حرام است».١

۱. روایات این مطلب در جلد ۹ کتاب وسائل الشیعه باب ۲۹ از ابواب مستحقین زکات بیان گردیده است.

چون اهل بیت علیهم السلام از زکات محروم شدند، باید برای «ایتمام» و «مساکین» و «ابن سبیل» از بنی‌هاشم فکر و چاره‌ای می‌شد، که خداوند در آیه خمس، سهمی برای آنان اختصاص داد. آن هم با این شرافت که سهم «یتمامی» و «مساکین» و «ابن سبیل» از بنی‌هاشم را قرین «ذی‌القربی» و «رسول خدا علیهم السلام» و قرین خودش قرار داده است.

جهت تکمیل این پاسخ، مناسب است به برخی از روایات وارد شده در مسأله زکات اشاره نمائیم:

### روایات وارد در بحث زکات

روایت اول: امام صادق علیه السلام فرمود:

«إِنَّ أُنَاسًاً مِّنْ بَنِي هَاشِمٍ أَتَوْ رَسُولَ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَأَلُوهُ أَنْ يَسْتَعْمِلُهُمْ عَلَى صَدَقَاتِ الْمَوَاشِيِّ وَ قَالُوا يَكُونُ لَنَا هَذَا السَّهْمُ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ لِلْعَامِلِينَ عَلَيْهَا فَعَنْ أَوْلَى بِهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلَّبِ إِنَّ الصَّدَقَةَ لَا تَحْلِلُ إِلَيْكُمْ وَ لَا لَكُمْ وَ لَكُنِّي قَدْ وَعَدْتُ الشَّفَاعَةَ»<sup>۱</sup>

جمعی از بنی‌هاشم از رسول خدا علیهم السلام خواستند که از آنان به عنوان عاملین در زکات استفاده کند و حق عاملین را به آنان پیردادز. رسول خدا علیهم السلام در جواب فرمود: زکات برای من و برای شما حرام است. ولکن به من وعده شفاعت در قیامت داده شده است و من شما را شفاعت می‌کنم.

بر اساس این روایت، بنی‌هاشم حتی اگر عنوان «عاملین» را هم پیدا می‌کردند، استحقاق حق آنان را نداشتند. برحسب ظاهر، هنوز آیه خمس در آن زمان نازل نشده بوده، که پیامبر علیهم السلام به بنی‌هاشم فرموده است: اینک که شما از زکات محروم هستید، اما در مقابل به من اختیار شفاعت داده شده است.

روایت دوم: امام باقر یا امام صادق علیه السلام فرموده است:

۱. فروع الکافی، ج ۴، ص ۵۸، باب الصدقه لبني‌هاشم و موالיהם وصلتهم، ح ۱؛ تهدیب الأحكام، ج ۴، ص ۵۸، ح ۱؛ وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۲۶۸، باب ۲۹ از ابواب المستحقین للزکاة، ح ۱.

**«إِنَّ الصَّدَقَةَ أُوْسَاخُ أَيْدِي النَّاسِ»<sup>۱</sup>**  
صدقه، چرک‌های [کف] دستان مردم است.

در توضیح این روایت لازم است بیان کنیم چرا زکات و صدقه به عنوان چرک‌های دست مردم است، اما خمس این عنوان را ندارد. به عبارت دیگر، زکات که برای پیامبر و آل او حرام شده از نظر حقیقت و واقعیت با خمس فرق جوهري و اساسی دارد که لازم است علت آن را به دست آوریم.

### تفاوت میان زکات و خمس

در باب خمس، مالی که متعلق خمس است، از همان ابتدا این یک پنجم از برای کسی که آن را به دست آورده، نیست؛ بلکه این یک پنجم ملک و یا حق ارباب خمس است؛ یعنی ملک خدا و رسول خدا<sup>علیه السلام</sup> و ذی القربی است.

اما در زکات چنین چیزی نیست؛ بلکه مال از برای خود شخص است و کسی که مال متعلق زکات را دارد - اگر به حد نصاب رسید - باید زکات آن را بپردازد، و در آن مال، حقیقی برای دیگری عیناً تعلق پیدا نمی‌کند و گفته نمی‌شود: از این مال، این یک مورد، معیناً یا به نحو مشاع زکات است.

این تفاوت سبب می‌شود که گفته شود: زکات به عنوان اضافه‌ای است که از آن به «وسع» (چرک) تعبیر شده است. اما در باب خمس، عین مال به خدا و رسول خدا<sup>علیه السلام</sup> و ذی القربی و گروه سه‌گانه دیگر مربوط است؛ یعنی از ابتدا این مقدار، مال خدا قرار داده شده است، اما در زکات چنین نیست.

بسیاری از فقهاء بین زکات و خمس این فرق را قائل شده‌اند که در زکات،

۰ شرکت در عین نیست، بلکه شرکت در مالیت است؛ اما در خمس غالباً عنوان اشاعه را معتقد‌نند که شرکت در عین مالی است که خمس به آن تعلق پیدا کرده است.<sup>۲</sup>

۱. فروع الكافی، ج ۴، ص ۵۸، باب الصدقة لبني هاشم و موالיהם وصلتهم، ح ۳؛ تهذیب الأحكام، ج ۴، ص ۵۸، ح ۲؛ وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۲۶۸، باب ۲۹ از ابواب المستحقین للزكاة، ح ۲.

۲. ر.ک: فقه الشیعه، کتاب الخمس والانفال، ج ۲، ص ۶۶۴؛ المستند فی شرح العروة الوثقی، کتاب الخمس، ص ۲۹۰.

پاسخ چهارم: اگر به عقلا رجوع کنیم، عقلا می‌گویند: اکرام رئیس یک خانه، رئیس یک قوم، و رئیس یک مذهب، به اکرام عشیره او است. تعبیر «المرءُ يُحْفَظُ فِي وُلْدَهٖ»<sup>۱</sup> نیز به معنای آن است که احترام به اولاد، در حقیقت احترام به بزرگ و رئیس آن خانواده است و رئیس، با احترام به فرزندانش محفوظ می‌ماند. این جمله به این معنایی که در ذهن بسیاری هست که اگر فرزند ادامه دهنده راه پدر باشد و ارزش او را حفظ کند، آن پدر محفوظ می‌ماند، نیست؛ و یا لاقل در این معنا ظهور روشنی ندارد، بلکه در همان معنایی که ذکر شد ظهور دارد. این مطلب یک امر عقلایی است، و ملاک عقلایی روشنی نیز دارد.

پیامبر اکرم ﷺ که در میان بشر، اشرف مخلوقین است، و اشرف و اعظم انبیای الهی است، و مقرّب‌تر از او نزد خدا نیست، با این همه فدایکاری و حقی که بر همه بشریت تا قیامت دارد، اشکالی ندارد خداوند این عنایت را در مورد ایشان فرموده باشد؛ و برای این که عزّت و عظمت فرزندان ایشان محفوظ بماند، مال معینی را برای گروهی از آنان قرار داده باشد.

#### ۴. آیا در زمان رسول خدا ﷺ و ائمه از سود تجارت خمس دریافت می‌شد؟

این سؤال، از سوال‌های بسیار مهمی است که در ذهن برخی از منکران خمس وجود دارد.

هرچند مسأله «خمس فوائد» بیشتر در زمان امام جواد و امام هادی علیهم السلام مطرح بوده، و در زمان امام کاظم علیه السلام نیز تا حدی آمده است و «علی بن ابی حمزه بطائني» وکیل آن حضرت بود و کسی بود که اخماس را به عنوان وکیل امام علیه السلام جمع‌آوری می‌کرد، و چون اموال زیادی نزدش جمع شده بود، بعد از شهادت آن حضرت حاضر نشد از این اموال گذشته و آن‌ها را تحويل دهد، و جزء واقفی‌ها، بلکه در رأس واقفی‌ها قرار گرفت!

اما آیا مسأله «خمس فوائد» و ارباح تجارت در زمان پیامبر ﷺ و امیر المؤمنان

علی ملکه نیز بوده است؟

از این سؤال سه پاسخ داریم:

پاسخ اول: با این که از جهت صناعت و قانون استدلال، لزومی ندارد که بررسی کنیم در آن زمان چنین چیزی بوده یا نه؟ چرا که عموم یا اطلاق آیه شریفه خمس در لزوم عمل به آن - خمس ارباح تجارت - کافی است؛ و هنگامی که در اصول اثبات می‌شود که ظواهر حجت دارد، باید بر طبق ظاهر آیه شریفه عمل کرد؛ و هیچ تردیدی هم در آن نیست.

بنابراین، اگر فرض کنیم در زمان پیامبر اکرم ﷺ این مسأله ثابت نبوده، و آن حضرت از کسی خمس تجارت را نگرفته، و یا امیر مؤمنان علی علیهم السلام از کسی خمس تجارتش را دریافت ننموده است، اما این مطلب دلیل نمی شود بر این که در این فوائد خمس نباشد؛ و یا خدشهای به آن وارد باشد.

پاسخ دوم: ممکن است گفته شود با نزول آیه شریفه خمس، حکم خمس در آن زمان انشاء شده، اما برای اجرای آن و فعلیت خارجی اش موانعی بوده است. مثلاً:

**الف:** بسیاری از مردم - به ویژه در جزیره العرب - فقیر بوده‌اند، هرچند در میان مشرکان، ثروتمندانی بودند که اموال زیادی داشتند؛ اما در میان مسلمانان تعداد اندکی بودند که سود مناسبی از تجارت نصیبیشان می‌گردید و اکثر آنان سود مناسبی دریافت نمی‌کردند.

ب: برای مردمی که دست از بـت پرستی، شرک و کفر کشیده و تازه مسلمان شده بودند و می‌باشد بسیاری از آداب و رفتار جاهلیت را نیز کنار بگذارند، پذیرش این مطلب که یک پنجم اموالشان را به عنوان خمس بدنهند، دشوار بود. لیکن پس از گذشت مدتی، ائمه طاھرین علیهم السلام ریشه‌های دین را در میان مردم مستحکم دیدند، لذا، این حکم را اجرا کرده و خمس ارباح تجارت را گرفتند.

پاسخ سوم: روایات مربوط به «خمس فواید» در زمان پیامبر ﷺ با قطع

۲۴۰ نظر از پاسخی که گذشت، زمانی که به روایات مراجعه می‌کنیم، هم در میان

روایات خاصه و هم در میان روایات عامه، قرائتی پیدا می کنیم مبنی بر این که خمس فوائد در زمان پیامبر ﷺ نیز بوده است.

### ۱. روایات اهل سنت:

الف) حَدَّثَنَا شُعْبَةُ عَنْ أَبِي جَمْرَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسَ يَقُولُ: إِنَّ وَفْدَ عَبْدِ الْقَيْسِ لَمَا قَدِمُوا الْمَدِينَةَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: مَمَّنْ الْوَفْدُ؟ أَوْ قَالَ الْقَوْمُ: قَالُوا رَبِيعَةً: قَالَ: مَرْحَبًا بِالْوَفْدِ، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَتَيْنَاكَ مِنْ شَقَّةَ بَعِيدَةٍ، وَبَيْنَنَا وَبَيْنَكَ هَذَا الْحَيْ مِنْ كُفَّارَ مَضْرِ، وَلَسْنَا نَسْتَطِعُ أَنْ تَأْتِيكَ إِلَّا فِي أَشْهُرِ الْحُرُمَ، فَأَخِرْنَا بِأَمْرِ نَدْخُلُ بِهِ الْجَنَّةَ، وَنُخْبِرُ بِهِ مِنْ وَرَاءِنَا، فَأَمْرَهُمْ بِأَرْبَعٍ وَنَهَاهُمْ عَنْ أَرْبَعٍ، أَمْرَهُمْ بِالإِيمَانِ بِاللَّهِ، ... أَتَدْرُونَ مَا الإِيمَانُ بِاللَّهِ؟ قَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: شَهادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَإِقَامُ الصَّلَاةِ، وَإِيتَاءُ الزَّكَاةِ، وَصَوْمُ رَمَضَانَ، وَأَنْ تُعْطُوا الْخَمْسَ مِنَ الْمَغْنِمِ؛<sup>۱</sup>

ابن عباس می گوید گروهی به عنوان وفد عبدالقیس در مدینه خدمت رسول خدا ﷺ رسیدند و عرضه داشتند: ما از راه دوری آمدہایم و بین ما و شما کفار مصر موجود هستند؛ و ما فقط در اشهر حرام (که جنگ وجود ندارد) می توانیم خدمت شما برسیم. به ما دستوری بدی تا با عمل نمودن به آن داخل بهشت شویم، و به کسانی که همراه ما نیامده‌اند، خبر دهیم: پیامبر ﷺ آنان را به چهار چیز امر کرده و از چهار چیز نهی فرمود. آنها را به ایمان به خداوند متعال امر نمود. ... و از آنها سؤال نمود، آیا می دانید ایمان به خدا چیست؟ گفتند: خدا و رسولش بهتر می دانند. فرمود: ایمان به خدا، شهادت به توحید، رسالت پیامبر اکرم، اقامه نماز، پرداخت زکات، گرفتن روزه رمضان و پرداخت خمس از غنیمت.

در این روایت - که علاوه بر مستند حبیل، در اکثر صحاح اهل سنت نیز آمده است - بحث از جنگ نیست. سؤال این افراد این نیست که اگر جنگ کردیم چه باید کرد؟ بلکه این گروه در طول سال به جز یک مرتبه از محل

۱. مسنـد احمد، ج ۱، ص ۲۲۸؛ سنـن ابـی داود، ج ۲، ص ۴۰۸؛ المصنـف، ج ۷، ص ۲۰۸؛ صـحـیـح، ج ۱، ص ۳۹۶.

اقامتشان که تا مدینه فاصله زیادی داشت، بیرون نمی‌آمدند. پیامبر اکرم ﷺ فرموده است: خمس را از «غمم» [که شامل هر فایده‌ای است] بدھید. ممکن است در ذهن کسی خطور کند شاید نظر شریف پیامبر ﷺ این بود که اگر عبدالقیس جنگی را انجام داد، خمس را از غنیمت‌های جنگی بپردازند؟ پاسخش این است که با مراجعته به تاریخ، معلوم می‌شود عبدالقیس اصلاً غزوه و جنگی نداشته است. واقعی در «غمگاری» تمام جنگ‌هایی که در زمان پیامبر ﷺ اتفاق افتاده را ذکر کرده است؛ اما جنگی به نام «غزوه عبدالقیس» در این کتاب وجود ندارد. سخن آن‌ها در روایت مبنی بر این که فقط در ماه‌های حرام می‌توانند به مدینه بیایند، به این معنا نیست که در سائر ماه‌ها مشغول جنگ هستند؛ بلکه در سائر ماه‌ها بین دیگر قبائل جنگ بوده و آنان از روستای خودشان خارج نمی‌شدند.

بنابراین، از فرمایش پیامبر ﷺ - با توجه به این که آن حضرت می‌دانستند عبدالقیس جنگی نکرده - معلوم می‌شود نظر شریف ایشان در خمس از مطلق فوائد بوده است. کلمه «غمم» در این روایت در معنای لغوی - یعنی مطلق فوائد - استعمال شده است.

ب) در روایت دیگری از اهل سنت آمده است:

عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بُرِيَّةَ عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ الْحَمْدُ لِخَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ لِيَقْبِضَ الْخَمْسَ؛  
عبدالله بن بريدة از پدرش نقل می‌کند که رسول خدا ﷺ حضرت علی علیه السلام را به سوی خالد بن ولید فرستاد تا خمس را اخذ کند.

این مطلب نیز در اکثر کتب، صحاح و مسانید اهل سنت آمده است.  
از جمله، در «سنن الکبیری» بیهقی بعد از ذکر این روایت و به‌دنبال این مطلب که حضرت علی علیه السلام رفت و خمس را هم گرفت آمده است:

فَقَالَ يَا بُرِيَّةَ، أَتَبْغُضُ عَلِيًّا؟ قَالَ: قُلْتُ: نَعَمْ قَالَ: فَأَحَبِّهِ، فَإِنَّ لَهُ  
فقال علیه السلام يا بريدة، أبغض علیا؟ قال: قلت: نعم قال: فأحبه، فإن له

۱. مسنـد احمد، ج ۵، ص ۳۵۹؛ صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۱۰؛ السنن الکبیری، ج ۱۰، ص ۱۲؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۵۲ و ... .

فِي الْخُمْسِ أَكْثَرُ مِنْ ذَلِكَ.

رَوَاهُ الْبَخَارِيُّ فِي الصَّحِيفَةِ عَنْ بَنْدَارِ عَنْ رَوْحَ بْنِ عَبَادَةَ هَذَا مَا بَلَغَنَا  
عَنْ سَيِّدِنَا الْمُصْطَفَى فِي سَهْمِ ذِي الْقَرْبَى. فَأَمَّا الْإِمَامَانِ أَبُوبَكْرَ  
وَعُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا فَقَدْ اخْتَلَفَ الرَّوَايَاتُ عَنْهُمَا فِي ذَلِكَ؛<sup>۱</sup>

بریده خدمت رسول گرامی اسلام ﷺ رسید؛ آن حضرت به او فرمود: ای  
بریده، آیا علی را دشمن می‌داری؟ گفت: بله، پیامبر ﷺ به او فرمود: امیر  
المؤمنین علیه السلام را دوست داشته باش؛ همانا برای علی در خمس بیش از این  
سهم است.

این روایت را بخاری در صحیح خود از بندار از روح بن عباده نقل کرده و  
گفته است: این مطلب همان است که از مولایمان رسول گرامی اسلامی  
حضرت مصطفی ﷺ در سهم ذی القربی رسیده است. اما از ابوبکر و عمر  
روایات مختلفی نسبت به این مطلب نقل شده است.

در اینجا نیز نه جنگی بوده و نه غزوه‌ای؛ بلکه پیامبر ﷺ امیرالمؤمنین  
علی علیه السلام را فرستادند تا از خالد بن ولید خمس را بگیرد. و اگر در مورد جنگ  
بوده، دیگر مجالی برای مخالفت ابوبکر و عمر نبود؛ چرا که خمس غنائم  
جنگی مورد اختلاف نیست.

مطلوبی که در انتهای روایت و به نقل بیهقی از قول بخاری در صحیح آمده،  
اولاً اشاره دارد مالی را که امیرالمؤمنین علیه السلام گرفته‌اند مربوط به کل خمس در  
آیه خمس نیست، بلکه مربوط به سهم ذی القربی است.

ثانیاً، دلالت دارد ابوبکر و عمر از اول با آن‌چه در این آیه شریفه به عنوان  
سهم ذی القربی قرار داده شده است، مخالفت کردند. البته در ذیل روایت دارد  
«الْخُلَفَةُ الرَّوَايَاتُ عَنْهُمَا» و این حاکی از پذیرش آن‌ها بر طبق برخی از  
روایات است؛ گرچه بعضی از روایات نیز حاکی از مخالفت آنهاست.

خلاصه آن‌که: از این روایت به خوبی استفاده می‌شود اصل خمس در زمان  
پیامبر اکرم ﷺ وجود داشته است بدون آن که شایع باشد.

۱. السنن الکبری، ج ۱۰، ص ۱۲، ح ۱۳۲۳۶، کتاب قسم الفیء و الغنیمة ، ابواب تقسیم الخمس، باب  
سهم ذی القربی، من الخمس.



ج) بیهقی راجع به «صابئان» - که آیا اهل کتاب هستند یا نه؟ - چنین آورده است:

«إِنَّ الصَّابِئِينَ يُصْلَوْنَ إِلَى الْقِبْلَةِ وَيُعْطَوْنَ الْخُمْسَ»؛<sup>۱</sup>

همانا صابئان به سمت قبله نماز می خوانند و خمس پرداخت می کنند.

هر چند راجع به «صابئان» که چه آیینی داشته‌اند انتظار گوناگونی وجود دارد؛ ولی از آنجا که در قرآن کریم نام «صابئان» سه مرتبه آمده و در ردیف مسلمانان، یهودیان و مسیحیان ذکر شده، و در سوره حج نیز مجوس و مشرکان پس از این سه گروه ذکر گردیده است،<sup>۲</sup> معلوم می‌شود «صابئان» پیروان یکی از ادیان آسمانی بوده، و از مشرکان نیستند.

در این که پیامبر شان کیست؟ نظرات مختلفی وجود دارد. از جمله این‌که: آنان فرقه «صابی» یا «ماندایی» هستند، و آیین آنان مخلوطی از یهودیت و مسیحیت است. در مورد آیین آن‌ها نظرات مختلفی نیز بیان شده، از آن جمله است موارد زیر:

۱. ستاره‌پرست بوده‌اند.

۲. ملائکه‌پرست بوده‌اند.

۳. آیینی مخلوط از یهود و مجوس داشته‌اند.

۴. پیروان یحیی علیہ السلام، یا نوح علیہ السلام، و یا ابراهیم علیہ السلام می‌باشند.

تعدادی از آنان هنوز در کنار رودهای خوزستان و جنوب عراق زندگی می‌کنند. اما هر چه هست، این روایت راجع به «صابئان» زمان پیامبر علیہ السلام است که هم به سوی قبله نماز می‌خوانندند - که ظاهراً مراد قبله معهود مسلمانان

۱. السنن الکبیری، ج ۱۰، ص ۲۶۴، باب من دان دین اليهود و النصارى من الصابئين و السامرية، ح ۲۱۴۳۱۶(۱۴۳۱).

۲. بقره، ۶۲: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرٌ مِّنْ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»؛ مائده، ۶۹: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَى مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»؛ حج، ۱۷: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ».

است - و هم خمس می‌پرداختند.

نکته مهم آن است که این روایت در مورد مسأله جنگ و خمس غنیمت نبوده، و بلکه در مقام توصیف آنان است؛ لذا، خمس مذکور در این روایت، خمس فوائد و ارباح تجارت را نیز شامل می‌شود.

تا اینجا سه شاهد از کتب اهل سنت ذکر شد برای اینکه در زمان پیامبر اکرم ﷺ بدون این که جنگ و غزوه‌ای صورت گرفته باشد، مسأله خمس مطرح بوده است.

در این قسمت، برخی از روایات امامیه که در این رابطه از امامان معصوم علیهم السلام صادر شده‌اند را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

## ۲- روایات شیعه:

الف) اولین روایت از امام کاظم علیه السلام نقل شده است:

«عَلَيُّ بْنُ مُوسَى بْنُ طَاوُوسَ فِي كِتَابِ «الطُّرَفِ» يَا سَنَادِه عَنْ عِيسَى بْنِ الْمُسْتَفَادِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّهِ اللَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَأَبِي ذِرَّ وَ سَلْمَانَ وَ الْمُقْدَادَ أَشْهَدُونِي عَلَى أَنْفُسِكُمْ بِشَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِلَى أَنْ قَالَ وَ أَنَّ عَلَيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَصِيُّ مُحَمَّدٍ وَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَنَّ طَاعَتَهُ طَاعَةُ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ وُلْدِهِ وَ أَنَّ مَوَدَّةَ أَهْلِ بَيْتِهِ مَفْرُوضَةٌ وَاجِبَةٌ عَلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ مَعَ إِقَامِ الصَّلَاةِ لِوَقْتِهَا وَ إِخْرَاجِ الزَّكَاءِ مِنْ حَلَّهَا وَ وَضْعَهَا فِي أَهْلِهَا وَ إِخْرَاجِ الْخُمُسِ مِنْ كُلِّ مَا يَمْلِكُهُ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ حَتَّى يَرْفَعَهُ إِلَى وَلَيِّ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَمِيرِهِمْ وَ مَنْ بَعْدَهُ مِنَ الْأَئِمَّةِ مِنْ وُلْدِهِ فَمَنْ عَجَزَ وَ لَمْ يَقْدِرْ إِلَّا عَلَى الْيَسِيرِ مِنَ الْمَالِ فَلِيَدْفِعْ ذَلِكَ إِلَى الْضَّعَافِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِيِّ مِنْ وُلْدِ الْأَئِمَّةِ ...»<sup>۱</sup>

۱. وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۵۵۳، باب ۴ از ابواب قسمة الخمس، ح ۲۱. از بعضی از روایات استفاده می‌شود که اخبار تحلیل - یعنی اخباری که ائمه علیهم السلام فرموده‌اند: «ما خمس را برای شما مباح کردیم» - قیدی دارد، و آن «تعذر ایصال» است. اما اگر ایصال خمس تعذر نداشته باشد، باید آن را به امام علیهم السلام برسانند. لذا، بدون ملاحظه‌ی قیود و شرایط آن، نمی‌توان به اخبار تحلیل تمستک کرد.

امام کاظم علیہ السلام از پدرش امام صادق علیہ السلام نقل می کند که آن حضرت فرمود: پیامبر اکرم علیہ السلام به ابوذر و سلمان و مقداد فرمود: مرا برای خودتان شاهد قرار دهید و شهادت دهید به توحید... و شهادت دهید به وصایت علی بن ابی طالب از جانب من، و این که اطاعت او، اطاعت خدا و رسول او است؛ و مودت و دوستی اهلیت او بر هر زن و مرد مؤمنی واجب است؛ و نماز را در وقت خودش اقامه نماید و زکات را از مال حلال خارج ساخته و در محل صحیح خودش قرار دهید. سپس فرمود: خمس را از هر چیزی که انسان مالک می شود خارج کنید تا به دست ولی و امیر مؤمنین علیہ السلام و بعد از او، امامان از فرزندان او برسانید و کسی که از رساندن به آنان عاجز باشد و مال کمی دارد، می تواند آن را به ضعفای اهلیت من از فرزندان ائمه معصومین علیہم السلام پردازد.

در سنده روایت، «عیسی بن مستفاد» وجود دارد که ضعیف است؛ اما چون روایات این باب فراوان است، شاید بتوان گفت: این روایت نیز از مواردی است که نیاز چندانی به بررسی سندي ندارد.

مراد از «خمس» در این روایت کاملاً معلوم است که اعم از «زکات» نیست؛ زیرا، قبل از «خمس» لفظ «زکات» ذکر شده است. پس، طبق این روایت، پیامبر اکرم علیہ السلام در زمان خودش، خمس را نسبت به «کُلُّ مَا يَمْلِكُهُ أَحَدٌ مِّنَ النَّاسِ» یعنی هر آنچه را که انسان مالک او می شود، بیان فرموده است.

ب) در تفسیر امام حسن عسکری علیہ السلام آمده است:

«الْحَسَنُ بْنُ عَلَيٰ الْعَسْكَرِيُّ علیہ السلام فِي تَفْسِيرِهِ عَنْ آبائِهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیہ السلام أَنَّهُ قَالَ لِرَسُولِ اللّٰهِ علیه السلام قَدْ عَلِمْتُ يَا رَسُولَ اللّٰهِ أَهُ سَيَّكُونُ بَعْدَكَ مُلْكٌ عَضُوضٌ وَ جَبْرٌ فَيُسْتَوْلَى عَلَى خُمُسِيِّ (مِنَ السَّبَبِ) وَ الْغُنَائِمِ وَ يَبِيُّونَهُ فَلَا يَحْلُّ لِمُشْرِبِيهِ لَأَنَّ نَصِيبِي فِيهِ فَقَدْ وَهَبْتُ نَصِيبِي مِنْهُ لِكُلِّ مَنْ مَلَكَ شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ مَنْ شَيْعَتِي لَتَحْلَّ لَهُمْ مَنَافِعُهُمْ مِنْ مَأْكَلٍ وَ مَشْرَبٍ وَ لَتَطْبِبَ مَوَالِيْدُهُمْ وَ لَا يَكُونُ أَوْلَادُهُمْ أَوْلَادَ حَرَامٍ فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ علیه السلام مَا تَصَدَّقَ أَحَدٌ أَفْضَلَ مَنْ صَدَقَكَ وَ قَدْ تَبَعَّتْ رَسُولُ اللّٰهِ فِي فَعْلَكَ أَحَلَ الشِّيْعَةَ كُلَّ مَا كَانَ فِيهِ مَنْ

غَيْمَةٌ وَبَعْدَ مِنْ نَصِيبِهِ عَلَىٰ وَاحِدٍ مِنْ شِيعَتِيٍّ وَلَا أُحِلُّهَا أَنَا وَلَا  
أَنْتَ لِغَيْرِهِمْ»<sup>۱</sup>

امام حسن عسکری علیه السلام در تفسیر خویش به نقل از پدران خویش از امیر المؤمنین علیه السلام نقل می کند که آن حضرت به پیامبر صلوات الله عليه وآله وسالم عرض کرد: ای رسول خدا می دانم که بعد از شما حکام ظالم و زورگوئی خواهند آمد که بر خمس - که سهم ما است - استیلا بیدا کرده و آنها را می فروشنند؛ چون سهم من در آن است، من آن را برای کسانی که می خرد حلال نمی کنم. اما چنان چه نصیب من را اشخاصی از شیعیانم مالک شوند، آن را می بخشم و حلال می کنم تا منافع آنان از اکل و شرب حلال باشد و فرزندان آنان پاک و غیر حرام باشند.

پیامبر صلوات الله عليه وآله وسالم فرمود: ای علی هیچ کس صدقه ای بهتر از صدقه تو نداده است و تو مرا در فعل خودت تبعیت نمودی. برای شیعه، هر مالی که از غنائم است و هرچه را که از سهم من به یکی از شیعیان من و تو فروخته می شود، حلال می کنم؛ و من و تو آن را برای غیر شیعه حلال نمی کنم.

ابن شهر آشوب در «معالم العلماء» اصل قضیه تفسیر امام عسکری علیه السلام را چنین نقل می کند:

الْحَسَنُ بْنُ خَالِدِ الْبَرْقِيِّ: أَخُو مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ مِنْ كُتُبِهِ: تَفْسِيرُ  
الْعَسْكَرِيِّ مِنْ إِمَلَاءِ الْإِمَامِ علیه السلام مائةً وعشرونَ مجلدةً؛<sup>۲</sup>  
حسن بن خالد برقی: برادر محمد بن خالد برقی، راوی روایاتی است که در تفسیر امام عسکری علیه السلام آمده است. وی هم از اجلّا بوده و هم مورد ثوق است؛ و در وثاقت او تردیدی نیست.<sup>۳</sup>

نقل شده است که تفسیر امام عسکری علیه السلام ۱۲۰ جزء یا مجلد است،<sup>۴</sup> که از آن تعداد، در حال حاضر یک جزء بیشتر باقی نمانده است.

۱. وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۵۵۲، باب ۴ از ابواب قسمة الخمس، ح ۲۰.

۲. معالم العلماء، ص ۷۰.

۳. خاتمة مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۱۹۳؛ رجال النجاشی، ص ۶۱، شماره ۱۳۹؛ الفهرست، ص ۹۹، شماره [۱۶۹].

۴. معالم العلماء، ص ۷۰.

نکته‌ای که وجود دارد، این است که بعد از معلوم شدن وثاقت راوی، آن‌چه امروز به این عنوان در اختیار است، آیا همان است که حسن بن خالد نقل کرده یا خیر؟ در مورد این مطلب بین علماء اختلاف است و قطعی و معلوم نیست؛ و این امر، اعتبار و استدلال به این کتاب را مخدوش می‌سازد. در تفسیر امام عسکری علیهم السلام اخبار تحلیل، به صورت متعارض و مختلف وجود دارد؛ اما جهتی که در این اخبار وجود دارد، این است که این‌ها به عنوان قضایای خارجیه هستند؛ یعنی هر یک از ائمه اطهار علیهم السلام این اختیار را داشته‌اند که سهم خودشان را ببخشنند، و بفرمایند: «أَحْلَلْتُ [يَا] أَحْلَلْنَا لِشَيْءَنَا» که مراد شیعیان زمان خودشان می‌باشد. و اگر قضیه‌ای قضیه خارجیه شد، معناش این است که امام بعدی خود می‌تواند مستقلاً تصمیم بگیرد. حتی پیامبر اکرم علیه السلام در بعضی از روایات – که اهل سنت هم نقل کرده‌اند – می‌فرماید: آنچه مال من است از فیء و انفال، بر عهده ذمه شما است، مگر خمس که آن به خود شما برگردانده شده است.<sup>۱</sup>

شاهد مطلب در روایت تفسیر امام عسکری علیهم السلام این است که قضیه خمس در زمان پیامبر اکرم علیه السلام و امیر المؤمنین علی علیهم السلام وجود داشته و اختصاص به «غنائم» هم ندارد.

**سؤال:** پیامبر اکرم علیه السلام هر ساله افرادی را برای جمع آوری زکات می‌فرستادند که آنان زکات را جمع کرده و می‌آوردن، ولی راجع به خمس چنین مطلبی در تاریخ نقل نشده است.

پاسخ: علّت‌ش این بوده که پیامبر اکرم علیه السلام سهم خودش از خمس را می‌بخشید، امیر المؤمنین علی علیهم السلام نیز سهمشان از خمس را به شیعیان بخشیده بود. این روش تا زمان امام کاظم علیه السلام ادامه داشته است. علت بخشش و نگرفتن خمس نیز این بوده که یا گرفتنش مصلحت نبوده، یا عسر و حرج داشته، و یا

۱. «مالی ممّا أفاء اللہ علیکم الْخَمْسُ، الْخَمْسُ مَرْدُودٌ فِیکُمْ»؛ کتاب الخلاف، ج ۳، ص ۵۵۸؛ کتاب الامّ، ج ۲، ص ۹۲، و ج ۴، ص ۲۰۵، و ج ۷، ص ۳۶۴، الموطأ، ج ۲، ص ۴۵۸؛ بدائع الصنائع، ج ۶، ص ۱۲۰.

تفضیلی از سوی آن بزرگواران بوده است. در هر حال، اختیار خمس با خود اینان بوده است. تا این که امام کاظم و ائمه بعد علیهم السلام شرایط را برای جمع آوری و دریافت خمس مناسب دیدند؛ لذا، خمس را جمع آوری و دریافت می‌کردند. البته این کار بیشتر در زمان امام جواد و امام هادی علیهم السلام صورت گرفته است.

این پاسخ در صورتی که بپذیریم سهم سادات در طول سهم پیامبر و امام علیهم السلام است، روشن می‌باشد؛ ولی اگر آن را در عرض سهم امام و رسول بدانیم، ناتمام است. مگر این که بگوئیم در این فرض نیز مسئول مصرف نمودن خمس در میان مستحقین آن امام علیهم السلام است، و در شرائط خاصی، امام علیهم السلام می‌تواند از آن صرف نظر نماید.

ج) مرحوم شیخ طوسی نقل می‌کند:

«بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلَيٍّ الْوَشَاءَ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ بُرِيْدَ عَنِ الْفُضِيلِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ مَنْ وَجَدَ بَرْدًا حَبَّنَا فِي كَبَدِهِ فَلِيَحْمَدِ اللَّهَ عَلَى أَوْلَ النِّعَمِ قَالَ قُلْتُ جَعْلْتُ فَذَاكَ مَا أَوْلُ النِّعَمِ قَالَ طَيْبُ الْوَلَادَةِ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیهم السلام لَفَاطِمَةَ علیها السلام أَحْلِي نَصِيبِكَ مِنَ الْأَفْيَءِ لَا يَأْتِ شَيْعَتَنَا لِيَطَبِّيُوا ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیهم السلام إِنَّا أَحْلَلْنَا أَمَهَاتِ شَيْعَتَنَا لَا يَأْتِهِمْ لِيَطَبِّيُوا»<sup>۱</sup>؛

امام صادق فرمود: کسی که دوستی ما را در دورنش احساس کند، خداوند را بر اولین نعمت شکر کند. سؤال شد: فدایت شوم، اولین نعمت چیست؟ فرمود: پاکی ولادت. سپس فرمودند: امیرالمؤمنین علیهم السلام به فاطمه زهراء علیها السلام فرمود: آن مقدار نصیب که از فیء داری برای پدران شیعیان حلال کن تا پاک شوند. امام صادق علیهم السلام در ادامه می‌فرماید: ما حلال کردیم مادران شیعیان خودمان را برای پدران آنان تا طیب ولادت پیدا نمایند.

پیش‌تر معلوم شد لسان و شیوه ظاهری آیات خمس و فیء واحد است؛ پیامبر و ائمه علیهم السلام هرگونه که در مورد خمس عمل می‌کردند، راجع به فیء نیز

۱. تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۴۳، باب الزیادات، ح ۲۳؛ وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۵۴۷، باب ۴ از ابواب قسمه‌الخمس، ح ۱۰.



معمولًاً آن‌گونه عمل می‌کردند.

نتیجه این که در زمان ائمّه اطهار علیهم السلام مسأله خمس مطرح بوده، و مورد تحلیل برخی از آن بزرگواران قرار می‌گرفته است. و از اخبار تحلیل نیز استفاده می‌شود اصل خمس مسلمًاً در اسلام مطرح بوده، و منافع و فوائد را نیز شامل می‌شده، و به غنائم جنگی اختصاص نداشته است؛ و اگر اختصاص به غنائم جنگی داشت، دیگر اخبار تحلیل معنا و مفهومی نداشت.

### علّت پرداخت خمس به فقیه جامع الشرائط در زمان غیبت

آنچه از آیه شریفه خمس استفاده می‌شود، این است که نصف خمس به امام معصوم علیه السلام می‌رسد که در زمان حضور به ایشان داده می‌شود؛ حال، سؤال این است که به چه دلیل این سهم در زمان غیبت در اختیار فقیه و مجتهد جامع الشرائط قرار داده می‌شود؟

از مباحثی که در اصول مطرح می‌شود این است که تعذر و عدم تمکن یکی از مسقطات تکلیف است. مثلاً در باب «خصال کفاره» بیان شده است: کسی که کفاره جمع بر او واجب است، اگر عتق رقبه امکان نداشت، همین عدم امکان و عدم تمکن، موجب سقوط تکلیف است.<sup>۱</sup>

آیا می‌توان گفت: چون در زمان غیبت، رساندن سهم امام علیه السلام به آن حضرت متعدّر و ناممکن است، این تکلیف به طور کلی ساقط می‌گردد؟

پاسخ: اگر فقط در استدلال برای وجوب خمس به خصوص آیه شریفه خمس اکتفا نماییم، قاعده اقتضا دارد که تکلیف ساقط شود. به ویژه آن‌که همان‌گونه که پیش‌تر بیان شد - خصوص سهم مبارک امام علیه السلام را در صورت تعذر ایصال آن به امام علیه السلام، نمی‌توان به «یتامی»، «مساکین»، و «ابن السبیل» داد. در مباحث گذشته بیان گردید عدم دخول لام جاره بر **«الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينُ وَ ابْنَ السَّبِيلِ»** قرینه است بر این که خمس در سه مورد خداوند متعال، رسول

۱. ر.ک: المستند فی شرح العروة الوثقی، کتاب الصوم، ج ۱، ص ۳۱۸؛ موسوعة الامام الخوئی، ج ۲۱، ص ۳۴۵

خدا و ذی القربی ﷺ به صورت اختصاص و ملکیت است، و سه گروه دیگر، استقلال در مالکیت ندارند؛ بلکه عنوان مصرف را دارند که بایستی از طریق «ذی القربی» صورت گیرد. بنابراین، جای این توهّم نیست که چون ایصال سهم خدا و رسول و امام ﷺ متعدد است، سهم آنان را به یتامی، مساکین و ابن سبیل باید بدھیم.

از توجیهات و احتمالاتی که در اخبار تحلیل - روایات دال بر حیث خمس برای شیعه - وجود دارد این است که در زمان ائمه معصومین ﷺ به خاطر وجود حکّامی که مخالف با اهل بیت ﷺ بودند، در صورتی که مردم خمس را به آن بزرگواران می‌دادند، مشکلاتی هم برای امام ﷺ و هم برای مردم ایجاد می‌شد؛ و به حدّی این امر مشکل بوده است که ائمه ﷺ در برخی از روایات به آن اشاره فرموده‌اند. آری، در این روایات به «سقوط تکلیف» تعبیر نشده، ولی به اباحه تعبیر شده است.

پس اگر ما باشیم و آیه شریفه خمس و هیچ دلیل دیگری را در نظر نگیریم، آیه شریفه اقتضا می‌کند اگر در زمانی ایصال سهم امام ﷺ به امام ﷺ متعدد شد، تکلیف ساقط شود. و بر این اساس، وجهی ندارد گفته شود: سهم امام ﷺ را باید در مکانی دفن کرد، و یا در مکانی تا روز قیامت نگهداشت؛ بلکه تکلیف ساقط می‌شود.

اما علت آن که - در فقه شیعه - فقهاء غالباً قائل‌اند خمس را باید به فقیه جامع شرائط داد، این است که: روایات و ادلّه‌ای داریم که دلالت می‌کنند در زمان غیبت، فقهاء «امنای ائمه»، و «امناء الرسل»،<sup>۱</sup> و «نواب ائمه طاهرین ﷺ»<sup>۲</sup> هستند. و در توقيع شریف آمده است: «إِنَّهُمْ حُجَّتٌ عَلَيْكُمْ»؛<sup>۳</sup> یعنی فقهاء حجت از طرف ائمه معصومین ﷺ بر مردم هستند. این تعبیر شامل همه فقهاء می‌شود؛ بنابراین، فقیه به عنوان فقیه از سوی امام ﷺ حجت است بر مردم. در نتیجه،

۱. اصول الکافی، ج ۱، ص ۴۶، باب المستأکل بعلمه والمباھی به، ح ۵.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۲۳۸، شماره ۴، باب ۴۵، ذکر التوقيعات الواردة عن القائم؛ الغيبة، ص ۲۹۱؛ وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۲۷، باب وجوب الرجوع فی القضاء والفتوى إلی رواة الحديث، ح ۹.

آن‌چه که به امام معصوم ع مربوط می‌شود را باید در اختیار فقیه قرار داد.  
البته این انتقال از امام معصوم ع به فقیه، در صورتی که خمس به عنوان «حق امامت» مطرح باشد، روشن است و نیاز به بحث ندارد. اما اگر کسی قائل شود خمس ملک شخصی امام معصوم ع است، باید معلوم شود ادله نیابت و ولایت تا چه اندازه توسعه دارد؟ و آیا این موارد را نیز شامل می‌شود یا خیر؟

پس خلاصه جواب این است که به جهت ادله ولایت فقیه، باید در زمان غیبت، خمس را در اختیار فقیه جامع الشرایط قرار داد.

### آیا در فقیه برای اخذ خمس اعلمیت معتبر است؟

سؤال دیگری که مطرح شده، این است که آیا خمس را می‌توان به هر فقیه و مجتهدی داد یا آن‌که باید به خصوص مرجع تقلید داده شود و یا شرط است که خمس به خصوص اعلم از فقهاء پرداخت شود؟

پاسخ این سوال به نزاعی که در باب تقلید آمده است باز می‌گردد؛ به این صورت که اگر فقیهی اعلمیت را معتبر بداند، هم تقلید و هم سایر شؤون – از جمله مسأله خمس – باید مربوط به فقیه اعلم باشد؛ و در غیر اعلم، نه اخذ خمس توسط او جایز است، و نه اعطای خمس به او.

اما اگر کسی اعلمیت را معتبر ندانست، نتیجه این می‌شود که هر فقیهی بما هو فقیه – به دلیل ادله نیابت عامه‌ای که فقهاء از طرف امام معصوم ع دارند – می‌تواند خمس را اخذ کند.

البته در اینجا دو نکته از نظر صناعت فقه وجود دارد:

اول، آن‌که اگر فقیه اعلم معتقد باشد خمس را می‌توان به هر فقیه جامع الشرایطی که بتواند آن را به طور صحیح و به‌ نحوی که رضایت حضرت ولی عصر – ارواحنا له الفداء – را احرار کند، پرداخت نمود؛ در این صورت مقلد او می‌تواند خمس خود را به غیر اعلم نیز بدهد تا در آن مورد مصرف نماید. هم‌چنین می‌توان گفت: چنانچه غیراعلم، خمس را در همان موردی که

اعلم مصرف می‌نماید، صرف کند، می‌توان خمس را به او نیز تحویل داد؛ و از این مسأله به «اتحاد مصرف» تعبیر می‌شود.

دوم، ممکن است ادله اعلمیت فقط در مورد تقليید در باب احکام جریان داشته باشد و بحث خمس را مقید نکند، همان‌گونه که باب قضا را مقید نمی‌کند. به عبارت دیگر، می‌توان گفت: میان تقليید در احکام و میان اعطای خمس ملازمه‌ای وجود ندارد. همان‌گونه که میان تقليید و باب قضا و با مثلاً اعطای زکات ملازمه‌ای وجود ندارد. تحقیق بیشتر در این مسأله را در بحث اجتهاد و تقليید ذکر کرده‌ایم. مرحوم سید یزدی در عروه تصریح نموده است که مسأله اعلمیت فقط در باب تقليید معتبر است و در سایر امور اعتباری ندارد.

### صرف خمس بدون اجازه فقهی

سؤال دیگری که برای بسیاری از متدينین مطرح است و برخی اوقات نیز افراد مغرض و کسانی که سوء نیت دارند و یا به دنبال تخریب و تضعیف روحانیت هستند، مطرح می‌کنند، آن است که اگر کسی خمس خود را جدا کند و به مصرف صحیح برساند، آیا کفایت نمی‌کند؟ و آیا در صحت عمل لازم است مکلف اذن مرجع تقليید و یا مجتهد جامع الشرائط را اخذ نماید؟ و به عبارت دیگر، چه دلیلی وجود دارد که حتماً در صحت پرداخت خمس، اجازه و اذن مجتهد لازم است؟

در پاسخ به این سؤال، می‌گوئیم: اگر ما باشیم و آیه شریفه و ادله نیابت، سهمی که مختص امام علی<sup>علیه السلام</sup> است و به فقیه منتقل می‌شود، و او - بما هو فقیه - حق تصرف پیدا می‌کند، کاملاً روشن است که غیر از فقیه حق ندارد و نمی‌تواند در خمس تصرف کند؛ مگر این که با اذن و اجازه فقیه جامع الشرایط باشد. بنابراین، اگر شخصی بدون اذن فقیه - هرچند با نیت خمس - آن را به مصرف برساند، مجزی و صحیح نخواهد بود.





**خاتمه:**

**اشاره‌ای کوتاه به ماجرای فدک**





تمام محدثان و مفسران شیعه و بسیاری از محدثان و مورخان عامه بر این عقیده‌اند که دو آیه شریفه بیست و ششم سوره مبارکه اسراء و سی و هشتم سوره روم در مورد قضیه فدک نازل شده است.

خداآند متعال در آیه بیست و ششم سوره اسراء می‌فرماید:

﴿وَآتَ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمُسْكِينَ وَأَبْنَ السَّبَيلِ وَلَا تُبْدِرْ تَبْذِيرًا﴾  
و پیرداز حق نزدیکان را، و [نیز حق] تهیدست و در راه‌مانده را؛ و [مال  
را] بیهوده ریخت و پاش مکن.

در آیه سی و هشتم سوره مبارکه روم نیز می‌فرماید:

﴿فَاتَ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمُسْكِينَ وَأَبْنَ السَّبَيلِ ذَلِكَ خَيْرٌ لِّلّذِينَ  
يُرِيدُونَ وَجْهَ اللّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾  
پس، حق خویشاوند و بی‌نوا و در راه مانده را پیرداز، که این برای آنان  
که خواستار خشنودی خداوندند، بهتر است و به درستی که آنان از  
rstگاراند.

فدک سرزمین حاصل‌خیزی بیرون از مدینه و بر سر راه تبوک قرار دارد.  
هنگامی که مسلمانان در سال هفتم هجرت خیر را - که در نزدیکی فدک بود -  
فتح کردند و خبر ناباورانه آن به اهل فدک رسید، آنان که باور نمی‌کردند  
خیری که ده‌هزار جنگجو داشت و دارای دژهای محکمی بود، مغلوب  
مسلمانان شود، مروعه مسلمانان شدند؛ و شخصی را خدمت پیامبر اکرم ﷺ  
فرستادند و مصالحه کردند بر این که بخش وسیعی از باغ‌های فدک را در

اختیار رسول خدا<sup>علیه السلام</sup> قرار بدهند، و در پناه حکومت اسلامی زندگی کنند. بنا بر نقل دیگر، پیامبر اعظم<sup>صلی الله علیه و آله و سلم</sup> در فتح خیر، پرچمی را به امیر مؤمنان علی<sup>صلی الله علیه و آله و سلم</sup> دادند و فرمودند: به سراغ اهل فدک برو. و آن حضرت سراغ ایشان رفت و آنان فدک را در اختیار پیامبر اسلام<sup>صلی الله علیه و آله و سلم</sup> قرار دادند.

### تعصّب و انکار حقایق

آن‌چه موجب شگفتی می‌شود، این است که فخر رازی - که نویسنده «تفسیر کبیر قرآن» است - از روی تعصّب و عناد، چگونه حقایق را انکار می‌کند؟! وی ذیل آیه شریفه «ما أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرْبَى مِنْهُمْ فَمَا أُوجَحْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ»<sup>۱</sup> اشاره می‌کند: برخی گفته‌اند: این آیه مربوط به فدک است.

حتّی نمی‌گوید فدک از برای پیامبر اکرم<sup>صلی الله علیه و آله و سلم</sup> بوده و حضرت، آن را به دخترش حضرت زهراء<sup>صلی الله علیه و آله و سلم</sup> به عنوان نحله داد؛ بلکه می‌گوید: فدک در اختیار پیامبر اسلام<sup>صلی الله علیه و آله و سلم</sup> بود. آن حضرت نیز مخارج خود و عائله‌اش را بر می‌داشت، بقیه را هم به مسلمانان می‌داد. اما هنگامی که رسول خدا<sup>صلی الله علیه و آله و سلم</sup> از دنیا رفتند، دخترش ادعای آن را داشت.<sup>۲</sup>

اما وقتی به آیه ۲۶ سوره مبارکه اسراء می‌رسد، اشاره‌ای به قضیه فدک و شان نزول آیه نکرده، و آن را مجمل می‌داند؛ و می‌نویسد:

وَأَعْلَمُ أَنَّ قَوْلَهُ تَعَالَى «وَآتَ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ» مُجْمَلٌ وَلَيْسَ فِيهِ بِيَانٌ أَنَّ ذَلِكَ الْحَقَّ مَا هُوَ؟ وَعِنْدَ الشَّافِعِيِّ أَنَّهُ لَا يَجُبُ الْإِنْفَاقُ إِلَّا عَلَى الْوَلَدِ وَالْوَالِدَيْنِ، وَقَالَ قَوْمٌ يَجُبُ الْإِنْفَاقُ عَلَى الْمَحَارِمِ بِقَدَرِ الْحَاجَةِ<sup>۳</sup>

بدان که آیه شریفه «وَآتَ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ» مجمل است و در آن بیان

۱. حشر، ۶.

۲. التفسیر الكبير، ج ۲۹، ص ۵۰۶.

۳. همان، ج ۲۰، ص ۳۲۸.

نشده است که آن حق چیست؟ و نزد شافعی این مطالب ثابت است که اتفاق جز بر فرزند و والدین واجب نیست؛ و برخی گفته‌اند: اتفاق بر محارم به اندازه نیاز واجب است.

و حال آن که ابن ابی الحدید در قضیه فدک از محمد بن اسحاق چنین نقل می‌کند:

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا فَرَغَ مِنْ خَيْرٍ قَذَفَ اللَّهُ الرُّعْبَ فِي قُلُوبِ أَهْلِ فَدْكٍ فَبَعُثُوا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَصَالَ حُوَّهُ عَلَى النِّصْفِ مِنْ فَدْكٍ... [اسپس در ادامه می‌گوید:] وَكَانَتْ فَدْكٌ لِرَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَالِصَةً لَهُ، لَا لَهُ لَمْ يُوجَفْ عَلَيْهَا بِخَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ<sup>۱</sup>

هنگامی که رسول خدا<sup>علیه السلام</sup> از فتح قلعه خیر فارغ شد، خداوند در دلهای اهل فدک ترس انداخت؛ پس آنان کسی را به سوی رسول خدا<sup>علیه السلام</sup> فرستادند و بر نصف فدک صلح کردند... و فدک فقط برای رسول خدا<sup>علیه السلام</sup> بوده است؛ چرا که به وسیله تاخت و تاز در اختیار مسلمانان قرار نگرفته است.

درست است که فدک بدون تاخت و تاز در اختیار پیامبر اکرم<sup>علیه السلام</sup> قرار داده شد، اما ابن ابی الحدید بر این عقیده است که آن حضرت به مدت سه سال آن را در اختیار فاطمه زهراء<sup>علیها السلام</sup> نهاد. و می‌گوید:

كَانَتْ فَدْكٌ نَحْلَةً لِفَاطِمَةَ انْحَلَّهَا رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ<sup>۲</sup>  
فدک عطیه و بخششی بود که رسول خدا<sup>علیه السلام</sup> آن را به فاطمه<sup>علیها السلام</sup> بخشیده بود.

متقی هندی نیز در کتاب «کنز العمال» که از کتاب‌های مهم اهل سنت است، از ابی سعید الخدری نقل کرده، و می‌نویسد:

لَمَّا نَزَّلَتْ 《وَاتَّ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ》 قَالَ النَّبِيُّ يَا فَاطِمَةُ! لَكَ فَدْكٌ.<sup>۳</sup>

۱. شرح نهج البلاغة، ج ۱۶، ص ۲۱۰.

۲. همان.

۳. کنز العمال، ج ۳، ص ۷۶۶.

البته در برخی از نقل‌ها، حدیث فوق این‌گونه آمده است:

لَمَّا نَزَّلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ اشْغَلَ فَكْرُ النَّبِيِّ بْنِي الْقُرْبَى مَنْ هُمْ وَمَا حَقُّهُمْ؟ نَزَّلَ جَبْرِيلُ ثَانِيًّا وَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَأْمُرُكَ أَنْ تُعْطِي فَدَكًا لفاطمةَ فَطَلَبَ النَّبِيُّ ابْنَتَهُ فاطمةً، فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ أَمْرَنِي أَنْ أَدْفَعَ إِلَيْكَ فَدَكًا فَمَنَحَهَا وَتَصَرَّفَتْ هِيَ فِيهَا وَأَخْذَتْ حَاصِلَهَا فَكَانَتْ تُنْفِقُهَا عَلَى الْمَسَاكِينَ.<sup>۱</sup>

هنگامی که، آیه شریفه «وَآتَ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ» نازل شد، پیامبر اکرم ﷺ، فکر می‌کرد مراد خداوند از ذی‌القربی کیست و چه مقدار حق دارد؟ جبرئیل بعد از آوردن آیه، برای مرتبه دوم نازل شد و عرض کرد: ای رسول خدا ﷺ خداوند سبحان امر فرموده که فدک را به فاطمه بدھی. سپس پیامبر فاطمه را طلب نمود و فرمود: خداوند امر کرده فدک را به تو بدهم؛ پس، فدک را به آن حضرت بخشید و فاطمه نیز در آن تصرف کرد و محصول آن را برای مساکین انفاق نمود.

همین مقدار که فدک در زمان رسول خدا ﷺ سه سال در اختیار حضرت زهراء ﷺ بوده و پیامبر اکرم ﷺ مستقیماً اظهار نظر نمی‌کردند که محصول فدک به چه کسی داده شود، و اختیار تام آن با فاطمه زهراء ﷺ بوده است، مطلبی است که هم در تواریخ شیعه آمده است و هم در تواریخ اهل سنت.<sup>۲</sup>

از جمله، ابن عساکر در «تاریخ دمشق» تصریح می‌کند:

فَدَكُ در زمان پیامبر ﷺ در دست حضرت زهراء ﷺ بوده است و عَمَال و وَكَلَائِي آن حضرت در آن جا بودند.<sup>۳</sup>

عجیب این است که فخر رازی در جای دیگر از کتابش که هیچ مناسبت

با بحث ندارد، چنین می‌گوید:

بعد از این که پیامبر ﷺ از دنیا رفت، خلیفه وقت عَمَال و افرادی را که

۱. بنایع المودة، باب ۳۹؛ نیز ر.ک: بحار الانوار، ج ۴، ص ۱۵۷؛ الدر المشور، ج ۴، ص ۱۷۷؛ روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۸، ص ۶۱.

۲. به عنوان نمونه، ر.ک: شواهد التنزیل لقواعد التفصیل، ج ۱، ص ۴۳۸؛ کنز العمال، ج ۲، ص ۷۶۷.

۳. تاریخ دمشق، ج ۳۰، ص ۳۱۱.

آن جا کار می‌کردند – که در خیلی از تواریخ ذکر شده است آنان و کلای حضرت زهراء<sup>علیها السلام</sup> بودند و از طرف ایشان معین شده بودند – از آن جا بیرون کرده، و فدک را غصب کرد.<sup>۱</sup>

بنابراین، فخر رازی بدون هیچ اشاره‌ای به ماجراهای فدک، همه این مطالب را انکار کرده، و با تعصّب می‌گوید: آیه شریفه «وَاتِّذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ» مجمل است.<sup>۲</sup>

### نظريات مطرح در مورد فدک

در مورد چگونگی اختیار فدک با حضرت زهراء<sup>علیها السلام</sup>، دو نظریه مطرح شده است:

#### (۱) عطیه بودن فدک

در برخی از تعبیرها عنوان شده است فدک نحله و عطیه‌ای بوده که پیامبر اکرم<sup>صلی الله علیه و آله و سلم</sup> به حضرت زهراء<sup>علیها السلام</sup> داده است. اما با توجه به قرینه شأن نزول آیات شریفه مذکور، فدک، اگر هم نحله و عطیه بوده، به امر خداوند تبارک و تعالی بوده است.

#### (۲) مسأله ید

حضرت زهراء<sup>علیها السلام</sup> به مدت سه سال بر فدک ید (تسلط و استیلا) داشتند؛ و کلایی را در آن مکان قرار داده بودند، و از نتایج و فواید فدک مستقلان – حتی بدون این که از پیامبر<sup>صلی الله علیه و آله و سلم</sup> نظر خواهی کنند – مقداری برای نفقة خود و اولادشان بر می‌داشتند، و بقیه را هم صرف فقرای مسلمین می‌کردند.

### بررسی روایت حفّاد بن عثمان در مورد فدک

در «تفسیر علی بن ابراهیم قمی» ذیل آیه شریفه ۳۸ سوره مبارکه روم روایت معتبر و مفصلی وجود دارد که حائز اهمیت بوده، و دارای نکات مهمی است.

۱. التفسیر الكبير، ج ۲۹، ص ۵۰۶.

۲. همان، ج ۲۰، ص ۳۲۸.



لذا، به بررسی آن می‌پردازیم.

متن روایت این است:

«حدَثَنِي أَبِي عَنْ أَبْنَ أَبِي عُمَيرٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عَيْسَى وَ حَمَادَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَمَّا بُويعَ لِأَبِي بَكْرٍ وَ اسْتَقَامَ لَهُ الْأَمْرُ عَلَى جَمِيعِ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ بَعْثَ إِلَى فَدَكَ فَأَخْرَجَ وَ كَيْلَ فَاطِمَةَ بْنَتِ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْهَا فَجَاءَتْ فَاطِمَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى أَبِي بَكْرٍ، فَقَالَتْ يَا أَبَا بَكْرٌ مَنْعَنِي عَنْ مِيرَاثِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَ أَخْرَجْتَ وَ كَيْلِي مِنْ فَدَكَ فَقَدْ جَعَلْتَهَا لِي رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَمْرِ اللهِ، فَقَالَ هَاتِي عَلَى ذَلِكَ بِشَهُودًا فَجَاءَتْ بِأَمْ أَيْمَنَ فَقَالَتْ لَا أَشْهُدُ حَتَّى أَحْتَاجَ يَا أَبَا بَكْرَ عَلَيْكَ بِمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَتْ أَنْشَدْكَ اللَّهُ، أَلْسْتَ تَعْلَمُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ أُمَّ أَيْمَنَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ قَالَ بَلَى، قَالَتْ فَأَشْهُدُ أَنَّ اللَّهَ أَوْحَى إِلَى رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامِ «وَآتَ ذَا الْقُربَى حَقَّهُ» فَجَعَلَ فَدَكَ لِفَاطِمَةَ بِأَمْرِ اللهِ وَ جَاءَ عَلَيْهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَشَهَدَ بِمُثْلِ ذَلِكَ فَكَتَبَ لَهَا كِتَابًا بِفَدَكَ وَ دَفَعَهُ إِلَيْهَا فَدَخَلَ عُمَرُ فَقَالَ مَا هَذَا الْكِتَابُ؟ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ إِنَّ فَاطِمَةَ ادَّعَتْ فِي فَدَكَ وَ شَهَدَتْ لَهَا أُمُّ أَيْمَنَ وَ عَلَيْهِ فَكَتَبَتْ لَهَا بِفَدَكَ، فَأَخْدَعَ عُمَرُ الْكِتَابَ مِنْ فَاطِمَةَ فَمَزَّقَهُ وَ قَالَ هَذَا فِيءُ الْمُسْلِمِينَ.

وَ قَالَ أَوْسُ بْنُ الْحَدَّاثَانَ وَ عَائِشَةَ وَ حَفْصَةَ يَشْهُدُونَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَنَّهُ قَالَ إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورِثُ مَا تَرَكَاهُ صَدِيقَةً فَإِنَّ عَلَيَّ زَوْجَهَا يَجْرُ إِلَى نَفْسِهِ وَ أُمُّ أَيْمَنَ فَهِيَ امْرَأَةٌ صَالِحةٌ لَوْ كَانَ مَعْهَا غَيْرُهَا لَنَظَرْنَا فِيهِ فَخَرَجَتْ فَاطِمَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ عِنْدِهِمَا بِاكيَةٍ حَزِينَةً فَلَمَّا كَانَ بَعْدُ جَاءَ عَلَيْهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَ هُوَ فِي الْمَسْجِدِ وَ حَوْلَهُ الْمُهَاجِرُونَ وَ الْأَنْصَارُ فَقَالَ يَا أَبَا بَكْرٍ لَمْ مَنْعَتْ فَاطِمَةَ مِيرَاثَهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَ قَدْ مَلَكتُهُ فِي حَيَّةِ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامِ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ هَذَا فِيءُ الْمُسْلِمِينَ فَإِنْ أَقَامَتْ شَهُودًا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَعَلَهُ لَهَا وَ إِلَّا فَلَا حَقَّ لَهَا فِيهِ.

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا أَبَا بَكْرَ تَحْكُمُ فِينَا بِخَلَافِ حُكْمِ اللَّهِ فِي الْمُسْلِمِينَ؟ قَالَ لَا قَالَ فَإِنْ كَانَ فِي يَدِ الْمُسْلِمِينَ شَيْءٌ يَمْلُكُونَهُ ثُمَّ ادَّعَيْتُ أَنَا فِيهِ مَنْ تَسْأَلُ الْبَيْنَةَ؟ قَالَ: إِيَّاكَ كُنْتَ أَسْأَلُ الْبَيْنَةَ عَلَى مَا تَدَعَّيْهِ عَلَى الْمُسْلِمِينَ. قَالَ: فَإِذَا كَانَ فِي يَدِيَ شَيْءٌ وَادَّعَنِي فِيهِ الْمُسْلِمُونَ فَسَأْلُنِي الْبَيْنَةَ عَلَى مَا فِي يَدِيَ وَقَدْ مَلَكْتُهُ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبَعْدِهِ وَلَمْ تَسْأَلُ الْمُسْلِمِينَ الْبَيْنَةَ عَلَى مَا ادَّعُوا عَلَيَّ شَهُودًا كَمَا سَأَلْتَنِي عَلَى مَا ادَّعَيْتُ عَلَيْهِمْ.

فَسَكَتَ أَبُو بَكْرٌ ثُمَّ قَالَ عُمَرُ يَا عَلِيًّا دَعْنَا مِنْ كَلَامِكَ فَإِنَا لَا نَفْوَى عَلَى حُجَّتِكَ فَإِنَّ أَنِّي بَشَهُودٍ عُذُولٍ وَإِلَّا فَهُوَ فِي الْمُسْلِمِينَ لَا حَقٌّ لَكَ وَلَا فَاطِمةَ فِيهِ.

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا أَبَا بَكْرَ تَفَرَّأْ كِتَابَ اللَّهِ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: فَأَخْبُرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيذْهَبَ عَنْكُمُ الرِّجْسُ أَهْلَ أَبَيْتٍ وَيُطَهِّرُكُمْ تَطْهِيرًا» فَيَمَنْ نَزَّلْتُ أَفِينَا أَمْ فِي غَيْرِنَا؟

قَالَ بَلْ فِيكُمْ قَالَ فَلَوْ أَنَّ شَاهِدَيْنِ شَهَدَا عَلَى فَاطِمةَ بِفَاحِشَةِ مَا كُنْتَ صَانِعًا؟ قَالَ كُنْتُ أَقِيمُ عَلَيْهَا الْحَدَّ كَمَا أَقِيمَ عَلَى سَائِرِ الْمُسْلِمِينَ. قَالَ: إِذَا كُنْتَ عَنْدَ اللَّهِ مِنَ الْكَافِرِينَ. قَالَ وَلَمْ؟ قَالَ لَأَنِّي رَدَدْتَ شَهَادَةَ اللَّهِ لَهَا بِالظَّهَارَةِ وَقَبَلَتْ شَهَادَةَ النَّاسِ عَلَيْهَا كَمَا رَدَدْتَ حُكْمَ اللَّهِ وَحُكْمَ رَسُولِهِ أَنْ جَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَهَا فَدَكَ وَقَبَضْتَهُ فِي حَيَاتِهِ ثُمَّ قَبَلْتَ شَهَادَةَ أَعْرَابِيًّا بِأَشْلَى عَلَى عَقِيقِيِّهِ عَلَيْهَا فَأَخَذْتَ مِنْهَا فَدَكَ وَزَعَمْتَ أَنَّهُ فِي الْمُسْلِمِينَ وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْبَيْنَةُ عَلَى مَنْ ادَّعَى وَالْيَمِينُ عَلَى مَنْ ادَّعَى عَلَيْهِ.

قَالَ فَدَمِدَمَ النَّاسُ وَبَكَى بَعْضُهُمْ فَقَالُوا صَدَقَ وَاللهِ عَلَيْيِ وَرَجَعَ عَلَيِّ عَلَيْهِ إِلَى مَنْزِلِهِ.

قَالَ: وَدَخَلَتْ فَاطِمةَ إِلَى الْمَسْجِدِ وَطَافَتْ بِقَبْرِ أَبِيهَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهِيَ تَبْكِي وَتَقُولُ:

إِنَّا فَقَدْنَاكَ فَقَدَ الْأَرْضَ وَأَبْلَهَا .... [أو اشعاري رازمزمه مى كردندا].

قالَ فَرَجَعَ أَبُو بَكْرٍ إِلَى مَنْزِلِهِ وَبَعْثَ إِلَى عُمَرَ فَدَعَاهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَمَا رَأَيْتَ مَجْلِسَ عَلَيْهِ مَنَا الْيَوْمَ، وَاللَّهُ لَا نَقْدَ مَعْدَأً مِثْلَهُ لَيُفْسِدَنَّ أَمْرَنَا فَمَا الرَّأْيُ؟ قَالَ عُمَرُ الرَّأْيُ أَنَّ تَأْمُرَ بِقَتْلِهِ قَالَ فَمَنْ يَقْتُلُهُ؟ قَالَ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدَ.

فَبَعَثَ إِلَى خَالِدَ فَأَتَاهُمَا فَقَالَا نُرِيدُ أَنْ نَحْمِلَكَ عَلَى أَمْرٍ عَظِيمٍ، قَالَ حَمَلْنَايِ ما شَتَّمَاهُ وَلَوْ قُتِلَ عَلَيْهِ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، قَالَ فَهُوَ ذَلِكَ، قَالَ خَالِدٌ: مَتَى أَفْتَلُهُ.

فَسَمِعَتْ أَسْمَاءُ بْنَتُ عُمَيْسٍ ذَلِكَ وَكَانَتْ تَحْتَ أَبِي بَكْرٍ فَقَالَتْ لِجَارِيهَا اذْهَبِي إِلَى مَنْزِلِ عَلَيْهِ وَفَاطِمَةَ فَأَفْرَيْهِمَا السَّلَامَ وَقُولِي لَعَلَيْهِ إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتِمُرُونَ بِكَ لِيُقْتَلُوكَ فَأَخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ فَجَاءَتِ الْجَارِيَةُ إِلَيْهِمَا فَقَالَتْ لَعَلَيْهِ إِنَّ أَسْمَاءَ بْنَتَ عُمَيْسٍ تَفَرَّأَ عَلَيْكُمَا السَّلَامَ وَتَقُولُ إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتِمُرُونَ بِكَ لِيُقْتَلُوكَ فَأَخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ فَقَالَ عَلَيْهِ قُولِي لَهَا إِنَّ اللَّهَ يَحِيلُ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يُرِيدُونَ.

ثُمَّ قَامَ وَتَهَيَّأَ لِلصَّلَاةِ وَحَضَرَ الْمَسْجَدَ وَوَقَفَ خَلْفَ أَبِي بَكْرٍ وَصَلَّى لِنَفْسِهِ وَخَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ إِلَى جَنْبِهِ وَمَعَهُ السَّيْفُ فَلَمَّا جَلَسَ أَبُو بَكْرٌ فِي التَّشْهِدِ نَدَمَ عَلَيْهِ مَا قَالَ وَخَافَ الْفَتْنَةَ وَشَدَّدَ عَلَيْهِ وَبَاسَهُ فَلَمْ يَرَلْ مُتَفَكِّرًا لَا يَجْسِرُ أَنْ يُسْلِمَ حَتَّى ظَنَّ النَّاسُ أَنَّهُ قَدْ سَهَّا، ثُمَّ التَّفَتَ إِلَى خَالِدٍ فَقَالَ يَا خَالِدُ لَا تَفْعَلْ مَا أَمْرُتُكَ بِهِ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ إِلَيْهِ: يَا خَالِدُ مَا الَّذِي أَمْرَكَكَ بِهِ؟ قَالَ أَمْرَنِي بِضَرْبِ عُنْقِكَ، قَالَ وَكُنْتَ تَفْعَلُ قَالَ إِيْ وَاللَّهِ لَوْلَا أَنَّهُ قَالَ لِي لَا تَفْعَلْ لِقَتْلِكَ بَعْدَ التَّسْلِيمِ.

قَالَ فَأَحَدَهُ عَلَيْهِ فَضَرَبَ بِهِ الْأَرْضَ وَاجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَيْهِ فَقَالَ عُمَرُ يَقْتُلُهُ وَرَبُّ الْكَعْبَةَ فَقَالَ النَّاسُ يَا أَبَا الْحَسَنِ اللَّهُ اللَّهُ بِحَقِّ صَاحِبِ هَذَا الْقَبْرِ فَخَلَى عَنْهُ، قَالَ فَأَلْتَفَتَ إِلَى عُمَرَ وَأَخْذَ بِلَابِيهِ وَ

قَالَ يَا ابْنَ الصَّهَّاكَ لَوْلَا عَاهَدْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ وَكِتَابَ مِنَ اللَّهِ  
سَبَقَ لَعْلَمْتَ أَيْنَا أَضَعَفُ نَاصِرًا وَأَفْلَعُ عَدَادًا وَدَخَلَ مَنْزِلَهُ.

### بررسی سند روایت

مرحوم محقق بروجردی - رضوان الله تعالى عليه - در بحث رجال شیوه‌ای داشتند مبنی بر آن که برای روات طبقاتی را تعیین کرده بودند. این طبقه‌بندی از روایتی که در زمان پیامبر اکرم ﷺ بودند شروع شده، و به ترتیب، کسانی که در زمان تابعین بودند، بعد تابعین تابعین، و همین‌طور تا دوران معاصر ادامه پیدا کرده است.

فاایده این طبقه‌بندی غالباً این است که کسی که به عنوان مثال در طبقه نهم است، به طور مستقیم نمی‌تواند از کسی که در طبقه هفتم هست، روایت نقل کند؛ یا کسی که در طبقه هشتم است، نمی‌تواند به صورت مستقیم از کسی که در طبقه ششم هست، روایت نقل کند.

حال، مرحوم کلینی در طبقه نهم است، و علی بن ابراهیم قمی در طبقه هشتم، و پدرش ابراهیم بن هاشم در طبقه هفتم هست.

ابراهیم بن هاشم نیز روایت را از ابن ابی عمیر نقل می‌کند، و ابن ابی عمیر از عثمان بن عیسی و حمّاد بن عثمان آن را نقل می‌کند.

عثمان بن عیسی از رؤسای واقفیه است، اما از واقفی‌هایی است که رجالیین برآقوال و روایات او اعتماد دارند.

عثمان بن عیسی و ابن ابی عمیر هر دو در طبقه ششم هستند، که هم از امام کاظم علیه السلام و هم از امام هشتم علیه السلام روایت نقل می‌کنند.

اما چون حمّاد بن عثمان در طبقه پنجم است و عثمان بن عیسی در طبقه ششم، لذا این احتمال وجود دارد که سهوی در سند روایت واقع شده باشد. یعنی سند روایت، «عثمان بن عیسی عن حمّاد بن عثمان» باشد. و اگر عثمان بن عیسی نیز به عنوان این که واقفی است اشکالی داشته باشد، حمّاد بن عثمان

۱. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۵۵-۱۵۹.

اشکالی ندارد.<sup>۱</sup>

بنابراین، نتیجه این می‌شود که سند این روایت، سند معتبری است.

### بررسی محتوای روایت

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «لَمَّا بُوِيَعَ لَأْبِي بَكْرٍ وَ اسْتَقَامَ لَهُ الْأَمْرُ عَلَى جَمِيعِ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ»، مراد از «امر» در این عبارت «حکومت» است؛ یعنی زمانی که امر حکومت محکم شد، و خیال ابوبکر از این جهت آسوده گشت، (بَعَثَ إِلَى فَدَكَ، فَأَخْرَجَ وَكَيْلَ فَاطِمَةَ بْنَتَ رَسُولِ اللَّهِ مِنْهَا).

با توجه به این که چند روزی بیش نبود که از بیعت گذشته است، با همه مشکلات و مسائلی که مسلمانان با آن روبرو بودند، در زمرة اولین اموری که حکومت - به اعتراف اهل سنت و شیعه - به آن اقدام کرده، این است که فدک را از دست حضرت زهرا علیها السلام بگیرند.

سؤال: چرا و بر اساس چه ضرورتی ابوبکر بلافصله پس از رسیدن به خلافت، اقدام به گرفتن فدک از حضرت زهرا علیها السلام کرد؟

پاسخ: بر اساس اعتقاد ما، پاسخ پرسش فوق این است که فدک در آمد زیادی داشت؛ و در برخی از تواریخ آمده است:

درآمد فدک سالی هفتاد و دو هزار دینار بوده است.<sup>۲</sup>

با این مقدار در آمد، بیم آن می‌رفت که این اموال در راه مخالفت با حاکم و براندازی آن مصرف شود. - و اگر هم مصرف می‌شد، چه بسا به نتیجه هم می‌رسید. - و با نگاهی دیگر، دل مردم با اهل بیت علیها السلام بود و اگر دنیای آنها نیز در کنار اهل بیت تأمین می‌گردید، اطراف بنی تمیم، بنی عدی و بنی امیه خالی می‌شد. و چه باید کرد که توده مردم همان‌هایی هستند که

۱. در ذکر این مطالب از برخی کتاب‌های شاگردان بزرگ مرحوم محقق بروجردی استفاده شده است.

۲. کشف الممحقة، ص ۱۸۹؛ در برخی از احادیث نیز درآمد فدک ۲۴ هزار سکه آمده است. ر.ک: بخار الانوار، ج ۲۹، ص ۱۱۶ و ۱۲۳.

امیر المؤمنین علیه السلام درباره آن‌ها می‌فرماید: «**حُلَيْتِ الدُّنْيَا فِي أَعْيُنِهِمْ وَ رَاقَهُمْ زِبْرَجُهَا**»؛<sup>۱</sup> یعنی: دنیا در نظرشان آراسته جلوه می‌کرد و زر و زیورهای آن فریبسان داده بود. و یا حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام می‌فرماید: «النَّاسُ عَيْدُ الدُّنْيَا»؛<sup>۲</sup> مردم بندگان دنیا هستند. آن‌ها به این نقطه ضعف مردم توجه داشتند و می‌خواستند با بذل و بخشش، آنان را از اهل بیت علیهم السلام جدا سازند و به قول دعبدل خزانی: «أَرِي فَيَهُمْ فِي غَيْرِهِمْ مُنْقَسِّمًا \* وَ أَيْدِيهِمْ مِنْ قَيْنِهِمْ سَفَرَاتٍ».<sup>۳</sup> لذا، این اقدام انجام گرفت که فدک زودتر تصرف شود.

حضرت زهرا علیه السلام در احتجاجی که با ابوبکر داشتند، فرمودند:

من درآمد اینجا را فقط به مصرف فقرای مسلمین می‌رسانم. خیال تو راحت باشد که برای مقابله با حکومت این کار را نمی‌کنم.

اما آن‌چه که به نظر می‌رسد دارای اهمیت بیشتری است، این که اینان می‌خواستند حضرت زهرا علیه السلام را به حسب ظاهر در امری مغلوب کنند. و قصد داشتند به آن حضرت بگویند فدک مال مسلمانان است که ایشان آن را بدون وجه شرعی در اختیار گرفته‌اند.

آن‌ها چنین کردند تا نوبت به ادعاهای اصل خلافت و ولایت و امثال آن نرسد. هنگامی که حضرت زهرا علیه السلام مطلع شد ابوبکر و کلایش را از فدک بیرون کرده است، نزد او آمد و فرمود: ای ابوبکر! مرا از میراثم که از رسول خدا علیه السلام به من رسیده است، منع کردی؟ سپس فرمود: وکیل مرا از فدک بیرون کردی، در حالی که رسول خدا علیه السلام به فرمان خداوند آن را برای من قرار داده است؟ این جمله حضرت کاشف از این است که ایشان در گذشته مالک فدک بوده‌اند، آن‌هم به فرمان خداوند سبحان. ابوبکر برای این مطلب شاهد خواست، و آن حضرت نیز ام ایمن را آوردند.

۱. نهج البلاغه، خطبه.<sup>۳</sup>

۲. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۸۳، و ج ۷۵، ص ۱۱۷؛ تحف العقول عن آل الرسول علیهم السلام، ص ۲۴۵.

۳. عيون أخبار الرضا علیهم السلام، ج ۱، ص ۲۹۴؛ و کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۷۳.



## شاهدی بر فدک از اهل بهشت

ام ایمن کنیز پیامبر اکرم ﷺ و بسیار مورد توجه آن حضرت بودند. پیامبر اسلام ﷺ او را آزاد کردند، و او پس از آزادی اش ازدواج کرد. پس از مدتی شوهرش از دنیا رفت. ام ایمن قصد ازدواج مجدد داشت که رسول خدا ﷺ در مورد او فرمود:

هر کس می‌خواهد با زنی که صد درصد اهل بهشت است ازدواج کند،  
با «ام ایمن» ازدواج کند.<sup>۱</sup>

در این ماجرا، ام ایمن از این فرمایش پیامبر اکرم ﷺ در مقابل ابوبکر استفاده کرده، و خطاب به ابوبکر می‌گوید: من شهادت نمی‌دهم تا با تو احتجاج کنم به آنچه که پیامبر اسلام ﷺ فرموده است. وی ابوبکر را قسم داده و گفت: آیا نمی‌دانی رسول خدا ﷺ فرمود: من از اهل بهشت هستم؟ ابوبکر گفت: آری.

ام ایمن با بیان این مطلب می‌خواهد بگوید: من دروغ نمی‌گویم. کسی که اهل بهشت است، نه دروغ می‌گوید و نه شهادت دروغ می‌دهد. سپس شهادت داد خداوند این آیه - فات ذی القربی حقه - را بر پیامبر شوحی کرد و رسول اکرم ﷺ به فرمان خدا فدک را برای فاطمه قرار داد. بعد از او امیرمؤمنان علیؑ نیز آمد و همین مسئله را شهادت داد. بعد از این شهادتها، ابوبکر پذیرفت و چیزی هم نوشت و آن را به حضرت زهراؓ داد.

ناگهان عمر از راه رسید و پرسید: این نوشته چیست؟

ابوبکر گفت: فاطمهؓ فدک را ادعای کرده است، و ام ایمن و علیؑ نیز به نفع او شهادت داده‌اند.

عمر نوشته را از حضرت زهراؓ گرفت و آن را پاره کرد. و گفت: فدک، فیء مسلمانان است. حرف اصلی اهل سنت نیز این است که فدک، فیء

۱. الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۲۱؛ الجامع الصفیر، ج ۲، ص ۶۱۰؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۴۶؛ الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۲۲۴؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴، ص ۳۰۳؛ الاصابة، ج ۸، ص ۳۵۹ و ...

مسلمانان بوده است.

سؤال: تکلیف «فیء» را چه کسی باید معین کند؟

پاسخ: خداوند متعال است که تکلیف فیء را معین و مشخص می‌کند. او درباره فیء در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرْبَىٰ  
وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَأَبْنَىٰ السَّبِيلَ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ  
مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ  
إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَاب﴾

آن چه را خدا از آهل آبادی‌ها به رسولش بازگرداند، برای خدا و برای رسول [خدا] و برای خویشاوندان [او]، و یتیمان و مسکینان و در راه مانده است، تا [این اموال] میان ثروتمندان از شما دست به دست نگردد. و آن چه را رسول [خدا] به شما داد، آن را بگیرید، و از آن چه شما را از آن نهی کرد، خودداری کنید، و از خدا پروا داشته باشید؛ که به راستی خدا سخت عقوبت است!

خداوند در این آیه شریفه یکی از مصارف و مستحقین «فیء» را «ذی القربی» قرار داده، و به پیامبرش دستور داده است این فیء مخصوص - فدک - را در اختیار حضرت زهراء<sup>علیها السلام</sup> قرار دهد، آن هم به عنوان حق؛ نه این که فدک در اختیار حضرت زهراء<sup>علیها السلام</sup> قرار گیرد تا وی آن را به مصرف صحیح برساند. این مطلب که فدک فیء مسلمین است، اجتهداد در مقابل نص سخن خداوند است! البته آن چه تاکنون وجود داشته، اجتهداد در مقابل نص کلام خدا<sup>علیها السلام</sup> بوده است که خود اهل سنت نیز آن را بیان کرده‌اند که به عنوان مثال، پیامبر اکرم<sup>صلی الله علیه و آله و سلم</sup> متعه حج و متعه نساء را حلال کرد، اما عمر آن را حرام کرد؛ لیکن قضیه فدک و این که عمر گفت فدک، فیء است و مال مسلمانان است، اجتهداد در مقابل خدا است!

در مورد فدک، ام ایمن و علی<sup>علیهم السلام</sup> شهادت داده‌اند، و حتی در بسیاری از

كتب روایی و تاریخی اهل سنت در شأن نزول این آیه شریفه آمده است: پس از این که آیه شریفه «فَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ» نازل شد، پیامبر اکرم ﷺ فدک را به فاطمه علیها السلام داد.

حال، پس از فرمان خدا، چگونه می‌توان گفت: «هذا فيء للمسلمين»؟ سپس خلیفه در ادامه سخنانش از قول اوسم و عایشه و حفصه گفت: پیامبر ﷺ فرمود: «إِنَّا مَعَاصِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا تُورَّثُ مَا تَرَكْنَاهُ صِدَّقَةً».

### تمرکز بر روی عنوان «ارث»

با این که در بحث فدک، عنوان نحله و عطیه مطرح بوده و به امر خداوند متعال بوده است، و با این که حضرت زهراء علیها السلام سه سال و اندری بر فدک «يد» و تسلط داشتند و فدک را تصرف کرده بودند، این سؤال مطرح می‌شود که چرا بحث بر روی عنوان «ارث» متمرکز شده است؟

در مورد این که چرا بحث بر روی عنوان ارث متمرکز شد، احتمالاتی وجود دارد:  
احتمال اول: چه بسا مراد از کلمه «ارث» که در کلمات حضرت زهراء علیها السلام خطاب به ابوبکر به کار رفته - فرمودند: «يَا أَبْيَابْكُرٍ! مَنْعَتْتِي عَنْ مِيراثِي» - «میراث» اصطلاحی فقهی - اموالی که میت بعد از حیات خود باقی می‌گذارد - نباشد؛ بلکه مراد معنای لغوی و معنای اعمی باشد که شامل زمان حیات هم بشود؛ یعنی آنچه از پیامبر اکرم ﷺ نزد حضرت زهراء علیها السلام به عنوان یادگار باقی مانده، و در اختیار ایشان بوده است.

در عرف و میان مردم نیز گاه این تعبیر در زمان حیات به کار می‌رود که مثلاً فلان اخلاق و رفتار، ارشی است که از پدر برده‌ایم. برخی اوقات در اموال هم مقید به موت نیست.

اشکالات احتمال اول: احتمال مذکور اشکال‌های متعددی دارد: یکی از اشکالات این است که خود حضرت زهراء علیها السلام در خطبه معروفش به مسئله «ارث» اصطلاحی فقهی اشاره کرده و خطاب به ابوبکر فرموده است: «أَتَرِثُ أَبَاكَ وَ لَا أَرْثُ أَبِي؟» آیا تو از پدرت ارث می‌بری اما من از پدرم ارث

نمی‌برم؟ و به آیات متعددی از قرآن کریم که مربوط به بحث ارث اصطلاحی در فقه است، تمسک کرده‌اند؛ و تقریباً تمام کلیاتی را که مربوط به ارث هست را آورده و به آن استدلال و احتجاج کرده است. آیات شریفهای که حضرت به آن استدلال کرده‌اند، عبارتند از:

۱. «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِيَعْضٍ»<sup>۱</sup>
۲. «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلَّذِكَرِ مُثْلُ حَظِ الْأُنْثَيَيْنِ»<sup>۲</sup>
۳. «لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا»<sup>۳</sup>
۴. «فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيَا \* يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبًّا رَّضِيًّا»<sup>۴</sup>
۵. «وَوَرَثَ سُلَيْمَانَ دَاؤُودَ»<sup>۵</sup>.

تمامی این آیات به ارث اصطلاحی مربوط است؛ لذا، نمی‌توان گفت: کلمه «ارث» در این روایت به معنای لغوی بوده و دارای معنای اعمی است.

احتمال دوم: این احتمال که قوی‌تر از احتمال قبل می‌باشد، این است که حضرت زهرا<sup>علیها السلام</sup> متوجه بودند اگر بحث «نحله» یا «ید» را مطرح کنند، نزد عموم مردم مقبول و مورد پذیرش نیست. اگر می‌فرمودند: فدک چیزی است که رسول خدا<sup>علیه السلام</sup> آنرا به من بخشیده، و ام ایمن و امیر مؤمنان علی<sup>علیهم السلام</sup> و اسماء بنت عمیس شهادت دادند که این آیه شریفه که نازل شد، خداوند به جبرئیل امر کرد که به پیامبر اکرم<sup>علیه السلام</sup> بگو: فدک را در اختیار فاطمه زهرا<sup>علیها السلام</sup> قرار بدهد؛ چندان مورد پذیرش مردم نبود.

و یا این که هرچند قاعدة «ید» یک قاعده عقلایی است، و امری است که استحکام فقهی و حقوقی هم دارد، اما برای عموم مردم خیلی قابل فهم نیست.

- 
۱. انفال، ۷۵؛ و احزاب، ۶.
  ۲. نساء، ۱۱.
  ۳. نساء، ۷.
  ۴. مریم، ۶.
  ۵. نمل، ۱۶.

بلکه آن‌چه عموم مردم می‌توانند بفهمند، مسأله ارث است.

یکی از قانون‌های مسلمی که قبل از اسلام وجود داشته و اسلام هم آن را پذیرفته و حدودش را مشخص کرده، مسأله ارث است. لذا، حضرت از این راه وارد شدند؛ که این جهت، هم تأثیرش در میان عموم مردم بیشتر است و هم دایره‌اش از «نحله» و «ید» وسیع‌تر است.  
در روایتی امام صادق علیه السلام به مفضل می‌فرماید:

وقتی قضیه بیعت تمام شد، خلیفه دوم در همان لحظات اولیه به خلیفه اوّل پیشنهاد کرد هر چه «خمس»، «فَدْكَ» و «فِي ء» نزد علی و فاطمه علیها السلام هست باید از ایشان گرفته شود! و استدلال هم کرد که اگر «فَدْكَ»، «فِي ء» و «خمس» نزد ایشان باشد، مردم به آن‌ها توجه می‌کنند و از تو دور می‌شوند. این مردم، مردمی هستند که اگر بینند امور مالی در اختیار شما است، به سراغ شما می‌آینند.<sup>۱</sup>

نکته دوّم نیز این است که اگر حضرت عنوان «نحله» یا «ید» را مطرح می‌فرمود، منحصر به فدک می‌شد؛ در حالی که حضرت می‌دانستند آنان نقشه‌های وسیع‌تری دارند و می‌خواهند همه اموالی که در اختیار ایشان هست را بگیرند.  
از این‌رو، حضرت بحث «ارث» را مطرح کردند تا تمام آن‌چه از پیامبر اکرم علیه السلام در اختیار ایشان بوده – از فدک و غیر فدک – نزدشان باقی بماند و غصب نشود.

احتمال سوم: این احتمال که با احتمال دوم قابل جمع است، این است که حضرت دیدند خلیفه اوّل حدیث مجهولی را مطرح کرده و به بدعت در دین پرداخته است، لذا، سراغ آیات «ارث» رفتند و پاسخ او را با آیات شریفه دادند. به نظر ما احتمال دوم، احتمال بهتر و قوی‌تری است.

### خلیفه اوّل و حدیث جعلی

همان‌گونه که در این روایت گذشت، خلیفه اوّل از قول پیامبر اکرم علیه السلام نقل کرد که ایشان فرموده است: «إِنَّا مُعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا تُورَّثُ...».

۱. مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل، ج ۷، ص ۲۹۱

این حدیث صرف نظر از این که با ظواهر و بلکه با صریح آیات شریفه قرآن منافات دارد، حدیثی است مجعلول! زیرا، تا قبل از ابوبکر هیچ کس چنین حدیثی را از پیامبر اکرم ﷺ نقل نکرده است. محدثین اهل سنت نیز برآند که اگر واقعاً پیامبر اسلام ﷺ چنین مطلبی را فرموده بود، چرا قبلاً این حدیث نقل نشده است؟ چرا این همه صحابی پیامبر اسلام ﷺ آنرا نقل نکرده‌اند؛ و فقط «اوسم»، «عایشه» و «حفصه» باید آن را نقل کنند؟!

روشن است چنین حدیثی مجعلول و مردود است.

**سؤال مهم:** علاوه بر آن‌چه ذکر شد، این سؤال پیش می‌آید که چرا خلیفه اوّل زنان پیامبر را از باقی ماندن در حجرات آن حضرت متمکن کرد؟ حتی دفن خلیفه اوّل در آنجا انجام گرفت و خلیفه دوم که طرفدار این نظر بود، در زمان حیاتش از عایشه تقاضا کرد که در کنار ابی‌بکر دفن شود.

وی طبق استدلال و ادعای خودش باید می‌گفت: رسول خدا ﷺ از دنیا رفت؛ نه زمینی از وی به ارث می‌رسد، نه خانه و نه حجره؛ لذا، شما - زنان پیامبر ﷺ - هم بروید برای خودتان مکانی را تهییه کنید. پس، چرا از این حدیث فقط علیه فاطمه زهراء ﷺ استفاده شد؟! و چرا در مورد همسران پیامبر اکرم ﷺ به این حدیث تمسک نکرد و آنان را ابقاء کرد؟

#### ادامه بحث دلالت روایت

در ادامه روایت مذکور آمده است: عمر در شهود خدشہ کرده و گفته است: «إِنَّ عَلِيًّا زَوْجُهَا يَجْرُ إِلَى نَفْسِهِ».

اشکال: نکته مهم این است که اگر فدک، فیء مسلمانان است، حتی اگر هزاران نفر شاهد هم شهادت بدنهند، نباید هیچ تأثیری داشته باشد، بلکه فیء باید در اختیار حاکم اسلامی قرار گیرد. در حالی که اشکال عمر در شهادت امیر مؤمنان ﷺ است؛ چرا که ایشان همسر فاطمه، و به نفع او شهادت می‌دهد. «ام ایمن» نیز هرچند زن مؤمنه‌ای است، اما اگر شاهد دیگری با او ضمیمه شود، درباره آن نظر خواهیم داد.

بهشت است». بنابراین، شهادتش به اندازه چند نفر بوده و علم‌آور است. شهادت دو نفر نیز در موردی لازم است که قرائن علمی وجود نداشته باشد. مشابه این معنا در زمان پیامبر اکرم ﷺ درباره خزیمه ذوالشهادتین پیش آمده است. پس، چرا عمر چنین گفته است؟ و اهل سنت برای این تهافت چه پاسخی دارند؟

### جهل خلیفه به احکام قضا

از این‌که خلیفه دوم گفت: اگر شاهد دیگری غیر از «ام ایمن» بیاید، ما قبول می‌کنیم؛ معلوم می‌شود این دو نفر نسبت به موازین قضا در اسلام نیز جاهم بوده‌اند!

زیرا، تمام مذاهب چهارگانه اهل سنت بر این مسأله اتفاق دارند که شهادت یک زن به ضمیمه قسم مدعی در امور مالی کافی است. آنان می‌توانستند بگویند: ام ایمن شهادت داد، خودت هم قسم بخور، تا مسأله تمام شود. پس، معلوم می‌شود که آنان به دنبال این نبودند که واقعاً طبق موازین قضا عمل کنند. اگر می‌خواستند براساس موازین قضا عمل کنند، مسأله اکتفای به شاهد و یمین در زمان خود پیامبر اکرم ﷺ مکرر اتفاق افتاده بود؛ چرا آنان نخواستند آن را در این مورد پیاده کنند، و چرا پیاده نکردند؟!

### اهمیت فدک

از دیگر قضایای مهم این است که - طبق آن‌چه ابوهلال عسکری نقل می‌کند  
۰۶ - اول کسی که فدک را رد کرده است، عمر بن عبدالعزیز است.<sup>۱</sup>

حتی در زمان عمر بن عبدالعزیز جمعی از قضات عامه جمع شدند و به او اشکال کردند. وی پاسخ داد: هم بینه وجود دارد، و هم حضرت «ید» داشته است. روشن است فدک از برای حضرت زهراء عليها السلام بوده است.

عمر بن عبدالعزیز گفته است:

۱. به نقل از: *نهج الحق و کشف الصدق*، ص ۳۵۷. ۲۷۴

من به خاطر این که به رسول خدا<sup>علیه السلام</sup> تقریب جسته باشم و در روز قیامت مشمول شفاعت حضرت فاطمه<sup>علیها السلام</sup> و حسنین<sup>علیهم السلام</sup> شوم، این کار را انجام می‌دهم.<sup>۱</sup>

وی این کار را کرد، و فدک را در اختیار امام باقی<sup>علیهم السلام</sup> قرار داد. یزید بن عبدالملک دوباره آن را غصب کرد، و ابوالعباس سفّاح باز آن را رد کرد.

منصور عباسی دوباره آن را غصب کرد، و در اختیار بنی العباس بوده تا این که به زمان مأمون رسید.

مأمون عباسی جلسه مناظره‌ای تشکیل داده، قضات و علمای عامه را جمع کرد و از تمام آنان در آن جلسه اقرار گرفت که فدک مال حضرت زهراء<sup>علیها السلام</sup> است. لذا، مأمون نیز آن را رد کرد. پس از وی متولّ مجدداً فدک را غصب نمود.

تمام امور کاشف از این است که فدک موضوع بسیار مهمی بوده، و هر حاکمی که روی کار می‌آمده، اگر اندک ایمانی داشته، آن را رد می‌کرده است. و اگر از آن یک ذرّه ایمان هم تهی بوده است، بلاfacسله آن را تصرف می‌کرده است تا در آمدش را برای خود بردارد.

### شنبیع تر از غصب فدک

مؤلف کتاب *کفاية الموحدین* که از کتاب‌های بسیار خوب است، چنین آورده است:

رد شهادت علی بن ابی طالب<sup>علیهم السلام</sup> توسط خلیفه دوم شنبیع تر و زشت تر از اصل غصب فدک است.<sup>۲</sup>

حق نیز همین است که این کار آن‌ها بسیار زشت بود که کسی مانند علی

۱. بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۲۰۹؛ السقیفه و فدک، ص ۱۴۶؛ کشف الغمة فی معرفة الائمه، ج ۱، ص ۴۹۵: «... فأنااليوم ارد على ورثتها أتقرب بذلك إلى رسول الله علیه السلام وأرجو أن تكون فاطمة والحسن والحسين علیهم السلام يشفعون لي يوم القيمة...».

۲. *کفاية الموحدین*، ج ۲، ص ۴۹۱؛ نیز ر.ک: *ریاحین الشريعة*، ج ۲، ص ۸

بن ابی طالب شهادت بدهد، و آنان بگویند: این شهادت مورد قبول نیست! شخصیتی مانند امیرمؤمنان علیهم السلام که نه عصیانی از او دیده شده و نه کذبی از او صادر شده، و تقوا و زهدش میان عام و خاص مشهور بوده است، شهادتش را رد می‌کنند! رد ادعای حضرت زهراء علیها السلام نیز از این مقوله است؛ زیرا، او نیز به اعتراف خود اهل سنت از مصاديق اهل بیت در آیه تطهیر است.

### احتجاج امیرمؤمنان علی علیهم السلام با خلیفه

در ادامه روایت آمده است: پس از سخنان عمر، حضرت زهراء علیها السلام آ Kundeh از غم و اندوه، گریه کنن! از نزد این دو نفر خارج شد. سپس، امیرمؤمنان علی علیهم السلام نزد ابوبکر آمد و فرمود: چرا فاطمه را از میراث پیامبر ﷺ منع کردی؟ ابوبکر پاسخ داد: «هذا فیء للمسلمین»، اگر فاطمه شهودی بیاورد که فدک مال ایشان است، می‌پذیرم؛ و گرنه آن را رد نمی‌کنم.

حضرت با اعتراض به چگونگی قضاوت ابوبکر، به او فرمود: در مورد ما اهل بیت می‌خواهی برخلاف آنچه حکم خدا در میان مسلمانان است، حکم کنی؟ ابوبکر گفت: خیر.

حضرت فرمود: اگر در دست مسلمانی مالی [مثلاً خانه‌ای] هست که من ادعای آن را کردم، از کدام یک بینه می‌خواهی؟ [از کسی که ید دارد بینه می‌خواهی یا از کسی که ادعای کرده است؟] ابوبکر گفت: از تو بینه می‌خواهم.

حضرت عکس آن را سؤال کرده و فرمود: اگر در دست من چیزی بود و

سایر مسلمانان آن را ادعا کردند، از چه کسی بینه می‌خواهی؟ ابوبکر گفت: از کسانی که ادعا کردن بینه می‌خواهم.

حضرت فرمود: پس، چرا تو از حضرت زهراء علیها السلام مطالبه شهود می‌کنی؟ در حالی که وی سه سال است فدک را در تصرف دارد، ید دارد، و در اختیار او است. ابوبکر ساكت شد. سپس عمر [که معلوم می‌شود در آنجا حضور داشته] گفت: یا علی! با ما بحث نکن. ما قدرت پاسخگویی به تو را نداریم.

عمر و ابوبکر سخن پیشین خود را تکرار کرده و گفتند: اگر شهود عدوی را آورید، فدک مال شما است؛ و گرنه فیء مسلمانان است و تو و فاطمه حقی در آن ندارید.

حضرت فرمودند: ای ابوبکر! آیا قرآن می‌خوانی؟  
عرض کرد: آری.

حضرت فرمود: آیه شریفه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرُكُمْ تَطْهِيرًا»<sup>۱</sup> در مورد چه کسانی نازل شده است؟ آیا در مورد ما است یا در مورد دیگران است؟

ابوبکر گفت: در مورد شما است.

حضرت فرمودند: اگر شهودی آمدند و شهادت دادند فاطمه زهراء<sup>علیها السلام</sup> (العياذ بالله) کار خلافی را انجام داده است، تو چکار می‌کنی؟  
گفت: همان گونه که بر سایر زنان مسلمان حد جاری می‌کنم، بر او نیز حد جاری می‌کنم.

حضرت فرمود: در این صورت از کافران هستی!  
گفت: چرا؟

فرمود: چون شهادت خدا به طهارت فاطمه زهراء<sup>علیها السلام</sup> را رد کرده‌ای، و شهادت مردم را پذیرفته‌ای!

سپس حضرت در ادامه فرمودند: تو در قضیه فدک، حکم خدا و رسول خدا<sup>علیه السلام</sup> را هم رد کرده‌ای! که پیامبر<sup>علیه السلام</sup> [به فرمان خدا] آن را برای فاطمه زهراء<sup>علیها السلام</sup> قرار داد و به تصرف ایشان داد؛ و شهادت کسی را که [ظاهراً] اوس بن حدثان است که ایستاده روی پای خودش ادرار می‌کند، قبول کردی! و بر اساس آن، فدک را از فاطمه<sup>علیها السلام</sup> گرفته و پنداشته‌ای که فیء مسلمانان است.  
امیرمؤمنان علی<sup>علیها السلام</sup> افزودند: مگر نشینیده‌ای که پیامبر<sup>علیه السلام</sup> فرمود: کسی که چیزی را ادعای می‌کند، باید بیانه بیاورد، و قسم بر عهده مدغّی علیه است؟

۱. احزاب، ۳۳.

## واکنش مردم

از ادامه روایت معلوم می‌شود این ماجرا در مسجد و در حضور مردم بوده است. زیرا، در روایت آمده است: میان مردم همه‌مه و سر و صدا بلند شد؛ برخی گریستند و گفتند: به خدا قسم، علی راست می‌گوید.  
در این احتجاج، حضرت امیر مؤمنان علی علیہ السلام دیگر از باب ارت وارد نشده، بلکه از باب «ید» وارد شدند و فرمودند: فاطمه ذوالیلد است، و هر کسی بر خلاف آن ادعّا دارد، او باید بینه اقامه کند. ابوبکر طبق اقرار خودش باید از مدعی طلب بینه کند! چرا از فاطمه زهراء علیہ السلام که ذوالیلد است، بینه می‌خواهد؟!

نکته دیگری که در کتاب «کفاية الموحدین» وجود دارد این است که:

اگر از مسئله «ید» اغماض کنیم و بحث «ذو الید بودن» را هم کnar بگذاریم، به صرف این که فاطمه زهراء علیہ السلام به مقتضای آیه تطهیر معصوم هستند، آیا ابوبکر گفتار آن حضرت را نبایستی قبول می‌کرد؟ بالاخره او می‌دانست ایشان مبرّای از کذب هستند و این مطلب اظهر من الشمس بوده است.<sup>۱</sup>

## عناد، تعصّب و انکار عصمت انبیا

گاه عناد و تعصّب انسان را به جایی می‌کشاند که منکر ضروریات دین می‌شود. برخی از علمای عامّه برای این که عمل ابوبکر را توجیه کنند، منکر عصمت انبیاء شده‌اند!

در جریانی در زمان پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم یک اعرابی ادعای کرد که شتری را به پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله و سلم فروخته و آن حضرت پولش را نداده است. اما پیامبر اسلام صلوات الله علیه و آله و سلم فرمود: پول شتر را داده است.

خزیمة بن ثابت که آن‌جا بود گفت: من شهادت می‌دهم پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله و سلم پول شتر را داد. رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم فرمود: تو که هنگام معامله با ما نبودی، چگونه شهادت می‌دهی؟

عرض کرد: يا رسول الله! مقام عصمتی که شما دارید برای ما يقین آور است که شما صادق القول هستید.<sup>۱</sup> روی همین جهت، شهادت داد و پیامبر اکرم ﷺ نیز او را رد نکردن، و نام او را نیز ذوالشهادتین گذاشتند؛ یعنی کسی که شهادتش به اندازه دو نفر مورد قبول است.

نکته مهم در این مورد آن است که شهادت خزيمة، شهادت از روی حسن نبود، بلکه شهادت از روی علم بوده است.

### عذر بدتر از گناه

برخی از بزرگان اهل سنت مانند ملا سعد تفتازانی، میر سید شریف جرجانی، و برخی از شارحین «شرح تجرید» در توجیه کلام ابوبکر دو مطلب مطرح کرده‌اند:

### مطلوب اول

اینان در رد عقیده شیعه مبني بر عصمت انبیا گفته‌اند:  
شما می‌گویید: فاطمه زهراء<sup>علیها السلام</sup> معصوم است؛ در حالی که ما اصلاً عصمت انبیاء را قبول نداریم!

یعنی به طور کل برای این که عمل ابوبکر را توجیه کنند، اساس عصمت انبیاء را منکر شده‌اند. در حالی که اگر انبیاء معصوم نباشند، مردم چگونه بدانند آن‌چه پیامبران<sup>علیهم السلام</sup> بیان می‌کنند، همان است که خدا فرموده است؟

### مطلوب دوم

آن‌چه که این عده بر روی آن بیشتر تأکید دارند، این است که می‌گویند:  
در باب قضا فرق نمی‌کند طرفی که در مورد او قضاوت می‌شود چه کسی است، پیامبر باشد، ملائکه باشد، و یا امام باشد؛ بلکه در باب قضا باید براساس موازین قضا عمل شود. موازین قضا نیز آن است که: «البینة لل مدّعي واليمين على من أنكر».

در پاسخ به این افراد، چند سؤال در مقابل کلام آن‌ها مطرح می‌شود:

۱. براساس موازین قضا، چرا از ذو الید مطالبه بینه کردند؟ کدام فقیه مسلمان است که بگوید ذوالید باید بینه اقامه کند؟!

حتی با قطع نظر از شرع مقدس، نزد عقلا نیز پسندیده نیست که به ذو الید بگویند: برای اثبات مالکیت خود باید بینه اقامه کنی! این کار بر خلاف روش عقلا است. چه آن که مدعاً عدم مالکیت ذو الید باستی بینه اقامه کند.

۲. یکی از موازین قضا، طبق نظر اکثر فقهاء، حجّیت قطع و علم است. اگر برای قاضی از هر طریق قطع و علم حاصل شود، باید براساس علم خودش عمل کند. هرچند برخی این مطلب را فقط در حقوق الله معتبر می‌دانند، اما برخی نیز بر این عقیده‌اند که علم قاضی هم در حقوق الله معتبر است و هم در حقوق الناس. البته تفاصیل دیگری هم هست؛ اما به نحو اجمال، در موازین قضا آمده است قطع و علم قاضی یکی از اموری است که قاضی باید بر طبق آن عمل کند، و حجّیت دارد. چرا آنان این میزان را کنار گذاشتند؟ بنابراین، همه این مسائل تکلفات و دست و پا زدن بر کار خلاف شرعی است که آن عده مرتكب شده و بر خلاف موازین قضا عمل کردند.

### ب) تفاوتی پیامبر ﷺ نسبت به بیت المال!

اشکال دیگری که بر این آقایان وارد است، این است که چطور می‌شود پیامبری که راجع به وصیت افراد در اموال شخصی‌شان مکرر می‌فرمودند: اگر مسلمانی آثار مرگ را در خود دید، وصیت کند؛ تا مبادا حق دیگران در اموال او مانده و ورثه‌اش آن را تصرف کنند.<sup>۱</sup>

حال، اگر واقعاً فدک مال حضرت زهراء ؑ نبود، آیا اقتضا نمی‌کرد رسول خدا ﷺ راجع به آن سفارش و وصیتی فرموده باشد که حقی از بیت المال مسلمانان تضییع نگردد؟

۱. ر.ک: کافی، ج ۷، ص ۲، باب الوصیة وما أمر بها، وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۲۵۸، باب وجوب الوصیة على من عليه حق أوله واستحبابها لغيره.

آیا خلیفه اوّل در احراق حقوق مسلمانان، خود را بر پیامبر اکرم ﷺ مقدم می‌دانست که باید تکلیف فدک را روشن کند؟! و آیا رسول گرامی اسلام ﷺ ترک واجب کرده است؟!

زعم باطل این عده که فدک فیء مسلمانان است، و پیامبر اکرم ﷺ راجع به آن چیزی نفرموده، معناش این است که آن حضرت ترک واجب کرده است!!!

عدم پیان روایت مجعلو در دیگر شرایع

سؤالی که در مورد روایت «إِنَّا مَعَاشِ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورَثُ» به ذهن می‌رسد این است: چرا قبل از زمان پیامبر اسلام ﷺ در دیگر شرایع، دیگر چنین مطلبی مطرح نشده است؟

اگر انبیا هیچ ارشی از خودشان بر جای نمی گذارند، باید راجع به شریعت حضرت عیسی و حضرت موسی و شرایع پیشین نیز مطرح شده باشد.  
آنچه مسلم است، این است که تا پیش از این که ابوبکر این روایت را جعل کند، احدی آن را مطرح نکرده است.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه تصریح می‌کند:  
اولین کسی که این روایت را نقل کرده، ابوبکر اس

اکثر محدثان عامه نیز به این مطلب تصویر کرده‌اند. بنابراین، روایت هم از نظر سند دارای اشکال است و هم از نظر دلالت.

اشکال دیگر روایت مجعل

ابن حجر در کتاب «الصواعق المحرقة» و احمد بن حنبل در کتاب «مسند» قضیه‌ای را نقل کرده‌اند که در هیچ یک از کتب شیعه نیامده، و آن قضیه چنین است:

امیر مؤمنان علی<sup>علیہ السلام</sup> و عباس عمومی پیامبر اکرم<sup>صلی اللہ علیہ وسلم</sup> نسبت به برخی از اموال پیامبر<sup>صلی اللہ علیہ وسلم</sup> اختلاف نظر پیدا کردند. عباس می گفت: این شمشیر و زره مربوط

١. شرح نهج البلاغه، ج ١٦، ص ٢٣١.

به من است که بزرگترم و عمومی پیامبر هستم؛ حضرت علی علیہ السلام می فرمود: شما سهمی در آن ندارید.

ابوبکر در این مورد قضاوت کرد و حق را به امیرمؤمنان علی علیہ السلام داد و گفت: این متعلق به علی است.<sup>۱</sup>

اگر روایت «إِنَّا مَعَاشِ الْأَبْيَاءِ لَا نُورَثُ» صحیح است، پس ابوبکر چگونه قضاوت کرده است؟!

### حضور فاطمه زهراء علیها السلام در مسجد پیامبر علیه السلام

پس از مجاجة امیرمؤمنان علی علیہ السلام با ابوبکر و عمر در مسجد پیامبر علیه السلام میان مردم همهمه و سر و صدا ایجاد شد و مردم سوگند خوردنده که حق با علی است؛ و آن حضرت به منزل بازگشتند.

سپس حضرت زهراء علیها السلام به مسجد آمد و گریه کنان بر گرد قبر شریف پدر بزرگوارش گشت و اشعار پرمعنایی را خطاب به پیامبر علیه السلام زمزمه می کرد، که مضمون برخی از ایات آن چنین است:

همان گونه که زمین از بارش باران محروم شد، ما نیز تو را [که مایه رحمت بودی] از دست دادیم. قوم تو گمراه شدند. بنگر اینان را که پس از تو اخبار و حوادث مختلفی به وجود آمده است. تا وقتی شما حضور داشتید، جبرئیل از جانب خداوند آیات را می آورد و ما با آیات مأنوس بودیم. اینکه جبرئیل برای آوردن آیات قرآن دیگر نازل نمی شود، همه خوبی‌ها در پرده حجاب فرو رفته است. [حضرت این اشعار را ادامه داد. و سپس خطبه معروفش را ایراد فرمود.]

### توطئه قتل علی علیہ السلام توسط خلیفه اول و دوم

مجلس پایان یافت و ابوبکر به منزل بازگشت و کسی را به دنبال عمر فرستاد و او را طلبید. همین که ابوبکر، عمر را دید، گفت: دیدی که علی امروز در

۱. ر.ک: الصوّارم المُهْرَقَة فِي تَقْدِيد الصُّوَاعِقِ الْمُحَرَّقَةِ، ص ۱۶۲ و نیز ر.ک: نهج الحق و کشف الصدق، ص ۵۱۹.

مسجد با ما چه کرد؟ به خدا سوگند! اگر علی جلسه دیگری مانند امروز با ما داشته باشد، قطعاً حکومت ما را تباہ و نابود می‌کند! چه باید کرد؟

عمر گفت: پیشنهاد این است که به قتل او فرمان بدھی!

ابوبکر گفت: چه کسی او را به قتل برساند؟

عمر گفت: خالد بن ولید؛ [چرا که خالد کینه شدیدی از علی ﷺ به دل داشت].

ابوبکر و عمر خالد را طلبیدند، و خالد که به نقشه آنان پی‌برده بود، گفت:

هرچه می‌خواهید از من بخواهید؛ حتی اگر قتل علی بن ابی طالب باشد!

آن دو گفتند: اتفاقاً تو را برای همین کار خواستیم. قرار بر این شد که وقتی علی ﷺ برای نماز به مسجد آمد، خالد در کنارش بنشیند و پس از این که ابوبکر نماز را سلام داد، بالاصله خالد، حضرت علی ﷺ را به قتل برساند.

اسماء بنت عمیس که در خانه ابوبکر بود، از این توطئه آگاه شد، به کنیزش گفت: به منزل علی و فاطمه ؓبرو و سلام مرا برسان و این آیه شریفه را برای علی بخوان که: **إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتِمُرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكُ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ**<sup>۱</sup>.

کنیز مأموریت خویش را انجام داد، و حضرت علی ؓنیز توسط آن زن برای اسماء بنت عمیس پیام فرستاد که خداوند این توطئه را خشی خواهد کرد؛ و آنان این کار را نخواهند کرد.

در برخی از نقل‌ها آمده است، که حضرت فرمود: من باید با ناکشین، مارقین و قاسطین بجنگم و آنان را به قتل برسانم، که هنوز زمانش فرا نرسیده است.

سپس حضرت به مسجد آمد، و پشت سر ابوبکر به نماز ایستاد و - «صلی لنفسه» - برای خودش نماز خواند؛ (کنایه از این که ظاهراً جماعت بود، اما واقعاً فردی بود) خالد بن ولید نیز که شمشیر خود را آماده کرده بود، در کنار ایشان قرار گرفت.

۱. قصص، ۲۰.

هنگامی که ابوبکر تشهّد می‌خواند، از نقشہ خود پشیمان شد، و به یاد شجاعت حضرت علیؑ افتاد، و بیم فتنه و خون‌ریزی وجود او را فرا گرفت؛ هم‌چنان در این اندیشه باقی مانده بود که مردم فکر کردند، سه‌های برای ابوبکر پیش آمده است. ناگاه در همان حال نماز رو به خالد کرد و گفت: ای خالد! آن‌چه به تو فرمان دادم را انجام مده؛ و سپس گفت: «السلام عليکم و رحمة الله و برکاته».

### پایان توطئه قتل و خروج از نماز!

شگفتا که این انحراف‌ها چگونه در فقه تأثیر گذاشته است! که تمام فقهای حنفی قائل اند خروج از نماز به کلام آدمی هم جایز است؛ هرچند که سلام هم ندهد. پیامبر اکرم در مورد نماز فرمودند: «صلوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أَصْلِي، أَوْلَهَا التَّكْبِيرُ وَآخِرُهَا التَّسْلِيمُ»؛<sup>۱</sup> نماز بخوانید، همان‌گونه که می‌بینید من نماز می‌خوانم؛ اول آن تکبیره الاحرام و آخر آن سلام است.

این عده در توجیه رفتار ابوبکر، فرمایش رسول گرامی اسلام ﷺ را رها کرده و در شریعت نبوی بدعت می‌نهند!.

ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاعه» نقل می‌کند: از استادش ابو‌جعفر نقیب پرسید: آیا قضیه خالد درست است؟

گفت: بلی، جماعتی این حدیث را نقل کرده‌اند.<sup>۲</sup>

استاد ابن ابی الحدید این ماجرا را رد نکرده است. علمای عامه نیز می‌گویند: بلی، ابوبکر این کار را کرد، اما چون قتل واقع نشد، دیگر جای

۶۰. اشکال نیست!!

آنان می‌گویند: ما قبول داریم ابوبکر و عمر این کار را کردند، ولی اشکال

۶۱. ندارد که ابوبکر اجتهادی کرده باشد، سپس متوجه خطای خود شده و در نماز

۶۲. گفته باشد: «لَا تَفْعَلْ مَا أَمْرَتُك».<sup>۳</sup>

۱. المجموع، ج ۳، ص ۴۰۵؛ المغنی، ج ۱، ص ۵۷۱.

۲. شرح نهج البلاعه، ج ۱۳، ص ۳۰۲.

۳. ر.ک: الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۷۵۷؛ مدینة المعاجز، ج ۳، ص ۱۴۹.

برخی دیگر از علمای اهل سنت گفته‌اند:  
این کار ابوبکر و عمر اشکالی ندارد؛ زیرا، اینان خلیفه بودند و می‌دیدند  
یک نفر می‌خواهد بساط مسلمانان را برهم بزند. بنابراین، حتی اگر خالد او را  
می‌کشد، مانعی نداشت!

### پایان روایت

در پایان روایت آمده است: حضرت علی علیه السلام از خالد پرسید: چه کسی به تو  
دستور داد مرا بکشی؟

خالد گفت: [ابوبکر] به من فرمان داد که گردنت را بزنم.

حضرت فرمود: آیا تو هم می‌خواستی انجام بدھی؟

گفت: آری.

علی علیه السلام او را گرفت و محکم به زمین زد. مردم گرد آنان جمع شدند. عمر  
به پروردگار کعبه سوگند یاد کرد که هم‌اینک آن حضرت خالد را خواهد  
کشت.

در این هنگام مردم امیر المؤمنان علی علیه السلام را به خدا و به قبر پیامبر قسم دادند  
که خالد را رها کند.

سپس حضرت به سراغ عمر آمد و گریبان او را گرفت و فرمود: ای پسر  
صهیک! اگر نبود عهدی که با پیامبر اکرم ﷺ بسته‌ام مبنی بر آن که در مقابل  
ظلم‌هایی که به من می‌شود سکوت کنم، می‌فهمیدی کداممان سست‌تر و  
ضعیف‌تریم!<sup>۱</sup>

والحمد لله رب العالمين

وصلى الله على سيدنا محمد وآلـه الطاهرين.



۱. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۵۹.





## فهرست مراجع

- قرآن الكريم
- نهج البلاغة
- الأشتياني، ميرزا محمد حسن، كتاب القضاء، قم: انتشارات هجرت، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق.
- الآلوسي، السيد محمود، روح المعانی في تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی، بیروت: دار احیاء التراث العربي و مؤسسه التاریخ العربي، الطبعه الأولى، ۱۴۲۱ق.
- ابن ابی شيبة الكوفی، المصنف، تحقیق: سعید اللحام، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۹ق.
- ابن الاشعث السجستانی، سنن ابی داود، تحقیق: سعید محمد اللحام، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۰ق.
- ابن العربي، محمد بن عبد الله بن ابوبکر، أحكام القرآن.
- ابن بابویه، علی بن الحسین، الفقه المنسوب للإمام الرضا علیہ السلام، المشتهر بفقه الرضا، تحقیق، مؤسسه آل‌البیت علیهم السلام لإحياء التراث، مشهد مقدس، المؤتر العالمي للإمام الرضا علیہ السلام، الطبعه الأولى، ۱۴۰۶ق.
- ابن بابویه، محمد بن علی بن الحسین (شيخ صدوق)، من لا يحضره الفقيه، تصحیح و تعلیق: علی اکبر غفاری، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ اول، \_\_\_\_\_، عيون أخبار الرضا علیہ السلام، تهران، نشر جهان، چاپ اوّل، ۱۳۷۸ق.

- ، كمال الدين و تمام النعمة، قم: دار الحديث، ١٣٨٠ ش.
- ، الهدایة فی الاصول والفروع، قم: مؤسسة الامام الہادی علیہ السلام، چاپ اول، ١٤١٨ق.
- ابن حبان، صحيح ابن حبان، تحقيق: شعيب الأرنووط، بيروت: موسسۃ الرسالۃ، ١٤١٤ق.
- ابن حنبل، احمد، مسنـد احمد، بيروت: دار صادر، بيـتا.
- ابن شعبه حرّانی، حسن بن عليـ بن الحسین، تحفـ العقول، تصحیح و تعلیق: عليـ اکبر غفاری، قم: مؤسـة النـشر الاسلامـی، ١٤٠٤ق.
- ابن فارس، ابوالحسین احمد، معجم مقاییس اللـغـة، قم: مکتب الاعلام الاسلامـی، ١٤٠٤ق.
- ابن کثیر الدمشقـی، اسماعـیل بن عمـرو، تفسـیر القرآن العظـیم، تحقـیق: محمدـ حسـین شمسـ الدـین، بيـرـوت: دارـالـکـتبـ العـلـمـیـة، ١٤١٩ق.
- ابن منظور، محمدـ بن مکـرم، لـسانـ العـربـ، بيـرـوت: دارـ ومـکـتبـ الـھـلـالـ، بيـتا.
- الأردبـیـلـیـ، احمدـ بن محمدـ، مـجـمـعـ الفـائـدـةـ وـالـبـرـهـانـ فـیـ شـرـحـ إـرـشـادـ إـلـذـهـانـ، تـحقـیـقـ: مجـتـبـیـ عـرـاقـیـ، عـلـیـ پـناـهـ اـشـهـارـدـیـ وـ حـسـینـ یـزـدـیـ اـصـفـهـانـیـ، قـمـ: دـفـتـرـ اـنـتـشـارـاتـ اـسـلـامـیـ، چـاـپـ اوـلـ، ١٤٠٣قـ.
- ، زـیدـةـ الـبـیـانـ فـیـ أـحـکـامـ القرآنـ، تـحقـیـقـ وـ تـعلـیـقـ، محمدـ باـقرـ بهـبـودـیـ، تـہـرانـ، المـکـتبـةـ المـرـتضـوـیـةـ لـإـحـیـاءـ الـأـثـارـ الـجـعـفـرـیـةـ، بيـتا.
- استـرـآـبـادـیـ، محمدـ بن عـلـیـ، آـیـاتـ الـأـحـکـامـ، تـہـرانـ: مـکـتبـ الـمـعـراجـیـ، بيـتا.
- الأـسـدـیـ الـحـلـیـ، حـسـینـ بنـ یـوسـفـ بنـ مـطـھـرـ (عـلـامـهـ حـلـیـ)، مـتـهـیـ الـمـطـلـبـ فـیـ تـحقـیـقـ الـمـذـہـبـ، قـمـ: مـجـمـعـ الـبـحـوـثـ اـسـلـامـیـ، چـاـپـ اوـلـ، ١٤١٢قـ.
- ، مـخـتـلـفـ الشـیـعـةـ فـیـ أـحـکـامـ الشـرـیـعـةـ، قـمـ: مـؤـسـسـةـ النـشـرـ اـسـلـامـیـ، چـاـپـ اوـلـ: ١٤١٢قـ.
- ، تـذـکـرـةـ الـفـقـهـاءـ، تـحقـیـقـ، مـؤـسـسـةـ آلـ الـبـیـتـ علـیـہـ السـلـمـ، قـمـ: مـؤـسـسـةـ آلـ الـبـیـتـ علـیـہـ السـلـمـ لـإـحـیـاءـ التـرـاثـ، چـاـپـ اوـلـ، ١٤١٤قـ.

- ، تحرير الأحكام الشرعية  
علي مذهب الإمامية، تحقيق: ابراهيم بهادری، قم: موسسة الامام الصادق علیه السلام،  
چاپ اول، ۱۴۲۰ق.
- اسلامی، محمد جعفر، شأن نزول آیات، تهران: نشر نی، ۱۳۸۳ش.
- الامام الشافعی، كتاب الام، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۳ق.
- الامام مالک، كتاب الموطأ، تصحیح و تعلیق: محمد فؤاد عبدالباقي، بیروت: دار  
احیاء التراث العربي، ۱۴۰۶ق.
- الاندلسی، محمد بن یوسف، البحر المحيط في التفسیر، تحقيق، صدقی محمد  
جمیل، بیروت: دارالفکر، ۱۴۲۰ق.
- الأنصاری القرطبی، محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، بیروت: داراحیاء  
التراث العربي، الطبعة الثانية، ۱۴۰۵ق.
- الأنصاری، مرتضی، فرائد الاصول، تحقيق، لجنة تحقيق تراث الشیخ الأعظم، قم:  
مجمع الفکر الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۹ق.
- ، كتاب الخمس، تحقيق: لجنة تحقيق تراث الشیخ  
الأعظم، قم: المؤتمر العالمي بمناسبة الذکری المئوية الثانية لمیلاد الشیخ  
الأنصاری، الطبعة الأولى، ۱۴۱۵ق.
- ، كتاب الزکاة، قم: المؤتمر العالمي بمناسبة  
الذکری المئوية الثانية لمیلاد الشیخ الانصاری، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
- البحراني، الشیخ یوسف، الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة، قم: مؤسسة  
النشر الاسلامی التابعة لجماعۃ المدرسین بقم المشرفة، ۱۳۶۳ش.
- البحراني، السید هاشم، البرهان في تفسیر القرآن، تهران: بنیاد بعثت، چاپ اول،  
۱۴۱۶ق.
- البروجردی، مرتضی، المستند في شرح العروة الوثقی، تعریراً لأبحاث آیة الله  
الخوئی، (موسوعة الامام الخوئی)، قم: موسسة احیاء آثار الامام الخوئی.
- البغدادی، علاء الدین علی بن محمد، لباب التأویل فی معانی التنزیل، تصحیح:  
محمد علی شاهین، بیروت، دار الكتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.

- البعوي، حسين بن مسعود، معالم التنزيل في تفسير القرآن، تحقيق: عبد الرزاق المهدى، بيروت: دار احياء التراث العربي، چاپ اول، ١٤٢٠.
- البيضاوى، عبدالله بن عمر، أنوار التنزيل وأسرار التأويل، تحقيق، محمد عبد الرحمن المرعشى، بيروت: دار احياء التراث العربى، ١٤١٨.
- التوحيدى، محمد على، مصباح الفقاهة، تقريراً لأبحاث سماحة آية الله الخوبي، قم: مكتبة الداوري، ١٣٧٧ش.
- الجصاص الرازي، احمد بن علي، أحكام القرآن، تحقيق: محمد صادق قمحاوى، بيروت: دار إحياء التراث العربى، ١٤١٢ق.
- جوادى آملى، عبدالله، كتاب الخمس تقريراً لأبحاث السيد المحقق الدماماد، تحقيق: حسين آزادى، قم: دار الإسراء للنشر، چاپ اول، ١٤١٨ق.
- الحائرى، محمد حسين، الفصول الغرورىة فى الأصول الفقهية، قم: دار احياء العلوم الاسلامية، ١٤٠٤ق.
- الحائرى، مرتضى، الخمس، تحقيق: محمد حسين أمراللهى، قم: مؤسسة النشر الاسلامي، الطبعة الاولى، ١٤١٨.
- الحر العاملى، محمد بن الحسن، تفصيل وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة، قم: مؤسسة آل البيت للإحياء التراث، چاپ دوم، ١٤١٤.
- حسيني خواه، سيد جواد، قاعده لا حرج، تقريرات دروس استاد معظم حاج شيخ محمد جواد فاضل لنكرانى، قم: مركز فقهى ائمه اطهار، ١٣٨٥ش.
- الحلبى، ابوالصلاح تقى الدين بن نجم الدين، الكافي في الفقه، تحقيق: رضا استادى، اصفهان: مكتبة الإمام أمير المؤمنين ع علي العامة، چاپ اول، ١٤٠٣.
- الحلبى، السيد حمزة بن علي بن زهرة، غنية النزوع إلى علمي الأصول والفروع تحقيق: ابراهيم البهادري، قم: مؤسسة الإمام الصادق ع، الطبعة الأولى، ١٤١٧.
- الحلى، جعفر بن الحسن (محقق حللى)، المعتبر في شرح المختصر، قم: مؤسسة سيد الشهداء ع.
- ، المعتبر في شرح المختصر، قم: مؤسسة سيد الشهداء ع، ١٣٦٤ش.

- الحلي، احمد بن محمد بن فهد، المهدب البارع في شرح المختصر النافع، تحقيق: الشيخ مجتبى العراقي، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، ١٤٠٧ق.
- الحلي، محمد بن الحسن بن يوسف بن المطهر، إيضاح الفوائد في شرح إشكالات القواعد، تحقيق و تعليق: سيد حسين موسوي كرمانی، علي پناه اشتهرادي و عبد الرحيم بروجردي، قم: المطبعة العلمية، چاپ اوّل، ١٣٨٧ق.
- الخوانساري، السيد احمد، جامع المدارك في شرح مختصر النافع، تحقيق، علي اکبر الغفاری، تهران: مکتبة الصدقوق، ١٤٠٥ق.
- الدارمي، عبدالله بن بهرام، سنن الدارمي، دمشق: مطبعة الاعتدال، ١٣٤٩ق.
- الراشد الصميري، مفلح بن حسن، غایة المرام في شرح شرائع الاسلام، بيروت: دار الهادی، چاپ اوّل، ١٤٢٠ق.
- رشید رضا، محمد، تفسیر القرآن العظیم المعروف بتفسیر المنار، تعليق و تصحیح: سمير مصطفی رباب، بيروت: دار احیاء التراث العربي، الطبعة الاولی، ١٤٢٣ق.
- النراقي، احمد بن محمد مهدي، مستند الشیعة في أحكام الشريعة، قم: مؤسسة آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث، چاپ اوّل، ١٤١٥ق.
- الزحيلي، وهبة، التفسير المنير في العقيدة والشريعة والمنهج، بيروت: دار الفكر المعاصر، ١٤١٨ق.
- ———، الفقه المالكي المسير، دمشق: دار الكلم الطيب، ١٤٢٠ق.
- الزمخشري، محمود، الكشاف عن حقائق غواصات التنزيل، بيروت: دار الكتاب العربي، چاپ سوم، ١٤٠٧ق.
- الزيلعي، عبدالله بن يوسف، تخريج الأحاديث و الآثار، تحقيق: عبد الله بن عبد الرحمن السعد، رياض: دار ابن خزيمة، چاپ اوّل، ١٤١٤ق.
- سبزواری نجفي، إرشاد الأذهان الى تفسیر القرآن، بيروت: دار التعارف للمطبوعات، ١٤١٩ق.
- السبزواری، محمد باقر بن محمد مؤمن، ذخیرة المعاد في شرح الإرشاد، چاپ سنگی.
- السيوري، مقداد بن عبدالله، کنز العرفان في فقه القرآن، تحقيق: سید محمد قاضی، تهران: المجمع العالمي للتقریب بین المذاہب الاسلامیة، ١٤١٩ق.

بيروت: دار احياء التراث العربي.

- الشوكاني، محمد بن علي بن محمد، فتح القدير، بيروت: دار الفكر، چاپ سوم، ١٣٩٣ق.
- نيل الأوطار من أحاديث سيد الأخيار شرح متقي الأخبار، بيروت: دار الجيل، ١٩٧٣م.
- الطاطبائي اليزيدي، السيد حسين، تفسير آيات الأحكام وفق المذهب الجعفري و المذاهب الأربع، قم: مكتبة الداوري، بي.تا.
- الطاطبائي اليزيدي، السيد محمد كاظم، العروة الوثقى، مع تعلقات عدّة من الفقهاء العظام، قم: مؤسسة النشر الاسلامي، چاپ اول، ١٤١٧ق.
- الطاطبائي البروجردي، سيد محمد حسين، جامع أحاديث الشيعة، قم: مطبعة مهر، ١٣٩٧ق.
- الطاطبائي، السيد علي، رياض المسائل في بيان أحكام الشرع بالدلائل، قم: مؤسسة النشر الاسلامي، چاپ اول، ١٤١٢ق.
- الطاطبائي، السيد محمد حسين، الميزان في تفسير القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامي جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم، ١٤١٧ق.
- الطبرسي، فضل بن حسن، تفسير جوامع الجامع، تهران: انتشارات دانشگاه تهران و مديریت حوزه علمیه قم، چاپ اول، ١٣٧٧ش.
- الطبری، محمد بن جریر، جامع البيان عن تأویل آی القرآن، تحقيق: صدقی جمیل العطار، بيروت: دار الفكر، ١٤١٥ق.
- الطريحي، فخر الدين، مجمع البحرين، تحقيق: السيد احمد الحسيني، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، الطبعة الثانية، ١٤٠٨ق.
- الطنطاوي، السيد محمد، التفسير الوسيط للقرآن الكريم.
- الطوسي، محمد بن الحسن، الخلاف، قم: مؤسسة النشر الاسلامي، ١٤٠٧ق.
- الغيبة، تحقيق: عبدالله الطهراني، علي احمد ناصح، قم: مؤسسة المعارف الإسلامية، ١٤١١ق.
- التبيان في تفسير القرآن، تحقيق: احمد قصیر عاملی، بيروت: دار احياء التراث العربي.

- ، الرسائل العشر، قم: دفتر انتشارات اسلامي وابنته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۴ق.
- ، الفهرست، تحقيق: جواد القیومی، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۷ق.
- الطهرانی، آقا بزرگ، الذریعة إلى تصانیف الشیعه، بیروت: دار الأضواء، چاپ سوم، ۱۴۰۳ق.
- عاملی، ابراهیم، تفسیر عاملی، تهران، انتشارات صدوق، ۱۳۶۰ش.
- العاملی، زین الدین بن علی (شهید ثانی)، الروضۃ البهیة فی شرح اللمعۃ الدمشقیة، تحقيق: سید محمد کلانتر، نجف اشرف: منشورات جامعه النجف الالینیة، ۱۳۸۷ق.
- ، مسالک الأفہام إلى تنقیح شرائع الإسلام، قم: مؤسسه المعارف الاسلامیة، چاپ اوّل، ۱۴۱۳ق.
- العاملی، علی بن حسین، الوجیز فی تفسیر القرآن العزیز، تحقيق: مالک محمودی، قم: دار القرآن الکریم، چاپ اوّل، ۱۴۱۳ق.
- العراقي، آقا ضیاء، تعلیق علی العروة، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۰ق.
- العکبیری البغدادی، محمد بن محمد بن النعمان(شیخ مفید)، المقنعة، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، الطبعة الثانية، ۱۴۱۰ق.
- العینی، محمود بن احمد، عمدة القاری شرح صحيح البخاری، بیروت: دار احیاء التراث العربي، بی تا.
- الفاضل النکرانی، محمد، تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسیلة، كتاب الخمس و الأنفال، قم: مركز فقه الأئمة الاطهار طیبۃ الرحمۃ، چاپ اوّل، ۱۴۲۳ق.
- ، رساله توضیح المسائل، قم: امیر العلم، چاپ ۱۲۷.
- فتح الله، احمد، معجم ألفاظ الفقه الجعفری، الدمام: مطابع المدخل، چاپ اوّل، ۱۴۱۵ق.
- الفخر الرازی، محمد بن عمر، تفسیر الكبير، بیروت: دار احیاء التراث العربي، ۱۴۲۰ق.

- الفراهيدي، خليل بن احمد، كتاب العين، تحقيق: مهدي المخزومي و ابراهيم السامرائي، قم: موسسة دار الهجرة، الطبعة الثانية، ١٤٠٩ق.
- الفيروزآبادي، محمد بن يعقوب بن محمد بن ابراهيم، القاموس المحيط، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤٢٠ق.
- قاسمي، محمد جمال الدين، محسن التأويل، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤١٨ق.
- القرطبي، محمد بن احمد بن رشد، بداية المجتهد ونهاية المقصد، قم: منشورات رضي، ١٤٠٦ق.
- القرويني، محمد يزيد، سنن ابن ماجة، تحقيق: محمد فؤاد عبدالباقي، بيروت: دار الفكر، بي تا.
- القمي السبزواري، علي بن محمد، جامع الخلاف و الوفاق بين الإمامية و بين أئمة الحجاز وال العراق، تحقيق: حسين حسني بيرجندی، قم: انتشارات زمينه سازان ظهور امام عصر(عج)، ١٣٧٩ش.
- الكاساني، علاء الدين ابن بكر بن مسعود، بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع، بيروت: دار احياء التراث العربي و مؤسسة التاريخ العربي، ١٤١٧ق.
- كاشاني، فتح الله، زبدة التفاسير، قم: بنیاد معارف اسلامی، ١٤٢٣ش.
- كاشف الغطاء، جعفر بن خضر، كشف الغطاء عن مهمات الشريعة الغراء، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ اول.
- الكركي، علي بن الحسين، ملقب به محقق ثانی، جامع المقاصد في شرح القواعد، قم: موسسة آل البيت عليهما السلام لإحياء التراث، چاپ اول، ١٤٠٨ق.
- الكليني الرازي، محمد بن يعقوب بن اسحاق، الاصول من الكافي، تصحیح و تعلیق، علي اکبر غفاری، تهران: دار الكتب الاسلامیة، چاپ سوم، ١٣٨٨ق.
- المجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، تحقيق: محمد باقر البهبودی، عبدالرحیم الربانی الشیرازی، بيروت: دار احياء التراث العربي، چاپ سوم، ١٤٠٣ق.
- مروارید، علي اصغر، الینابیع الفقهیة، بيروت: دار التراث و الدار الإسلامية، چاپ اول، ١٤١٠ق.
- المصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: وزارت ارشاد اسلامی، چاپ اول، ١٣٦٥ش.

- مظهري، محمد ثناء الله، التفسير المظهري، باكستان: مكتبة رشديه، ١٤١٢ق.
- معرف، لويس، المنجد في اللغة، قم: نشر بلاغت، ١٣٧٣ش.
- المقربي الفيومي، احمد بن محمد بن علي، المصباح المنير في غريب الشرح الكبير للرافعي، قم: دار الهجرة، ١٤٠٥ق.
- مكارم شيرازي، ناصر، تفسير نمونه، تهران: دار الكتب الاسلاميه، ١٣٧٤ش.
- المستضري، حسينعلي، كتاب الخمس، قم: نشر ارغوان، ١٤٢٨ق.
- \_\_\_\_\_، نهاية الأصول، تقريراً لأبحاث حاج آقا حسين الطباطبائي البروجردي، قم: مطبعة الحكمة، ١٣٧٥ق.
- الموسوي الخميني، السيد روح الله، تحرير الوسيلة، قم: مؤسسة النشر الاسلامي، ١٤١٥ق.
- \_\_\_\_\_، الرسائل، تحقيق: مجتبی تهراني، قم: مؤسسة اسماعيليان، ١٣٨٥ق.
- \_\_\_\_\_، المکاسب المحرّمة، تحقيق: مجتبی تهراني، قم: مؤسسة اسماعيليان للطباعة والنشر والتوزيع، چاپ سوم، ١٤١٠ق.
- \_\_\_\_\_، أنوار الهدایة، تهران:، مؤسسة تنظیم و نشر آثار الإمام الخمینی، چاپ اول، ١٤١٤ق.
- \_\_\_\_\_، مناهج الوصول إلى علم الأصول، تهران: مؤسسة تنظیم و نشر آثار الإمام الخمینی، چاپ اول، ١٤١٤ق.
- الموسوي العاملی، السيد محمد بن علي، مدارک الأحكام في شرح شرائع الإسلام، قم: مؤسسة آل البيت عليهما السلام لأحياء التراث، چاپ اول، ١٤١٠ق.
- الموسوي، السيد صمدعلي، دراسات في الأصول، تقريراً لأبحاث آية الله العظمي الفاضل اللنكراني، قم: مركز فقه الأئمة الاطهار عليهما السلام، چاپ اول، ١٤٣٠ق.
- النجاشي، احمد بن علي، رجال النجاشي، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، چاپ پنجم، ١٤١٦ق.
- النجفي، محمد حسن، جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، تحقيق و تعليق: الشيخ عباس القوچاني، تهران: دار الكتب الاسلامية، ١٣٦٧ش.

- النوري، ميرزا حسين، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، چاپ اول، ۱۴۰۸ق.
- \_\_\_\_\_، خاتمة مستدرک الوسائل، قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، ۱۴۱۵ق.
- النووي، محمد بن عمر، مراح ليد لكشف معنى القرآن المجيد، تحقيق: محمد أمين الصناوي، بيروت: دار الكتب العلمية، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.
- الواسطي الربيدي، السيد محمد مرتضى، تاج العروس من جواهر القاموس، بيروت: دار الفكر، ۱۴۱۴ق.
- الوحيد البهبهاني، محمد باقر بن محمد اكمل، مصابيح الظلام، قم: مؤسسة العالمة المجدّد الوحيد البهبهاني، چاپ اول، ۱۴۲۴ق.
- اليوسفی، الحسن بن أبي طالب بن أبي المجد، معروف به فاضل أبي، كشف الرموز في شرح المختصر النافع، تحقيق: شيخ علي بناء اشتهرادي و حاج آقا حسين يزدي، قم: مؤسسة النشر الاسلامي، ۱۴۰۸ق.



## فهرست مطالب

○ پیش‌گفتار.....	۵
○ بخش اول: کلیات و نکات مقدماتی.....	۹
نکته اول: ملاک و ضابطه در آیات الأحكام.....	۱۱
ملاک یکم: در مقام بیان حکم فقهی بودن.....	۱۴
ملاک دوم: داشتن متعلق خاص.....	۱۸
نکته دوم: تاریخ نگارش «آیات الأحكام».....	۱۹
نکته سوم: روش نگارش «آیات الأحكام».....	۲۱
۱. روش ترتیب سوره‌ها.....	۲۱
۲. روش ترتیب ابواب فقهی.....	۲۱
۳. روش موضوعی.....	۲۱
روش برگزیده.....	۲۲
نکته چهارم: فایده و آثار بحث مستقل از «آیات الأحكام».....	۲۲
○ بخش دوم: بررسی آیات خمس.....	۳۳
﴿۱. آیه ۴۱ سوره انفال﴾.....	۳۸
بررسی معنای غنیمت.....	۳۸
۱. تهافت بین معنای لغوی غنیمت و صدق آن بر غنائم جنگی.....	۴۱
۲. علت اضافه شدن قید به تعریف غنیمت توسط برخی از فقهاء.....	۴۳
۳. اعتبار قیود اضافه شده در کتاب المنجد.....	۴۴
نظر برگزیده در معنای «غنیمت».....	۴۴
ادله اهل سنت در انحصار غنیمت به غنائم جنگی.....	۴۵
	۲۹۷



دليل اول: سیاق ..... ۴۵	
دليل دوم: استعمال لفظ غنیمت در غنائم جنگی در دیگر آیات قرآن ..... ۴۹	
بررسی آیات مشتمل بر واژه غنیمت و مشتقات آن ..... ۵۰	
۱ و ۲. آیات ۱۵ و ۱۹ سوره فتح ..... ۵۰	
۳. آیه ۲۰ سوره فتح ..... ۵۱	
۴. آیه ۹۴ سوره نساء ..... ۵۲	
«غنیمت» در سایر استعمالات عرب ..... ۵۳	
«غنیمت» در «نهج البلاغه» ..... ۵۳	
واژه «غمتم» در روایات ..... ۵۴	
دلیل سوم اهل سنت: حقیقت شرعیه ..... ۵۶	
پاسخ دلیل سوم اهل سنت ..... ۵۶	
دلیل چهارم اهل سنت: استدلال به کلمه «من شیء» در آیه شریفه ..... ۵۷	
پاسخ دلیل چهارم اهل سنت ..... ۵۸	
بیان ضابطه در آیه شریفه ..... ۵۹	
دیدگاه اهل سنت در موارد وجوب خمس ..... ۶۰	
نظر محقق اردبیلی در مورد «غنیمت» ..... ۶۳	
نکته اول: عدم وجود قائل ..... ۶۳	
اشکال نکته اول ..... ۶۴	
نکته دوم: اجمال آیه شریفه ..... ۶۵	
اشکال نکته دوم ..... ۶۵	
نکته سوم: شاق بودن تکلیف ..... ۶۷	
اشکال نکته سوم ..... ۶۷	
نتیجه بحث در کلام محقق اردبیلی ..... ۶۸	
بررسی مصارف خمس ..... ۶۸	
۱- در مقام تقسیم یا ترتیب بودن آیه شریفه ..... ۶۹	
نیامدن لام جاره بر سر «یتامی، مساکین، و ابن السیل». ..... ۷۰	
اشکالات ترتیبی بودن آیه شریفه ..... ۷۲	

اشکال اول: نیاز به تقدیر	۷۲
اشکال دوم: خلاف ظاهر بودن	۷۳
نتیجه	۷۳
نظر اهل سنت در تقسیم و ترتیب	۷۴
تکمیل مطلب	۷۵
بررسی معنای «ذی القربی»	۷۶
نظر فقهای امامیه در مورد «ذی القربی»	۷۷
مفرد و یا جمع بودن «ذی القربی»	۷۸
دیدگاه مرحوم جزایری در کلمه «ذی القربی»	۸۰
مناقشه در دیدگاه مرحوم جزایری	۸۰
نتیجه	۸۱
«ذی القربی» در روایات	۸۲
الف) روایات دال بر این که مراد از «ذی القربی» امام مucchom علیه السلام است	۸۲
ب) روایات دال این که مراد از «ذی القربی» اقربای پیامبرند	۸۶
جمع بین روایات	۸۸
بررسی اشکالات وارد بر نظر برگزیده در مورد «ذی القربی»	۸۹
مراد از «يتامی»، «مساکین» و «ابن السبیل» در آیه شریفه	۹۲
نظر اهل سنت	۹۲
نظر علمای امامیه	۹۲
معنای «يتیم»	۹۳
معنای «مسکین»	۹۳
معنای «ابن السبیل»	۹۴
دیدگاه علمای امامیه در مورد «يتامی»، «مساکین» و «ابن السبیل»	۹۴
«يتامی»، «مساکین» و «ابن السبیل» در روایات	۹۸
اعتبار فقر در «يتامی»	۱۰۴
بررسی روایات دال بر عدم اعتبار فقر در يتیم	۱۰۸
آیا عدالت در «يتامی، مساکین و ابن السبیل» معتبر است؟	۱۱۳



آیا ایمان و شیعه بودن در مستحقین خمس معتبر است؟.....	۱۱۵
ادله پنج گانه فقها در اشتراط ایمان.....	۱۱۵
دلیل اول: اجماع.....	۱۱۶
دلیل دوم: أصله الاشتغال.....	۱۱۶
دلیل سوم: روایت کرامت.....	۱۱۷
دلیل چهارم: عوض بودن خمس از زکات.....	۱۱۸
دلیل پنجم: روایات واردہ در باب زکات.....	۱۱۹
کیفیت تقسیم خمس.....	۱۲۲
بررسی بسط، تسویه و استیعاب مصرف خمس در میان مستحقان.....	۱۲۲
دلیل اول بر عدم وجوب بسط: نبود دلیل.....	۱۲۶
دلیل دوم بر عدم وجوب بسط: اجحاف.....	۱۲۷
دلیل سوم بر عدم وجوب بسط: عسر و حرج.....	۱۲۸
دلیل چهارم بر عدم وجوب بسط: کمی مصادیق ابن سیل.....	۱۲۹
بررسی لزوم استیعاب در گروهها.....	۱۳۰
انحصار مصرف سهم سادات در گروههای سه گانه.....	۱۳۰
﴿۲. آیه اول سوره انفال.....	۱۳۴
۱. انفال چیست؟.....	۱۳۵
معنای لغوی «انفال».....	۱۳۵
وجه دیگری در تسمیه «انفال».....	۱۳۵
نظر مفسران درباره «انفال».....	۱۳۶
۱. شان نزول آیه شریفه.....	۱۳۷
۲. آیا آیه اول سوره انفال به وسیله آیه ۴۱ از همین سوره نسخ شده است؟.....	۱۴۰
دیدگاه اهل سنت.....	۱۴۱
نظر قرطیبی در مورد نسخ.....	۱۴۳
بطلان نظریه نسخ.....	۱۴۶
دو قرینه بر بطلان نسخ.....	۱۴۶
مدلول آیه اول و آیه چهل و یکم سوره انفال.....	۱۴۷

بررسی آیه اوّل	۱۴۷
انفال در روایات و فقه شیعه	۱۴۹
نتیجه	۱۵۳
بررسی ارتباط آیه شصت و نهم سوره انفال با آیه یکم	۱۵۳
نظر مرحوم علامه طباطبائی در تفسیر آیه ۶۹	۱۵۴
اشکالات دیدگاه مرحوم علامه طباطبائی	۱۵۵
نتیجه بحث ارتباط آیات سه گانه سوره انفال	۱۵۷
﴿۳. آیه ۱۷۷ سوره بقره﴾	۱۶۰
مخاطبین آیه شریفه	۱۶۰
دلالت آیه بر وجوب خمس	۱۶۲
کلمات مفسران در استفاده وجوب و عدم آن از آیه	۱۶۴
(۱) استدلال فخر رازی بر «وجوب»	۱۶۴
(۲) دیدگاه مرحوم طباطبائی یزدی بر «وجوب»	۱۶۶
(۳) نظر مرحوم طبرسی بر «وجوب»	۱۶۶
(۴) نظر مرحوم محقق اردبیلی بر «عدم وجوب»	۱۶۷
اشکال دیدگاه مرحوم محقق اردبیلی	۱۶۷
(۵) نظر یاضاوی در استفاده «وجوب»	۱۷۰
برداشت‌های سه گانه وجوب	۱۷۱
مراد از «ذوی القربی» در آیه شریفه	۱۷۱
﴿۴. آیه دویست و شصت و هفتمن سوره بقره﴾	۱۷۶
شأن نزول آیه شریفه	۱۷۶
دلالت آیه شریفه بر وجوب	۱۷۷
بررسی دلالت آیه شریفه بر زکات واجب	۱۷۸
«انفاق» در لغت	۱۷۹
«انفاق» در قرآن	۱۷۹
(۱) آیات دهم و یازدهم سوره ممتحنه	۱۷۹
(۲) آیه ششم سوره طلاق	۱۸۰



۱۸۰	۴) آیه دویست و هفتاد و چهارم سوره بقره.....
۱۸۱	اقوال مفسران در معنای «اتفاق» در آیه ۲۶۷ سوره بقره.....
۱۸۱	نظر مرحوم فاضل جواد.....
۱۸۳	دیدگاه مرحوم محقق اردبیلی.....
۱۸۴	نظریه اهل سنت در خمس معادن.....
۱۸۴	نتیجه و جمع‌بندی مباحث.....
۱۸۵	احتمالات پنج گانه در آیه شریفه.....
۱۸۵	بررسی احتمال استحباب.....
۱۸۷	بررسی احتمال وجوب.....
۱۸۹	دیدگاه مرحوم استرآبادی.....
۱۹۰	بررسی یک نظریه.....
۱۹۴	﴿ و ۴) آیات ششم و هفتم سوره حشر.....
۱۹۴	بررسی واژگان آیه ششم.....
۱۹۶	بررسی واژگان آیه هفتم.....
۱۹۷	ارتباط میان آیه ششم و هفتم سوره حشر.....
۱۹۷	دیدگاه زمخشri.....
۱۹۸	دیدگاه مرحوم علامه طباطبایی.....
۱۹۸	مناقشه در دیدگاه مرحوم علامه طباطبایی.....
۱۹۸	اشکال مرحوم والد بر دیدگاه مرحوم علامه.....
۱۹۹	دیدگاه شیخ طوسی.....
۲۰۰	دیدگاه مرحوم محقق اردبیلی.....
۲۰۰	احتمالات در مورد ارتباط میان دو آیه شریفه.....
۲۰۱	دیدگاه مرحوم محقق خویی.....
۲۰۴	دیدگاه والد معظم و محقق.....
۲۰۵	اشکالات وارد بر نظریه محقق خوئی و مرحوم والد.....
۲۰۹	مؤید اتحاد موضوع دو آیه.....
۲۱۰	خلاصه اشکالات تمسک به روایت محمد بن مسلم.....

نتیجه و نظر برگزیده.....	۲۱۰
بررسی روایت مرفوعه احمد بن محمد.....	۲۱۲
دیدگاه فاضل جواد در تفاوت دو آیه.....	۲۱۴
بررسی دیدگاه فخر رازی.....	۲۱۵
ارتباط آیات سوره حشر با آیه اوّل سوره انفال.....	۲۱۶
مقایسه آیه «انفال» و آیه «فی».....	۲۱۶
ارتباط آیه هشتم سوره حشر با آیات پیشین.....	۲۱۷
دیدگاه علامه طباطبائی.....	۲۱۹
اشکال دیدگاه مرحوم علامه.....	۲۲۰
کلام قرطبي.....	۲۲۱
دیدگاه برگزیده.....	۲۲۲
نتیجه گيري و جمع‌بندی.....	۲۲۴
چگونگي جمع ميان آيات سوره حشر و آيه اوّل سوره انفال.....	۲۲۴
ارتباط آیه هفتم سوره حشر با آیه ۴۱ سوره انفال.....	۲۲۵
نکته پایانی.....	۲۲۵
استدلال فخر رازی.....	۲۲۵
واهي بودن استدلال فخر رازی.....	۲۲۶
<b>〇 بخش سوم: شباهات و پرسشها.....</b>	۲۲۷
۱. چرا بين آیه خمس و آیه انفال تفاوت وجود دارد؟.....	۲۲۹
۲. عدم تناسب بين مقدار زکات و خمس.....	۲۳۲
۳. آيا اختصاص خمس به سادات موجب تعیض و بی‌عدالتی نیست؟.....	۲۳۵
روایات وارد در بحث زکات.....	۲۳۷
تفاوت ميان زکات و خمس.....	۲۳۸
۴. آيا در زمان رسول خدا علیه السلام و ائمه از سود تجارت خمس دریافت می‌شد؟.....	۲۳۹
علت پرداخت خمس به فقیه جامع الشرائط در زمان غیبت.....	۲۵۰
آيا در فقیه برای اخذ خمس اعلمیت معتبر است؟.....	۲۵۲
صرف خمس بدون اجازه فقیه.....	۲۵۳





○ خاتمه: اشاره‌ای کوتاه به ماجراهای فدک	۲۵۵
تعصّب و انکار حقایق	۲۵۸
نظریات مطرح در مورد فدک	۲۶۱
۱) عطیه بودن فدک	۲۶۱
۲) مسأله ید	۲۶۱
بررسی روایت حماد بن عثمان در مورد فدک	۲۶۱
بررسی سند روایت	۲۶۵
بررسی محتوای روایت	۲۶۶
شاهدی بر فدک از اهل بهشت	۲۶۸
تمرکز بر روی عنوان «ارت»	۲۷۰
خلیفه اوّل و حدیث جعلی	۲۷۲
جهل خلیفه به احکام قضا	۲۷۴
اهمیّت فدک	۲۷۴
شنبیع‌تر از غصب فدک	۲۷۵
احتجاج امیرمؤمنان علیٰ با خلیفه	۲۷۶
واکنش مردم	۲۷۸
عناد، تعصّب و انکار عصمت انبیا	۲۷۸
عذر بدتر از گناه	۲۷۹
بی تفاوتی پیامبر ﷺ نسبت به بیت المال!	۲۸۰
عدم بیان روایت مجموع در دیگر شرایع	۲۸۱
اشکال دیگر روایت مجموع	۲۸۱
حضور فاطمه زهراء ؑ در مسجد پیامبر ﷺ	۲۸۲
توطئه قتل علیٰ توسط خلیفه اوّل و دوم	۲۸۲
پایان توطئه قتل و خروج از نماز!	۲۸۴
پایان روایت	۲۸۵
○ فهرست منابع	۲۸۷
○ فهرست مطالب	۲۹۷

